

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
۱۰۴۷۹  
۱۱

بازرسی شد  
۶-۲۷

بازدید شد  
۱۳۸۴



۱۰۴۷۹

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب: <u>تاریخ اسلام</u>		شماره ثبت کتاب: <u>۱۲۹۶</u>
مؤلف: <u>عبدالمولای</u>		شماره قفسه: <u>۶/۹۳۶</u>
موضوع: <u>تاریخ اسلام</u>		<u>+</u>

مغلق - فهرست شده  
۱۰۴۷۹

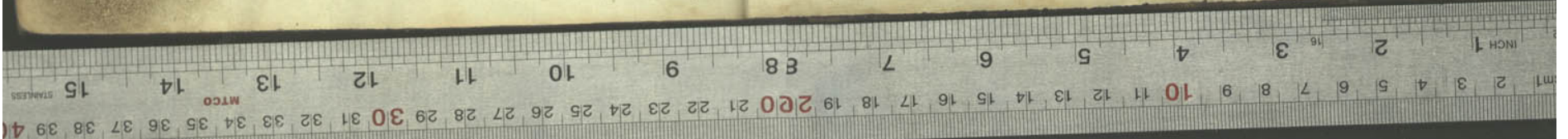


مجلس شورای ملی  
تاسیس ۱۳۰۲

۲  
۹۷۹

۹۷۹  
۹۸۷۱

خطی - فهرست شده  
۹۷۹





هدایا کتاب نوال سلیمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد بجد و شای به بعد حضرت صافی را سزا است که اصناف مخلوقات را از شکستای طلبتگانه  
 عدم بقضای روشنائی وجود رسانند و نوع انسان را خلعت و لُقَدْ که منای علم پوشا  
 و اندپای مرسلین صلوات الله علی نبی و علیهم را بمقام ارجمند نبوت امتیاز از زانی  
 داشت و محمد مصطفی صلی الله علیه و اله را با بازده فرزندان صلوات الله علیهم  
 بحسب و صابیت و خلافت ان مرکز دایره امکان معزز و مکرم ساخت و کرده شعبه  
 اثنا عشره را بدولت و لاوی پیروی ایشان و بد تنزیه تبری از اعدای ایشان مقصود  
 و منزه گردانند و خواقین نامدار ادا الله برهانهم از جهت نصرت ملک بیضاورد  
 مذ هبائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم از جمله شاهان بر کز به تعالی شایسته  
 و تقدست اسمانه **اما بعد** چنین گوید افضال العباد الی ربه العزیز القوی عینا  
 المولوی غفر الله و لوالدیه و لاخوانه المؤمنین که چون هربک از اهل دین مختلفه  
 اعتقاد نیست که دین او حق و دین غیر او باطلست و در دین اسلام هم بنا بر قول  
 سیدنا نام علیه صلوات الله الی ملک العلام که فرمود امت من بهضاد و سه فرقه منقسم

بکفره

ها الکتع

یکفره ناجی و دستکار و باقی هالت کمان مبرود که او دستکار و غیر او برهان نیست قاطع  
 و مجتهدست واضح بر حقیقت دین مذهب حقیقت دین و مذهب را چون افتاب و قش پنا  
 لامع و روشن مبرود آیندند و هربک از ان مناظرات در کتابی در رساله و مجموعۀ بنام  
 عربی واقع شده و یک کپی از انها منفع میگردید و مع هذا غیر طالب علم و عربی دان  
 انتفاع نیست بخاطر رسیدگی مجموع انها را نیز بفارسی ترجمه نموده کتابی بنام **اعلی**  
 حضرت شاهی ظل الملی سازد تا از انتفاع طالبان دین مبین و جویندگان علم  
 از طالب علم و عربی دان و غیر ایشان ثواب عظیمی با علی حضرتش عاید گردد و برضعیف  
 نیز مآجور و مشایب باشد و بسبب موافق خارجی و داخلی آنهم بتوفیق افتاد تا در سا  
 هزار و نود و هفت باقیال حضرت شاهی موفوق گردید قدری از ان مناظرات را  
 بدست آورد و بزبان فارسی ترجمه نمود و چون هنوز ناقص بود قابل ملاحظه که با اثر علی  
 حضرت نبود عجله انرا از جهت انتفاع عام خلایق کتابی ساخت تا از انتفاع ایشان  
 ثوابی با علی حضرتش عاید گردد و بعد از ان در این رساله که هزار و صد و یکست  
 آنچه در نظر بود بعد از تقصیر و تجسس تمام بدست آورد و هربک را توضیحی که در خاطر  
 حاضر داشت داد و بنام ناجی و اسم کرامی ثواب شریفی اقدس علی گردانید و چون **بک**  
 از این مناظرات نور نیست که دل طالبان ایمان و ایقان را منور میگردانند این کتاب را  
 مستحق با نوار السیماقی ساخت متبدا بجا با قدس حضرت الملی آنست که در نظر که با اثر  
 اعلی سعادت قبول مستعد کرد و چون هربک از مناظرات را در فصلی مبین میسازد  
 اولی نمود که در اول کتاب فهرست فصول را مذکور سازد تا هر فصلی که مطلوب باشد  
 بسهولت یافته شود و ما توفیقی الا بالله و هو حسیب و نعم الوکیل و فهرست فصول  
 اینست **فصل اول** در ذکر مناظره که حضرت سیدنا نبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را اهل ادیان

خطی - فهرست شده - ۴۷۹

خبر فرموده اند و بعضی فوائد دیگر **فصل دوم** در ذکر مناظره حضرت سید الله الغالب  
 غالب کل غالب علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه که با مهاجر و انصار نموده و جواب  
 حضرت شامی را در معنی قضا و قدر و مناظره حضرت در باب بدلت با ابابکر و عمر  
**فصل سیم** در ذکر مناظره حضرت رابع ال اعبا امام حسن مجتبی صلوات الله علیه  
 با معاویه و احزابش که انکار فضل آنحضرت و پدید آمدن زکواتش می نمودند **چهارم**  
 در ذکر مناظره حضرت خامس ال اعبا امام حسین شهید کربلا صلوات الله علیه با  
 عمر بن الخطاب **پنجم** در ذکر مکالمه حضرت سید الساجدین امام زین العابدین  
 صلوات الله علیه با پیر شامی و مناظره حضرتش با محمد بن حنفیه **ششم** در ذکر  
 مناظره و مکالمه حضرت با فر صلوات الله علیه با نافع ابن ارضی و حسن بصری **فصل**  
**هفتم** در ذکر مناظره و مکالمه حضرت صادق صلوات الله علیه با ابوشاکر زندیق  
 و زندقه بکر در اثبات حضرت صالح تعالی و نقد سن و حقیقت دین اسلام **فصل هشتم**  
 در ذکر مناظره و مکالمه حضرت کاظم صلوات الله علیه با هارون الرشید و ابوحنیفه  
 کوفی **فصل نهم** در ذکر مناظره و مکالمه حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا صلوات  
 الله علیه در مجلس مأمون با اهل دیان مختلفه **فصل دهم** در ذکر اجوبه حضرت صلوات  
 الله علیه سوالات مأمون را **یازدهم** در ذکر مناظره و مکالمه حضرت نقی جواد  
 صلوات الله علیه با جمعی بن اکتف در مجلس مأمون در حضور بنی عباسیه **دوازدهم**  
 در ذکر مکالمه حضرت نقی هادی صلوات الله علیه با شراف بنی هاشم و بنی عباس  
**سیزدهم** در ذکر مناظره و مکالمه حضرت زکی عسکری صلوات الله علیه در  
 باب هارون و مأمون **چهاردهم** در ذکر مکالمه بقیث الله مهدی هادی صلوات  
 الله علیه **پانزدهم** در ذکر مناظره مفید رضی الله عنه با ناضی ابوبکر سبزواری و شیخ

معتبری

معتبری **شانزدهم** در ذکر مکالمه علی بن منبهم رحمه الله **هفدهم** در ذکر مناظره  
 و مکالمه مفید رضی الله عنه با کاتبی **فصل هجدهم** در ذکر مناظره و مکالمه مفید  
 رضی الله عنه با ابو عمر شوطی **فصل نوزدهم** در ذکر مناظره حضرت هشام بن حکم  
 رضی الله عنه با ضرار بن عمرو و الفی و مکالمه علی بن منبهم با هم بن ضرار **فصل بیستم**  
 ذکر مناظره مفید رحمه الله تعالی با ورنانی و جواب حضرتش بیکه از خواص خود  
 و جواب سوال شعبه و سنی **فصل بیست یکم** در ذکر جواب مفید رضی الله عنه عن  
 ابوالحسن خطاط **فصل بیست دوم** در ذکر جواب هشام بن حکم رضی الله عنه بحی بن خالد  
 و مناظره حضرتش با عبدالله ابن زید با حق در مجلس هارون الرشید عباسی **بیست و سوم**  
 در ذکر استدلال مفید رحمه الله بر عدم بیعت حضرت مولانا و مقصدان امیرالمؤمنین  
 بابی بکر بن ابی قحافه **بیست و چهارم** در ذکر اجوبه علی بن منبهم رحمه الله تعالی سوالات  
 مردی را **بیست و پنجم** در ذکر جواب مفید رضی الله عنه نواصب در باب مصاحبت ابی  
 بکر با حضرت سیدنا ام سلمه علیه واله در غار ثور **بیست و ششم** در ذکر جواب مفید  
 رضی الله تعالی عنه استدلال نواصب در فضل ابی بکر بن ابی قحافه علیه ماعلیه از  
 حدیثی که در فضل آن منفرند **بیست و هفتم** در ذکر جواب مفید رحمه الله تعالی  
 استدلال نواصب در صحبت امامت ابی بکر بن ابی قحافه از حدیثی که خود برهم بافته اند  
**بیست و هشتم** در ذکر جواب مفید رضی الله تعالی عنه سیالی با که از ائمه سوال  
 نمود **بیست و نهم** در ذکر مکالمه حسن بن فضل با ابوحنیفه کوفی علیه ماعلیه و  
 استدلال مفید رحمه الله بر ظلم ابوبکر و عمر نسبت بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام  
**سی ام** در ذکر جواب هشام بن حکم رضی الله تعالی عنه سوال مردی از معینی  
 حدیثی که عامه از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده اند **سی و یکم** در

ذکر تحفوت جناب شیخ مفید رحمه الله حدیث طبر را که در شان امیر المؤمنین صلوات  
 علیه عرضه در یافته **سی و دوم** در ذکر جواب مفید رضی الله عنه مرد معتز ایرا  
 که از غیبت حضرت بقیة الله مهدی هادی صلوات الله علیه سؤال نمود **سی و سوم**  
 در ذکر جواب ابو محمد فضل بن ساذان سابقی را که از امامت حضرت امیر المؤمنین صلوات  
 علیه سؤال نمود **سی و چهارم** در ذکر مناظره حضرت مفید رضی الله تعالی عنه با ابوبکر بن  
 صراسی **سی و پنجم** در ذکر جواب حضرت شیخ مفید رحمه الله تعالی عنه با ابوبکر در نما  
**سی و ششم** در ذکر فتوای جناب شیخ مفید در مسئله فقهای **مفید** در ذکر جواب  
 شیخ مفید و فضل بن ساذان رحمه الله حدیث مخالفین را **سی و هفتم** در ذکر  
 قول جناب فضل بن ساذان و جناب مفید در ایة کریمه **وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى**  
**بِبَعْضٍ** **سی و هشتم** در ذکر جواب سید عمر الدین رحمه الله تعالی سنی منعبی را که  
 انکار کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه میکرد **جمل** در ذکر مناظره جناب  
 شیخ مفید رضی الله عنه با اعدا در قول عباس بن عبدالمطلب **جمل و یکم** در ذکر جواب  
 جناب شیخ مفید رضی الله عنه اعتراض یکی از مخالفین را در غیبت حضرت صاحب  
 الزمان صلوات الله علیه **جمل و دوام** در ذکر مناظره جناب هشام بن حکم رضی الله  
 تعالی عنه در مجلس مجیدی بن خالد بر مکی **جمل و سوم** در ذکر مناظره هشام بن حکم  
 رضی الله تعالی عنه با عبد الله بن عبد الله که یکی از فضلاء اهل خلاف بود در بصره  
 و مناظره او در مجلس حضرت صادق **سی و چهارم** در ذکر مناظره سعید بن عبد الله  
 الفی رحمه الله **سی و پنجم** در ذکر مناظره علی بن بابویه الفی رحمه الله **سی و ششم** در  
 ذکر مناظره محمد بن بابویه الفی **سی و هفتم** در تحقیق ایمان جناب ابوطالب رضی  
 عنه **سی و هشتم** در ذکر مناظره جناب شیخ مفید رحمه الله با علی بن عیسی الزبانی

**جمل و نهم** در ذکر مناظره شیخ مفید رحمه الله با مشایخ بنی عباس **سی و دهم** در  
 ذکر اجوبه سید حسن بن سید رجوانی **سی و یازدهم** در ذکر مجلس اول مناظره جناب ابن  
 ابی جمهور الحماوی با فاضل هروی **سی و بیستم** در ذکر مجلس دوم مناظره ابن ابی جمهور  
 با فاضل هروی **سی و بیست و یکم** در ذکر مناظره مجلس سیم مناظره ابن ابی جمهور با همین  
 فاضل هروی **سی و بیست و دوام** در ذکر اسناد لال علماء ماوراء النهر بر کفر کرده شیعه  
**۵۵** در ذکر جواب مولانا محمد رستم داری اسناد لال علماء ماوراء النهر را و  
 کفر را بر ایشان ثابت کردن **۵۶** در ذکر مناظره مامون عباس با جهل نفر علی ای  
 اهل تسنن **سی و بیست و یکم** در ذکر مناظره شیخ حسین عبدالصمد که پدر شیخ بهاء  
 الدین محمد علیه الرحمة بود با یکی از فضلاء سنی که جلی لاصل بوده در حلب **۵۸**  
 در ذکر مناظره قاضی زاده کره رودی با قاضی زاده اورنات در مجلس بهشت اپین شاه  
 جنت مکان شاه عباس نور الله مضجعه **۵۹** در ذکر مجلس اول مناظره  
 یکی از سادات عالی نسب که او را شاه فتح الله مینامیدند در مدینه مشرفه علی  
 ساکنها الصاوة والسلام با یکی از فضلاء سنی **شصت** در ذکر مجلس دوم مناظره  
 سیادت پناه مذکور با همین فاضل و مناظره فاضل بکر در بلاد هندوستان **شصت**  
**یکم** در ذکر مناظره مؤمن الطاق با ابن ابی حد ره **فصل اول** در ذکر مناظره  
 حضرت سید کونین و رسول تغلین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و در نصاری و  
 جماعت هریه و ثنویه و مشرکین عرب و ان ایست که در کتاب احتجاجات شیخ طبرسی  
 رحمه الله منظور است که حضرت ابو محمد حسن بن علی الحسکی صلوات الله علیه از  
 حضرت صادق و آنحضرت از حضرت باقر و آنحضرت از حضرت سجاد و حضرتش از حضرت  
 سید الشهداء و حضرتش از امیر المؤمنین صلوات الله علیهم روایت فرموده که آنحضرت

فرمود که روزی وارد شد ند در نزد حضرت رسول اهل بیخ دین که یهود و نصاری  
و دهر به و ثنویه و مشرکین عرب باشند از جهت مناظره با حضرت پس یهودان  
گفتند که ما قایلیم باینکه عزیر پس خداست و آمده ایم که با تو مناظره کنیم در حقیقت  
قول خدای محمد و به بدینیم که آنچه میگوئی اگر چنانچه مناعت ما میبکشی درین تو  
پس ما بصواب نزد پاک تویم از تو و از تو افضلیم و اگر با ما مخالفت کنی و انکار قول ما  
نمائی با تو خصوصت و جدال خواهیم نمود و کرده نصاری گفتند که ما قایلیم باینکه  
مسیح پس حضرت الله تعالی است و با او متحد است و آمده ایم بنزد تو تا به بدینیم که تو درین  
قول چه میگوئی اگر چنانچه تو در این قول با ما موافقت میکنی پس ما بصواب نزد پاک  
تویم و فضیلت ما از تو بیشتر است و اگر درین قول با ما مخالفت و روزی با تو خصوصت  
جدال خواهیم کرد و کرده دهر به گفتند که ما را قول نیست که اشیاء ملامت اند  
و اول ندارند و آمده ایم که درین باب با تو مجادله و مخصوصه نمایم پس اگر ترا با ما درین  
قول موافقت باشد پس ما از تو افضل خواهیم بود و اسبق و اگر چنانچه در این سخن یا  
مخالفت نمائی ما نیز با تو مخالفت و خصوصت خواهیم کرد و طایفه ثنویه خطاب با حضرت  
نموده گفتند ای محمد ما را اعتقاد نیست که نور و ظلمت مدبران عالمند آمده ایم بنزد  
تو که قول ترا در این باب بدانیم اگر با ما موافقت نمائی و موافقت اعتقاد ما معتقد  
پس ما از تو افضل و اسبق بصواب خواهیم بود و اگر تو را با ما در این قول مخالفت باشد  
پس با تو مخالفت و مجادلت خواهیم نمود و کرده مشرکین عرب گفتند ای محمد بن عبد  
ما را قول نیست که پستهای ما اله اند و میخواهیم در این باب گفت و شنید نمایم و بدینیم  
که تو را اعتقاد چیست اگر اعتقاد تو نیز موافقت اعتقاد ما باشد پس ما با تو افضل و  
اسبق خواهیم بود بصواب و اگر قول تو مخالفت قول ما باشد پس ما با تو خصوصت نمود

مجادلت خواهیم کرد و چون گفتار این جماعت تمام شد حضرت رسول بان گروه خطا  
نموده فرمود که من ایمان دارم بخدای یکشای بی همتای و کافریم بحیث و طاعتش و بپسند  
عزیر و بعد از آن ایشان را مخاطب داشته فرمود بدین سخن که هر حضرت الله تعالی از  
مهبان خلق برگزیده و فرستاده همه طوایف ناس در حالتی که من بشیر و نذیرم و محترم بر  
عالمیان و زود باشد که باز کرده یکدیگر کسی که با خداوند عالمیان کید نماید بگردن  
او و بعد از آن بطایفه یهود خطاب نمود فرمود ای جماعت یهود آمده اید بنزد من و از  
منتر قبیله که قول و اعتقاد شما را بی محنتی بر همانی از عان و تصدیق نمایم جماعت یهود  
گفتند حاشا و کلاما از تو این توقع نیست پس جناب پیغمبر فرمود در این قول محنت  
بر من ایراد نمائید و بگویند که چه دلیل شما را بر این داشته که عزیر را پس الله تعالی  
یهود گفتند چون عزیر توره را احیا نمود از جهت بنی اسرائیل بعد از آن که از ایشان  
مفقود کرده بود و از دست ایشان بدر رفته بود و این قسم کاری نتوانست کرد مگر  
بسیب آن که او پس خدا باشد پس حضرت رسول فرمود ای جماعت یهود چون  
عزیر که توره را احیا نمود پس حضرت الله تعالی باشد و موسی پس او نباشد و حاشا  
انکه او توره را از جهت بنی اسرائیل از جانب حضرت الله تعالی آورد بنی اسرائیل از  
معجزاتی که شما نیز بر نفاع علم دارید دیدند پس اگر عزیر بواسطه احیا نمودن توره  
پس حضرت الله تعالی باشد پس موسی حق و اولی خواهد بود به پس بودن بواسطه  
انکه چه کرده باشد که زیاده از پس بودن باشد زیرا شما از پس بودن عزیر بر او  
این را اراده نموده اید که مردم مشاهده مینمایند که پدرها با مادرها مقاربت مینمایند  
و اولاد از مقاربت ایشان حاصل میگردد هر اینست بحضرت الله تعالی گفت در زنده خواهد  
بود بواسطه آنکه حضرتش را بحلق تشبیه نموده اید و صفات محمدین را از برای

حضرت او واجب کرد اینده اید و ازین قول بر شما لازم می آید که آنحضرت را حادث  
و مخلوق و مصنوع دانسته باشید و از جهت حضرتش صانع و خالق مقرر داشته باشید  
جماعت بهر وجهی که از آنحضرت شنیدند گفتند ما از پس بودن عز بر این معنی را  
نخواستیم این امر برای آنکه این معنی را نسبت بجهتش دادن کفر است با عقائد ما چنانچه  
نوگفتی لکن ما میگوئیم که عز بر پس خداست یعنی کرامت و آنچه ولادت محقق نیاید  
چنانچه بعضی علمای ماکبب از جهت کرامت میگویند این فرزند منست نه باین معنی  
که ولادت محقق باشد و ولادت را اثبات کنند از برای آن شخص از جهت اینکه آن  
شخص اجنبی است و نسبی میانند او و آن شخص محقق نیست هم چنین چون حضرت الله  
تعالی کرامتی بجز بر کرده که بغیر او نکرده میباشدیم که او را از جهت کرامت بمنزله فرزند  
خود دانسته اگر چه ولادتش ثابت نباشد پس حضرت رسول الله ص فرمود که همین است  
معنی آنچه من بشما گفتم که اگر این وجه کرامت سبب فرزند بودن باشد نسبت به  
عز بر پس موسی بفرزند بودن احق و اول خواهد بود از عز بر و اینست که حضرت الله  
تعالی باطل را رسوا میکردند و حجت او را بر او قلب میکنند زیرا ازین گفتند بر شما چیزی  
عظیم تر ازین که من گفتم لازم می آید زیرا که شما گفتید که عظیم الشان از علمای  
شما کاهنی است که اجنبی را از جهت کرامت فرزند میخوانند اگر چه در میان ولادت  
محقق نباشد و این ظاهر است و هویداست که از عظمای کرامت بر او  
میگویند و دیگر را که از و کرامتی نباشد میگویند که این شیخ من است و پدر  
من است و کسی دیگر را که کرامتی نرود عز بر تراست در این قول کرامت او بیشتر میباشد  
پس بنا بر این باید که در دین و آیین شما جایز باشد که موسی برادر خدای تعالی  
باشند یا پدر یا سبب حضرتش باشد زیرا کرامت او را بیشتر از عز بر نموده و او را

منازل عطا فرموده که عز بر ترا نیست پس بنا بر اینکه هر کس که کرامتی نباشد او را  
از جهت کرامت و عز از او میگویند ای سبب من یا میگویند ای شیخ من میگویند ای عم  
یا میگویند ای رب پس من باید که موسی بنا بر قول شما با برادر یا عم یا رب پس یا شیخ یا  
سبب یا امیر حضرت الله تعالی باشد بهر وجهی که از شنیدن کلام آنحضرت میوهت و محبت  
گشته گفتند ای محمد ما را معلول بد نادرین که کفتم نظری و فکری بکنیم حضرت  
رسول الله ص فرمود که ای جماعت بهر وجهی که گفتیم با دل معتقد و از روی نصاحت  
نظر کنید تا حضرت الله تعالی شما را هدایت کند و بعد از آن بگردد نصاری منوجه  
گردید فرمود شما گفتید که حضرت قدیم عز وجل با پس خود مسیح متحد گردیده ازین  
قول چه چیز را داده نموده اید ایا که قدیم حادث شده است بسبب وجود این محمد  
که عیسی است با این حادث که عیسی بوده باشد قدیم گردیده بسبب وجود قدیمی که  
حضرت الله تعالی یا اینکه میگویند حضرت الله تعالی عیسی را متحد شد این معنی را  
میخواهید که حضرت الله تعالی و تقدس عیسی را مخصوص بکرامتی ساخت که غیر او را  
نساخت پس کرامت را داده نموده اید که حضرت قدیم تعالی و تقدس حادث شد  
این قول باطل و میهود است و شما بسبب این قول باطلید زیرا محال و ممنوع است که  
قدیم منقلب گردد و حادث شود و اگر این را خواسته اید که حادث قدیم شده این  
قول هم محال و ممنوع است زیرا حادث هم قدیم نمیتواند کرد و اگر میگویند که حضرت  
الله تعالی عیسی را مخصوص بکرامتی گردانیده و او را بر کز پدر از بندگان دیگر پس اقرار  
کرده خواهید بود بحدوث عیسی و بحدوث ان معنی که میگویند متحد شده بعیسی  
زیرا هر گاه عیسی حادث بوده باشد و متحد شده باشد با او حضرت الله تعالی باین  
معنی که در او چیزی احداث نموده که بسبب آن چیزی او کرامت خلق گردیده در نزد حضرت

الله تعالی پس عیسی و ان چرخه حادث خواهند بود این مخالفان فولست که مرتبه اول  
گفتند نصاری گفتند ای محمد بدرستی که حضرت الله تعالی و تقدس چون ظاهر کرد  
از دست عیسی چیزهای عجیب و غریب که از دست غیر او ظاهر نگردانید پس او را  
باید که فرزند خود اخذ نموده باشد از جهت کرامت و اعزاز و چون نصاری با  
کلام متکلم شدند حضرت رسول ص ایشانی را مخاطب بایشه فرمود که قول ما با  
جماعت یهود شنید بد درین معنی که شما در باره عیسی میگویند و آنچه با جماعت یهود  
فرموده بود بگروه نصاری مکرر از فرموده بطریق الزام بر ایشان حجت گرفت پس گوید  
نصاری جمالی سکون اختیار نمودند الا یکی از انجمله که گفت ای محمد حضرت ابراهیم را  
نه شما خلیل میگویند حضرتش فرمود بلی او را خلیل الله میگویند حضرتش فرمود که  
این نه مثل انت زیرا گفتن ما که ابراهیم خلیل الله است از جهت اینست که خلیل  
مشتق است از خلقت یا از خلقت که مشتق از خلقت باشد خلقت بمعنی فخر فاعله است  
پس معنی اینست که ابراهیم فقیر و محتاج بخدای خود است و از غیر حضرتش منقطع و متعفف  
و معزز و مستغنی است زیرا که در وقتی که او را میخواستند که با تسرا نماند در  
اورا در آوردند حضرت الله تعالی بجبرئیل وحی فرمود که در باب بنده مرا پس جبرئیل  
باز داد آمد و حضرتش را در هوا ملاقات نموده گفت مرا مکلف دار بر آنچه خارج  
تو است زیرا حضرت الله تعالی مرا مأمور ساخته بنصرت تو ابراهیم گفت که حضرت الله  
تعالی مرا ایستاد و او نعم الوکیل است و من از غیر حضرتش یاری نجویم و حاجت ندانم  
پس از برای این حضرت الله تعالی او را خلیل خود گفت بعضی فقیر و محتاج بسوی او  
و منقطع با و از غیر او و هرگاه خلیل از خلقت باشد خلیل در این صورت بمعنی خالی  
شدن از خود و واقف شدن خواهد بود بر ساری که غیر او را رونداوه باشد و بنا

بر این

بر این معنی خلیل الله اینست که عالم است بحضرت الله تعالی و با مور حضرتش و از این  
تشبیه حضرت الله تعالی و تقدس بخلاف لازم نمی آید و نمی بیند که اگر او منقطع بحضرت الله  
تعالی نمیشد خلیل حضرتش نخواسی بود و یک عالم بر اسرار حضرتش نبود هم خلیل  
او نبود لکن کسی که فرزند می آید و با او باشد و آن فرزند را غضب نموده از پیش خود براند  
ان فرزند آنکس بدر نزد از جهت اینکه معنی ولادت و تحقق و ثابت است و از دور کردن  
او و او را معنی ولادت بر هم نخورد و دیگر آنکه اگر جایز باشد که عیسی را پس حضرت الله تعالی  
میگویند از جهت آنکه ابراهیم خلیل است از برای چه موسی را پس حضرت الله تعالی میگویند  
و این ظاهر است که معجزاتی که از موسی و داد که از معجزاتی که از عیسی سرزد نبود پس بن  
بگویند که موسی را پس حضرت الله است اگر چه جماعت یهود چیزی میگویند که از گفته  
ایشان لازم می آید که موسی شیخ و رییس و سید و امیر حضرتش الله تعالی باشد چنانکه  
بطریق الزام بر ایشان لازم آوردیم و شما شنیدید بد چون کلام حضرت رسالت پناه  
باین مقام رسید کرده نصاری گفتند در کتب سماوی مسطور و مدکور است که عیسی  
گفت من بجانب پدر خود میروم و چون او چنین گفت ما او را پس از الله تعالی میگویند  
و میدانیم حضرت رسول الله فرمود که اگر شما با کتاب که میگویند عمل مینمائید  
در آن کتاب چنین مذکور است که عیسی گفت من هم بسوی پدر خود پدر شما پس بنا  
بر آنچه در آن کتاب مسطور و مدکور است بگویند که عیسی را انجاعت که با ایشان خطا  
نمود پس حضرت الله تعالی اندوید که انچه در آن کتاب که میگویند مسطور است باطل است  
بر شما انچه را که اعتقاد کرده اید و میگویند که عیسی را پس حضرت الله تعالی است از  
جهت اختصاص چنانکه گفتند که ما عیسی را پس حضرت الله تعالی میدانیم زیرا عیسی را  
اختصاص چنانچه حضرت الله تعالی هست که غیر او را نیست و حال آنکه شما میدانید

افزودند



که اختصاص عیسی را بجماعت که عیسی ایشانرا مخاطب داشته گفت میریم بجانب پدر خود و پدر  
شما نداشتند پس از جهت باطل شدن این که گفتند عیسی را اختصاص حضرت الله تعالی  
هست که دیگر را نیست زیرا ثابت کردید در نزد شما که عیسی گفت میریم بسوی پدر  
خود و پدر شما پس اختصاص بشما میگوید که عیسی را بود بجماعت یا باشد پس بنا بر این  
بر شما لازم آمد که کلام عیسی را بغير وجهش تا بدل کرده باشد پس عیسی ازین قول  
غیر از آنکه شما میگوئید و حیلست میسازد اراده نموده باشد حال آنکه میتواند بود  
که ازین قول عیسی را مراد این باشد که میریم بسوی آدم صغی یا بسوی نوح و حضرت الله  
تعالی را بسوی ایشان رفع مینماید و ایشان مجتمع مینگرداند و آدم و نوح پدر من و  
پدر شما اند بلکه میتواند گفت که عیسی غیر این که من گفتم اراده ننموده باشد چون  
کلام حضرتش باین مقام رسید طایفه نصاری مزبوم گردیدند و ساکت شدند از  
جواب و گفتند ما تا امروز مجادله و محاصره ندیدیم و بعد از آن گفتند که ما را  
مهلت ده تا در این نظر کنیم راقم او را قوی گوید که سر سر کرده اهل ایمان هست که آمدند  
باز حضرت رسول الله ص بهود و نصاری بودند زیرا ایشان اهل کتابند و انجیل  
دیگر اهل کتاب نیستند و انجیلشان بهود و نصاری که نزد حضرت رسول الله آمد  
بودند سر آمد و اعقل طایفه یهود و نصاری بودند که در آن زمان بوده اند پس عاقل  
صاحب حق حقیقت در اسلام را از همین مناظره که حضرت رسول الله ص ایشان کسر  
از گفتگوی ایشان در مقابل کلام حضرتش چگونگی حال مظهر و درین ایام ایشان را  
میتوان کرد و احتیاج بتامل دیگر نیست و پوز ظاهر است که یهود و نصاری زمان ما  
بمراتب با یهود و نصاری آن زمان نیست نظریت ترویج یهود که ترویج را بنده را ایشان  
مگر صحبت اتفاق افتاد و ایشان را از موم پس هرگاه یهود و نصاری درین مرتبه

باشند

باشند آن سه جماعت دیگر چه خواهند بود فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ حاصل کلام اینک  
چون حضرت رسول ص عجز کرده و نصاری مشاهد فرمود بطایفه دهریه متوجه گردیدند  
فرمود که شما را چه دلیل گشایند است تا اینکه اشیا را قدیم و ازلی و ابدی میدانند و هر  
گفتند بواسطه اینکه ما حاکم نیستیم مگر چیزی که مشاهده نمائیم و از باب بدینهم و ما از  
برای اشیا محدث و موجودی ندیدیم پس لابد حکم نمودیم باین که اشیا قدیم و ازلی اند  
و ازین جهت که انقضای اشیا را ندیده ایم و ندیدیم که اشیا فانی شوند حاکم شدیم  
باینکه اشیا ابدی و دائمی اند حضرت رسول ص فرمود که هرگاه شما چیزی را تا بدیدید بر آن  
حکم نمی نمانید بگوئید من که ای اقدم و بقا و ابد لا باد بودن اشیا را دیدم و مشاهده  
نموده اید و اگر بگوئید که قدیم دوام اشیا را دیده اید بر شما لازم می آید که از لا و ابد  
همین صورت که دارید و همین عقل که بان عاقلید بوده باشید و این خلاف عیان  
علم عالمی است که مشاهده حدوث شما کرده دهریه گفتند ما مشاهده قدیم و بقا و ابد  
بودن اشیا را نکردیم حضرت رسول ص فرمود پس از جهت چه حکم کرده اید بقدیم و دوام  
اشیا از برای اینکه حدوث و انقضای اشیا را ندیده اید و از آنجا که شما اولی و نسبت  
جماعت که قدیم و دوام اشیا را ندیده اند و حکم کرده اند بحدوث و انقطاع اشیا را هفت  
و دیگر آنکه ایان دیده اید شب و روز که بیوسته یکی بعد از دیگری میباشند و دهریه  
گفتند بل دیده ایم حضرتش ص فرمود ای حکم می نمانید باینکه شب و روز ازلی و ابدی درین  
دهریه گفتند بل چنین میدانیم پس حضرتش ص فرمود ای جا بر است با عقده شما که شب  
روز با هم جمع شوند دهریه گفتند بی جا بر نمیدانیم حضرت رسول ص فرمود هرگاه با هم جمع  
شد پس از هم منقطع خواهند بود و احدی را بر دیگری سابق خواهد بود و آن یکی دیگر بعد از  
خواهد بود گروه دهریه گفتند بل چنین است حضرتش ص علی و آله فرمود پس شما حاکم

بعد و شاخه سابق است از شب و روز پیش از مدت عمرش خواهید کرده بود حال آنکه حدیث  
انهار اندیده اید پس قدرت حضرت الله تعالی با انکار میکنند و بعد ازین گفت و شنید <sup>ش</sup>  
صلی الله علیه و اله دیگر باره بگروه دهریه خطاب نموده فرمود ای ایست روزی که پیش از شما  
گذشته است تناهی میدانید یا غیر متناهی اگر بگویند که غیر متناهیست لازم می آید  
که آخر غیر متناهی بشمار رسیده باشد و ان آخر اول نداشته باشد با راقم اوراق گوید  
چون اول و آخر متضایفانند واحد هم بدون ان دیگری محالست که یافت شود و حضرت  
رسول درین فرض لازم آورد که احد متضایفین که اخرالنت بدون ان دیگری کذاست  
یافت شده باشد و این محالست زیرا که احد متضایفین لازم دارد آن دیگر بکر مثل الحق  
و بنوٹ مثلا اگر شخصی برادی نداشته باشد محالست که ان شخص را برادر بگویند و هم <sup>چنین</sup>  
اگر شخصی را فرزند نباشد محالست که او را پدر گویند و هم چنین جمیع اطراف متقاربین و  
متقابلین و جابری و غیر ذلک و چون حضرت رسول این مفسده را بر دهریه لازم آورد فر  
که اگر بشوق دیگر که ان متناهی بودن شب و روز است قایل باشید بر شما لازم می آید  
که شب روز مسبق بعدم و عدم شب روز پیش از شب روز باشد و عالم باشد و شب  
روز نباشد دهریه این شوق قبول نموده گفتند بلی چنین است حضرت رسول <sup>صلی</sup>  
علیه و اله فرمود با قبول داربد که عالم قدیم و غیر محدث باشد و حال آنکه شما را معلوم است  
معترا بخر بران اقرار و اعتراف نماید و آنچه را که انکار نمودید ایشان گفتند بلی پس <sup>ش</sup>  
بعد از ان که مفاصل بر ایشان لازم آورد فرمود اینکه مشاهده مینمایند شما را که بعضی  
بر بعضی دیگر محتاجند بسبب نیست که ان بعضی محتاج را قوامی نتوانند بود بدون آن  
بعضی محتاج الیه و تا ان بعضی محتاج بعضی محتاج الیه اتصال نیابد قوام و وجود نیابد  
چنانچه بعضی اجزای بنا محتاج است ببعض دیگر تا استحکام یابد هم چنین سایر اشیا

پس هرگاه عالم که بعضی اجزای ان محتاج است ببعض دیگر قدیم و غیر محدث باشد پس  
بگویند بین آنکه اجزای ان باشد چگونه خواهد بود بچه صفت خواهد بود چون کلام حضرت  
سید انام با رفق با رسید دهریه مبهوت گشته ساکت شدند زیرا دانستند که حادث  
بهرچه توصیف نمایند ان وصف موجود خواهد بود در قدیم با اعتقاد ایشان راقم اوراق  
گوید که چون بنا بر آنچه حضرت مصطوی صلی الله علیه و اله بر جماعت دهریه لازم  
آورد فرقی میان قدیم و حادث نمی نماید و حادث در همه صفات بنا بر این مساوی  
قدیم است پس قدیم و الحاق عالم و حادث ندانستن ترجیح بلامرغ و سفاهت و نادانی  
پس ازین جهت ایشان مبهوت شدند و از حضرت شناسند عالم نمودند که ما را معلوم است  
تا درین نظر کنیم و چون دهریه اظهار عجز کردند رسول الله ۳ بشوید متوجه گردید  
و ایشان را بشرف خطاب مشرف ساخته فرمود که چه دلیل شما را باین گشائید  
که نور و ظلمت را مدبر عالم بدانید شویید در جواب گفتند که ما عالم را بدو صفت <sup>بلند</sup>  
صنفتی خبر و صنفی شر و میدانیم که خبر و شر با هم ضدند و معقول نمیدانیم که ضدین با  
یک قاع و مدبر باشد زیرا عقل حاکم است باینکه هر یک از ضدین را باید که فاعل  
و مدبر جدا کند باشد چنانچه برف احوال سردی کند و الت سبب حرارت باشد  
پس ازین جهت است که تا کرده شویید از برای خبر و شر و فاعل و مدبر و اعتقاد کردیم  
هر یک ازین دو فاعل با قدیم دانستیم و فاعل خبر خود دانستیم و فاعل شر را طلب میدانیم  
پس جناب مصطوی فرمود که ای شما نمی بینید که در عالم سیاه و سفید و سرخ و زرد و آبی و  
سبز میباشد و هر یک ازینها ضد دیگریست بسبب آنکه در محل واحد با هم جمع نتوانند  
چنانچه گرمی و سردی با هم در محل واحد جمع نمیشوند شویید گفتند بلی چنین است که  
میفرمائی حضرت شناس فرمود که پس از جهت چه از برای هر یک ازین اضداد الوان هم فاعل

و مدبر قدرتی قرار نمید هبند پس ثنویه از جواب عاجز شده ساکت گشتند را قلم او را  
گوید که چون ثنویه بنا بر ضد بودن خبرش بر دنا عمل مدبر که یکی نور و دیگری ظلمت  
باشد قابل شده اند و چندین را بیک فاعل هستند نمسازي پس حضرت رسول الله  
که بر ایشان از رنگها و ایراد فرمود مفاد شرا نیست که چندین مختص بخیر و شر  
نیستند بلکه غیر این دو ضد اضداد دیگر هم در عالم وجود دارند پس بنا بر قول شما که  
فاعل هر ضدی باید که غیر فاعل ضد دیگر باشد باید که مساوی عدو اضداد در عالم  
فواعل قرار بدهند و مدبر و فاعل و مدبر که نور و ظلمت باشد قابل نشوند و هم راقم  
اوراق گوید که چون حدیث خیر شر کرده ثنویه را بر این داشته که بدو فاعل و مدبر  
از برای اشیا قرار بدهند لابد و ناچار است تحقیق این مسئله پس میگوید که در  
اشیای موجوده احتمالات عقلی مختص است بچیز یا خیر محض یا شر محض یا خیر  
فالب یا شر فالب یا متساویان شر محض و شر فالب متساویان در عالم وجود ندارند  
پس چیزی که در محیط وجود در آمده یا خیر محض است یا خیر فالب که خیر فالب ان فالب  
زیرا ترک خیر که بر وجه شر فالب و شر فالب است مثلا اگر باران را که در آن فوا  
بدینها هست ترک نمایند بواسطه آنکه خانه پیره زنی خراب نشود نسبت بعلم خیر  
شر بدینها است و هم چنین اگر آتش را که مدار اهل عالم با آنست ایجاد نکند که مباح  
مردی در آن اوفتد و بسوزد خوب نیست و مناسبتا عمل بعلم خیر بنا شد حاصل  
آنکه شر در عالم نباشد مگر بالغرض خیر پس شر فاعل نخواهد و در افعال اختیاریه  
عباد آنچه را که شر مینامند با اختیار ایشانست که با از روی جهل و نادانی یا از  
جهت احتیاج استعمال مینمایند چیزها را در غیر موصی که حضرت علم خیر جل  
قرار فرموده و این عمل ایشان شر است نسبت باین حاصل کلام آنکه حضرت

رسول

رسول الله ۱۲ و دیگر باره بکرده ثنویه خطاب نموده فرمود و دیگر آنکه چون نور و ظلمت مخلو  
شدند و حال آنکه نور با الطبع مایل بصعود و ظلمت مایل بنزول میباشد و این مثل این  
که شخصی را در مشرق رفتار باشد و شخصی دیگر بجهت مغرب سوار باشد یا کسی تجویز  
کند که این دو شخص با هم ملاقات نمایند یا کرده باشند یا این جا فراست طایفه ثنویه  
گفتند جایز نیست که این دو با هم ملاقات شوند حضرتش فرمود پس بنا بر این باید که نور  
و ظلمت هرگز با هم مختلط نشوند زیرا که هر یک بجهتی میل دارند پس چون این عالم موجود  
شد بسبب مزاج ایشان محالست پس ثنویه گفتند ما را مهلت ده تا درین نظر کنیم  
پس رسول الله ۱۳ بمشکرین عرب متوجه گردید فرمود که شما را چه بر این داشته  
که اصنام را عبادت کنید و حضرت الله تعالی و تقدس را عبادت نمی نمائید ایشان  
گفتند که ما تقرب میجوئیم از عبادت اصنام بسوی حضرت الله تعالی حضرتش صلی  
علیه و آله فرمود ای این اصنام شنو او مطیع و عابد حضرت الله تعالی هستند تا اینکه  
شما بسبب بزرگی و عبادت ایشان تقرب ب حضرت الله تعالی میجوئید مشکیان عمر گفتند  
فی حضرتش صلی الله علیه و آله فرمود که چون شما اصنام را تراشیده اید بدست خود  
پس عبادت از ایشان جایز میباشد عبادت کردن ایشان شما را اولی و آخری بود  
از اینکه شما ایشان را عبادت کنید و چون نتوانید عبادت اصنام کردن و حال آنکه  
کسی که عارف بمصالح و عوایب شما باشد و حاکم باشد ب آنچه شما را بان مکلف مینماید  
شما را امر بتعظیم اصنام نکرده باشد پس چون حضرت رسول ۱۴ مشرکین را باین کلام  
مؤخذ فرمود ایشان مخالف شدند پس بعضی گفتند که الله تعالی حلول نمود در هیكل  
بعض مردان که باین صورت بودند پس ما این همه را بصورت آن مردان تراشیده ایم  
تا از برای تعظیم الله تعالی عبادت این به هم آمیختیم و بعضی دیگر گفتند که باین صورت

مرد میست که پیش ازین بوده اند و باین صورت طاعت حضرت الله تعالی نموده اند  
پیش از ما پس ما این بتها را بصورت شبیه ایشان تراشیدیم و عبادت آنها میکنیم  
برای تعظیم حضرت الله تعالی و بعضی بگریه گفتند که چون حضرت الله تعالی آدم را خلق  
کرد و ملائکه را افرمود بسجود او ایستادند و در نماز بر او سجود کردند و برای تفریب بسوی  
الله تعالی و ما از ملائکه اولاد و احقیم بسجود آدم پس ما این بتها را بصورت آدم تراشیدیم  
و اینها را سجده میکنیم از برای تفریب بسوی الله تعالی آنچنانکه ملائکه از جهت تفریب  
آدم را سجده کردند و بعد ازین گفتگو از برای تقویت قول خود گفتند که شما بجهت  
مکه سجده میکنید و میگویند که ما موریم باین و در شهرهای دیگر بدست خود محرابها  
ساخته اید و مسجدها میکنید و قصد کعبه میکنید و در سجده کعبه شما را قصد  
حضرت الله تعالی عبادت کعبه ما نیز سجده اصنام میکنیم و قصد ما عبادت حضرت  
الله تعالی است و الله تعالی حائل نموده به هیکلهای مردمان و ما بصورتان بدون  
بتها ساخته عبادت میکنیم از جهت تعظیم حضرت الله تعالی پس حضرت بایشان  
متوجه شده فرمود خدای خود را تشبیه نمودید بخلق و توصیف نمودید حضرتش را  
بصفت مخلوقات یا جان میدانید این را که خدای شما حائل نماید در چیزی و آن چیز  
احاطه کرده باشد خدای شما را هرگاه این معنی را بخدای خود بخویز نموده اید پس درین  
نیمه اند میان خدای شما و چیزهای که در مردمان حائل میکند مثل رنگها و طعمها و  
ریحها و نوری و زبری و نقل و خفت و از جهت چه این حالها حادث و حال دیگر که خدای  
شما است قایلیم باشد و دیگر آنکه حضرت الله تعالی چون محتاج باشد بحال آنکه  
لمیزل و پیش از محل است هرگاه حضرت الله تعالی لمیزل باشد و توصیف نمایند شما  
حضرتش را بصفت محمد ثانی در حائل کردن هر ایسته بر شما لازم می آید که توصیف نمایند

شما

شما حضرتش را بزوال وحدت لازم آید که توصیف نموده باشید حضرتش یعنی از برای آنکه این  
جمله صفات حائل و محلول فیها است و این جمله متعبر میگرداند از آنرا و ذات حضرت باقی  
تعالی متعبر نشود تا اینکه حائل نماید در چیزی و هم چنین متعبر نشود باین معنی که  
حرکت کند یا ساکن گردد و با سفید و سرخ و زرد شود و صفات متعاقبه در حضرتش حائل  
کند تا اینکه لازم آید بصفات حوادث و صوف باشد و حادث باشد تعالی الله عن  
ذات علوا کبیرا و بعد از آن که حضرت رسول الله ص این مفسد را بر ایشان لازم آورد  
فرمود که چون باطل نمودم حائل را که شما بر آن ذاهب بودید پس هر قوی که بتای آن بر  
حائل باشد هم باطل میشود پس ساکت شدند طایفه اولی و گفتند مهلت ده ما را تا  
نظر کنیم در کار خود پس حضرتش صلی الله علیه و آله متوجه بطایفه ثانیه گردید فرمود  
خبر دهید مرا از خود که هرگاه عبادت کنید صورت نا نرا که عبادت الله تعالی کرده اید  
و سجده نمایند و نماز کنید و پیشانی خود را بر زمین گذارید پیش این صورتها پس از  
برای عبادت حضرت الله تعالی چه خواهید کرد یک بطریق این صورتها حضرتش عباد  
کنید بر شما لازم آید که حضرتش را مساوی داشته باشید باین صورتها و حال آنکه  
این را ندانسته اید که حق تعظیم و عبادت کسی که واجب التعظیم و واجب العبادت باشد  
اینست که او را بامضوع و مخلوق و مساوی ندانید و این را ندیده اید که هرگاه پادشاه  
عظیم الشانی را با غلام او مساوی بدانند قدر عظیم را پست و صغیر را عظیم نموده اند پس  
هرگاه شما تعظیم کنید حضرت الله تعالی بتعظیم صورت بنده کان اول حق تعظیم حضرت  
الله تعالی را بجانیا ورده اید چون کلام حضرت رسول الله ص باین مقام رسید این طایفه  
هم گفتند ما را مهلت ده تا در امر خود نظر کنیم پس حضرتش صلی الله علیه و آله طایفه ثانی  
مخاطب داشته فرمود که شما مثل ابراهیم نموده اید و ما را تشبیه بخود کرده اید و این غلط است

زیرا ما بنده کائنات و مخلوق الله تعالى ایم هر چه بنا فرموده ما بجای و ریم و بهر چه ما را نهی  
فرموده خود را از آن باز میداریم و عبادت حضرتش بخوی که از ما خواسته میباشد و  
هر گاه ما را بوجبی از وجوه امر فرماید در آن طاعت میکنیم و عدول جایز نمیداریم از آنچه  
ما را فرموده و از آنچه ما را نهی فرموده زیرا میدانیم که بهر چه امر فرموده انضام اگر  
دارد و هم ما را نهی فرموده از آنکه در حضرتش و تعظیم نماییم و بخوانش خود عمل کنیم  
پس چون حضرتش ما را مأمور ساخته که عبادت حضرتش را در بکعبه بجای آوریم  
اطاعت او نمودیم و بعد از آن چون امر فرمود که در سایر بلاد هم بجهت کعبه حضرتش  
عبادت کنیم باز اطاعت نمودیم و در هیچ یک از اینها مخالفت امر حضرتش نمیکنیم  
حضرت الله تعالی هر گاه امر فرموده باشد و شما قیاس باطلی کرده باشید ازین جهت  
که شما را امر سجود صورت آدم فرموده شما سجود کنید از آن پس حضرت رسول الله  
ازین عالم از جهت تائید قول خود مثالی ایراد نمود فرمود که هر گاه کسی شما را اذن  
بدهد بخانه خود بگردد یا میتوانید که در اوقات دیگر بی اذن او داخل خانه او  
بشوید یا آنکه بخانه دیگران بی اذن او بروید یا اینکه کسی به بخشیدن رختها  
خود یا غلامی از غلامان یا حیوانی از حیوانات خود را بشما یا مهربد شما را که آنها را  
نکیرید غیر از آنها بی اذن او بکیرید ایشان گفتند ای ما این نرسد زیرا در اول  
اذن داریم و در غیر اول اذن نداریم حضرت رسول الله فرمود که ای حضرت الله تعالی حق  
داوی هست یا اینکه که کسی بی اذن او در ملک حضرتش تصرف نکند یا بعضی میان  
حضرتش ایشان گفتند بلکه حضرت الله تعالی او را حاکم است یا اینکه در ملک حضرتش  
بی اذن حضرتش تصرف ننماید حضرت صلی الله علیه و اله فرمود پس شما بجهت این  
صورتها را سجود میکنید و حال آنکه حضرت الله تعالی و تقدس شما را امر بسجود و ایضا

نکرده

نکرده است پس ایشان چون از جواب این ایراد عاجز بودند گفتند مهلت ده ما را تا در کار خود  
نظر کنیم و سکونت اختیار نمودند حضرت صادق صلوات الله علیه قسم یاد نمود با آنکه محمد بن  
ساخت و بخلاف فرستاد که سه روز ننگدشت بان جماعت که همه ایشان آمده مسلمان شدند  
در پیش حضرت رسول الله و ایشان بیست و پنج مرد بودند که هر پنج از ایشان فرقه بودند و چون  
از جهت مسلمان شدن بنزد حضرت رسول الله آمدند همه ایشان گفتند ما در عمر خود  
مثل سحری که تو بر ما ایراد فرمودی ندیده ایم و از هیچ کس مثل این نشنیده ایم شهادت میدادیم  
با اینکه حضرت رسول خدای برحق را تم اوران گوید که درین مقام مناسب میباشد که از کتب  
سماوی مثل تورات و انجیل و زبور بعضی فقراتی که دلالت تام تمام بر حقیقت رسالت  
حضرت رسول و دین اسلام دارد ایراد نماید و جزو ثانی سفر پنجم تورات که هفتاد و یک  
از دانشمندان یهود بصحبتان اعتراف کرده اند مذکور و مسطور است که واجبت که  
ایمان آوردن به پیغمبری که متصف بدو وصف باشد یکی آنکه از بنی اسرائیل نباشد و دیگر  
آنکه مثل موسی صاحب شریعت و ذو شوکت باشد و این ظاهر است که بعد از موسی  
پیغمبری که صاحب شریعت و صاحب شوکت باشد و از بنی اسرائیل نباشد جناب  
و دیگر در توره مذکور است و کعبه اخبار نیز بران شهادت داده که محمد رسول الله تعالی  
و حضرتش را خوی درشت و غلط قلب نباشد و در بازاها او را بلند نکند و از کناه  
فرماید و عبدالله بن سلام که یکی از دانشمندان یهود بوده و بشرف اسلام مشرف گشته  
گفته که در توره موافق مضمون آیه کریمه إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا یافته  
و هم چنین عبدالله بن سلام گفته که در توره مذکور است که محمد بنده فرستاده من است  
و او را متوکل نام کرده ام از دنیا او را بیرون نبرم تا ملت کج را راست کند و خلق را  
بنوحید من خواند و ببرکت او چشمهای نابینا و گوشهای ناشنوا و دهانهای که در غلامان

گشاده کردند و هم عبدالله بن سلام گوید که در توبه وارد شده که با رب تعالی تورات را  
موسی در طور فرستاد یعنی انجیل را در فرستاد و قرآن را بخند در مکه نزل فرمود  
و در کتب معتبره مخالف و موالف مذکور است که عبدالله بن سلام که علم علای بهود بود  
چون آثار صدق و حقیقت از ناصیه میبارد که آتش در مشاهده نمود علامتی که در توبه  
مشاهده کرده بود چنانکه را مطابق واقع یافت از روی صدق و اخلاص ایمان با حضرت آورد  
و تصدیق نبوتش نموده میگفت که صدق نبوت محمد صلی الله علیه و آله در نزد من  
ثابت تر است از پسر من بودن پسر من زیرا از جهت احتمال خیانت مادر او در پسر بودن  
شبهه را محال باشد و در صدق نبوت حضرت شکی با هیچ وجه من الوجوه محال  
نیست پس در آن هنگام آیه کریمه الَّذِينَ آمَنُوا لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ  
شرف نزل یافت یعنی آنانی که عطا فرموده ایم بایشان معرفت کتاب که توبه باشد میدادند  
صدق نبوت محمدی را چنانچه میدانند فرزندان خود را پس سینه عبدالله بن سلام را  
با علمای بهود پر خاش بود در اثبات نبوت حضرت رسول الله و جمع کثیری از ایشان  
اسلام عبدالله بن سلام بشرق اسلام مشرف گردیدند و در انجیل مذکور است که عیسی گفت  
با قوم خود که مرا اگر دوست میدارید بویست من عمل نمائید تا اینکه برسد پیغمبری که حق را  
از باطل جدا کند و درین اوابدی باشد و هم ورود یافته در انجیل که حضرت عیسی  
بنبتنا علیه السلام فرمود که چون فارقیطامبعوث شود شهادت دهد باینکه من که  
عیسی ام بتبلیغ رسالت بطریق صدق و صواب نموده ام و مراد از فارقیطام جناب محمد است  
و چون حضرت صلی الله علیه و آله بشرق نبوت سرفراز گردید ادای شهادت فرمود  
که آنچه عیسی گفته و امتش از و نقل می نمایند بصدق و صواب نیست و آنچه بهود  
در باب ایشان میگویند محض کذب است و در کتب معتبره مخالف و موالف مسطور است که

حضرت الله تعالی تقدیر حضرت عیسی علی بنبتنا علیه السلام فرمود که نبوت محمد  
تصدیق تمامی امت خود را مأمور سازد و بگویشانش را که هر که در باب اظهور او وارد ایمان  
آوردن با و مسارعت نماید و هم در کتب معتبره مسطور است که حضرت الله تعالی با دم  
صفی الله وحی نمود که منم انخدالی که مالک مکه ام در مکیان با من همسایه اند و آنان که بطول  
مکه آیند میهمانان منند و این خانه را بسکی از اولاد تو که صستی با بر اهریم است مشهور ساز  
که عارت کند از او هر امت که بسایند از امور در آید تا آنکه پیغمبری از اولاد تو که محمد نام  
و خاتم پیغمبران باشد بیاید و از جمله ساکنان حرم و والیان کعبه و لب دهندگان آن  
باشد و در کتب معتبره مخالف و موالف مذکور است که حضرت امیر المؤمنین صلوات  
علیه فرمود که چون آیه وَأَنْذَرْتَهُمْ نَارَ أَكْفَرٍ مِّنْ شَرِّ نَزَلَ یافت حضرت رسول الله  
مرام او را ساخت که طعامی مهیا و قدحی شرب هم حاضر گردانم و خویشتان نزدیکتر او را  
که ما مورد تحویف انداز ایشان از جانب حضرت الله تعالی کرده بود جمع تمام و ابوطالب  
و حمزه و عباس و ابولهب از انجمله بودند پس طعام را چون حاضر ساختم و انجم بیامدند  
حضرت مقدار ازان تناول فرمود و باقی را در طبقه گذاشت و فرمود خذوا باسم الله  
تعالی پس ایشانشان از طعام خوردند و سیر شدند و قسم بخدادند که جان علی در  
قدرت است و سب که آن طعامی که من حاضر ساختم بودم خوراک یا کس از ایشان بود آن  
شرب هم یکی از ایشان را کافی بود و مع هذا هم ایشان ازان طعام معور و ازان شرب سیر  
گشتند پس بعد ازان اکل طعام و شرب شرب ابوطالب بگفت برخوردان نباشد آنکس که  
محمد را سحر کرده است پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته گفت ای  
محمد قریش را طاقت مقاومت جمیع قبایل عرب نیست عاقبت باید که بسو هاشم ترا محبوس  
کنند تا هر که خرمی نریدی دایم که ترا حبس کنیم و ازانرا سب از آنکه کل قبایل عرب با ما

مخاربه و مقاتله کنند و هیچکس از مردم عالم بقوم و عشیرت خود این نمیکنند که تو میکنی ای  
محمد پس حضرت رسول ثقلین صلی الله علیه و آله ازین سخنان ناشایستان شقی ملعون  
و محزون گردیده سکوت اختیار فرمود و انجلیح منفرد کردیده هر کس بمقتضی مراجعت  
نمود چون چند روز بگذشت حضرت صلی الله علیه و آله مرتبه دیگر مراجعت بفرمود  
گردانیده فرمود ای علی مرتبه دیگر مثل آن طعام مهیا گردان پس من با آنچه فرموده بود  
میباردش نموده قوم و عشیرت نزدیک حضرت حاضر گردانیدم و چون از خوردن و آشامیدن  
طعام و شراب فارغ گشتند حضرت رسول الله بعد از حمد و ثنا و اقرار بتوحید حضرت  
الحق جلالت و عظمت فرمود ایقریش بخداوند سوگند که اگر با جمیع خلق عالم دروغ بگویم  
باشما که قوم و عشیرت منید دروغ نگویم و الله که شما خواهید مرد و باز برانگیزه خواهد  
شد چنانچه کسی بخواب رود و بیدار شود و بهر چه عامل باشد بان جز داده خواهد  
شد اگر بخوابد و اگر بیدار پس من گفتم یا رسول الله من از همه خورد سال نرم و به جسم  
از همه کس ضعیف تر حضرت را تصدیق نمودم با آنچه فرمودی و بجزرت ایمان آوردم  
در خدمت حضرت بجان و دل میگویم و حال قدم حضرت را بعلم نمیفرستم پس حضرت  
رسول الله مرا نوازش فرموده بقوم گفت این برادر و وصی منست از فرمان او تجاوز  
جا بزم دارید پس قوم برخاستند خنده زنان با بوطالب گفتند که محمد پسر ترا  
تو امر کردی تا تو را محکوم حکم او گردانیده و هر کس که از راهی آمده بود برت رگم  
اوران گوید که این حدیث از جمله احادیث متواتره است که جمیع فرزندان اسلامیه برحمت  
اعتراف دارند و کسی انکاران نکرده و چون این حدیث متواتر است و هر حدیثی که  
متواتر باشد اناده یقین میکند پس ازین حدیث سه چیز ثابت و یقین میکند یکی  
صدق قول نبوت حضرت رسول الله و دوم حقیقت دین اسلام سیه ولایت و وصایت

و خلافت امیر المؤمنین و حقیقت مذهب شیعه پس بر توبه که ازین حدیث مقاصد ثلاثه  
از روی تدبیر بیرون آوری و یقین حاصل کنی **فصل دوم** در ذکر مناظره و احتجاج حضرت  
اسد الله الغالب علی بن ابیطالب صلوات الله علیه با جمعی از مهاجر و انصار و جوانان حضرت  
مردی بن شایخ یاد معرفت قضا و قدر و مناظره حضرتش با ابو بکر و عمر در باب فلاک در کتبت  
احتجاجات شیخ طبرسی علی الله درجه از سلیم بن قیس همدانی روایت که او گفت در ایام  
خلافت عثمان روزی دیدم علی را با جمعی از مهاجر و انصار که عدلیان بدو ایستاده بودند  
بکلی جمع بودند و از آنجمله بود سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و عمار  
یا سرور ابو زرعقاری و مقداد بن اسود و هاشم بن عتبیه و عبد الله بن عمر بن الخطاب و  
حسن بن علی السلام و عبد الله بن عباس و محمد بن ابی بکر و عبد الله بن جعفر که از  
مهاجرین بودند و از انصاریان ابی بن کعبه زید بن ثابت و ابو ایوب و ابو هبشیم و محمد  
سلمه و قیس بن سعد بن عباده و جابر بن عبد الله و انس بن مالک و زید بن ارقم و عبد  
الرحمن بن قار و ابولیبلی و غیرهم بودند هر یک از ایشان فضایل خود را تذکار می نمودند و آنحضرت  
مبکر و بعد از آن بدگر قریش و سواقی و یمنی ایشان منتقل گردیدند و آنچه حضرت  
در باره قریش فرموده ذکر میکردند مثل آنکه فرموده **الامة من قریش و الناس تبع القریش**  
و قریش نمة العرب لا تسبوا القریش فان للقریش مثل قوت رجال من غیرهم و من ابغضهم  
ابغض الله و من اراد هوان قریش اهان الله را تم او را نگوید که این هفت حدیث است  
رسول الله در شان قریش فرموده و ترجمه حدیث اول اینست که امامان از قریش میباشند  
و دوم اینست که مردم تابع قریش میباشند و سیم اینست که قریش پیشوای عرب است و  
چهارم اینست که سب میکند قریش را پنجم اینست که بگرد قریش با قوت دوم غیر قریش  
میباشد و ششم اینست که هر کس بغض داشته باشد بقریش بغض میورزد با او حضرت

الله تعالی و از فضل انصار نیز در آن مجلس خبرها مذکور شد مثل نصرت ایشان حضرت  
رسول الله را و آنچه در قرآن مجید در مدح ایشان وارد گشته و آنچه رسول الله صلی الله  
علیه و آله در غیر بیاض ایشان گفته و آنچه در فضل معاذ بن جبل در جنازه او فرموده که  
ملائکه او را غسل دادند و غیر اینها و چیزی از فضل مهاجر و انصار نگذاشتند که تذکار  
نگردند و انصار زندهگان خود را تعداد نموده گفتند فلان و فلان از ما است و قریش گفتند  
که رسول الله صلی الله علیه و آله و حمزه و جعفر و عیبه بن حارث و زید بن عماره و ابوبکر  
و عمر و سعد و ابو عبیده و سالم و ابن عوف و غیر این جماعت هر کس بگرگ در قریش ناهی داشت  
از زندهگان همگی با نام برودند و گفتند انعام است و حضرت امیر المؤمنین و اهل بیت  
حضرت بر لا و تم تکلم نمیدادند پس این جماعت گفتند یا ابوالحسن از جهت چه تکلم  
نمی نمائید و چه چیز ترا مانع است از تکلم حضرت فرمود که هیچ یک از زندهگان نمائند که  
فضیلتی از برای او مذکور شد و آنچه مذکور شد همه حق و مطابق واقع بود و لیکن من  
از شما میپرسم بگرده قریش و انصار که این فضیلت را که حضرت الله تعالی بشما عطا فرموده  
بسیب که عطا فرموده یا بسبب شما و عشرت شما عطا فرموده یا بسبب غیره ایشان  
در جواب گفتند بلکه حضرت الله تعالی این فضیلت را بما بسبب محمد و عشرت او عطا  
فرموده حضرت فرمود راست میگویند که ابا نمیدانید که آنچه بشما رسیده است از  
و شریب بیاض اهل بیت خاصه بشما رسیده است بسبب غیر ما زیرا که پس عمر رسول الله  
فرمود که من و اهل بیت من نوری بودیم و در برابر حضرت الله تعالی پیش از آنکه آدم  
خلوق کند بچهارده هزار سال و چون آدم را خلق کرد ان نور در صلب او وضع نمود  
در سینه و بعد از آن در آتش در صلب بر اهلیم در فرمود و بعد از آن همیشه حضرت  
الله تعالی نقل میفرمود از صلبهای پاکیزه ای که بسوی رحام طاهره از رحام طاهره بسوی

اصلا بر کرمه از پدرها و مادرها که هیچ یک بنابا هم ملاقات ننمودند اصلا و چون  
سخن حضرت صلوات الله و سلامه علیه با این مقام رسید اهل سابقه و اهل بدر و  
اهل احد که در آن مجلس حاضر بودند همگی گفتند که ما آنچه گفتی از حضرت رسول الله صلی  
علیه و آله شنیده ایم و دیگر حضرتش با جمیع خطاب نموده فرمود که شفیع خود میکردم  
در پیش شما حضرت الله تعالی یا میدانید که حضرت الله تعالی در چند موضع از کتاب  
خود سابق با بر مسیوق تفصیل فرمود و کسی در این امت بر من سبقت نکردند بسوی خدا  
و رسولش چنانچه ایشان گفتند که خدا میداند که چنین است و دیگر فرمود شفیع خود میکردم  
از حضرت الله تعالی در پیش شما که چون نازل شد ایة وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ و الَّذِينَ آمَنُوا  
وَالَّذِينَ هُمْ يُعْتَبِرُونَ اولی است که از حضرت رسول بر رسیدند  
که در شان که این آیات نازل گشته حضرت فرمود نازل گشته این آیات در شان  
انبیاء و اوصیاء ایشان و من افضل جمیع انبیا و مرسلین اویم و علی بن ابیطالب و جعفر بن فضل  
او صیاست هم از ایشان گفتند خدا میداند که چنین است که میگوی و دیگر فرمود که خدا  
شفیع میداند که ابا میدانید که چون نازل شد ایة يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَ  
اطِيعُوا الرَّسُولَ وَاطِيعُوا أَسْرَفِيكُمْ یعنی این جماعت که ایمان آورده اید اطاعت کنید الله تعالی  
و فرستاده او را و صاحبان امر از شما چون نازل شد ایة يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَ  
اطِيعُوا الرَّسُولَ وَاطِيعُوا أَسْرَفِيكُمْ و فرمود که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَ  
اطِيعُوا الرَّسُولَ وَاطِيعُوا أَسْرَفِيكُمْ یعنی اطاعت کنید الله تعالی و فرستاده او  
و صاحبان امر از شما و اطاعت کنید الله تعالی و فرستاده او و صاحبان امر از شما  
که ولی شما الله تعالی است و فرستاده او است و ناخانی که بر شما میدارند نمازها و میسرند  
زکوة را در حالتی که رکوع کننده باشند و چون نازل کرد و وَلَمَّا تَخَذُوا مِنَ اللَّهِ وَ  
رَسُولِهِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَبَيْنَ يَدَيْهِمْ یعنی نمیکند سواي حضرت الله تعالی و سواي فرستاده او  
و سواي مؤمنین صاحب خالص مردم گفتند یا رسول الله این آیات خاص بعض



مؤمنان است یا آنکه عام است بمجموع مؤمنین پس حضرت الله تعالی امر فرمود نبی خود را  
که مردم را تعلیم کند و ایشان را نشان دهد که اولی الامر ایشان چه کسی است و ولایت با  
هم از برای ایشان تقسیم نماید چنانکه نماز و زکوة ایشان را و روزه و حج ایشان را ایشان  
تقسیم فرمود و بعد از آن مراد و غدیر خم برایشان نصیب نموده و بعد از آن خطبه خواند فرمود  
ای مردم بدرستی که مرا حضرت الله تعالی بر سالت فرستاد سینه من تنگ شد زیرا  
ظن من این بود که مردم مرا نکند پس حضرت الله تعالی مرا تهدید فرمود که رسالت  
مرا برسان و الا تو را عذاب میکنم و بعد از این تهدید حضرت فرمود که ندانم که مردم را  
بنیام جامعه و بعد از آن خطبه خواند و فرمود که ای مردم ایامیدانید که الله عز و جل مولا <sup>است</sup>  
منست من مولا مؤمنین و اولی بر نفسهای ایشانم همه مردم گفتند بل یا رسول الله پس  
بمن گفت برخیز ای علی چون من بر خواستم فرمود هر کس که من مولا می گویم علی مولا پی  
اوست با الله دوست دار کسی را که علی را دوست دارد و دشمن دار کسی را که با علی دشمنی کند  
و بعد از آن سلمان برخواست و گفت ای رسول خدا چه ولایتیست علی را حضرت فرمود  
که ولایت مثل ولایت من پس هر کسی که من اولی بنفسم ایم علی اولی است با او از نفس دین و  
فر فرستاد حضرت الله تعالی الْیَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نَبِيًّا وَ بَشَرْتُ لَكُمْ  
اَلْاِسْلَامَ دِينًا رَاقِمًا و در آن گوید یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام کرد  
بر شما نعمت خود را و راضی شدم از برای شما دین اسلام را حضرت امیر المؤمنین فرمود که  
چون این آیه شریف نازل یافت حضرت رسول الله ص تکبیر گفت و فرمود الله اکبر علی تمام  
دین نبوتی و تمام دین الله و ولایت علی بعد از من پس ابو بکر و عمر برخواستند و گفتند ای  
رسول خدا این ایات مخصوص است بعلی حضرت فرمود بلی خاص او و سایر اوصیای منست تا  
روز قیامت ابو بکر و عمر گفتند ای رسول خدا اوصیای خود را نظر کرده گردان بر ما حضرت صلوات

علی و آل

و آله فرمود که علی برادر و زبیر و وارث و وصی و خلیفه منست در امت من و ولی  
کل مؤمنان است بعد از من و بعد از او فرزندان من حسن است و بعد از او فرزندان من حسین  
و بعد از او نه کسند از اولاد حسین که هر یک بعد از دیگری خواهد بود قرآن با ایشان  
و ایشان با قرآنند و از قرآن جدا نخواهند بود و قرآن از ایشان مفارقت نخواهد نمود  
تا آنکه بر سر جحش من رسند همه اجتماعت گفتند خدا میداند که چنین است و آنچه  
میگویی ما بنی از رسول الله ص دیدیم و شنیدیم و بعضی از ایشان گفتند اگر آنچه  
گفتی ما در حفظ داریم اما کثرت از در حفظ ندانیم لکن این جماعت که کثرت از در حفظ  
ندارند بهترین ما و فاضلترین ما اند حضرت امیر المؤمنین ص فرمود راست گفتید هم  
چنین است که هر مردم در حفظ مساوی باشند و بعد از آن فرمود که هر که گفت مرا از  
رسول الله ص حفظ نموده او را بخدا سوگند میدهم که بر خیزد و بگوید زبیر بن ارقم  
و بنی این عاذب و ابو ذر و معتاد و عمار بر خواسته همه ایشان متفق الحکمة گفتند  
شهادت میدهیم که آنچه حضرت فرمود ما از رسول الله ص حفظ نموده ایم در حقیقت  
که حضرت پس بر منبر بود و فرمود و ای ایستاده بودی و او می گفت ای مردم بدان  
که حضرت الله تعالی مرا امر فرمود که از برای شما امام نصب کنم که بعد از من وصی  
خلیفه من باشد و حضرت الله تعالی در کتاب خود طاعت او را بر مؤمنین فرموده است  
و طاعت او را بطاعت خود و طاعت من مقارن ساخته و شما را ما مقرر گردانیده  
در صورت او و من بخدای خود رجوع نمودم از ترس طعن و تکلزب منافقین و حضرت  
تعالی مرا تهدید نموده فرمود که این امر مرا بخدای برسان و الا تو را عذاب خواهم کرد ای مردم  
بدانستم که حضرت الله تعالی شما را در کتاب خود امر بنیاز کرد و من از برای شما امیرین  
و تقسیم کردم و امر کرده شما را ابو لایت و من شما را شاهد میکنم که این ولایت از برای

علی بن ابیطالب است بخصوصه بعد از او از برای دو پسروست و بعد از آن از اوصیایست  
که ایشان اولاد ایشانند و ایشان از قرآن و قرآن از ایشان مفادقت نمی نماید تا آنکه بر  
سرحوض وارد بشوند بمن ای مردم بجهت حق که از برای شما بیان نمودم که بعد از من امام  
هادی و دلیل برای شما برادر من علی بن ابیطالب است و او در میان شما مثل منست که در  
میان شما باشم در زمین خود او را تقلید کنید و اطاعت او را در جمیع امور بر خود لازم  
سازید زیرا که در پیش اوست آنچه حضرت الله تعالی مرا تعلیم نموده است از علم و حکمت  
خود از او بی پرسید و از او بیاموزید و بعد از آن از اوصیای او بی پرسید و یاد  
گیرید و ایشان بیاموزند و بر ایشان تقدم مجویند و از ایشان تخلف جایز ندارد  
زیرا که ایشان با حق و حق با ایشانست و پیوسته بهم پیوسته اند بعد از او تا این  
شهادت بنشینند سلیم بن قیس گوید که چون ایشان بنشینند امیر المؤمنین علیه  
السلام گفت ای مردم ایامیدانید که حضرت الله تعالی در کتاب خود چون فرموده است  
يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا یعنی اینست و چون  
بنیست که خواسته است الله تعالی این را که از شما دور کند کثرت را ای اهل بیت و پاره کند  
شمار را پاره کرد پس جمع نمود حضرت رسول الله ص و فاطمه و حسن و حسین و در میان  
عبادت و گفت اللَّهُمَّ هُوَ لَأَوْلَى أَهْلِ بَيْتِي وَ تَحْتِي وَ بَوَّابِي مَنْ يُوَلِّمُهُمْ وَيُخْرِجُهُمْ مِنْ حُجْرَتِهِمْ  
فَأَذْهَبَ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا یعنی ای پروردگار من این جماعت اهل بیت و پاره  
تن منند پس زایل کن از ایشان چرکه کثرت را و پاره کن همان ایشان را پاره کن و ایندی پس  
سلسله در آن وقت گفت من هم داخل ای رسول خدا حضرتش فرمود تو بر خیر ایام سلمه این  
نازل شده بر من و علی برادر من و برادر من فاطمه و برود فرزند من حسن و حسین و برادر من  
اولاد حسین علیهم السلام و مخصوص است و با او کسی شریک نیست همه انجاعت بیگانه

گفتند

گفتند شهادت میدهم که این حدیث را هم سلسله بنا گفتند و ما از رسول الله پرسیدیم حضرت  
بنی نیا انجاعت سلسله گفته بود تکرار فرمود پس چون انجاعت این حدیث را تصدیق کردند امیر المؤمنین  
دیگر بار فرمود حضرت الله تعالی را شفیع خود میسانم در پیش شما که ایامیدانید این را که چون  
حضرت الله تعالی فرمود است اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ  
یعنی ای آنانکه ایمان آوردید بر پروردگار خدا را از الله تعالی و بیانشید با صادقان سلمان گفت ای  
رسول خدا این آیه عام است یا خاص حضرتش صلی الله علیه و اله فرمود اما ما مأمورون عا  
زیرا که همه مؤمنین مأمورند باینکه با صادقان باشند اما صادقان خاصند زیرا که ایشان  
برادر من علی و اوصیاء اویند تا در روز قیامت همه انجاعت گفتند چنین است که گفتند خدا  
میداند پس دیگر بار حضرتش صلوات الله علیه بر ایشان خطاب نموده فرمود حضرت الله تعالی  
شفیع خود میسانم در نزد شما که ایامیدانید این را که چون در غزوه تبوک من حضرت  
رسول الله ص گفتم از جمله چه مرا از خود جدا میسازد حضرتش فرمودند ما مینه صلوات  
ندارد مگر بمن یا بر تو و فرمود که بنیست تو بمن مثل بنیست هادی بنیست موسی الا اینکه بعد از  
بنی نبی باشد همه ایشان گفتند خدا میداند که چنین است دیگر بار امیر المؤمنین ع بان جمع  
خطاب نموده فرمود شفیع خود میسانم حضرت الله تعالی را در نزد شما ایامیدانید که چون  
نازل گشت در سوره حج یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ سَجِدُوا وَ اعْبُدُوا وَ ارْجِعُوا وَ ارْجِعُوا  
الْحَجْرَةَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلرَّسُولِ شَيْءٌ عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ یعنی ای  
کرمی که ایمان آورده اید رکوع کنید و سجود کنید و عبادت کنید خدای خود را و بکنید کارها  
انجاعت فرمود تا بوده باشد رسول شاهد بر شما و شما شاهد بر مردم سلمان برخاسته  
پرسید ای رسول خدا چه جماعت ایشان است که قوشا هدی بر ایشان و ایشان شاهدند بر  
ایشان را بر کنیده است حضرت الله تعالی و تکرار بنده بر ایشان درین جمع حضرت رسول  
الله

گفتند

فرمود مراد سیزده کسند و پس بر جمیع امت سلمان گفت یا رسول الله این جماعت را بر ما ظاهر  
 ساز حضرتش فرمود مراد معنی بر او و من علی علیه السلام است و یازده کس دیگر از اولاد  
 همه انجاعت گفتند خدا میداند که چنین است و دیگر حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله فرمود  
 حضرت الله تعالی را شفیع خود میکرد و نام در نزد شما ایامید این را که حضرت رسول الله  
 خطبه خواند و آن خطبه را خطبه شش بود و فرمود ای مردم بد رسته که در میان شما دو  
 سنگین میکند ام یکی کتاب حضرت الله تعالی و دیگری عبرت و اهل بیت است این  
 دو چنگ زدند تا گمراه نشوند بد رسته که حضرت لطیف خیر را خبر داده که این دو از هم  
 جدا نشوند تا وقتی که بین رسند در نزد حوض و عمر بن الخطاب برخواست مثل کسیکه غضبنا  
 باشد و گفت یا رسول الله ای کل اهل بیت تو چنین باشند حضرتش صلی الله علیه و آله  
 فرمود بلکه این مخصوص اولیای منست که اول ایشان برادر و وزیر و خلیفه من در امت  
 و ولی هم من و مؤمنه بعد از من علی ابن ابیطالب است و بعد از او فرزند من حسن  
 بعد از او فرزند من حسین و بعد از او نه کسند از اولاد حسین که هر یک بعد از دیگری میباشند  
 تا وقتی که بر من وارد کردند و در نزد حوض ایشان شاهد های حضرت الله تعالی اند در  
 و تحت های اویند بر خلق او و خزان علم او و معادن حکمت اویند هر کس که اطاعت کند ایشان را  
 اطاعت نموده حضرت الله تعالی با او هر کسیکه عصیان و زندقه حضرت الله تعالی الهی  
 ایشان گفتند چنین است و شهادت میدهم که رسول الله ص این را که میگوئی گفت سلیم  
 تیسر کفیه بعد از اینها نیز میان حضرت امیرالمؤمنین ص و ایشان سوال و جواب بسیار  
 رد و داد تا جندی که حضرتش اکثر مناقب خود را مذکور ساخت و ایشان شهادت بصدق او  
 دادند و حضرتش میگفت الهی بر ایشان شاهد باش و ایشان نیز میگفتند خدا با شاهد باش  
 که ما نمیکوئیم مگر آنچه را که از حضرت رسول الله ص شنیدیم سلیم ابن قیس گوید

پس دیگر از حضرتش صلوات الله علیه فرمود ای اقرباء اینها باینکه حضرت رسول الله فرمود  
 کسی را که کمان این باشد که مراد و ست میدارد و علی او دشمن دانه تحقیق که کذب است و مراد  
 ندارد و درین وقت دست بر سر من داشت پس کسی گفت یا رسول الله این چه تواند بود که  
 کسی تواند دست دانه و علی او دشمن دارد و در دست تو دروغ گو است حضرتش فرمود  
 زیرا او از مراست هر کس را در دست دانه به تحقیق که مراد و ست دارد و کسیکه مراد و ست  
 داشته است هر اینها حضرت الله تعالی را دوست داشته است و کسیکه او را دشمن دارد  
 به تحقیق که مراد دشمن داشته است و کسی که مراد دشمن داشته است هر اینها حضرت الله تعالی  
 دشمن داشته است چون حضرتش صلوات الله علیه این حدیث را ایراد فرمود نزدیک به  
 کس از فاضل انجاعت گفتند بل خدا میداند که ما این را شنیدیم و باقی سکوت اختیار کرد  
 پس حضرتش صلی الله علیه و آله ایشان خطاب نموده فرمود از جمله آنچه شما ساکت شدید ایشان  
 گفتند این جماعت که شهادت دادند در پیش ما نشسته اند در قول بسبب فضل و سابقه که  
 پس از حضرت صلوات الله علیه فرمود الهی بر ایشان شاهد باش پس علی ابن عبدالله که او را  
 دهمه قریش میگفتند برخواستند گفت پس باقول ابو بکر و اصحابش که او را تصدیق نمودند  
 و شهادت بصدق قول او دادند چکنیم و چه چاره سازیم نماندست که تو را در نزد که  
 و تعدای آوردند و در کربلا ریسمان کرده بودند و تو را تکلیف به بیعت میکردند و تو  
 برایشان گرفته با پنجاه کمال در نزد ما گفتی و همه ایشان تو را تصدیق نمودند و ابو بکر بعد  
 تصدیق قول تو گفت من از رسول الله شنیدم که فرمود الله تعالی با دارد از اینکه در ما  
 اهل بیت نبوت و خلافت جمع شود و در این قول عمر و ابو عبیدة ذین جراح و سالم و معا  
 تصدیق قول او نمودند و شهادت دادند ای علی ما نادرا پنجه گفتی شک نیست و آنچه که  
 دعوی نمودی و حجت آوردی همه راست و صدق است و ما و اهلها اقرباء و اعتراف دار

و سابقه و فضل ترا کسی نکار ننواید کرد و اما در باب خلافت چون ان چهار کس شهادت نمودند  
باینکه حضرت رسول الله فرمود که امامت باینوقت در یک خانه واده جمع میشود و معان معنا  
میباشد و ترادفان حق باشد پس حضرت در جواب طلحه از روی غضب فرمود چیزی که همیشه  
انها را پنهان میداشت و ان حرفی بود که عمر در روز و فالتر گفته بود پس بطله کرده گفت ای  
خدا سوگند که هیچ صحیفه نیست که من با حضرت الله تعالی را ملاقات کنم دوست ترا از  
صحیفه که چهار کس نوشته اند و با هم عهد و پیمان کرده اند در خانه کعبه که مضمون ان  
کرده مساهله در ان جا بن ندارند و مضمون ان صحیفه ان بود که هر گاه حضرت الله تعالی محمد را  
بکشد یا بکشد بر من عدوان و روزند و نکذارند که خلافت من رسد ای طلحه و دلیل بر جلال  
قول ابو بکر و بطلان شهادت ان چهار کس و قول قول حضرت رسول الله است که در روز  
غدیر خم فرمود **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ وَ اَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلَى مَوْلَاهُ وَ اَوْلَى بِهِ**  
**مِنْ نَفْسِهِ** نیز چون تواند بود که من اولی باشم با ایشان از نفسهای ایشان و ایشان بر من  
و حاکم باشند و دلیل دیگر بر بطلان قول ابو بکر و شهادت ان چهار کس قول حضرت رسول الله  
که بم خطاب نموده فرمود نسبت تو بمن مثل نسبت هار و نسبت بموسی الا اینکه بعد از من  
نیباشد پس اگر غیر ان نبوت از منازل و مقامات هار و بی من سالیست نمیبود بایست  
که حضرت رسوله انرا بن استتاف نماید چنانکه نبوت را استتاف فرمود و دیگر بر بطلان  
ابو بکر و شهادت ان چهار کس قول حضرت بنی الله است که فرمود من ترک نمودم دو میان شما  
دو امر یکی کتاب حضرت الله تعالی و دیگری عترت من هر گز گمراه نشوید مادامیکه چنگ  
در این دو امر زده باشید بر ایشان پیشی مگیرید و ان ایشان تخلف جان مدارید بر ایشان  
میا موزید زیرا که ایشان از شما انرا اندای طلحه ایامیتواند بود که خلیفه امت و انان  
نباشد بکتاب حضرت الله تعالی و سنت رسول او و حال آنکه حضرت الله تعالی فرمود

ان

انرا بفرمودی علی بن ابی طالب **ان یذبح ام من لا یهدی الای ان یهدی فما لکم کف**  
**تکون یعنی** یا کسی که راه میباید بحق او و طری است که مطبوع باشد یا آنکس که راه نیابد  
مگر آنکه راه نموده شود چه شده است شما را و درین چون حکم مینمایند و دیگر حضرت الله تعالی  
فرموده ان **الله اصطفی و زاده بسطه فی العلم و الجسیم یعنی** حضرت الله تعالی بر کز راه  
او را و زیاده کرده است از برای او کثرتی در علم و جسم را و دیگر حضرت الله تعالی فرموده ان **یوفی**  
**یکتاب من قبل هذا و ان اوفی من علم یعنی** بیاورد ان برای من نوشته پیش از این  
یا علامتی از علم و حضرت رسول الله فرمود **ما و لک امة و طر امرها رجلا و فیکم**  
**هو علم منته الا لانه کذیر ترک امرهم سفاحه ترجعوا الا ما ترکوا یعنی** هر گز  
متولی کار امت نشود که در میان ایشان و انرا تران آنکس باشد مگر اینکه پیوسته  
کار ایشان رو بپسیر داشته باشد تا وقتیکه رجوع نماید بان مرد و انانکه او را ترک  
نموده اند جاهل را بنوا بر کنیده اند ای طلحه اگر کوئی کار کشته ایشان باید که ایشان را  
مادت غیر و کلاست باشد این هم باطل است و دلیل بر بطلان ان قول و فاجر بودن ایشان  
اینست که ایشان بر من سلام کردند و امیر المؤمنین خطاب نمودند بم حضرت رسول الله  
دیگر از جمله جغتها بر قای طلحه و بر این مرد و اشاده برین کرد و بر امت و سعد و ابن عباس  
و بر خلیفه حال که قایست بر شما یعنی عثمان اینست که عمر بن خطاب مراد از ان کزها نیست  
شوری زیرا که اگر آنکه از حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله ابو بکر فصل کرد و حاکم  
بر صدق او شهادت دادند و راست میدوید از جهت چه عمر را در شوری داخل میکرد یا اما  
جماعت را عمر از جهت خلافت بشوری مقرر ساخته بود یا از جهت چیزی دیگر غیر خلافت  
و امامت بود پس ما ند که عثمان امامت نداشته باشد و عمر ما جماعت را بشا و در غیر امامت  
مقرر ساخته باشد و اگر شوری ان برای خلافت و امامت بود پس از برای چه ما را داخل

می ساخت و حال آنکه بنا بر قول او صاحبش رسول الله صلی الله علیه و آله اهل بیتش را از  
خلافت بیرون کرده فرمود که ایشان را از خلافت ضعیفی نیست و بعد از این مکالمه حضرت  
امیرالمؤمنین (ع) و بعد از آن بن عمر خطاب فرمود که ای عبدالله من ترا بحضرت الله تعالی  
حواله می کنم که از روی ناسته و صدق بگوئی که در آنوقت که عمر خطاب شوی یا یکی <sup>طلب</sup> یکی  
می نمود در حبس کنی که من از پیش او بیرون رفتم عمر بنیوجه گفت عبدالله گفت چون مرا بخدا  
حواله کردی میگویم آنچه را که عمر گفت چون تو بیرون رفتی عمر گفت اگر تابع شوی من را صلح با  
خو همیشه بر هدایت باشند و صلح کنی تا گویند که موی سر یا موی پیش سر نداشته باشی  
و امیرالمؤمنین (ع) چون موی پیش سر نداشت بعد از حضرت صلح قریش می گفتند  
قریش با هر کس که ایشان را بر محبت بیضا حمل می نمایند و ایشان را بکتاب خدا و سنت رسول  
دلالت می نمایند حضرت صلوات الله علیه فرمود که این عمر در وقتیکه عمر بن را صلح تو  
گفتی بن عمر گفت هر گاه چنین است او را بجهت چه بخلاف مقرئ میسانی عبدالله  
گفت که او در جواب من چیزی گفت که بر من اخطای او لازم است و باید که از اظهار آنکه حضرت  
صلوات الله و سلامه علیه فرمود حضرت رسول الله مرایان خبر داده در زمان حیواتش  
در زمان حیاتش هم در آن شب که عمر ممرود در خواب را اخبار فرمود و رسول الله را هر که  
در خواب ببیند همانست که بیداری دیده باشد عبدالله گفت بچه کیفیت حضرت  
رسول الله ترا اخبار فرموده جناب امیرالمؤمنین فرمود که تو را بحضرت الله تعالی حواله  
می کنم اگر بگویم مرا تصدیق میفای این عمر ساکت شد و چون او ساکت شد حضرت صلوات  
و سلامه علیه فرمود که چون تو گفتی که چه چیز ترا مانع است که او را از جهت خلافت مقرئ  
سازی عمر گفت مانع من از صحیفه ایست که در میان خود نوشته ام و عهدیست که در کعبه  
با هم بسته ایم این عمر چون این را از حضرت شنید سکوت اختیار کرد و حضرت صلوات

عنه فرمود که بحق رسول الله تو را سوگند میدهم که از جهت چه ساکت گشتی سلیم بن قیس  
گوید بدیدم عبدالله بن عمر را که بگریه درآمد و های های بگریست پس جناب امیرالمؤمنین (ع)  
بطلمه و زبیر و ابن عوف و سعد خطاب فرموده فرمود و الله اکبر که اگر آنچه را با بنی کعبه  
بر رسول الله (ص) بسته اند و آن حدیث را بدو فرغ از حضرتش روایت نموده اند و لایست ایشان  
شما احلال نیست و اگر راست گفتند احلال نبوده بر شما که مرا با خود در شومری داخل کنید  
زیرا داخل کرده اند شما را در شومری خلافت فرموده حضرت رسول الله (ص) و در قول حضرتش  
خطه بود را تم او را نگوید که در شوق اول که حضرتش صلوات الله علیه فرمود که ولایت  
ایشان بر شما احلال نیست بواسطه اینست که بنا بر این شوق لازم می آید که ایشان افتخار  
باشند بحضرت رسول الله و کسی که از او بگریست بیشتر ایشان را که میباید و کما  
شایسته نیست که بر مؤمن بلکه بر مسلمان و لایق فرمان فرما باشد حاصل کلام آنکه بعد  
از این گفت و کوحضرت صلوات الله با اهل مجلس خطاب نموده فرمود خیر عهد مرا که من  
من در میان شما چون و چگونگی است ای امار صادق میدانید یا کاذب هم اهل مجلس بیگنا  
گفتند ما تو را صدق میدانیم و ما هرگز از تو دروغ نشنیدیم نه در جاهلیت و نه در  
پس حضرت صلوات الله علیه فرمود و الله و بان خدائی که ما اهل بیت را نبوت اکرام  
فرموده و محمد را از ما کرد آید و بعد از او ما را با امامت مؤمنین اکرام فرموده که غیر  
ما کسی از رسول الله (ص) بتبلیغ نتواند کرد و امامت و خلافت صلاحیت ندارد و الا بما  
هیچکس را با ما امامت و خلافت ضعیفی نیست و حق بنق اند بود اما چون حضرت رسول  
خاتم پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری نیست و ختم کرد آید حضرت الله تعالی بر رسول الله  
انبیا را تا روز قیامت که در آید بعد از حضرتش ما را خلفا در زمین خود شاهد ها  
بر خلقش و فرض کرده اند طاعت ما را در کتابش و نزدیک کرده اند ما را بخیر و نبی را

در آیه چند از قرآن پس حضرت الله تعالی که بر آئینه محمد با پیغمبر ما داخلها بعد از وفات کشت  
منزل خود بعد از آن امر کرد بنوی خود را که برسانند بخلاف این امر را حضرت پس <sup>آنچه</sup> رسانند مطابقت  
حضرت الله تعالی فرموده بود پس نظر کنید اینجا جماعت که ما و غیر ما کدام الحق و اولیست که بخایست  
بفیشند و دیگر آنکه شما شنیده اید از رسول الله ص در وقتی که مرا بسوره براءت بمکه فرستاد  
که فرمود برساند از من حکمی را مگر کسی که از من باشد و من شما را بحضرت الله تعالی حواله میکنم  
که این قول را از حضرت پس شما هم شنیده اید هم یکی را گفتند خدا میداند که ما هم این را که تو  
میکوی از آن حضرت شنیده ایم در حقیقت که تو را با سوره براءت بمکه فرستاد و این شهادت  
میدهم پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هرگاه صاحب شما که ابوبکر باشد صلاحیت رسان  
صحیفه که چهار تا کتبت باشد نداشته باشد و غیر من از آن تو اندر رسانند پس تصاف بد  
که کدام ملت از ما الحق و اولی ایم بجای حضرت رسول الله چون کلام باین مقام رسید پس <sup>طلعه</sup>  
گفت اینک میگوئی ما هم از رسول الله شنیده ایم لکن از برای ما این قول را که عزیزان تو از رسول  
توانند رسانند معجز بگو که چون تواند بود و حال آنکه رسول الله بما و سایر مردم کتبت باید  
شاهد بغایب برساند آنچه را که من کتبت چنانچه در حجج الوداع تو هم میدانی که فرمود حضرت  
دهد حضرت الله تعالی را که بر کتبت خود کلام مرا و بعد از آن برسانند بعضی خود پس بنا بر اینکه  
رسول الله ص فرمود هر کس تواند آن رسول الله ص بیای با برساند و این جایز باشد لکن بسا  
باشد که چیزی را که دانند که واقعه نباشد و بسا باشد که کسی چیزی را که دانند از انقباض آن  
خود برسانند پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود این قول را رسول الله ص در  
غدیر خم و در روز عرفه حجة الوداع فرمود در وقتی که خطبه خواند در آن خطبه فرمود  
که واکذاستم در میان شما و چیزی را که گمراه نشوید ما و امیکم چنانکه زنده باشید باین دو چیز یکی  
کتاب حضرت الله تعالی و دیگری اهل بیت من است و بعد رستی که حضرت الله تعالی عهد گرفت

بمن که این دو امر هرگز از هم جدا نشوند تا آنکه وارد شوند بمن در نزد حضرت الله ص در سینه که  
یکی از این دو امر مقدم است بر دیگری پس چنانکه در زینب دارین دو امر تا گمراه نشوید و ناخبر  
و بدیشی باین دو امر مگیرید و تخلف ازین دو امر چنان مبادید و بایشان میاموزید زیرا که ایشان  
از شما و انا ترند پس در این مقام عالم خالق را فراموش ساخته که این قول را که وجوب طاعت ائمه  
ال محمد واجب حق ایشانست بدیکران که در اینجا حاضر نبودند برسانند و این قول را در هیچ جا  
دیگر نفرمود در هیچ امر دیگر عام خالق را باین امر مامور نساختم پس بعام خالق که در اینجا حاضر  
بودند امر فرمود که بعامه دیگر که در اینجا حاضر نبودند بجهت حضرت پس در این باب برسانند  
و برسانند جمیع آنچه را که حضرت الله تعالی بر رسولش در باره ال محمد فرموده ندیدیدهای <sup>طلعه</sup>  
که رسول الله ص بر کتبت و شما میشنیدید که ای برادر من حکم نمیکند در دین و بری نیستند  
ذمه مرا غیر تو ای علی ذمه مرا بری میسازنی و او ایستاقی دین مرا و اما نهیهای مرا و کلام  
میکند بر سنت من و چون ابوبکر مستولی امر شد همه شما با وی عیث کردید و آنچه از حضرت  
در باب اهل بیت شنیده بودید به پشت سر نداشتید و نشنیدید انکاشتهای <sup>طلعه</sup>  
بدانکه از رسول الله ص نتواند رسیده آنچه را که حضرت الله تعالی باور رسیده مگر اهل  
او که حضرت الله تعالی در کتاب خود طاعت ایشان را فرض نموده و امر فرموده بولایت  
و فرموده که هر کس طاعت ایشان کند اطاعت کرده حضرت الله تعالی را و هر کس که  
بایشان عصیان ورزد با حضرت الله تعالی عصیان ورزیده پس طلعه کتبت ای ابو الحسن  
خدا بی تعالی تو را جز او هدان امت محمد بجهت و اگر مرا فهمانیدی قول حضرت رسول الله ص  
و من تا حال نفهمیدم بودم اما ای ابو الحسن چیزی دیگر مرا هست که با بدان تو بد برسم و آن  
اهلیست که دیدم که حضرت را که رخ خود را بر خونی پیچیده بودی و میگفتی که من بگفتم  
دفن رسول الله ص مشغولم و بعد از آن بجمع نمودن کتاب حضرت الله تعالی مشغول گشتی

وان را جمع نموده آوروی بسجد و گفتی این کتاب حضرت الله تعالی است بعینه و یکفر  
از آن سابق نشسته و من بعد از آن کتاب را دیگر ندیدیم و عمر از آن حضرت طلبید  
حضرت ایضا فرمود آن نمودن آن کتاب بعمرو بعد از آن عمر مراد طلبید و از ایشان تقصیر  
مینمود و هر اینکه که شخص میخواهد از قرآن تا دو کس آن شهادت میدادند نمینوشت  
اگر یک کس شهادت میداد آن را در می نمود و نمینوشت و عمر میگفت در جنگ تمام جماعت  
گشته شدند که ایشان قرآنی میخواهند که کسی بقرآن نخواند و آن بر طرف شد و کما  
کو سفندی آمد و کتابی را که نوشته بودند خورد و در آن هنگام کتاب عثمان بود شنید  
از عمر و اصحابش که تالیف قرآن می نمودند و می نوشتند این را که سوره احزاب مساوی  
بقره بود و از عثمان نیز این را شنیدیم و هر گاه چنین باشد چه چیز مانع حضرت است که  
کتاب حضرت الله تعالی را که جمع نموده بیرون آوروی و بمرحوم بنی عثمان قرآن تالیف  
نمائی از بدست گرفته جمیع مردم را بقرآن ان مجبور ساخت و قرآن بنی کعب درید و  
قرآن ابن مسعود را با لشکر انداخته بسجده و چون سخن طلحه با یغبار رسید حضرت امیر المؤمنین  
صلوات الله علیه فرمود ای طلحه بدان این را که هر آینه که حضرت الله تعالی بر محمد صلی  
علیه و آله فرود ستاده بجز من و املائی رسول الله ص در پیش منست و بنا و دل  
ایه که حضرت الله تعالی بر محمد ص فرود ستاد و هر جلال و هر جرم و هر حد و هر حکم  
و هر چیزیکه محتاج الیه است مرا مت و تا روز قیامت همه در نزد منست با املائی  
رسول الله ص و خط من طلحه گفت یا ابا الحسن هر چه که هست از صغیر و کبیر و خاص  
و عام خواه گذر شده و خواه آینده تا روز قیامت همه در نزد حضرت است و نوشته است  
جناب امیر المؤمنین فرمود بلی را قم اوراق کوپد که درین فقره دلالت تام تمام هست بر  
حضرت حق و غیر حضرت مقتدی و دروغ گو است و بدیع امامت را بر خود

بسته

بسته و خود را مستحق عذاب الیم کرده اند زیرا که عقد سلیم حاکیست از اینکه جانشین پیغمبر و املا  
حق باید که چنین باشد و محتاج الیه جمیع خلائق در نزد حضرتش باشد و علم تام تمام بکتاب  
الله تعالی و سنت رسول الله ص داشته باشد و همه چیزها را از صغیر و کبیر خاص و عام و گذر  
و آینده تا روز قیامت و آن دو علم آن در نزد حضرتش باشد تا آنکه حضرتش بیکی محتاج نباشد  
چنانچه حضرت رسول الله ص بود حاصل کلام آنکه حضرت امیر المؤمنین ع بطلی خطا  
نمود و فرمود در آن روز که حضرت رسول الله ص مریض بود خفیه هزار باب علم بمن امین  
که هر بابی از آن کلید هزار باب بکر بود و اگر امت محمد در آن روز که حضرتش ص وفات کرد  
بن تابع میشدند و بمن اطاعت می نمودند هر آینه می نمودند و از این سر خود و از این پایها  
خود را قم و از آن کوپد این کلام حضرت امیر المؤمنین ع دلالت دارد بر اینکه ضلالت هفتاد و  
فقره ها است که از امت محمد ص که مستحق عذاب سرمدی شده اند از این جماعت است که در صد  
اول بعد از وفات حضرت رسول الله ص بخلیفه حقی نکر ویدند و خلیفه ناهق از بر  
خود وضع نمودند و اکثر این امت را بضلالت انداختند و خود را خلیفه ناهق و اکثر  
امت را بسخط الحی گرفتار کردند و دیگر حضرتش ص الله علیه و آله فرمود ای طلحه  
ایمانه تو هم حاضر بودی که حضرت رسول الله ص کاغذ طلبید که بنویسد چیزی که امتش  
او گمراه نشوند و صاحب تو یعنی عمر گفت رسول الله ص الله علیه و آله هدیایان میکند  
و رسول الله ص الله علیه و آله در غضب بشده نوشتن را ترک نمود طلحه گفت بلی حاضر  
بودم حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که چون شما از پیش رسول الله بیرون رفتید مرا با  
میخواست که بنویسد و مردم را بر آن شاهد کرد و اندر خبر داد و حضرتش ص الله علیه و آله  
جبرئیل خبر داد که قضای حضرت الله تعالی بر این رفته که امت تو متفرق بهشتا و دو  
فقره کرده بدید مختلف باشند و بعد از آن حضرتش ص صیغه طلبیده بر من املا فرمود یعنی

که میخواست بنویسد و بران سلمان و ابوذر و مقداد را شاهد گرفت و امامانی را که هادی  
خواهند بود مذکور کرد و ایند و فرمود که حضرت الله تعالی طاعت ایشان را فرض نموده تا  
روز قیامت و نام مرا مذکور ساخته فرمود که او علی ایشان اینست و بعد از من دو  
من حسن و حسین ای با ذری مقدم ای این چنین است که میگویم ابوذر و مقداد برخوا  
گفتند شهادت میدهم که حضرت رسول الله چنین فرمود پس حضرت امیر و نشان ابوذر  
فرمود بر نداشته است زمین و بنیادیده است آسمان بر من کوی پندیده راست کوی و نیکو  
کار از ابوذر و مر شهادت میدهم که ابوذر و مقداد شهادت میدهند مگر سخن و ناسی  
و حضرت قوی علی در نزد من از ایشان راست کوی و نیکو کارتری بعد از من گفت و گو  
حضرت امیرالمؤمنین <sup>ع</sup> دیگر بار طلحه را بشرف خطاب مشرف ساخته فرمود ای طلحه از  
حضرت الله تعالی ندیده کن و ای زبیر تو نیز و ای سعد و ای ابن عوف همه از الله تعالی  
بتر سپید و رضای حضرتش را بجویند و اخینار کنیدا بخردا که در پیش حضرت الله تعالی  
در جستن حضرت الله تعالی از ملامت ملامت کنندگان نترسید پس طلحه گفت ای  
ابوالحسن چیزی که من از حضرتت پرسیدم جوابی که نصیحتی من از حضرتت پرسیدم که قرآن  
که جمع نموده از جهه چه بر مردم ظاهر نمیسازی حضرتش فرمود ای طلحه عمل من از جواب  
تکتم الحال میگویم به تو که خیزد مرا باینچه عمر و عثمان جمع نموده اند ای کاش قرآنست یا  
انکه در آن چیزی هست که قرآن نباشد طلحه گفت بلکه کل قرآنست حضرت امیرالمؤمنین <sup>ع</sup>  
فرمود اگر آنچه در آنست اخذ نموده بعمل آورید هر آینه از دروغ خلاصی یافته بهر هفت  
داخل میگردید از برای اینکه در آن حجت ما و بیان حق ما و فرض بودن طاعت ما هست  
گفت مرا این بیست قرآن باشد و دیگر گفت ای ابوالحسن خیزد مرا که آنچه در دست  
نست از قرآن تا ویدان و علم حلال و حرام از آن بگنجی سپرد و صاحبان چه کس

خواهد

خواهد بود بعد از حضرت تو حضرتش صاوات الله علیه فرمود که رسول الله مرا از فرمود  
که از ابوصبی و اولی مردم از نفسهای ایشان بعد از من بعضی فرزندانم حسن <sup>ع</sup> و شپارم <sup>ع</sup> و  
به برادر بعضی حسین علیه السلام بسیار و بعد از او با اولاد او یکی بعد از دیگری تا آنکه آخر  
ایشان وارد کرد و رسول الله صلی الله علیه و آله وارد شوند با قرآن در نزد شخصی و ایشان  
از قرآن و قرآن از ایشان جدا نشود هرگز اما ای طلحه معاویه و پدرش متولی امر خلفان خواهند  
شد بعد از عثمان و بعد از بن هفتم کن یک از اولاد حکم بن عاص متولی امر خلفان خواهند  
شد تا اینکه دوازده امام ضلال کامل کرد و ایشانند که حضرت رسول الله <sup>ص</sup> و در خوا  
دید که بر منبر او میجهند مثل جستن میوه و میوه و امتا و پارس بر میگردانند و ایشان از  
بنجامتیه و روی دیگر مرده مانند که اساس این ظلم را از جهت ایشان گذاشتند و در کتب  
دوره است گناه این امت تا روز قیامت را قه و اوراق کوید که این دو مرد که حضرت امیرالمؤمنین <sup>ع</sup>  
فرموده ابو بکر و عمر اند و در این دو کس نیز اصل یکست که عمر باشد و شاهلین قول  
یزید بن معاویه است چنانچه در کتب معتبره مذکور و مسطور است که چون حضرت اما  
حسین <sup>ع</sup> را در دست کرد بالا بفرموده یزید شهید کردند عبد الله بن عمر رفته یزید بن  
اوراسر زشت بسیار کرد و چون یزید رفته را خوانند بر سر زشت و اکاه شد در جواب تو  
که ای امیر ما بساط خلافت را از برای خود محمد یا فیم و با مدتی خود بر سران قتال نمود  
و بر دست یافتیم و او را کشیم پس این خلافت اگر حق است پس از آنکه ای در کشتن مدعی  
نخواهد بود و اگر حق ما نیست و حق مدعی ما بود اول کی این حق از صاحبش گرفت  
تو بود پس تو را کی رسد که درین باب ما اسر زشت کنی و هم را قه اوراق کوید که در  
از اوقات یکی از فضیلهای شیعه که نیش ابوری الاصل در مدینه معظمه زادها الله شرفا  
سکنی داشت و از جهه مطلبی باین شهر آمده بود و چون عیال و طفلانش در مکه بود



حضرتش بان دبار با ایست که رجوع نماید در تفتیه کمال احتیاط مری میداشت و با کسی در  
مذهب تکلم نمینمود که مبادا معاندین او که از اهل مکه درین دبار میداشتند مسئله از  
برای حضرتش برانگیزند لکن این ضعیف با جنابش کمال خلقت بهم رسیده بود ازین <sup>ضعیف</sup>  
چیزی پوشیده و پنهان نمیداشت اتفاقاً شبی از شبها صحبتی این ضعیف با آن <sup>حضرت</sup>  
رو عاده و از هر صحبتی داشته میشد تا آنکه صحبت کشید بر نقل عداوت عمر بن الخطاب  
بدین اسلام و اهل بیت رسالت ص و سب و در تحریب دین اسلام پس باین مناسبت  
جناب فضیلت مآب مکتوبی از عمر بن الخطاب که بمعایه نوشته بود و در مکه <sup>معه</sup>  
بدست جنابش افتاده بود باین ضعیف نمود مضمونش این بود که بر تو باد ای ابن ابی سبأ  
که هرگاه دست یابی و متمکن شوی بقریب کیش محمد خود را معاف نداری و آنچه فهاش  
سبخی و کوشش باشد درین باب مبذول داری خصوص در کشتن ابو تراب و اولادش زیرا  
که بنای کیش از ایشانست و تا ایشان در حیوانتد این کیش بر پاست و خرابی بان راه  
نیاید و حال آنکه او در بدر و احد و حنین و سایر وقایع سروران قریش را کاکش  
ایشان نزد یگان من و تو بودند کشت و خون ایشان را از و گرفتارم است پس ازین  
مکتوب و ان جواب بزید که بعد از آنکه بن عمر نوشته او را امین خطاب نمود ظاهر و هوید <sup>ست</sup>  
که عمر باین امور و ضلالت اکثر امت که عبارت از هفتاد و هفتاد نفرها باشند داخل عظیم <sup>دارد</sup>  
و اصد این فتنها است چه خوب گفته شاعر چنانچه گفت لعنت بکسی که ظلم <sup>ناچون</sup>  
من اوست رحمت بکسی که در دل جهان دشمن اوست بد کردن شمر هم زید کردن اوست  
خون شهدا تمام در کردن اوست و هم راقم اولاد کوید که قبل ازین فقره که از حضرت امیر  
المؤمنین علیه السلام مذکور شد که حضرتش بطایه خطاب نموده فرمود که چه بنیل محض  
رسول الله ص خبر داده که قضای الهی بر آن رفته که امت تو متفرق گردیده و مخالف <sup>شوند</sup>

خلای از استکالی نیست زیرا کسی با ممکن است بخاطر بلکنه که هرگاه تفرقه امت بقضای  
حضرت الله بوده باشد پس فرقه ها را و ضلالت و کراچی چه کناه بوده است پس میگویند  
که قضا بسبب معنی آمده یکی بمعنی ایجاد چنانچه حضرت الله تعالی و تقدس میفرماید و  
قَضَوْنَ سَبْعَ سَعْوَاتٍ یعنی ایجاد فرمودم بمعنی ایجاب و الزام چنانچه حضرت الله تعالی  
میفرماید که قَضَارِ بَاتُ إِلَّا تَقْبُدُونَ إِلَّا آيَاهُ یعنی پروردگار تو واجب الزام کرده است  
این را که بنرسند و عبادت نکنند مگر حضرتش واسیتم بمعنی علم بوقوع چیزها <sup>ست</sup>  
و درین مقام قضا بمعنی علم است یعنی علم حضرت الله تعالی گرفته باینکه امت تو  
بهفتاد و سه فرقه متفرق خواهند شد و با هم مخالفت خواهند و زید چنانچه حضرت <sup>ش</sup>  
صلی الله علیه و آله شخصی از شیوخ شام که از آنحضرت از معنی قضا و قدر پرسید  
حضرتش ص چنین جواب فرمود و آن اینست که در فضول سید اجل سیدم تقوی علم <sup>الهدی</sup>  
رضوانه علیه مذکور و مسطور است که جناب شیخ مفید رحمه الله با اسناد مرسل از ابی  
اسحق ربیع روایت نموده که او گفت روزی شیخی از شیوخ شام از حضرت امیر المؤمنین  
علیه السلام پرسید که ایارفتن ما بشام و با معاویه جنگ کردن بقضا و قدر حضرت  
الله تعالی بود یا نه حضرتش فرمود بلی ای برادر شامی بقضای حضرت الله تعالی بود  
قسم بانکه دانه را میسکافند و پیرو باندانان سنبیل را که بهیج وادی و بهیج بلند می <sup>پستی</sup>  
قدم نکند اشتم مگر بقضا و قدر حضرت الله تعالی و تقدس شیخ شامی گفت یا امیر <sup>مؤمنین</sup>  
پس ما این تعب و آزاری که درین سفر کشیدیم و ام و قتالی که با دشمن کردیم تو بلی خواهی <sup>د</sup>  
داشت چون این همه بقضا و قدر است حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بدین <sup>سختی</sup>  
بخی و عناد با حضرتش موجب ایدان او است و ایدان او را ایدان او است و ایدان او را <sup>مستطاب</sup>  
صلی الله علیه و آله و ایدان او را حضرت رسول الله ایدان او را حضرت الله تعالی است

وایدا و از حضرت الله تعالی پشت کهن است چنانچه حضرت رسول الله ص فرمود **فَاعْتَبِرُوا**  
**بِضَعْفِ مَعْنَى قَوْلِ إِذْ هَافَقَدْنَا بِنَائِي وَمَنْ أَذَلُّ مِنْ قَوْمٍ قَدَّ أَدْنَى اللَّهِ يَصْنَعُ فَاظْمِرًا** از آن نیست  
کسی که او را از آن کند مرا از آن کرده است و کسی که مرا از آن کند الله تعالی را از آن کرده است  
پس معلوم شد که ابو بکر و احدی در این باب است که از آن حضرت فاطمه علیها السلام رسا سینه بد  
از آن حضرت الله تعالی رسا سینه اند و مرده و خواهند بود **فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ**  
حاصل کلام آنکه حضرت امیر المؤمنین ۱۲ بقول عمر المتفان نهوده با ابو بکر خطاب نمود  
فرمود ای ابو بکر قرآن خوانده ابو بکر گفت بلی حضرت ۱۳ فرمود خبر ده مرا که ایاه **إِنَّمَا**  
**يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا** یعنی اینست و جز این نیست که میخوا  
الله تعالی که ذایل سازد از شما چرک کناه را ای اهل بیت و پاک گرداند شما را از چرک  
کناه پاک گردانی و **يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا** در شأن که شرف نزول یافته است ایاد در  
ما شرف نزول یافته را در شأن غیرها ابو بکر گفت در شأن شما نازل شده است حضرت ۱۴ فرمود  
که اگر جمعی در باب فاطمه بجزیری شهادت بدهند که موجب حد باشد با فاطمه چه خواهد کرد  
گفت اجر ای حد بر او خاتم نمون چنانکه در زمان دیگر میکنم امیر المؤمنین علیه السلام فرمود پس  
دو نفر را الله تعالی از جمله کافرین ابو بکر گفت چون حضرت ۱۵ فرمود زیرا شهادت حضرت الله  
در باب طهارت فاطمه درین هنگام رد کرده شهادت مردم را قبول نموده خویشی بود در باب  
فدک زبر حضرت رسول الله ص با و در زمان حیث حضرت ۱۶ و بعد از آن در تصنیف  
ناست و شهادت اعرابی پی طهارت را در باب او قبول نموده فدل از آن گرفت و دعوی  
گفتی مسلمانانست و حال آنکه رسول الله ص علیه و آله فرمود که بدینست بر من مکتوب  
بر مدعی علیه است و تو این قول رسول الله ص را کرده نموده از مدعی علیه بدینست طلبید  
چون کلام حضرت امیر المؤمنین باین مقام رسید گفت که در میان مردم ۱۷ رسید

از ایشان

از ایشان بر ابو بکر انکار کردند و گفتند علی علیه السلام راست میگوید و حضرت ۱۸  
از پدر ایشان بیرون رفته بمنزل شریف خود شریف بود و حضرت فاطمه بطواف قبر  
بزرگوار رفت و در طواف این ایام را میخواند **إِنَّا قَدَّ نَاكَ فَضْلًا لِرِضٍ وَاهْلِهَاجِلٍ**  
قومت فاشهدهم ولا نقب قلکان بعدک انباء وهفتبه لو کنت شاهدا له انک  
الخطب قد کان جبرئیل بالایات یولنا فغاب عتاقا وکل الخ حجب و کنت بدرا و  
نوبتا یستضایه علیک تنزل من ذی العزت الکلب ففجیرا و حال واستخف بنا **أَذْغِثَ**  
عتاقا فحقن الیوم تعصب فتوفت تبکک باعشنا و ما بقیت منا العون بیدهما لها **سکب**  
راقم اوراق گوید که ترجمه بیت اول اینست که که کردیم تا ترا مثل کردن زمین و اهل زمین  
ضعیف شدند قوم تو پس مشاهده کن ایشان را و غایب شو ترجمه بیت دوم اینست که  
میفرماید بتحقیق که ۲۷ رسید و بعد از آن تو فرزندان تو کرده ادعی که اگر تو ایشان را  
میدیدی بسیار خطبه میخواندی و ترجمه بیت سیم اینست که میفرماید بود همیشه  
جبرئیل باینها و لکن ما سر غایب شد از ما و هر خبر از او شنیده کرد بد و ترجمه  
چهارم اینست که میفرماید بوری قوماه شب چهارده و بوری نوری که آن تو طلب **شسته**  
میگردند بر تو فرود می آید از صاحب عزت کتابها و ترجمه بیت پنجم اینست که میفرماید  
اور شدند بر ما مردم چند و طلب حقت ما کردند از آن روز که توانا غایب گشته پس ما  
امروز در روز شد بدیم و ترجمه بیت ششم اینست که میفرماید پس ایسا باشد که ترا بکر  
در آورد آنچه ما زندگی کردیم و خواهم کرد و بر چشمهای ما اشک ریخته است مانند  
چشمها گردان باشد حاصل کلام آنکه چون حضرت امیر المؤمنین ۱۹ حجت بر ایشان تمام  
کرد ابو بکر و عمر هر یک بمنزل خود رفته بعد از آن ابو بکر عمر را طلبید و گفت ای عمر دید  
حجت علی را امروز با ما و الله اگر علی را با روی بکر با ما این طریق سلوک کند این خلقت

که در اینم بر ما فاسد میکردند بگوچه باید کرد و چاره این کار چیست عمر گفت چاره نیست  
چاره اینست که او را باید گشت ابو بکر گفت او را که میتواند گشت عمر گفت خالد بن ولید از  
از برای این امر خوبست پس کس از پی خالد فرستاده او را حاضر نمودند و چون خالد آمد ابو بکر  
و عمر متفق الکلمه با و گفتند ما را با تو کاری فسادده خالد گفت هر چه خواهید و هر کار  
که داشته باشدید بن بفرمائید آنچه کشتن علی بن ابیطالب باشد ایشان گفتند که  
ما همین است خالد گفت چه وقت بفرمائید که من او را بکشم ابو بکر گفت بمسجد حاضر شو  
و در هر یکجا که او ایستد بنماز تو نیز در پهلوئی او جایگر و چون من نماز تمام کنم و سلام  
بدهم برخواستند و بمبادرت نماز چون این تمهید میان ایشان قرار گرفت اسماء  
بنت عمیس که زن ابو بکر بود بران تمهید مطلع گردید کینه خود را بجدت امیر المؤمنین  
علیه السلام فرستاد و گفت بحضرتش این ایه را بخوان *ان الملاء یا تمرون بک لیقتلوا لک*  
*فاخرج لی لک من الناس حین بعضی این کرده با هم مشورت کردند که تو را بکشند پس بر سر*  
*دو که من تو را از جمله یضیعت کننده گانم پس چون کین اسم این پیام را رسانید حضرتش*  
بگفتن گفت که حضرت الله تعالی و تقدیر سزاید خواهد شد میان ایشان و مراد ایشان  
پس حضرتش بعد از آن مهبتای نماز شد و بمسجد تشریف برد و خالد آمد و در پهلوئی  
حضرتش جای گرفت و هر دو بنماز مشغول گردیدند و چون ابو بکر بر سر شد بنشست از  
خوف و شدت یا س حضرت امیر المؤمنین از آن امر پشیمان شد و بعد شهید شد تا گفتند  
و مرده کردید که مردم با کمان شد که او سهو کرده و بعد از آن بخالد خطاب نمود گفت یا خا  
*لا تقفلن ما امرتک ایخا للابته بعد ما ودا غیره که من بگو امر کردم و بعد از آن سلام*  
داده و گفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته راقم اوراق کوی بدایت که اهل سنت  
از اسلام و بعد از شهیدت حکم نموده را جایز میدانند مسندند باین فکر ابو بکرند و طیلن

همین است

همین است حاصل کلام آنکه چون جناب امیر المؤمنین <sup>ع</sup> این قول ابو بکر را شنیدند بخالد خطا  
نموده فرمود ایخا لدا ایما کردن مرا میریزی اگر ابو بکر تو را منع نمیکرد خالد گفت والله اگر نمیگفت  
پیش از سلام بعد از سلام البته تو را میکشتم پس حضرتش از دست مبارک و ران کرده کلوی  
گرفتند و او را بر زمین انداختند و حلق او را چنان بفسخ کردند که نزدیک بآن شد که حدقه ای او بر سر  
آید عمر گفت میکشد او را بریت کعبه پس در جمیع نمودند و گفتند ای ابو لکس بحق حساب  
این قهر که دست از او بردار پس حضرتش علیه السلام دست از خالد برداشت و بجمع خطاب نمود  
گفت ای پس صفا که اگر نه عهدی از رسول الله صلی الله علیه و آله و کتاب از حضرت الله تعالی  
گذشته بود هر آینه خواهی دانست که کدام یک از ما ضعیف ناصرا و اذل عددا بود و بعد از آن  
بنزد شرف تشریف بردند راقم اوراق کوی بدایت که از کتب معتبره بنظر رسید که چون مدتی از  
این واقعه گذشت ابو بکر خالد را در لشکری نموده بحرب جماعتی او را مامور ساختند  
محمل و مصلح کرد بدو آمد که از ابو بکر مخفی شود پس بحسب اتفاق جناب حضرت امیر المؤمنین  
برخیزد که حضرتش مخفف و بی اصله است شمشیر کشید و رو با حضرتش گذاشته و گفت  
روزا انتقام است و شمشیر با حضرتش حواله کرد و بقصد اینست که زخمی بحضرتش برساند یا آنکه  
حضرتش را بکشد که حضرتش از دست مبارک خنجر کشان در آن کرده شمشیر با آن دست آن  
بیدار بیرون کشید و بر کردنش انداخته طوق کرد و او را سز داد و گفت برو و از بس  
ابو بکر خنجر بر سر خالد گریبان بردیش ابو بکر آمد چون ابو بکر ایخا لک را مشاهده کرد و خند  
زنان گفت ایخا لدا این طوق را که بگردن تو انداخته خالد صورت حال را با ابو بکر نقل کرده  
گفت من فکر شما را مضیحت نکردم که معترض علی نگردد و آن بطش او برت رسید و بعد از  
گفت که آن عقب الهنکران فرستادند و چون اهتکران حاضر شدند و ایخا لک را مشاهده نمودند  
گفتند ما برکتی در این شمشیر قلم بر ندایم زیرا تا شمشیر از آتش برنگ نماند است

نگردد و علاج و کشودن این هم بروست انگلست که این شمشیر با لاش برکردن این مرد  
این چنین طوق نموده پس ایشان مکرر بخندت حضرت لیس التماس کشودن ان نموندند مقصد  
کشید پس حاجی بعد از آن عباس شد بد چون او داد زین حضرت لیس قدیمی و منزهی بود که  
بیکران را بنود او التماس نمود پس حضرت التماس او را قبول نمود بمانند اشاره شمشیر از کوه  
ان کشته دور انداخت **فصل سوم** و در ذکر مناظره حضرت مولانا و مقصد تاریخ  
العباس امام حسن مجتبی صاوار الله علیه با جماعت منکرین فضل حضرتش و فضل پدر  
بزرگوارش علیه السلام چنانچه در احضایات شیخ طبرسی رحمه الله مسطور است و آن چنین  
بوده که روزی عمر بن عثمان بن عفان و عمر بن عاص و عتب بن ابی سفیان و ولید بن  
العباس و غیره این شعبه با هم تمهید نمودند و معاویه گفتند که حسن بن علی را بطلب  
تا ما با او گفتگو کنیم او را پدرش را خضیف سازیم و صبت کنیم و قدرشان را نازک کنیم  
زیرا که او سیرت پدرش را الحیا نموده و مردم مطیع امر اویند و این کاری باشد که با عظمت  
ان این منتهی کرده معاویه گفت میترسم که قلاوه ها بگردن شما بندند از که عاران با شما  
بماند تا شما را بقبول بفرستند و الله من او را در هیچ مرتبه ندیدم مگر آنکه مکرر داشتم دیدن  
او را عمر بن عاص گفت ای معاویه ایضا میترسم که باطل او بر حق ما غالب شود و نقص او بر  
ما زیادتی کند معاویه گفت میترسم عمر بن عاص گفت نمیترسم پس معاویه او را بطلب چون  
عمر بن عاص مکابره را از حد برد معاویه کن بطلب حضرتش (ع) فرستاده است دعا نمود که  
نکبت ای پسر او را و می مشرف سازد و چون فرستاده معاویه بنزد حضرتش آمد و گفت  
تو را میطلبند حضرتش پرسید که کی بدیش و ست رسول بعد از حقان مجلس نموده گفت فلا  
و فلان در بدیش اویند پس حضرتش علیه السلام فرمود که وجه طلب من چیست مگر سقنی  
ایشان اقتاده از با لای سهل ایشان یا عذاب بر ایشان نازل گشته بحیثی که شعور بر

نارند پس بجای پد فرمود که بخت مرا بساورد و ایند عاجزاند اللهم این او دعه یات و نحو  
و اعود یات من شرو هیم و اسعین یات علیکم فاکفیرم بما شئت و لیس شئت من نحو  
و قویک یا ارحم الراحمین یعنی ای پروردگار من بدو سستی که من دفع میکنم بسیاری حضرت  
تو آنچه در حلقهای ایشانست و پناه میکنم حضرت توان شرا ایشان و یاری میکنم از  
تو که غالب شوم بر ایشان پس کتابت کن از من ایشان را چیزی که خواهی و هر جا که خواهی بخو  
و قوت خود ای رحم کننده ترا زرم کنند ها و بعد از خواندن این دعا حضرت امام بر سر او  
گفت این کلمات فرج است و اتفاق او بجلس معاویه و اخل شده بعد از سلام و تحیات  
معاویه بحضرت امام حسن خطاب نموده گفت که این جماعت مخالف من کردند و تو را طلب  
کردند و الا من بطلب تو را نمی بودم و مطلب ایشان از طلب کردن تو اینست که برو تا  
و مقصد سازند که عثمان مظلوم کشته شد و پدر تو را کشت حرف ایشان را بشنوی  
که داری ایشان را بگو بجاه و منزلت من ترا از این مانع نباشد پس حضرت امام فرمود  
سبحان الله خانه خانه است و آن خانه تعاقب نمودار پس اگر اجابت نموده آنچه که  
ایشان اراده کرده اند که مرا بطلبند چپا میکنم من از کردار بد تو و اگر ایشان بر تو غالب  
آمدند در چیزی که میخواسته کن از طلبیدن من است هر آنکه حیا میکنم از ضعف تو بلکه  
اقرار مینماید و بگدام عذر بگویی و اگر من میدانستم که این جمع در اینجا هستند مساوی  
ایشان از بنی هاشم با خودی آوردم یا آنکه ایشان از تنها بودن من وحشت بیشتر از  
که من از جمعیت ایشان را قم او را ف که بود که مرا و حضرت امام از این نفره ایست که ایشان  
وجود جمعیتی که دارند از من با وجود که تنها ام هراس دارند و من با وجود جمعیت ایشان  
از ایشان هراس ندارم پس بعد از آن فرمود که حضرت الله تعالی ناصر من است امروز و بعد  
امروز پس بگو بنده ایشان هر چه میخواهند و تو هم بکش و لا حول و لا قوة الا بالله

العلي العظيم پس اول مرتبه عمر بن عثمان بن عفان بنگام درآمده گفت من دوست ندارم  
که بنی عبدالمطلب احدی بروی زمین باشند بعد از کشته شدن عثمان که منزلت او فاضل  
بود و خاص پیغمبر بود خون او را بچند ناز روی عناد و طلب بقتل و از حسد کسی که بر او داشتند  
و میخواستند خلافتی با که ایشانرا اهل بیت آن نبود با وجود سوابق و منزلتی که عثمان را  
بود در نزد الله تعالی و پیغمبر و در اسلام این چه ذلت و خواریست که تو ای حسن و سایر بنی  
عبدالمطلب که قتل عثمانانند زنده باشید و بروی زمین رفتار داشته باشید و عثمان  
خون او در گور باشد ای حسن ندانید که ما خون عثمان را میطلبیم پس بگذرد خون  
کس از بنی امیه که در بدر کشته شدند میطلبیم چون بعضی عمر بن عفان را بخوار سپید سا  
گشت و عمر بن عاص بنگام درآمده گفت ای پسر او تراب ما بطلب تو بواسطه آن فرستاد  
تا بر تو ثابت سازیم که پدر تو ابو بکر صدیق با بسم گشت و در قتل عمر فاروق او شریک است  
بود و عثمان و آل او برین مظلوم را او کشت و دعوی نمود در این چیزی را که حق بد است  
و از خوردن افتاد و قتلها ساخت ای بنی عبدالمطلب الله تعالی بتمنا سلطنت نداد و  
از کتاب شما سلطنت از کتاب است چیزی که بر شما حلال نیست اما ای حسن تو خود را پس  
امیر المؤمنین میخوانی اما عمل از اندازی و برای انهم با تو نیست و چون تو اهل بود که  
عقل و رای آن دور تو باشد و حال آنکه از ان خود سلب نمودی از روی احمق و این جمله  
از بدی پدر تو است و ما بجهت این ترا طلب نمودیم تا ترا و پدر تو را سب کنیم اما تو ندان  
که ما را عیب کنی و تکذیب نمائی در این قول اگر میدانی در این قول و وضع بر تو می بندم  
یا با تو بیاطل تکلم مینمایم و خدان حق میکندیم جواب بگو و اگر بدان که تو پدر تو بدی  
جمع خلا بقتل پدر تو را خدا کشت و ما از ان کشتن و خلاص کردیم و اما تو را ما خواهیم کشت  
و در کشتن تو ما را هیچ کتا نمی نیست و در نزد الله تعالی و عیبی هم در نزد خدای نیست

و چون عمر بن عاص را بخوار سپید ساختند و عیب بن ابی سفیان بنگام درآمده گفت ای  
پدر تو شری بود از برای قریش زیرا قطع رحم ایشان کرد و خونهای ایشان را ریخت و تو که  
از جمله قتل عثمانی و تو را کشتن بعوض او حقتست و بر تو ثابت است تا او ان قتل عثمان و  
تو را خواهیم گشت اما پدر تو را چون خدا کشت ما از ان کشتن او را هاسند و خواستن تو خلافت  
را میخواستی زیرا ان تو می آید قوت آن در بازوی تو نیست و بعد از ان و بعد بن عتبیه  
ابی معیط بعضی در آمد و این احوالش گفته بودند گفت و بعد از ان بگفت ای گروه بنی هاشم  
شما اول جماعتید که مردم را تحریص نمودید بعبعثمان تا آنکه جمیعت کردند و او را کشتند و  
شما این بود که امت را هلاک کردانید و خونهای ایشان را برین بدن از جهه اخصی که شما  
در ملک میباشد و طالب دنیا و خجیت و لذات آن هستید زیرا قطع رحم کردید و عثمان  
که حال شما بود و بعضی بنی و اما در کشتن نیز اول مرتبه شما با او احد نمودید و بر طعن کردید  
و بعد از ان متولی قتل او کردید و بعد از ان دیدید که چون و با ان ایشان با ان کشت  
بعد از او معجزه بنی شعبه بعضی در آمد و هر چه گفت از علی گفت اخر گفت ای حسن پدر  
که عثمان مظلوم کشته شده و پدر تو او را ان دخلی بنود اما چیزی که هست اینست که پدر  
تو کشتند های او را در پیش خود میداشت و اعانت ایشان مینمود و ما از ان این جمله حکما  
میرود که او بقتل عثمان را و او داشته است و همیشه پدر تو شمشیر و زبان را کشاده میدا  
در کشتن زندگان بنی امیه و عیب کردن مرده کان ایشان و بنی امیه از جهت بنی هاشم  
بسته بودند تا بنی هاشم از بنی امیه و معاویه از برای تو ای حسن بهتر است که تو از برای  
او پدر تو بعضی را در کرد بار سول الله و قصد داشت که او را بکشد این قصد او را میدا  
و دیگر او بیعت او بکر اکره داشت تا آنکه اخرا و با بسم گشت و با عمر فرغ کرد تا آنکه میخواست  
که کردن او را بنند و در قتل او شریک بود و بعد از ان بعثمان طعن میکرد تا آنکه میخواست

او را بکشتن داد و در قتل کل این جماعت او شریک بود ای حسن با وجود این اعمال او را چه قدر  
 منزلت میماند و در نزد حضرت الله تعالی و حضرت الله تعالی و خون و سلطنت بر قاتل <sup>کتاب</sup>  
 عزیز خود ذکر کرده و خون مقبول بغیر حق که عثمان است پس اگر تو را برادر تو را ما بکشیم  
 حق با ما میباشد و الله که خون علی سرخ تر از خون عثمان نبود و خدا در شما ای بنی عبد  
 سلطنت و نبوت را جامع نمینماید و چون سخن جمیع ایشان با تمام رسید حضرت امام حسن  
 بعضی در آمده گفت حمد خدا را که اول شما را با اول ما و آخر شما را با آخر ما هدایت فرمود  
 صلی الله علی محمد النبی و آله بشنود این جماعت از من قول مرا و فهم خود را بسوی من بدارید  
 و ایستاد بنویسید ای معاویه به حضرت الله تعالی قسم ای از من که مراد شنام نداد الا حق  
 و این جماعت مراد شنام ندادند و سب نکردند و لکن دشنام دادی و سب کردی از بدی و بدی  
 رای خود و بنی عدوان و حسد می که تو را با ما هست و عدوانی که با حق است ترا میباشد آن  
 قدیم الا ایام و در این ایام و الله که اگر من با این جماعت در مسجد رسول الله <sup>ص</sup> در میان ما  
 و انصار میبودم این جماعت را قدر این نبود که با من باین خود تکلم نمایند که در حضور  
 تو کردند و نمیتوانستند که باین خوبا من خطا بکنند بشنود از من این جماعتی که ما هستیم  
 جمعیتی نموده و با همی بکند بگره میبندند و میبوسند حق تا که دانسته باشد و تصدیق  
 باطل را اگر من با تو تکلم نمایم ای معاویه من نمیکویم تو را مگر کنایه آنچه در تو هست شما  
 بخدا حواله میکنم این جماعت ایامیدانید این مردی که دشنام دادید و بدو قبیله ناز کنانده  
 در وقتی که شما در کماهی بودید و لاث و عزی با بدی می نمودید و بدو بیعت بیعت نمود  
 یکی بیعت رضوان و دیگری بیعت فخر و قوی معاویه در بیعت اولی که در در تاقی ناکت بود  
 و دیگری فرمود شما بخدا حواله میکنم این جماعت ایامیدانید این مردی که دشنام دادید با رسول  
 شما ملاقات نمود و روز بد و را گشت رسول الله <sup>ص</sup> و مؤمنین با او بود و را بگشت مشرکین با او

ای معاویه عبادت لاث و عزی میکردی و در آن وقت خوب رسول الله <sup>ص</sup> و مؤمنین را بر خود  
 واجب فرض میداشتی و در روز احد با شما ملاقات نمود با او را بت رسول الله و مؤمنین <sup>بود</sup>  
 و قوی معاویه را بت مشرکین را داشتی و ملاقات کرد شما را در روز احد با حضرت پس را بود  
 را بت رسول الله و قوی معاویه علم مشرکین را داشتی و در همه این مواطن محبت و دعوت حضرت  
 الله تعالی را انتشار میداد و حضرت و را بت الله تعالی میکرد و رسول الله <sup>ص</sup> در همه مواطن  
 از و راضی بود و دیگر فرمود این جماعت شما را بحضرت الله تعالی حواله مینمایم ایامیدانید این را  
 که رسول الله صلی الله علیه و آله بنی قریظه و بنی نضیر را محاصره نمود و بعد از آن عمر بن  
 الخطاب را با را بت مهاجرین و سعد بن معاذ را با را بت انصار بخت فرستاد و سعد بن  
 معاذ زخم برداشت و عمر بن الخطاب بر گشت و او صاحبش را به بدل نسبت میداد و صاحبش  
 او را و رسول الله صلی الله علیه و آله در آن هنگام فرمود را بت بمرحوم خواهم داد که خدا و  
 رسول داد و سوگت میدارد و خدا و رسول او را و سوگت میدارند که اگر غیر فرستاد است <sup>نکرد</sup>  
 تا حضرت الله تعالی فتح را بدست و میسر کرد و اند پس ابو بکر و عمر و سایر مردم از مهاجر  
 انصار خود را بحضرت عرض میکردند و علی در آن روز در چشم داشت پس رسول الله <sup>ص</sup>  
 او را طاب داشت و اب دهن مبارک بچشم او مالید شفا یافت و را بت را با او در چنانکه  
 شاعر گفته **نظم** ساعة الزاوية اليوم صارها ملكا محببا للرسول مولعا وكان  
 علی رمد العين تبغى دواء فلما يحس مداوبا شفاه رسول الله تبغله فبورك حو  
 وبورك راقبا راقم اوراق كويد معني بيت اول اينست زود باشد بدغم را بت را در  
 بمره دیر صاحب جرمش که او را دست صفت دوستی را رسول و برادر می و معنی بيت دوم  
 اينست و بود علی در آن هنگام در چشم دار و میخواست و را پس اجناس کرد و او را  
 و معنی بيت سیموم که شمه بيت دوم است اينست که شفا داد او را رسول الله <sup>ص</sup> را بت

مبارک خود پر چه نیکو سوزش چشمیست و چه نیکو دوا نیست حاصل کلام اینک حضرت  
امام حسن مجتبی چون این شعر را خواند فرمود که چون رسول الله را با او دوا و  
برفت قرار نگرفت تا آنکه حضرت الله تعالی بمن و طول خود فتح را بدست او میسر کرد و  
توای معاویه در آنوقت در مکه دشمن بودی حضرت الله تعالی و پیغمبر او را اما سواوی تو  
بود مردی که نصرت الله تعالی و پیغمبر کند و مردی که با حضرت الله تعالی و پیغمبر او دشمنی  
کند و قسم بخورد حضرت الله تعالی معاویه که دل تو مسلمان نکرده و زبان تو مسلمان  
چیزی را که در دل تو نیست و دیگر حضرت امام ۴ فرمود این جماعت شما را بحضرت الله تعالی  
حواله میکنم ایامید آیند که رسول الله ص علی را در مدینه خلیفه گردانند و در غزین بنویسند  
چنانکه از او از رده کی و کراهت داشته باشد و منافقتی چیزها کنند و او رسول الله  
گفتای رسول خدا را از خود جدا میگردانی و من دوست نمیدارم که از حضرت جدا  
در هیچ کاری و غزیه پس حضرت رسول الله ص علیه و آله فرمودند تو وحی  
و خلیفه منی در اهل من چنانچه هارون بود موسی را و بعد از آن دست او را گرفت  
و گفت ای مردم کسیکه مرادوست داشته است و کسیکه اطاعت کند مرا حضرت الله تعالی  
اطاعت نموده و کسیکه اطاعت کند علی را مرا اطاعت کرده است و دیگر فرمود ای جماعت  
شما را بحضرت الله تعالی حواله میکنم ایامید آیند که حضرت رسول الله ص در حجت الوداع  
فرمود ای مردم بدست من در میان شما گذاشتم چیزی که گمراه نشوید و آن کتاب حضرت  
الله تعالی است پس حلال دانید حلال آن را و بحکم آن عمل نمائید و بهمتش با آن ایمان داشته  
باشید و بگوئید ایمان آورده ایم با پیغمبر حضرت الله تعالی فرستاده است آن کتاب و دو  
دارد اهل بیت و عمرت مرا و دوست دارد کسی را که ایشان را دوست دارد و نصرت  
ایشان را بر کسی که با ایشان دشمنی کند و کتاب الله تعالی و عمرت من پیوسته در

شما

شما خواهند بود تا وقتی که من وارد کردم و در بروج و در روز قیامت و بعد از آن علی  
طلب نمود در حالی که هنوز بر منبر بود و دست او را برداشت و گفت یا الله دوست دارم  
که این را دوست دارد و دشمن دار کسی را که با این دشمنی کند ای کسی که علی را دشمن دارد  
میسر کرد آن برای او در زمین از آسمان و بر آسمان صعود و میسر کرد آن از برای او اسفل  
در آتش و دیگر حضرت امام ۴ با ایشان خطاب نمود و فرمود شما را بحضرت الله تعالی حواله  
میکنم ایامید آیند که رسول الله ص علیه و آله با کفایتی علی تو و دشمنی از خود  
موجب آنکه یکی از شما شتر غریب را از میان شتران خود برد کند و دیگری شما را بحضرت الله  
تعالی حواله میکنم ایامید آیند که در مرض نبوت رسول الله ص علی داخل حجره رسول شد و دید که  
حضرت شکر میبکند پس علی گفت چه چیز حضرت را بگریه در آورده ای رسول خدا حضرت  
این مراد کرده آورده که میدارم در دل امت بغضها از تو هست که از ظاهر تو نگرند تا آنکه  
من از تو غایب شوم و دیگر شما را بحضرت الله تعالی حواله میکنم ایامید آیند که در وقت وفا  
رسول الله چون اهل بیت حضرت نشدند و حاضر شدند فرمود ای جماعت اهل بیت  
الطیحه دست دار کسی را که ایشان را دوست دارد و ایشان را نصرت را من فرمای را علی ایشان  
و فرمود که مثل اهل بیت من مثل کشته نوح است کسیکه در آن داخل گشت نجاست یافت  
و کسیکه از آن تخلف و دریند غرق کرده و دیگر شما را بحضرت الله تعالی حواله میکنم ایامید  
میدانید که اصحاب رسول الله ص حضرت شکر را بولایت سلام کردند در زمان رسول الله و دیگر  
شما را حواله میکنم حضرت الله تعالی ایامید آیند که علی انکس است که حرام گردانید بخود شکر  
در میان اصحاب رسول الله ص حضرت الله تعالی نازل کرد و فرمود یا ایها الذین آمنوا لا  
تحرموا طیبات ما احل الله لکم ولا تعبدوا الله الا بحیث للعبدین و کوا عیال  
رزقکم الله حلالا طیبیا و اتقوا الله الذی انتم به مؤمنون را قم اولاد که در

ایه اول نیست ای انجمنی که ایمان آوردند و گردیدند بحضرت الله تعالی و پیغمبر او  
بر خود حرام میکردند نیکو ها و پاکها را از آن چیزهای که الله تعالی حلال کرده است  
و در نکریدن حد و الله تعالی بدست است که الله تعالی دوست ندارد از حد رد کند  
و ترجمه آیه دوم اینست و بخوردید از چیزهای که الله تعالی امر بتماز و روزه کردید  
و در حالی که اغلال و پاکست و بهر بهینید از آن خداوندی که بخوشی کردید کافرا  
پس حضرت امام دیگر بار با جماعت خطاب نموده فرمود که در نزد علی بود علم منیا و علم  
و فضل الخطاب و بود او از جمله آنها که حضرت الله تعالی ظاهر ساخت کلبان مؤمنانند  
و شما ای جماعت حضارا از جمله آنها نیت که لعنت کرده شده اند از زبان رسول الله ص  
شهادت داد حضرتش که شما لعنت کرده های حضرت الله تعالی بد و دیگر از جماعت شما  
حضرت الله تعالی حواله میکند ای امیدایند که رسول الله ص تو را ای معاویه طلب است  
که نامه بر بنی خزیمه بنویسی و از زمان که خالد بن ولید بر ایشان مصادمت نموده بود و آنکه  
کسی که بعقب تو آمده بود آمد و رسول الله ص خبر داد که معاویه طعام میخواهد تا آنکه  
سه مرتبه حضرتش فرستاد و گفتند که معاویه بخوردن مشغول است پس حضرت رسول  
فرمود ای سیر مکران شکم او را پس این شکم تو ای معاویه پیوسته در جرم خوردن است تا  
روز قیامت و دیگر فرمود از جماعت شما را حواله مینماید حضرت الله تعالی ای امیدایند که آیه  
من میگویم حق است که قنای معاویه در روز احزاب شتر سنج پلهرت را میراندی و این برود  
که در اینجا حاضر است مها از امیکتد پس رسول الله ص فرمود لعن الله القابله و الزکب  
و الشابون یعنی لعنت کند الله تعالی کشنده شتر را و مولد او را نندهد در آن هنگام  
پلهرت سوار بود و تو ای از وی داننده بودی و این برادر تو که در اینجا نشسته است کشنده  
بود و دیگر شما را حضرت الله تعالی حواله میکند که ای امیدایند که رسول الله ص صلوات الله علیه

والله در هفت و هفت و هفت و هفت بود که رسول الله از مکه بیرون رفت  
متوجه مدینه بود ابو سفیان از شام می آمد و با بر خورد و او را حبیب خود و مهد پد کرد و خوا  
که اسپنجی را بر ساند پس حضرت الله تعالی او را فرمود دوم آن روز بود که ابو سفیان  
که خود را کی بار داشت که بر نیت تا آنکه از آن رسول الله صلوات الله علیه و آله نگاه دارد  
سیتم روز لحد بود که رسول الله ص فرمود که الله مولانا و لامولاکم و ابو سفیان گفت  
لنا عزی و لا عزی لکم پس لعن کرد بر او حضرت الله تعالی و ملائکه او و رسد او و مؤمنان  
جمعا و چهارم روز چنین بود که ابو سفیان جمع نمود قریش و هوازن و بنی عطفان و  
بر حضرت و الله تعالی ایشان را بر کرد اند بان عبرت که داشتند و چیزهای ایشان از  
و حضرت الله تعالی این قول را در دو سوره بیان فرموده و در هر دو سوره ابو سفیان  
و اصحاب او را کافرانم برده و نواهی معاویه در آن اوقات مشرب بودی مثل پلهرت و در  
بودی و علی علیه السلام در آنوقت در خدمت حضرت رسول الله صلوات الله علیه و آله بود  
و برای حضرتش کار میکرد و در دین او بود پنجم قول حضرت الله عزوجل است که فرمود و محمد  
مکروفا آن تبلیغ محله تو در آنوقت و پلهرت و مشرکین قریش حضرت رسول الله ص  
قریبانی را نکند باشند که بمحلتش برسد صد گروه بود پلهرت حضرت الله تعالی  
پلهرت را لعن کرد و شامد او و ذریه او است تا روز قیامت ششم روز احزاب بود که  
ابو سفیان جمع کرده قریش را و آورد عقبه ابن حصین بن بدر عطفان از آل حنیفان  
لعن کرد حضرت رسول الله ص قاده و اتباع و ساقه با تا روز قیامت پس گفتند حضرت  
رسول الله ص که در اتباع مؤمن هستند حضرتش فرمود که لعن بمؤمن بر بخورد و اما تا در  
در ایشان مؤمن نیست و محبت و دستکار یافت نمیشود و هفتم روز عقبه است که در  
مرد قصد کردند که رسول الله ص با بکشند هفت از انجمنه بیخامیه بودند و پنج دیگر از

فنه

سب

سب

سب

سب

سب

سب

سب

سب

سب

سب

سب

سب

سب

سب

سب

سب

سب

سب

سب

سب

سب



قریش پس لعن کرد حضرت الله تعالی و رسول او کسی را که در عقبه داخل شود غیر رسول<sup>الله</sup>  
و کسی که شتر حضرتش را میکشیده باشد و کسی که میرانده باشد و دیگر شما را اینجا <sup>ع</sup>  
بجدا حواله میکنم ایامیدانید این که ابو سفیان بدیش عثمان رفت در زمانیکه مردم <sup>بعثت</sup>  
بیعت کرده بودند و گفت ای برادر زاده من اباد را اینجا کسی هست که از احتیاط با پدر <sup>ن</sup>  
عثمان گفت فی ابو سفیان گفت دست بدست برسانند خلافت را ای جوانان بنی امیه قسم  
با کسی که نقس ابو سفیان بدست اوست که جهشت و ذورتی نمیداشد و دیگر شما را  
حواله میکنم حضرت الله تعالی ایامیدانید که ابو سفیان دست بر آدم رحسین گرفت <sup>ن</sup>  
در آنوقت که عثمان مردم بیعت کرده بودند و گفت ای برادر زاده من بیرون ای با من  
بجانب بقیع پس حسین با او بیرون رفت و چون بوسط قبرستان رسیدند دست <sup>خود را</sup>  
از دست حسین کشید فریاد بلندی کرد و گفت ای اهل قبور این چیزی که از برای آن با ما  
قتال مینمودید بدست ما آمد و شما استخوان پوسیده شده اید پس حسین گفت صح  
که اندک الله تعالی روی تو را و دست خود را بگنفتند و او را در اینجا بگذاشت و اگر  
نعمان بن بشیر نمیرسید دست او را کشیده بمیدینه داخل نمیکرد او را بجای هلاک <sup>میشد</sup>  
را قم او را ق کوبید که ابو سفیان علیه ما علیه را از چون چشم ظاهرش مثل چشم <sup>طاش</sup>  
گور شده بود لهذا بعثمان خطاب فرموده بود و درین فقره فرمود که اگر نعمان بن بشیر <sup>او را</sup>  
بمیدینه داخل نمیکرد در اینجا هلاک میشد حاصل کلام آنکه چون حضرت امام حسن  
صلوات الله علیه این مطاع را بر معاویه اراد فرمود گفت ای معاویه اینها که <sup>از</sup>  
گشت ایامیدانید چیزی از آنجمله را انکار کنی دیگر از ملعنت تو بودای معاویه که  
چون پدرت ابو سفیان همت کاشت که مسلمان شود شعری که در میان قریش <sup>معرفی</sup>  
بود از برای او فرستادی او را نمیگردد ای ز اسلام و مانع شدی و دیگران ملعون <sup>ندید</sup>

تو بود

تو بود اینک چون عمر بن الخطاب تو را و امیر شام کرد بر او خیانت کردی و عثمان نیز تو را <sup>طی</sup>  
شام کرد و حضرت او ننمودی و لعظم زاینها بود که بر خدا و رسول جریئت نمودی و با علی <sup>که</sup>  
امیر المؤمنین بود قتال کردی و حال آنکه سوابق و فضل و علم او را میدانشی در امری که او  
اول بان بود در نزد حضرت الله تعالی و رسول الله از تو و از غیر تو و بخدا و بکبد و مکر  
خون خاکی را ریختی و کردی آنچه را که منکر معاد و آن کسی که از عذاب نترسد کند این جمله  
که گفت ای معاویه مخصوص است بنوا که چه آنچه را که گفتیم از بدبها و عیبهای بسیار است  
لکن خواستیم که سخن را دراز نگذیم و باین قدر گفتا نمودیم اما ای عمر بن عثمان تو سزاوار <sup>بستی</sup>  
از جهت احمق که در تو هست که تیغ نمائی این او را و مثل قوم مثل نکین است که بخوار <sup>ما</sup>  
میکوید که بایست و خود را نگاه دار که من میخواهم که از بالای تو بر بروم پس نخل با او <sup>میکو</sup>  
بودن تو بر بالای من مشعور بود من نیست چون بر من شاق و دشوار باشد نزول تو از  
بالای من پس من ای عمر بن عثمان که آن ندارم که تو با من عداوت توالی کردی و من <sup>شود</sup>  
باشد لکن آنچه را که گفته جواب میگویم یا اخلاق تو اینست که صبت تو علی که امیر المؤمنین <sup>است</sup>  
نقصی با او میسازد یا او را از رسول الله دور میسازد یا حضرتش را اسلام نقصان <sup>دید</sup>  
احداث نموده یا بجزو علی کرده است یا رغبت بدینا داشته است یکی از اینها را اگر بگوئی  
دروغ گفته است و اینک گفتی که نوزده خون از شما میطلبم از کشتهگان بدین بدن این را <sup>کشته</sup>  
حضرت الله تعالی و رسول الله کشتند اما تو ای عمر بن عاص شایعین ابر که توان <sup>سکی</sup>  
که اول امر تو اینست که زائیده شدی در فراس مشرتک و چند مردم قریشی از برای تو <sup>که</sup>  
نمودند یکی ابو سفیان حریب و ولید بن مغیره و عثمان بن حارث و حضرت حارث بن کلابه  
عاص بن وایل که حضرات قریش و اهل ایماعت بر پیش من آمدند لکن برایشان غالب شد و <sup>تو را</sup>  
مالک کرد بد کسی که در میان قریش بحسب نسب بنی نوزده منب چندیت تر و بعضی <sup>مجلس</sup>  
با

باشد بعینه او از همه اعظم بود که ان عاص بن وابل باشد و بعد از ان برخواست و خطبه خواند  
و گفتی که من دشمن محمد و عاص بن وابل گفتم محمد نیست ابتر و فرزند ندارد پس که میفرمود  
او منقطع میگرد و پس حضرت الله تعالی فرمود سناد ان سنانک هو اکابر بعضی بدست  
که دشمن تویی لسل است و مادر تو میرفت بسوی عبدعنه از برای طلب حاجت بخانه او و جلها  
ایشان و میان رود خانه امیرت و دیگر آنکه در میان جماعته بودی که بار سواد الله است  
عداوت و اشده تکلذب بودند و در میان اصحاب سفینه بودی که بسوی نجاشی بجهت رفتی  
که سعی در خون جعفر بن ابیطالب و سایر مهاجرین بکنید اما مگر قولش بکردن تو بچیده شده  
و کلمه کافران است و کلمه الله بلند کردید اما قول تو در باب عثمان ای بیحیا اولگ مرتبه  
فتنه را برافروختی و بعد از ان که بختی و بفلسطین رفتی و چون خبر قتل او بتو رسید  
خود را در بند معاویه کردی و درین خود را ای جنید بدنیای غیرت بخش و ما ترا ملامت  
نمیکنیم به بعضی که با ما داری و معاشرت میدانیم بعد از دو سه و محبت ما ترا نعد و  
بنی هاشم بودی در جاهلیت و اسلام و هجو کردی رسول الله را بر هفتاد بیت شعر رسول  
گفت ای تو میدانی که من شعر عنتی گفتم و گفتن شعر بن من لایق نیست پس تو لعنت کن  
بعمر بن عاص و مقابل هر بیعی لعنتی ای عمر و تو بجانک اختیار کردی دنیای غیر با برین خود  
و پیش کش کردی از برای نجاشی و بار دیگر بجان او رفتی و نهی نکرد رفتن تو از رفتن و تو  
از رفتن اول متنبه شدی و در هر رفتن مغاول و جسدت باز گشته و در هر رفتن مراد تو  
هلاله جعفر یا صحابا بود و چون خطا انجامید و آنچه رجاء و از زود ایستاده حواله کردی  
این ولید اما تو ای ولید بن عتب و الله که من تو را ملامت نمیکنم بعضی علی که امیر المؤمنین است  
زیر او تو را بجهت خوردن خمر هشتاد تان بانه زد و بدست در بدست کش و چون صب توفیق  
کرد او و حال آنکه او را حضرت الله تعالی دره ای قرانی مؤمن خوانده و تو را فاسق و کالی آنکه

فرمود

فرمود یا ایها الذین امنوا ان جائکم فاسق فیسئنا فیسئنا فیسئنا ان یصیبوا قومکما یجئنا لکم  
فصیحوا علی ما فعلکم ناولمین و اقم او را نگوید که ترجمه ایته اول اینست ایها الذین امنوا ان  
مثلا آنکس است که فاسق است حاشا و کلا ایشان مساوی نیستند و مراد از مؤمن در این ایام المؤمنین است  
و مراد از فاسق ولید است و ترجمه ایته دوم اینست که میفرماید ای کرم مؤمنان هرگاه فاسقی  
بشما برساند در ان تأمل کنید و زود بان خبر عمل نه غماید که مبادا نداشته بقوی او نیست  
برساند و چون صباح شود شما از ان پشیمان باشید و مراد از فاسق در این ایته نیز ولید است  
و دیگر حضرت امام علیه السلام بولید خطاب نموده فرمود تو بجان او و ذکر قریش و حال آنکه تو  
پسیر علیجی که از اهل صفوریه و نام او ذکوان بود اما این که گفته عثمان را ما گشته ایم  
این قولیست که طلحه و زبیر و عایشه بعلی بن ابیطالب نه فرستاد گفتم تو چون توفیق  
بزبان آوردی و اگر از ما درت بهر سویی که بد رفتی که بوده و کوان ترا ترک نموده تو را بعقبه بن  
ابن مغیط می چسباند تا آنکه بواسطه این شأن و رفعت کسب نماید با آنکه حضرت الله تعالی  
و عده فرموده ان برای تو پدرت عار و خزی دینار و اخوت را و حضرت الله تعالی ظلم  
کننده نیست بر بنده کان خود و اما فو ای عقبه بن ابی سفیان نه که عقل کنان تو در گذار  
و عاقل هم نیستی که بتو عتاب کم و نه در رفتن و خویشی هست که کسی از ارجاداشته باشد  
و نه شیری که از ان برتر سندی و اگر تو امیر المؤمنین را صبت کنی بتو عاری منوجه نمیشود  
و تو کفو بنده بنده علی بن ابیطالب نیستی که من صبت تو را بتو بر کرامت یا با تو عتاب  
کم و لکن حضرت الله تعالی از برای تو پدر و مادر و برادر تو آماده است و بان گشت  
شما با او خواهد بود و توان در بدستی هستی که حضرت الله تعالی ایشان را در قران مذکور  
ساخته و فرمود عاقله ناصیه که وصل انار حاجیه گشتی بمن عین انیس که تا انجا که  
فرمود من جوع را قم او را نگوید ترجمه ایته اینست عمل کنندگان در عمل خود بیچسبند

میرسند با تسلیس و کرم و حیاشانند اما آنچه که از تسلیس و کرم است و دیگر فرمودی <sup>عقبه</sup>  
اما حقیقتی که در می برایتل از برای چه از آنکس که در فراموش خود را جلیله خود بگریفتی  
که بتوفیق او غالب گشته در ولدا و بانو شریک شد تا بحسب آنکه بتوان زن فرزندان که آن از  
تو نیست و ای بر تو اگر طلب انتقام از وی میگردی از برای تو بهتر بود از اینکه مرا بقتل بدهی  
تا ای و دیگر من تو را ملامت نمیکنم باینکه امیر المؤمنین <sup>ع</sup> سب کنی زیرا برادر تو را او در جنگ <sup>کشته</sup>  
و با حمزه در قتل جده تو شریک بود تا آنکه حضرت الله تعالی برادر جده تو را بدست او بناز جهنم  
و عذاب ابد فرساید و هم علی علیه السلام با حضرت رسول الله عم تو را اخراج نموده بی <sup>بلد</sup>  
کرد و اما اینکه گفتی مرا بجای خلافت هست قسم بحضرت الله تعالی اگر من بجای خلافت <sup>داشته</sup>  
باشم خلافت هم بمو جا وارد و توفیق برادر خود و خلیفه پدر خود نیستی زیرا تر برادر  
تو را از امر حضرت الله تعالی و طلب خویش مسلمانان و طلب چیزی که قابلیت از امانت  
و اهدان نیست بدینتر از تو است و با مردم در عهد و با حضرت الله تعالی پیوسته و <sup>مکلف</sup>  
اما حضرت الله تعالی بهترین مکر کننده کائنات و دیگر گفتی تو که علی از برای قریش <sup>شرف</sup>  
و الله که حقیر نباشد مرحوم با و کینه را مظلوم نکشت اما تو ای مقیر بن شعبة حضرت الله تعالی  
عدوی و کنا با حضرت الله تعالی بدینست سرزننده و بنوی تا کذب نمودی و مع هذا <sup>هست</sup>  
و بر تو درم و لبر گشته لبتهادت عدول مردم که رهین گاناند و تا خیر کردی برم تو را عثمان و <sup>رض</sup>  
کرد حق را باطل و صدق را باطل و زدی تو فاطمه زهرا را تا بجای که او را در خون  
الوده کردی و طفله را که در رحم داشت انداخت و این عمل از تو بجهت این سرزد که رسول الله  
ذلیل و استی و مخالفت مرا کردی و هتک حرمتش نمودی و رسوله صلی الله علیه و آله از  
برای او گفت ای فاطمه تو سیده زنان بهشتی ای مغیره و الله که باز نکشت تو بسوی آتش و <sup>ست</sup>  
و وبال آنچه گفتی بتو بان خا هدا گشت ای ای مغیره بچه سبب علی را سبب منمائی ای ابا نقصان <sup>د</sup>

حیدر

حساب هست یا او و در است از رسول الله صرا بلا ای و اسلام پیدا کرد یا جویری در حکم <sup>است</sup>  
یا رغبتی بدینا داشت اگر یکی از آنجمله را با او نسبت دهی و روح میگوئی و زعم تو اینست که عثمان  
مظلوم نکشت و الله که علی از آنست که ملامت کرده شود در کشتن عثمان و بجموع قسم <sup>که اگر</sup>  
علی عثمان را مظلوم گشته باشد و الله که تو را در هیچ دخل نیست زیرا در حال حیوان او را  
نصرت نکردی و در حال همان نصیب نکشیدی و پیوسته تبعیت اهل بخی و لحیای <sup>امر</sup>  
جا هیلت منمائی و اسلام را میبخشی تا وقتیکه میری و اعتراض تو بر بنی هاشم و امت اینست <sup>تست</sup>  
از تو بسوی معاویه اما قول تو در نشان امارت و قول اصحاب تو در ملک که مالک شده <sup>بد</sup>  
فرعون چهار صد سال مالک مصر شد و موسی و هارون و بنی مریسل بودند و میر رسیدند  
آنچه را که میر رسیدند ملک علام میفرماید و آن آوری لعنه <sup>اولا</sup> فتنه لکم و مناع الا <sup>احسن</sup>  
و دیگر فرمود و اذا اردنا ان نهلک قهرتک امرنا من غیرها ففقسوا فیها حق علیها <sup>القول</sup>  
فدعنا تاها تا میگر و اقم اوراق کوید ترجمه آیه اول اینست چون خواهیم که هلاله کرد <sup>اهل</sup>  
و هم با بفرمایم منعمان و رؤسای آن ده با باطاعت و فرمان برداری پیغمبری و رسو <sup>حی</sup>  
پیشانیان سرگشته و مخالفان کنند پس از این جمله واجب شود بر اهل آن ده که عذاب پس <sup>تو کنیم</sup>  
آن ده را از بیخ و بن برکنند پی سخن حاصل کلام آنکه چون کلام حضرت امام <sup>ع</sup> باین مقام  
رسید از جای خود برخاست و معاویه خطاب نمود فرمود <sup>الجبین</sup> اللجبین اللجبین <sup>و الجبین</sup>  
الجبین و الله که تو و اصحاب تو اند که در اینجا نسته اند و اللجبین اللجبین <sup>و اللجبین</sup>  
الجبین ان لک مبرقن <sup>و الجبین</sup> تجا یقولون لهم مغیره و اجمیر کریم <sup>علی بن ابي طالب</sup>  
شيعه و اصحاب او بند را قم اوراق کوید یعنی سخنان ناشایسته ناشایستان  
پیدا کنند و آن ناشایستان معاویه و اصحاب او و چند چنانچه حضرت فرمود و سخنان <sup>نیک</sup>  
و پاکیزه شایسته پاکان میباشد و پاکان شایسته سخنان نیک و پاکیزه باشد و آنچه <sup>نیک</sup>

بریند از سخن بد که ایشان نسبت میدهند و آنچه را میدادند بسیار و شکر نیست که  
این جماعت امیر المؤمنین و شیعیان او بند چنانچه حضرت امام حسن ۴ فرمود حاصل کلام آنکه  
چون حضرت امام حسن ۴ ایله را بر معاویه خواند و بیرون رفت در انشای رفتن معاویه  
تساوی کن و بال آنچه را که کس کردی و آنچه که خدایت کردی و آنچه را که حضرت الله تعالی از  
برای تو و اصحاب تو و عده فرموده که ان خیرک دنیا و عذاب الیم الخیرت و چون حضرت این  
سخنان را در وقت رفتن معاویه گفت معاویه باصحابش گفت شما نیز تساول کنید آنچه را  
که خدایت نمود پس ولید بن عقبه گفت والله که ما تساول نکردیم مگر آنچه را که تو بنا  
کردی معاویه گفت من لبثما نکفتم که با و شما بر می آید از برای چه اطاعت من نکردید  
و از بر خود بصریت واردید و این فیضت را که دیدید بر سر شما آورد و الله که خانه را بر من  
تاریک کرد و او می گوید که چون این خبر مروان بن حکم رسید مجلس معاویه آمده دید که  
انجاعت در نزد معاویه معند بر سپیدان ایشان آنچه را که شنیده بود ایشان گفتند همه  
آنچه شنیده راست است و خلائق نداد مروان گفت از جهت چه مرا خبر نکردید و الله که  
و پدر و اهل بیتش با سب خواهم کرد معاویه خطاب نمود که بفرست و از آن و در طلب تا من  
جزای او را بکنم او بگذازم معاویه و اصحابش چون میدانشند که مروان درین دیده و  
فحاش است حق در داده با و دیگر از عقب حضرت ۴ فرستادند و چون فرستاده بخانه  
حضرت ۴ آمد و گفت معاویه حضرت را میطلبد حضرت ۴ فرمود که این طایفه از من  
میخواهد و الله که اگر همان سخنان را اعاده نماید چیر چند بکوش او بر پیام که عار آن تا  
قیامت با و نماید برخواست مجلس معاویه شریف شریف او در دید که همان جماعت بجای  
نشسته و مروان حکم نیز آمده پس حضرت ۴ بر سر بری نشسته و معاویه خطا نموده فرمود  
که از جهت چه دیگر با مرا طلب است معاویه گفت من تو را طلبیدم بلکه مروان با این جزا

اقدام

اقدام نمود پس مروان از روی عنایت بجزا حضرت ۴ خطاب نمود و گفت ای حسن تو مردان قریش با سب  
کردی حضرت فرمود که مطلب تو این سوال چیست مروان گفت والله تو و پدر تو و اهل بیت  
سب میکنم حضرت در جواب فرمود ای مروان من تو و پدر تو و سب میکنم بلکه حضرت الله تعالی  
تو را و پدر و اهل بیت و ذریت تو را و هر کس که ان صلیب پدر تو بیرون آید تا روز قیامت لعن  
کرد است بن بان پیغمبر خود محمد ای مروان نه تو و نه حضرات این مجلس با قدرت آن تواند بود که انکار  
این لعین را حضرت رسول الله ۳ بر پدر تو فرموده ای مروان نباد نمیکند از برای خوف تو حضرت  
الله تعالی مکر بلخیان کبیر چه آنچه میفرماید و الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ وَ تُخَوِّمُهُمْ فَمَا  
يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا را قلم او می گوید که ترجمه این آیه اینست که میفرماید شیخ ملعونه  
در قرآن که بی ایمت اند و میرسانیم ما ایشان را و از ترس اینند زیاد نمیشود ایشان را مگر بسیار  
از حد خود بیرون رفتن حاصل کلام آنکه حضرت امام حسن ۴ بعد از آن تلاوت این آیه کریمه  
فرمود ای مروان تو ذریت تو و بی ایمت شیخ ملعونه ای مروان و این قول رسول الله است  
زبان جبرئیل از حضرت الله تعالی با آن حضرت آورد و چون کلام مجرب نظام حضرت امام با این  
مقام رسید معاویه بجزا حضرت خطاب نمود که گفت بل بس است ای ابو محمد تو هرگز چنین فحاش و  
بطاش بنودی پس حضرت ۴ برخواست مجلس از هم با شنیده و هر کس بجای خود رفت را قلم او را  
گوید که این مناظره احتیاج که درین فصل مذکور شد که حضرت امام حسن عسکری با معاویه  
و اصحابش و ظاهر و باطن ایشان را و سوا فرمود از جمله اسباب مسخ و سب حضرت ۴ کرد  
چنانچه در کتب معتبره مسطور است که معاویه مبلغ صد هزار درهم بیجعه بخت اشعت ابن  
تیس که زوجه حضرت ۴ بود و عده کرد و تزویج بن بد بلید را بین باین مبلغ علاوه نموده او را  
بستم و او را حضرت ۴ تکلیف نمود و ان بد بخت بیع و دنیا و زوجه بودن بر بد بلید فریضه  
شده بتکلیفان شفیق در داده و کرد آنچه کرد و انسر و مدت چهل روز زنج آن ستم بستانا

بود تا آنکه جگر مبارک آنحضرت دینه دینه کردیده فرمود آمد و چون حالت احتضار بر خود  
مشاهده فرمود حضرت امام حسین علیه السلام را طلب شد احوال خود را بآن حضرت بیان  
فرمود و بعد از آن بجزئیات رسیدت فرمود که بعد از فوت من مرا غسل ده و کفن کن و جنازه مرا  
بر سریری خوابانیده بنزد پل تبرجد بفرست که مرا بآنجا بیاورد تا آنکه با جدیم محمد بدعهدی نماید و  
بعد از آن مرا بر کوهان نزد پل تبرجد هم بدست اسد فتن کن و بعد از آن که مردم را بجان این خوا  
شد که مرا در آنجا دفن خواهند کرد و بواسطه این کار توان بودن جنازه من منع خواهند  
کرد زنها بچنان نکستی که بواسطه من خون کسی ریخته شود و بعد از این وصیت آنحضرت را  
بر اهل و فرزندان خود باینحضرت امیر المؤمنین حضرت زین العابدین و امامت و جانشینی حضرت  
فرموده بود و وصیت فرمود و شیعیان را در این وصیت اعلام فرمود و بر وضو و رضوان خوان  
صلوات الله علیه و علی جد و ائمه و اخیه و اخیه الطاهرين المعصومین و لعنة الله علی  
اعلامهم الی یوم الدین **صلح چهارم** در ذکر مناظره و مکالمه حضرت خاتمالسالی عبا سید الشهداء  
امام حسین شهید بکربلا صلوات الله علیه و علی جد و ائمه و ائمه و اخیه و اولاده الطاهرين  
المعصومین در مسجد حضرت رسول الله ص با عمر بن الخطاب در باب امامت و خلافت چنانچه  
در کتاب احتجاجات شیخ طبرسی علی الله درجه مذکور است و آن اینست که روزی عمر  
الخطاب بر منبر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در آمده در آشنای خطبه دعوی نمود  
که اولاً بمؤمنین است از نفسهای ایشان پس حضرت امام حسین ص در مسجد نشسته بود  
خطاب نموده فرمود ای کذابان منبر رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ای که منبر پدر  
من منبر پدر تو عمر خجل گشته گفت ای حسین راست گفتی این از پدر تو است من منبر پدر من  
اما ای حسین بگو بمن که این سخن را که بیاد تو داده که بمن بگوئی ای پادشاه علی بن ابیطالب  
بیاد تو داده حضرت امام حسین ص فرمود اگر اطاعت پدر خود را در هر چه بمن بفرماید بکنم بر عمر

قسم که او مرا هادیست و من متقدم و او را در کردن مردم بیعت است و در زمان رسول الله ص  
و این بیعت نزل فرمود جبرئیل از نزد حضرت الله عز وجل و این سخن را انکار نکند مگر کسی که  
از کتاب حضرت الله تعالی رو کرده و آن باشد و هر مردم این سخن را که میگویم بدل قرار دهند و  
بر زبان نکار میفایند و عذاب الیم مهتبا میدباشند برای آنان که انکار حق اهل بیت میکنند  
عمر کشتای حسین کیسکه انکار کند حق پدر تو را بر و باد لعنت الله تعالی لکن چون مردم  
مارا با میری خود قبول نمودند ما نیز با ما را ایشان تن در دادیم و برایشان حاکم و امیر گشتم  
و اگر ایشان پدر تو را میخواستند ما نیز اطاعت می نمودیم را قم او را گوید که در  
قول عجماد است زیرا که اگر مردم اطاعت ایشان نمینمودند ابو بکر و عثمان را از این جرئت نبود  
که در مقام رسول الله ص توانستند خلافت رسول الله را که دست خفاطان  
بر قامت بمیش و مانند حضرت اسد الله الغالب علی بن ابیطالب راست کرده بود بر قامت  
ناسانچ اندام خود پوشانیدند و آن مرکز دایره امکان بگنجی نشاندند پس اگر سزا  
مردم اطاعت قول حضرت الله تعالی و رسول الله می نمودند و خلیفه منصور بن عیبه  
در رسوله را تمکین می نمودند این سه جلف را در اطاعت او چه علاج بود که با بد طقه بند  
حضرت را بگوش می کشیدند حاصل کلام آنکه چون کلام عمر با بنجار سپید حضرت امام حسین  
فرمود ای پسر خطاب کدام مردم تو را بر نفس خود امیر گردانیده و بی حجتی از بنی دین ترا  
ال محمد ای عمر بنا بر فعل شما باید که رضای شما رضای محمد ص باشد و رضای ال محمد  
سخن حضرت را باشد و الله ای عمر که زبان را مقالی میدبود که تصدیق آن طولانی باشد  
و عاقل میدبود که مؤمنان را اعانت نماید هر آینه تو بر ال محمد زیادتی نمینموی که بر من  
ایشان بالا روی و برایشان حاکم شوی بکنای که برایشان نازل گردیده و تو ندانی  
مجهز آنرا تا وید از راهم واقف نیستی مگر از شنیدن سخن و مصیبت دیدن تو بکنای

حضرت الله تعالی جنای تو را چنانکه جزای شست و کنگار تو کدازد و سؤال کند از تو سؤا  
خفی از آنچه حدایت نمودی چو رسد کلام حضرت امام علیه باین مقام رسید عمر خضرت امام  
کریده از منبر فرود آمد و با جمعی از اصحاب خود بخانه حضرت امیرالمؤمنین رفتند و بعد از  
تحصیل اذن بدرون خانه داخل شده گفت ایجا ابو الحسن امروز طرفه امری از پس تو حسین  
من خود و بر مرصدا بلند کرد و مردم را بر من چیره نمود حضرت امام حسن <sup>نیز اینجا</sup> گفت با او آنچه  
حضرت امام حسین ۴ گفته مع شقی زاید پس عمر حضرت امیرالمؤمنین ۴ خطاب نموده گفت  
ایجا ابو الحسن ایشان از برای نفس خود از روز ندراند مگر خلافت را امیرالمؤمنین ۴ فرمود ای  
عمر ایشان را باعتبار قرب نسبت حضرت رسول الله شان از ان ارفع است که از روی خلافت  
کنند اما ای بس خطاب ایشان را بحق ایشان راضی کردن از خود تا حضرت الله تعالی  
تو راضی کرد و عمر کنشای ابو الحسن ۴ رضای ایشان در پدیدست حضرت ۴ فرمود و رضای  
ایشان در اینست که از خطا بر همین کنی و از معصیت در گذری و توبه کنی عمر کنشای ابو  
ایشان را ادب کن که با سلاطین و حکام روی زمین بی ادبانه تکلم نه نمایند حضرت ۴  
فرمود ای عمر من اهل عصیان از معاوی ادب میکنم و هم کسی را ادب میکنم که در باره او حق  
نفرستی و هلاکتی باشد اما کسی که فرزند رسول الله باشد او را از ادب که در باره باقی  
از ان منتقل نتوان ساخت ای این خطاب ایشان را از خود راضی کردن پس عمر از خانه  
امیرالمؤمنین ۴ بیرون رفت در عرض راه بعثمان بن عفان برخورد که با عبد الرحمن بن  
برفافت می رفتند عبد الرحمن بعمر گفت ای ابو حفص چه کردی با علی بن ابیطالب و جانشان  
چه میان تو و او طولانی کردید عمر گفت ای عبد الرحمن با علی بن ابیطالب و دو پسر او کرا  
تدرت تکلم تواند بود و کرا یا ایمان باشد که بر ایشان ایراد حجت نماید عثمان گفت ای  
خطاب ایشان بنی عبد منافند و همین میباشدند و سایر مردم لاغرند پس میان عمر و عثمان

ناخوشها

ناخوشها و دود و عبد الرحمن مصلح شده ایشان را از هم جدا ساخت و متفرق شدند  
او را و گوید که ناخوشی نمودن عثمان با عمر درین ماده بنا بر صریح بود که از جنبه خود منظور  
داشته نه جبهه رعایت و هواداری اهل بیت رسالت زیرا که او اشد عداوت بود با اهل بیت  
از اکثر اشقیای که با اهل بیت عداوت داشتند چنانچه از احوال و اوضاع نامبارک او در  
معتبره مخالف و مؤالف مسطوریست معلوم میشود **فصل سیم** در ذکر مناظره و مکالمه که  
حضرت سید الشاجد بن امام زین العابدین ۴ با پیغمبری از اهل شام کرد و جواب حضرت ۴  
از اهل بصره را و مناظره حضرت ۴ با محمد بن خنفسه رضی الله عنه در باب امامت چنانچه در  
کتاب احتیاجات شیخ طبرسی در فوائده تعالی مضمونه مسطور و مذکور است و ان ایست که در  
عمر وایت نموده که در اوقات که ال رسول الله ۴ و مثل سیران داخل شام کردند نزدیک مسجد  
ایشان را باز داشتند که تا از نیند پلیده در باب ایشان چه حکم صادر کرد که ناگاه پیری  
اهل شام با ایشان برخورد گفت حمد خدا را که شما را گشت و هلاک گرانید و فتنه را گونا  
کرد و بعد از این قول شناس چند با ایشان داد و چون این سخن خود را تمام کرد حضرت ۴  
زین العابدین ۴ در میان اسپران بود بان پیر متوجه گردید و فرمود که ای پیر من ساکت  
تا تو آنچه ناخواسته گفتی و اظهار عداوت و بغض که با ما اهل بیت رسالت داشتی کردی  
الحال تو هم ساکت باش تا من حرفی چند که میخوام بگویم پیر شای گفت بگو آنچه را که میخواهی  
پس حضرت ۴ فرمود که ای پیر قرآن خوانده پیر گفت بلی خوانده ام حضرت امام ۴ فرمود که  
قرآن خوانده ایته قل لا استدلکم علیه اجر الا المودة فی القرابی یعنی بگوی تحمل  
من میخواهم از شما مزی مگرد و سستی نزدیکان و اقربای من پیر گفت بلی خوانده ام حضرت ۴  
فرمود که ما این جماعتی که مودت ما اجر رسالت است و دیگر حضرت امام ۴ فرمود که ای پیر  
ایا خوانده در سوره بنی اسرائیل حق را که خالصا شده عام بر جمیع مسلمانان نباشد پیر

کفت

حضرت فرمود مگر بخواند وَإِن دَعَا الْقَرِيبَ حَقَّهُ یعنی ای محمد بدو بصاحب قرابت  
حقش را بپس کن بل خوانده ام حضرت فرمود مایتم وَإِنَّمَا هِيَ رِجَالٌ يُدْعَوْنَ إِلَى الْإِسْلَامِ  
در قرآن این آیه را که حضرت الله تعالی میفرماید وَإِذْ دَعَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِاللَّهِ خَمْسَةً  
أَلْفًا وَسِتِّ مِائَةً یعنی ای مؤمنان هرگاه بغنیمت بگریید جز برای پس بدست که از  
حضرت الله تعالی است پنج یازده آن غنیمت و از رسول و از صاحبان قرابت رسول است  
پس گفت بل خوانده ام حضرت امام ۳ فرمود مایتم وَإِنَّمَا هِيَ رِجَالٌ يُدْعَوْنَ إِلَى الْإِسْلَامِ بگو که در  
سوره احزاب حق خاصیافته که بر جمیع مسلمانان عوم نداشته باشد و مخصوص باشد  
گفت حضرت فرمود پس بخواند لَمَّا بَرَأَ اللَّهُ لِيَدُوكُمْ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ آيَاتِهِ وَيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ  
وَيُطَهِّرَ كَلِمَاتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَافَهُوا یعنی ایست و جز این نیست که بخواند الله تعالی بر دراز نماید چنانکه  
ای اهدایت و پاک گرداند شما را پاک گرداند یعنی پس شامی بعد از این گفتار دستهای خود را  
بطرف آسمان برداشته سه مرتبه گفت اللَّهُمَّ إِنِّي بَتُّكَ مِنَ عَدَاوَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ  
مَنْ قَتَلَ أَهْلَكَ بَتُّهُ مُحَمَّدٍ یعنی الحی بسوی حضرت تو باز گشت نمودم از عداوت ال محمد و  
ویران گشتم از کسی که ال محمد را کشته و بعد ازین دعا پسر گفت طریقی نیست که من سالها آقا  
خوانده ام و یا این آیات شعور نداشته ام و تا من بنوعی و دیگر در کتاب احتجاجات و غیره از  
کتب معتبره مسطور است که مردی از اهل بصره بخدمت سید الساجدین صلوات الله علیه  
آمد و گفت ای علی بن الحسین از جهت چه جد تو علی بن ابیطالب ۱۲ مؤمنان را کشت حضرت  
بجوابش فرمود که گفت ما را کشتی بر از آنکه کرده ان اشک را بر زمین ریخت و فرمود  
بر او بصری و الله که علی مؤمنان را نکشت بلکه هر کس مسلمانی را از حیث عاری ساخت لکن  
انجامت مسلمان نبودند و اسلام را بر خود بسته بودند و کفر با میدادند و چون بر کفرنا  
یافتند از اظهار کردند و معلوم است که اصحاب جمل و صفین و نهروان ملعون و ملعونند

زبان پیغمبر و محمد و مسک کسیکه افتری کند و چون سخن حضرتش را با بخار سپید بر می آید  
اهل کوفه که در آنجا حاضر بودند گفت ای علی بن الحسین ۱۲ جد تو علی بن ابیطالب گفت ای خوانا  
بعوا علیاً یعنی برادران ما بر ما خروج کردند هرگاه جد تو ایشان را برادر گفته باشد چون  
ایشان مسلمان نباشند حضرتش ۱۲ فرمود ای برادر کوفی در قرآن خوانده که حضرت الله تعالی  
میفرماید وَاللَّيْلُ عَادُوا خَافَهُمْ هَوًّا پس انجاعت نیز مثل ایشانند که حضرت الله تعالی بخاست  
گرامت فرمود حضرت هود ۱۲ و با انجاعت که با او بودند و قوم عاد را بسبب عقیم هلاک کرد  
و دیگر در کتاب احتجاجات مذکور است که روزی حضرت سجاد علیه السلام ذکر جماعت از بی  
اسرائیل میفرمود که حضرت الله تعالی ایشان را مسخ نمود و چون با خیرین قصه رسیده فرمود  
هرگاه حضرت الله تعالی انجاعت را بواسطه سپید ما می کرد و روز شنبه کردند مسخ فرمود پس  
چون خواهد بود حال انجاعت که اولاد حضرت رسول الله را کشتند و هلاک کردند و در آن  
چه حضرت الله تعالی ایشان را در دنیا مسخ نکرد و لکن در آخرت با ضاعاف ضاعاف عذاب مسخ  
ایشان را عذاب خواهد فرمود چون سخن حضرتش ۱۲ با بخار سپید شخصی گفت ای فرزند رسول  
خدا ما این حدیث را که فرمودی از حضرت شنیدیم اما بعضی نواصب با ما میگویند که کشتن  
حسین ۱۲ باطل میبود با لستف کا عظم باشد از صید ما می در روز شنبه پس از جهت چه حضرت  
الله تعالی بر قاتل او غضب نکرد چنانچه بر آنها که صید ما می در روز شنبه کردند غضب نمود  
حضرتش ۱۲ و جواب فرمود که بگو بان نواصب که معاوی شیطانی اعظم است از معاوی انجاعت  
که باغوی او کافر شدند و حضرت الله تعالی هلاک کرد ان انجاعت هر که خواست مثل  
نوح و فرعون و شیطان را هلاک نکرد و حال آنکه او با هلاک او بی بود پس از جهت چه ان  
جماعت را که معاوی ایشان را بایست کین بود هلاک کرد اینند و اول هلاک نفرمود حضرت  
تعالی حکیم است و تدبیر حضرتش حکمت است و هر کس که او را هلاک کرد اند و در هر کس که او را با

بدار پس در اینها که در روز شنبه بواسطه صید ماهی هلاک شدند و در آنجا که حسین را  
کشتند آنچه مقتضای حکمت است بعمل آمده لَا يَسْتَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْتَأْوَنُ و در  
کتاب معتبره مخالفه و مؤلفه مذکور است وثقه الاسلام محمد بن یعقوب طبری نیز در  
اصول کافی بدو طریق از حضرت باقر روایت نموده که آنحضرت فرمود که چون حضرت  
امام حسین ۴ بعتر شهادت رسید محمد بن حنفیه را که برادر پدری آنحضرت بود و اعیانه  
امامت و خلافت کرده حضرت سجاد صلوات الله علیه گفت ای برادر زاده من چون من  
سین بر و کتر از تو ام و پس علی بن ابیطالب باید که من امام باشم بعد از برادرم حسین بن علی  
چنانچه حضرت سجاد بعد از حسن بن علی بواسطه کبر سن و پسری علی بن ابیطالب را با وجود  
اولاد حسن بن علی ۴ امام و قائم مقام حسن شد پس این اعتبار که من بزرگتر از تو و عم تو  
و پس علی بن ابیطالب در امامت از تو احق را ولی باشم و چون سخن محمد بن حنفیه با بنی  
رسید حضرت سید الشاجد بن ۴ فرمود ای عم از حضرت الله تعالی بپرهیز و بخواه  
چیز را که حق توییست و من نمیخواهم که تو از زبان کاران باشی زیرا که امامت و طاعتی امام  
نمواند رسید مگر کسی که امام سابق او را نصب کند یا امامت پدرم حسین بن علی علیه السلام  
دروقت توجه بسوی عراق بمن وصیت نمود و عهد کرد پس از آنکه بشهادت رسید  
و صلاح رسول الله اکنون در پیش منست و اگر خواهی که بر تو ظاهر گردم یا تا با هم به پیش  
محمد لا سود رویم و از مجلس استعلام ممانیم پس چون بنزد یک حجره لا سود رفتند حضرت  
محمد بن حنفیه گفت که تو ابتدا بکلام کن و از حجر سوال کن و از حضرت الله تعالی در خواه  
تا حجر را از برای تو بتکلم در آورد پس چون حجره عاگرد و از حجر لا سود جواب نشنید پس  
حضرت سجاد ۴ باو گفت ای عم اگر تو امام میدودی حجره لا سود بتو جواب میداد و بتکلم  
میشد محمد گفت پس تو سوال میکنی حضرتش او را که عاگرد با چینه میداد حضرت بعد از آن به

خطاب

خطاب نموده فرمود ای حجر از تو سوال مینمایم حَتَّىٰ تَمُوتَ میثاق اینها و اوصیا و جمیع مردم را  
بتوسعه کرده که بگوی بعد از حسین بن علی علیه السلام امام و وصی او گردانند حَتَّىٰ تَمُوتَ  
یعنی بحرکت درآمد که نزدیک بود از محل خود ناپاک کرد و بعد از آن بتکلم درآمد گفت  
بنیان عربی وضع که امامت و وصایت بعد از حسین ۴ حق تو است و دیگر برانرسد چون  
حنفیه این حالت را بعین تعبیر نشان دهد فرمود یا امامت و وصایت حضرتش اقرار و اعتراف  
نموده از آن و اعیانه در گذشت را هم او را که بد نظر غالب بلکه ظاهر نیست که جناب محمد  
حنفیه را مطلب ازین حرکت این بوده باشد که امامت حضرت سجاد را برگزیده شیعیه تا  
و تیش گردانند به نمودن این معجزه و الا نشان حضرتش از آن رفع بود که امامت حضرت سجاد  
صلوات الله علیه بر او مخفی باشد و خود را مستحق امامت و اندک چنانکه مخفی نیست بر کسیکه  
از عادت و سایر کتب معتبره متبع احوال حضرتش کرده باشد و العلم عند الله تعالی بقدر  
**فصل ششم** در ذکر مناظرات و مکالمات حضرت امام ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام با نافع بن  
ارزن و حسن بصری و غیره چنانکه در کتب معتبره مذکور و مسطور است یکی از اینها آنکه در  
کتاب احتیاجات از محمد بن مسلم مرویست که حضرت ابو جعفر محمد بن علی الباقی فرمود  
در تعبیر آیه مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أُمَّةٍ فَرَأَىٰ فِيهَا جَاهِدًا لِكُلِّ شَيْءٍ هرگاه کسی با خلق اسمانها و  
خلق زمین و اختلاف شب و روز و دوران قات و افتاب و ماه و دیگر آیات و علامات عجب  
دلالت نکند باینکه در اینها امری هست که از اینها اعظم است پس آنکه در اینها  
بود نافع بن ارزن از آن حضرت پرسید که حضرت الله تعالی کی بهم رسیده حضرتش در جواب  
فرمود که حضرت الله تعالی نبود که من تو را بگویم که کی بهم رسیده ای نافع حضرتش الله تعالی  
تو را بگوید که کی بهم رسیده ای نافع حضرتش الله تعالی  
این سخنان که از روای حدیث است از پدرش روایت نموده که او گفت حاضر بودم در

خطاب



حضرت باقر که مردی از خوارج بنزد حضرتش آمده گفت ای ابو جعفر بگویم کچیز با عبادت  
میکنی حضرتش فرمود حضرتش الله تعالی با عبادت میکندم خارجی گفت او را دیده حضرتش  
فرمود بل دیده ام اما چشمها او را نتوانند دید بشاهده و ابصار و لکن دلها حضرتش را  
می بینند بخفایق ایمان حضرتش دانسته عینش و بقیاس عملت نمیکرد بخواس مشا  
ندارد مردم موصوف میداشد با بات و معروف میداشد بد لا لایق وجود نمیکند در حکم  
اینست ان الحی که نیست الحی غیر او خارجی از پیش حضرتش بیرون رفت و در آشنای رفتن  
میخواند این ایه را الله اعلم حثیت یجعل رسالته یعضد الله تعالی بهمه میداند که در کجا  
وضع کند رسالت و پیغمبری را و در کتاب احقیاجات مسطور است که نافع این آرزو روزی  
بنزد حضرت باقر ۴۴ آمد و بر او حضرتش بنشست و قدری از مسایل حلال و حرام از  
حضرتش پرسید و آنحضرت مسایل او را جواب فرمود و در آشنای جواب مسایل نافع خطا  
نموده فرمود که آن خوارج به پرسش که از جنبه چه حلال دانسته اید جدائی امیر المؤمنین  
و مغایرت حضرتش را تا آنکه خودهای شمار بختمه شود و چون پرسش از ایشان این معنی را  
ایشان در جواب خواهند گفت که چون او حکم قرار خواهد داد درین حضرتش الله تعالی مان  
او ازین جنبه مغایرت نمودیم و چون ایشان جواب را به تو بگویند تو بگو با ایشان که  
حضرتش الله تعالی در شریعت بنی خود حکم قرار فرموده چنانچه میفرماید فابعدوا حکما من  
انفسکم و حکما من انفسهم این فریاد اصل حکا یوقو الله بدینها یعنی هر گاه نزاع کنند با هم  
زن و شوهر پس بفرستید حکمی از اهل شهر و حکمی از اهل زن اگر خواهند ایشان صلح  
میان خود و حضرت رسول الله ۴۴ سعد بن معاذ پیغمبری حکم نمود که حضرتش الله تعالی ان  
حکم را امضا فرمود و این را نمیدانند ای کرون خوارج که امیر المؤمنین ۴۴ حکمین را امر فرمود  
که بقرآن حکم کنند و آن قرآن در نکل زدن و این را هم با ایشان شرط کرد که اگر مخالف قرآن حکم

کنند

کنند حکم ایشان را رد کند و دیگر آنکه کرون خوارج با حضرتش گفتند که بر نفس خود حکم قرآن  
دادی که بر نفس حکم کند حضرتش در جواب فرمود که من کتاب حضرتش الله تعالی را حکم ستا  
نمخانو قرآن پس کرون خوارج که ما را قیاس عبادت ان الشا نیست از یکجا حکم بضاللت امیر المؤمنین  
مینمایند چون حضرتش قرآن احکم کرد انبند و فرمود که هر چه مخالف قرآن بوده باشد  
رد نماید اگر نه اینست که ما را قیاس ببدعت و بهتان ارتکاب نموده باشند پس نافع این آرزو  
چون کلام حضرت باقر ۴۴ را شنیده گفت والله که کلامیست که هرگز بکوش من نرسیده و  
بخاطر من هم نکل شده و این کلام حق و صدق است انشاء الله تعالی و تقدیر هم در  
کتاب احتیاجات مسطور است که روایت نموده ابو حمزه ثمالی که حسن بصری روزی بنزد  
حضرتش ابو جعفر محمد بن علی الباقرا آمد و گفت ای ابو جعفر آمدم که سوال کنم از تو چیزی  
چند را که در کتاب حضرتش الله تعالی است حضرتش فرمود ای ایا تو فقیه اهل بصره نیستی  
حسن گفت چنین میگویند حضرتش فرمود سبحان الله و فرمود که ای ایا تو بصره ان تو اعلم  
تر هستی که تو اخذ علم نمایی حسی گفت نیست کسی حضرتش فرمود پس جمیع اهل بصره ان  
تو اخذ علم مینمایند حسن گفت بل حضرتش فرمود سبحان الله طرفه قلاوه عظیمی بگرد  
خودانداخته ای حسن و دیگر فرمود ان تو چیزی بمن رسیده ندانم که بر سر ان تو است  
یا نه حسن گفت چوستان حضرتش فرمود ان تو بمن رسیده که تو میگوئی که حضرتش الله  
تعالی بنده کان را خلق کرد و کان ایشان را با ایشان و اگر است حسن ساکت گردید و هیچ  
جواب حضرتش نگفت پس دیگر حضرتش فرمود ای ایا تو انان بود که حضرتش الله تعالی کسی را در کتاب  
خود فرموده باشد که تو ائمه و او را خوف باشد حسن گفت این نترساند بود که حضرتش  
الله تعالی کسی را امن گفته باشد و او را خوف باشد حضرتش فرمود من بتو بخوانم از قرآن  
ایه که تو انرا بغیر وجهش تفسیر نموده باشی و اگر این از تو راست باشد هم قول الله است

وهم رم باهلا که اینده حسن گفت کلام است ان ایه حضرت فرمود وَجَعَلْنَا  
بَيْنَهُمْ قَبِيلَيْنِ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا الشَّيْرَ سَبْرًا  
فِيهَا كِبَالِي وَاِيَامًا اَمِنِينَ راقم اوران گوید که ترجمه ایه اینست که میفرماید <sup>بندیم</sup>  
ما میان ایشان دو همای پختنای که برکت داده ایم دران و همها شبها و روزها  
که در حال ایمن باشند حاصل نگردد چون حضرت باقر این ایه را بر حسن خواند  
فرمود ای حسن بمن رسیده که نوحی داده و گفته ان درهما مکه است ای حسن  
ایا نیست اینک راه مکه را قطع الطریق قطع مینماید و ایا نیست اموال اهل مکه را  
و زوان میبرد پس هرگاه چنین میباشد اهل مکه در چه وقت امن خواهند بود بلکه  
حسین درین ایه حضرت الله تعالی در ما مثل زده در قران و ما یم ان قری که حضرت  
الله تعالی فرموده و بان روش سلولت نماید حضرت الله تعالی فرمود وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ  
قَبِيلَيْنِ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا یعنی کرم آئیده ایم میان ایشان و شیعه ایشان  
که قری میامکنند قری ظاهره و مراد از قری ظاهره انانند که حدیث ما را شیعه  
ما میبرسانند وَقَدَّرْنَا فِيهَا الشَّيْرَ مراد از سیر علم است که بان سیر میکنند شبها  
و روزها بسوی شیعه ما در حال ای که امنین باشند دران علم چون انعلم ران  
معد نشن اخذ نموده اند پختنای معدنی که ما مورید که از ان اخذ نمایند و امن باشند  
از شک و ضلال و انتقام از حلال مجرام زیرا اخذ نموده اند علم ران انان که میراث  
دارند علم ران از ادم تا آنجا که منتهی گشته بعضی از بعضی پس ای حسن علم شما منتهی  
نشده بلکه ما منتهی گشته مذوق و اشیاء تو ای حسن ای جاهل اهل بصیرت و چوگر  
تو باد که بتفویض قابل نشوی زیرا حضرت الله تعالی کاردا به بنده کان و آنکذا  
و ایشان را هم مجبور نساخته معاصی تا اینک ظلم لازم آید **فصل هفتم** در ذکر

منظره و مکالمه حضرت امام ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق و کثرت اجابا  
شیخ طبرسی علی الله در بحثه و غیره از کتب معتبره مسطور است که او شاگرد  
یصافی که از ن نادته بود بخداست حضرت صادق ع امله گفت ای جعفر بن محمد مرا بر  
محبوبین دلالت کن پس حضرت ۴ فرمود بنشین ای دیصافی و در اینجا طفل بود که مخفی  
در دست داشت حضرتش بان طفل خطاب نموده فرمود ای طفل تخی کبر دست داری  
ده و چون طفل تخی را بحضرتش داد بدیصافی گفت ای دیصافی این تخی که در دست من است  
و تویی یعنی حصار است مخفی پوستی دارد غلط و در زیر پوست غلط پوست دیگر  
رقیق و در زیر پوست رقیق چیز است سفید و در زیر آن چیز سفید چیز است زرد  
این سفیدی و زردی هر دو روان و سیالند زمان چیز زرد به سفید مخلوط شود  
و زمان سفیدی بزرد آمیخته کرد و این تخی بحال خود است نیز چیزی از ان بیرون  
رفته و نیز چیزی داخل کرده که خروج و دخول انها مصلح آن سفیدی و زردی باشد  
که ناکند بهم مخلوط شوند و دانشند نمیشود که این از برای مذکر مخلوقست یا از  
جمله مؤنث و این شکافه میشود و از ان مرغان رنگین بیرون می آیند ای ایا ای یصافی  
این مذکری دارد یا نه و یصافی ساعتی سر پریش افکنده و بعد از ان سر برداشت  
و گفت شهادت میدهم که نیست ای جز اله یکنا بی همتا و بدیتریک و محمد ص ۴  
فرستاده او است و تو امام و محبتی از حضرت الله تعالی بر خلق اموالای من تو بگرد  
از ان مذهب که دران بودم دیگر در کتب با احتیاجات و توحید این با او بود و غیرها از  
کتب معتبره مسطور است که نذیری از حضرت صادق ع بحق ناطق سوال نمود که چو  
تواند بود که خلق عبادت کنند کسی را که نریزند حضرت صادق ع فرمود که خطا او را  
میبینند بنور ایمان و اثبات میکنند حضرتش با عقلمها و قتی که سید را باشند اثبات

که در مرتبه دیدن باشد و چشمها نیز او را می بینند باین طریق که انانصح حضرت  
مُشاهده می نمایند مثل حسن ترتیب محکم بودن تألیف و دیگری بدیند پیغمبران و حجرات  
ایشان را و کتابها و محکمان و قاصد علماء از ادوات اثار عظیم او که در مرتبه رؤیت  
نیست چه جای رؤیت زنده بقول گفتن ای احضرتش قادر نیست بر اینکه خود را بنماید تا او را  
ببینند و عبادت او را از روی یقین بکنند حضرت امام از هر دو سؤال از امر محال  
جواب ندارد زنده بقول گفتن اثبات رسالت و انبیا را از چه میکنند حضرت فرمود  
چون بر ما ثابت است که ما را خالق و صانع هست که متعالیست از ما و از هر چه خلق نمود  
و انصاف حکیمست و جایز نیست که حضرتش را ببینند و با او بیواسطه گفت و شنید  
نمایند و از حضرتش ما محتاج معاد و معاش خود را اخذ نمایند پس البته و بالضرورت  
باید که حضرتش را سفر باشند در میان خلق و بنده کان او تا ایشان را بر مصالح  
منافع و آنچه بقای ایشان بآن موقوف است و بدون آن فایز میگردند دلالت کند  
پس ازین ثابت میگردد که حضرتش را باعتبار اینکه عظیم و حکیم است صاحبان امر و نبی  
در میان خلق باشند و ایشان را انبیا گویند و ایشان بر کرمه حضرت اویند و  
حکما اند که حکم را بخلاف می رسانند و میبوشند از حضرت خالق و سازگند با خلق و  
احوال و ترکیب خلقت و از حکیم عظیم حکمت و دلایل و راهبین بخلاف می رسانند و شواهد  
از جمله نبوت خود بخلاق می نمایند مثل مرده زنده کردن و آنگاه با مرده از مرضی  
ساختن و بعد از انبیا زمین از حجت الله تعالی خالی نتواند بود چنان حجتی که با او  
باشد علی که دلالت بر صدق قول رسول و وجوب عدالت او کند و الله تعالی فرستاد  
نبی که بی نسل باشد و نسل او هم بعضی باید که نبی باشد چنانچه آدم را خلق فرمود  
و از او بیرون آورد نسل طیب طاهر که انبیا و رسلند و بر کرمه الله تعالی اند و حجرات

ایشان خالص و اصلا بایشان طاهر و ارحامیکه حاصل ایشانند محفوظ از سفا  
جاهلیت میباشد زیرا ایشان را حضرت الله تعالی در مرتبه داشته که شرف  
از آن نیست بوسطه آنکه خازن علم حضرت الله تعالی و امین غیب و محل صبر  
و حجت او بر خلق و ترجمان و زبان او میباشد مگر باین صفت و حجت خواه نبی و  
خواه غیر نبی نمیشاید مگر از نسل نبی که او قایم مقام از نبی باشد در میان  
خلق و علی با که از رسول میراث یافته بخلاف برسانند در حالی که اختلاف  
کرده باشند و برای و قیاس عمل نمایند پس اگر خلق با ایشان که  
حجتند بگردند ایشان را اطاعت نمایند و از ایشان مساوی را اخذ کنند  
هر آینه عدل در میان ایشان ظاهر میگردد و اختلاف و نزاع از میان بر  
میخیزد و درین مبین ظاهر میگردد و یقین بر شک غالب میشود و از حجت  
خلاصی می یابند و گاه باشد که مردم بعد از پیغمبر با او قرار نمایند و اطاعت  
او را بر خود لازم دانند و گاه باشد که از او تخلف نموده اطاعتش نکنند و هیچ  
رسولی و نبی از دنیا رحلت ننمود مگر آنکه امت او بعد از او خلاف کردند و  
علت اختلاف هر امت اختلاف ایشانست در باب حجت و ترک ایشانست حجت را  
زنده بقول گفتن کار حجت چیست و چه کار مردمی با حضرت صادق فرمود که  
اقتدا میکنند با او از ظاهر میگردد و در پی آنچه منفعت و صلاح خلق دانستند  
و اگر خلق در دین حضرت الله تعالی چیزی لحداث نمایند و ایشان را آگاه  
میسازد و با آنچه حق است ایشان را تعلیم میفرماید و اگر در دین چیزی زیاد  
کنند او ایشان را از آن میفرماید و اگر از دین چیزی را ناقص سازند آنرا  
با ایشان اضافه میفرماید و اقامه او را فرمود که میان حضرت صادق بحق

ناطقان و زیدی مکالمات دیگر هم واقع شد لکن ما بذر که هم بر آنجا نمودیم و دیگر  
در کتاب احتجاج شیخ طبرسی رحمه الله مسطور است که روزی ابوحنیفه کوفی  
بجانه حضرت صادق داخل شد و بعد از مکالمه چند که میان او و حضرت صادق  
واقع شد حضرت صادق از او پرسید که اهل عراق بفتوای تو عمل می نمایند ابو  
حنیفه گفت بل حضرت ۴ پرسید که بچیز فتوی میدی بایشان ابوحنیفه  
گفت بکنای حضرت الله تعالی حضرت صادق ۴ فرمود که تو عالمی بکنای حضرت  
الله تعالی و بنا سخن و منسوخ و محکم و متشابه ان ابوحنیفه گفت بل حضرت ۴  
فرمود خبره مرا از قول حضرت الله تعالی که فرمود وَقَدْ زَا نَاهَا السَّيْرُ  
فِيهَا لَيْلِي وَآبَا مَا اِيَسِي راقم اوراق کوبد که ترجمه آیه در فصل پیش ازین  
مذکور شد اگر خواهی بدانجا رجوع کن حاصل آنکه چون حضرت صادق ۴ این آیه  
بر ابوحنیفه خواند فرمود که ای ابوحنیفه بگو بمن که کلامیست از موضع ابوحنیفه  
گفت ما بین مکه و مدینه است حضرت صادق ۴ فرمود بخضار مجلس که ای ابا  
شما در مابین مکه و مدینه سفر کرده اید که امر نباشد از خون و مال خود  
خضار گفتند بل پس حضرت ۴ ابوحنیفه خطاب نموده فرمود وای بر تو ای  
ابوحنیفه حضرت الله تعالی نکوبد مگر آنچه را که حق و صدق باشد و در ما  
مکه و مدینه امنیت نیست و دیگر حضرت ۴ از ابوحنیفه پرسید که وَمَنْ  
وَحَلَهُ كَانِ اِمًّا انکلام موضع است که کسی که داخل شد امر میشد  
ابوحنیفه گفت بیک احرام است حضرت ۴ یکبار دیگر بخضار خطاب نمود  
فرمود ایامید این را که عبد الله بن زبیر و سعد بن جبیر خلیف بیت الله  
گشتند و امر نشدند از قتل خضار مجلس صفت الکله گفتند بل چنین است

پس حضرت ۴ ابوحنیفه گفت وای بر تو ای ابوحنیفه حضرت الله تعالی نکوبد  
مگر آنچه را که حق و بیان واقع باشد ابوحنیفه مسکین چون عاجز شد گفت مرا علم  
بکنای الله تعالی نیست بلکه من مردم صاحب قیاس و بقیاس عمل می نمایم حضرت ۴  
فرمود هرگاه تو بقیاس عمل می نمایی بگو بمن که قتل در نزد حضرت الله تعالی عظیم  
تر است یا زنا ابوحنیفه گفت قتل عظیم تر است حضرت امام ۴ فرمود از برای چه  
قتل بد شاهد ثابت میگرد و وحکم کرده میشود و در زنا چهار شاهد مقرر  
گشته و حال آنکه قیاس مقتضی عکس اینست و دیگر فرمود ای امانان افضل است یا  
ابوحنیفه گفت بلکه نماز افضل از روزه است حضرت ۴ فرمود پس قیاس اقتضا  
میکند که حایض قضای نماز بابدش کردن نه قضای روزه و حال آنکه حضرت الله  
تعالی واجب کرده آید قضای روزه را و قضای نماز را واجب نکرده آید و دیگر  
فرمود آیا بول نجس تر است یا آنکه منی ابوحنیفه گفت بلکه بول نجس تر است  
از منی حضرت ۴ فرمود پس قیاس مقتضی اینست که از برای بول نجس بابد کرد و  
ناز برای منی و حال آنکه حضرت الله تعالی حکم بوجوب غسل از جهت منی کرده و از  
جهت بول نکرده ابوحنیفه چون ازین الزام هم عاجز گردید گفت من مردم جسم که عمل  
برای می نمایم هر چه رأیم تقاضا میکند من بان عمل می نمایم حضرت امام ۴ فرمود  
هرگاه عمل برای می کنی بگو بمن که رأی توجیه تقاضا میکند در روی که غلامی  
داشته باشد و در یک شب هم خود زن کند و هم غلام را زن بدهد و در همان شب  
آمره و ان غلام با زن خود و می کنند و بعد از آن هر یک زنهای خود را در همسان  
خانه گذاشته خود بسفر بروند و هر یک از آن دوزن بسری بزا بدهد و خانه بر سر آن دوزن  
فرود آید و هر دو هلاک شوند و ان دو پسر بمانند این دو پسر کلام یاک مالک و

کدام يك مملوك است و کدام يك وارث و کدام موروث است ابوحنيفه چون از اين  
جواب هم عاجز شد گفت من مردم مجرد و عمل منمايم حضرت ۱۴ فرمود هرگاه مجرد  
عمل منمائی بمن بگو که هرگاه کوری شخصی را کور کند يا مردی که دست نداشته  
باشد دست کسی يا بزرگ حد برایشان چگونه جاری میباید نمود ابوحنيفه  
چون از اين جواب هم عاجز گردید گفت من عالم بمباحث انبياء حضرت ۱۵ فرمود  
که هرگاه تو عالمی بمباحث انبياء خبر ده مرا از قول حضرت الله تعالى موسی و  
هارون در آنوقت که ایشان را بسوی فرعون فرستاد فرمود لعنة الله على من  
آو بجنتی لعنة را در مقام شاکت ايراد میباید و از اين لازم می آید که حضرت الله  
تعالى شاکت داشته باشد بمن بگو که اگر چگونه تواند بود ابوحنيفه چون جواب  
این سؤال را هم ندانست گفت من عالم بنیستم پس حضرت امام ۱۴ فرمود که تو اعتراف  
اینست که بگفتار حضرت الله تعالى فتوی میدی و حال آنکه وارث علم کتاب  
حضرت الله تعالى نیستی و میگوئی که عمل بقیاس منمايم و حال آنکه اول کسی که  
عمل بقیاس کرد ایلین بود درین اسلام بقیاس نیست ای ابوحنيفه و دیگر  
کمان تو اینست که عمل برای منمائی و صاحب نای میباشی و حال آنکه رای مخصوص  
بحضرت رسول الله ۱۶ و رای غیر حضرت خط است زیرا حضرت الله تعالى برسول  
صلی الله علیه و آله فرمود احکم بقرآن و این را بعد حضرت رسول  
صلی الله علیه و آله فرموده و دیگر کمان تو اینست که صاحب حد و دی و حال آنکه  
کسی که حدود بران نازل گشته او حق است از تو مجرد و دیگر میگوئی که من عالم  
بمباحث انبياءم و حال آنکه خاتم انبياءم از تو اعلم است بمباحث انبياء ای ابو  
حنيفه اگر نه این میبود که مردم میکشند که ابوحنيفه به پیش فرزند رسول الله رفت و

او از چیزی نپرسید هر گاه از تو چیزی نپرسیدم پس بعد از این قیاس  
مکن اگر از اهل قیاسی ابوحنيفه گفت بعد از این مجلس من بقیاس عمل منمايم و نه  
برای حضرت امام ۱۴ فرمود حاشا از برحمت ریاست کی گذار که ترک اینها که چنانکه  
پیش از ترانگه داشت که ترک نمایند و آنچه را که میکردند راقم و راقم گوید که  
حضرت صادق ۱۵ پیوسته با ابوحنيفه به تقیه گفت و شنید میکرد لکن درین  
مجلس حضرت الله تعالى میدانند که چون ترک تقیه فرموده باین نحو باو تکلم  
نمود زیرا حضرت ۱۴ با منصور عباسی معاصر بود و آن شقی مکرر قصد کشتن  
حضرت ۱۵ مینمود و حفظ حضرت الحی جابل میکرد میان الشقی و مطول شحی  
در کتب معتبره مذکور است که روزی یکی از معاندین در پیش منصور جبرئیل  
بحضرت امام ۱۴ نسبت داد حضرت ۱۵ را متهم بخریج کرد منصور بر آشفته حکم  
با حاضار حضرت ۱۵ کرد و چون حضرت ۱۵ حاضر کرد بدالشقی حضرت عتاب امین  
نموده گفت بمن رسیده که تو اراده خریج کرده حضرت امام ۱۴ فرمود که قایل این  
قول گشت منصور گفت فلان کس حضرت فرمود که او را باید حاضر کرد تا آنچه بمن  
نسبت داده مواجه نمایم منصور گفت تا او را حاضر کرده اند چون حاضر شد منصور  
باو گفت تو در پیش من از جعفر بن محمد چنین و چنین نگفتی که او را اراده  
خریج هست آن بیچاره در خدمت حضرت امام ۱۴ بگفته خود اعتراف نمود  
همان گفته ها را در حضور حضرت ۱۵ تکرار نمود پس حضرت صادق ۱۵ بمنصور  
خطاب نموده و فرمود که او را قسم باید داد منصور گفت چنین کن پس حضرت ۱۵  
بان بیچاره گفت بگو برت من حوال الله و قوتی و التجات الی الخوی و قوتی  
که تو چنین و چنین گفتی و اراده خریج داری پس آن شقی بطریق حضرت ۱۵ فرمود

قسم یاد کرد و اینها را بحضرتش نسبت داد چون خطه بگذشت در همان مجلس با فتح  
و جهی جان نامبارکش از بدن مهربانش مفارقت نموده منصور گشت تا از پای  
اورا کشیدند و بیرون انداختند و از حضرتش درخواست نمود که از تقصیر او  
درگذرد و حضرتش را عزرازا و اکرام بسیار نمود و بمنزل شریفش روانه کرد  
**صلی الله علیه و آله** در ذکر مناظره و مکالمه حضرت امام ابو الحسن موسی بن جعفر علیه  
الصالح و السلام با هرون الرشید عباسی چنانچه در کتاب احتجاجات شیخ طبرسی  
رحمة الله مذکور است و آن چنین است که روزی هرون الرشید بعد از مکالمه  
بسیاری که تقصیرش در کتاب مذکور مذکور است گفت ای ابو الحسن مرا سؤالی  
چند هست که بسیار در دل من میخالد و از کسی تا امر من سؤال ننموده ام و میخواهم  
از تو سؤال کنم و جواب بدهم و تا جواب آنها را بمن نکوی از پیش من برنخیزی  
و چون جواب بکوی من ممنون تو میدشوم و من بعد قول کسی را در باب تو نخواهم  
شنید پس حضرت امام فرمود بپرسو آنچه را که در خواطر داری و من جواب  
میکویم اگر ما امان بدهی هرون گفت تو را امانت اگر در جواب تری تقیه که شما  
بخی فاطمه دارید بکنی و جواب را مطابق واقع بکوی پس حضرتش فرمود بپرس  
میخواهی هر روز گفت خبر ده مرا که شما چه سبب خود را افضل از ما میدانید  
و حال آنکه ما و شما از یک شجره و بنی عبدالمطلبیم یا بنی عباس و شما بنی سبط  
و این هر دو بن رسول الله صلی الله علیه و آله بودند و قربت ایشان حضرت رسول  
یکسانست حضرت کاظم فرمود که ما از شما حضرتش نزدیک تریم هرون گفت  
بچه جهت حضرتش فرمود زیرا عبد الله پدر رسول الله و ابوطالب از یک مادرند  
بخلاف عباس که از مادر دیگر است و دیگر هرون گفت ای ابو الحسن خبر ده مرا

که شما از چه جهت دعوی وراثت رسول الله فرمودید و حال آنکه عم در میراث  
مانع پس علم است و چون حضرت رسول الله رحلت نمود عباس که عم بود زند  
بود حضرت کاظم فرمود که اگر از بنی مسلمانان در گذری و مرا ازین معاف داری  
خواستن ما هر روز گفت لابد ترا ازین جواب باید داد حضرتش فرمود پس مرا  
بده هارون گفت تو در امامی حضرت امام فرمود که قول امیر المؤمنین اینست  
که با وجود فرزندی صلیب خواه مذکور خواه مؤنث کسی دیگر سواى ابوبکر و زینب  
و زوجه میراث نمیبند و عم را با وجود ولد صلیب میراث نمیشناسد از جهت اینکه  
کتاب بر این ناطق نیست و اثری ازین قول از حضرت رسول الله صلی الله علیه  
آله نیست و حال آنکه حضرت رسول الله فرمود که أقضيكم على هارون گفت  
دلیل دیگر بر این قول بگوید حضرتش فرمود رسول الله فرمود میراث نیز سید  
بکسی که مهاجرت کرده باشد و کسیکه مهاجرت نکرده باشد از برای او و ولایتی  
نیست تا آنکه هجرت کند هارون الرشید گفت دلیل بر این قول چیست حضرت  
کاظم فرمود دلیل بر این قول قول حضرت الله تعالی است که فرمود الذين آمنوا  
وآلهم المهاجرون و آلهم من لا ینتمون منکم حتى ینهاجروا اراقم اوراق کوید  
ترجمه اینست که میفرماید آنا نکه ایمان آوردند و هجرت نکردند از مکه بمدینه  
و شما را اینست از ولایت ایشان چیزی تا آنکه هجرت کنند از مکه بمدینه و عباس  
هجرت از مکه بمدینه ننموده و هارون چون این کلام را از حضرت شنید گفت تا  
امروز این فتوی را بکسی ناعدا ما گفته و فقها را ازین قول اخبار نموده حضرتش فرمود  
فی و کسی هم تا امروز این مسئله را ازین سؤال ننموده الا تو و دیگر هرون گفت شما  
از جهت چه بر عامه و خاصه تجویز نموده اید که شما را بن رسول الله نسبت بدهند

بگویند فرزند رسول الله و حال آنکه شما اولاد علی بن ابیطالبید و هر کس منسوب بدو  
میباشد و رسول الله صجده شماس از طرف مادر و حضرت امام فرمود که اگر  
رسول الله ص باینده بنی رجوع فرماید و دختر تورا از تو بخواند ایا تو حضرتش را  
اجابت نموده دختر خود را با او میدهی یا نه هر روز گفتم سبحان الله چون حضرتش را  
اجابت نکند و دخترش با او ندهم و حال آنکه فخر مینست اینکد دختر من در خانه رسول  
باشد حضرت امام فرمود که حضرت رسول الله ص از من دختر بخواند و من هم دختر  
دختر ندادم هر دو گفتم چون حضرتش فرمود زیرا من از اولاد اویم هر دو گفتم  
بسیار این که فرمودی و دیگر خبر ده مرا که چون شما خود را از ذریه رسول الله ص  
میگویند و حال آنکه رسول الله ص عقب نداشت و عقب هر کس پس او میباشد نه  
شما اولاد دختر او پس حضرت امام فرمود که تو ای صاحب این قبر قسم میدهم که  
مرا از تو مسئله معاف نماند هر دو گفتم لابد است تو را جواب گفتن از این سؤال  
از برای تو بزیر آنکه اولاد علی بن ابیطالبی و امام زمان ایشان و من تو را مرده معاف  
ندارم و هر مسئله از تو سؤال کنم و حجت از آن تو بطلبم باید که از کتاب حضرت الله  
تعالی چنانچه شما دعوی مینمائید اولاد علی که شما عالمید بکن از حضرت الله  
تعالی و از شما چیزی از آن مجهول و پوشیده نیست و هیچ آیه از کتاب الهی نیست  
که تا وید آن در پیش شما نباشد حجت شما درین قول قول حضرت الله تعالی است  
که فرمود مَا قَرَأْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ يَعْنِي تَرَاهُ نَكَرًا لِمِمْ جِزِي كَرِيكَ  
آنرا ذکر نکردیم و این وجهت شما از روی و قیاس علماء مستغنی میباشد حضرت امام  
چون دانست که از این مسئله در نمیکند و لابد است گفتن جواب پس فرمود که  
برایتکه مادر ذریه حضرت رسول الله ص میباشدیم قول حضرت الله تعالی و تعالی است

که فرمود أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ  
وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَذَكَرْنَا وَجْهِي وَعَيْسَى  
وَأَقَمَ وَرَأَقَ كَوَيْدَ كَتَجْرِيهِ أَيْنَسْتِ كَيْفَ مَيَايِدِ انْزَوَيْتِ اِبْرَاهِيمَ اِسْتِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ  
وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَهَمَّ جَسِينِ بِأَدَاثَتِ مَيْدِهِمْ نَيْكُوكَارَانَ وَ  
لِجَسِينِ انْزَوَيْتِ اِسْتِ ذَكَرْنَا وَجْهِي وَعَيْسَى چُونِ حَضْرَتِشَ اِسْتِ اِبْرَاهِيمَ اِسْتِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ  
الرَّسِيدِ خَوَانِدِ وَجُونِ بَعِيْسِي رَسِيدِ بَهَارُونَ خَطَابِ نَمُودِه فَرَمُودِ بَكُونِ كِ  
بِدِ رَعِيْسِي كِ بُوْدِ هَارُونَ كَفْتِ عَيْسَى بِأَدِرِ بِنُورِ حَضْرَتِشَ فَرَمُودِ لِسِرِّ اَلْحَاقِ عَيْسَى  
بَانْبِيَا وَذَرِيَّتِ بُوْدِنِ اَوَانْبِيَا چُونِ انْجِهْتِ مَادِرِ اَوِ مَرِيْمَ اِسْتِ هَمَّ جَسِينِ مَا  
بِنِ مَلُوحِ مَيْبَاشِيْمِ بِذَرِيَّتِهِ مَهِ رَسُولِ اللّٰهِ ص انْجِهْتِ مَادِرِ فَاطِمَةَ وَوَدِ كِرِ حَضْرَتِشَ  
فَرَمُودِ مِيخَوَ اِشِي كَدَانِ بَرِي تَوَجَّحْتِي كِي كِرِ اِرَادِكُمْ اَنْ حَضْرَتِ اللّٰهِ تَعَالَى هَامَرُونَ  
كَفْتِ بَهْرَمَهِ پَسِ حَضْرَتِ اِمَامِ فَرَمُودِ اَيْنَ قَوْلِ حَضْرَتِ اللّٰهِ تَعَالَى اِسْتِ كِ فَرَمُودِ  
مَنْ حَاجَّتْ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكَ مِنَ الْعَالَمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبِنَانَا  
وَابْنَاتِنَا وَنَدْعُكُمْ وَنَدْعُ آبِنَانَكُمْ وَنَدْعُكُمْ اَنْفُسَنَا اَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَدِئُ فَتَجْعَلُ  
لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَي الْكٰفِرِيْنَ رَاقِمِ اَوِ رَاقِ كَوَيْدِ كَتَجْرِيهِ اَيْنَسْتِ كَيْفَ مَيَايِدِ اَكِرِ  
كِي حِجَّتِ بَرِ تَوِ بِي كِرِ اِي مُحَمَّدِ وَرِ بَرِ عَيْسَى بَعْدَ اَنْ كَدُورَا اَمَدَه بَاشَدِ اَنْ عِلْمِ  
پَسِ بَكُو بَالِيَانِ كِي بِيَا بَدِ تَا بَحُو اِنِيْمِ مَا فَرَزَمَدَانِ خُودِ وَا شَمَا فَرَزَمَدَانِ خُودِ وَا  
نَفْسِهِ مَهِ خُودِ وَا شَمَا نَفْسِهِ مَهِ خُودِ وَا مَازَانَ خُودِ وَا شَمَا نَانَ خُودِ وَا بَعْدِ اَنْ  
تَضَرَّعِ وَرَامِي مِي كِنِيْمِ بِيْنَا حَضْرَتِ اللّٰهِ تَعَالَى وَطَلَبِ كِنِيْمِ دُورِي اَنْ رَحْمَتِ رَاوِ  
بَكِرِ اِنِيْمِ اَوِ اَلْيَسُوعِي دَرُوعِ كَوِيَا نِ حَاصِلِ اِحْلَامِ اَيْنَكِ چُونِ حَضْرَتِ كَاطِمِ اِسْتِ اِبْرَاهِيمَ  
بِرِ هَارُونَ خَوَانِدِ بَدِ هَارُونَ كَفْتِ كَسِي نَكْفَتِه كِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

غیر علی و فاطمه و حسن و حسین از جهت مباحله نصاری داخل رخت عبا کرده  
و مراد از آیتنا نا حسن و حسین و مراد از لیسنا نا فاطمه و آنفسنا علی ابن ابیطالب  
راقم اوراق گوید که حضرت دین ایه حجت بر هارون تمام کرد از جهت که حضرت  
الله تعالی حسنین را فرزندان حضرت رسول الله ص فرموده بعد از این کلام از  
جهت تاسید و رفع استبعاد این که حضرت الله تعالی حضرت امیر المؤمنین را  
نفس پیغمبر فرموده بر هارون خطاب نموده فرمود که همه علی اتفاق نموده اند  
که جبرئیل در روز احد گفت ای محمد این کمال و اسالتت که علی امروزان  
برای تو کرد پس رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود که چون نکند و حال آنکه  
او از من و من از اویم پس جبرئیل گفت من هم از شما ایم ای رسول الله و دیگر  
فرمود لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی و هم چنین که حضرت الله تعالی  
خیل خود را بقتی مدح فرموده در اینجا که فرمود قالوا اسمعنا منی یذکرکم ثم  
ویقال له ایزاهیم و هم چنین علی را بقتی مدح نمود و ما را ای هارون فرزا  
باینکه جبرئیل خود را از ما گفته و چون سخن امام ۴ باین مقام رسید هر دو  
حضرت لیس را تحسین ها نموده گفت ای موسی هر حاجتی که داری از من بخواه حضرت  
امام ۴ فرمود که اول حاجت من اینست که مرا خص سازی که بخرم جدم رسول  
و بر سر عیال خود بروم هارون گفت انشاء الله ببینم چون میشود راقم اوراق  
گوید که هارون الرشید شیعه بود و کمال اخلاص نسبت بعترت داشت لکن  
حب جاه و سلطنت او را بر این خداز و صا در میگردید میداشت چنانچه معمول آیتنا  
دیناست در هر عصری از اعصار و دلیل بر تشیع او اینست که در کتاب احتجاج  
مذکور است که مأمون الرشید که پسر هارون است و بعد از هارون خلافت باو

منتقل شد روزی جوخه خود می گفت که من مذهب تشیع را از پدرم هارون  
الکتاب نمودم مخاطب این گفتند این چون تو باید بود و حال آنکه هارون پیوسته  
عترت و اهل بیت رسالت را میبگشت لکن کشتن او ایشان را از برای حفظ  
سلطنت بود زیرا مالت عقیقه است و شیعیان او را از بن و انشم که روزی موسی  
جعفر بدیدن او آمد دیدم که او بر خویست و حضرت لیس استقبال کرد و در  
مجلس نشاند و خود در مقابل او بدوزانوی ادب بنشست و بعد از مکالمه و  
گفت و شنید که میان ایشان کشتن موسی بن جعفر فرمود که حضرت  
الله تعالی فرض گردانیده بر پادشاهان که فقرا را نفعند نمایند و قرض ایشان  
ادا نمایند و از وطن باز مانده کان را بوطن برسانند بر همت کان را رخت  
پوشانند و قوای هارون باینها که گفتند اولی و احقی هارون گفت منت میداد  
و خواهم کرد آنچه را که فرمودی ای ابوالحسن راقم اوراق گوید ازین فقره نصیحت  
ظاهر است که مراد حضرت امام ۴ هارون بنوه زیرا که هر دو غاصب خلافت بودند  
و کشته عترت طاهره و با وجود این اعمال کار خیر از جهت او باید نتیجه نداشت  
باشد لکن چون حضرت امام میدانست که کلام حضرت لیس در جمیع زمانها در دنیا  
مذکور خواهد شد و پادشاهانی که حقیقت نفس الامر یعنی دارند کلام حضرت  
خواهند شنید پس بنا برین هارون را مخاطب است و این نصیحت را فرمود تا  
پادشاهان علی بقول حضرت لیس نموده در عوض خیر دنیا و آخرت بیابند و این ضعف  
کان اینست که سواي پادشاهان صفویه ادا م الله بر هانهم از تقدیمین و حال آنکه  
کافرانند یا ستم و ستم هم حکم کافر دارد بنا بران هر کس که کار اطاعت حضرت  
امیر المؤمنین ۴ و یا زده امام دیگر از اولاد آنحضرت کند در شما گرفتار است و نا



ایمان بمشام او ز سپیده چنانچه آیات واحادیث برایش شهادت داند و عمل خیر  
کفایتیجه از برای کفایت نماید در پسر معراج شد که پادشاهان صفویه  
ادام الله برهانهم چنانچه حضرت کاظم فرمود واجب و لازم است که فقرا را نفقد  
فرمایند و سایر اعمال خیر که حضرت فرمود بعمل آورند تا در دنیا و آخرت عوض  
خیر بیابند و میتوان گفت که رعایت فقرا از جهت پادشاهان انفع است از رعایت  
لشکر و سپاه زیرا فقر لشکر و عایب باشند و از لشکر و سپاه آنچه بنای سلطنت  
استحکام میباشد لکن آن هم مستمر نیست زیرا پادشاهانی که از تحت سلطنت  
نازل گردیدند لشکری و سپاهی داشتند و مع هذا پادشاهی ایشان از دست ایشان  
رفت اما از رعایت فقرا هم بنای سلطنت استحکام میباشد و هم اخوت معور میگرد  
و سبب استحکام بنای سلطنت دایم میگرد و دیگر چون پادشاه ظل الله میباشد  
باید که بقدر ما میسر متصرف بصفات الله باشد پس چنانچه بخل و امساله نسبت  
بجناب صدق حضرت الحی نقیر است و جایز نیست حاصل الکلام آنکه ما مون گفته  
بعد از این گفت و شنید حضرت علی برخواست و هارون الرشید هم برخواست و با  
حضرت معاویه کرد و میان هر دو چشم حضرت را بوسه داد و بامین و مؤمن  
خطاب نموده گفت که با من و سید خود بروید و هم چو ادکاب او را گرفته بمنزله شرفش  
برسانید و چون بمشایعت حضرت رسید به بخوی که رشید فرموده بود رفیق در عرض  
مراه حضرت سر بکوش من نهاد و گفت بشاریت باد تو را که خلافت بعد از رشید  
بتو منتقل خواهد شد اما چون خلیفه شوی با اولاد من بنیکوی سلوگ نما  
و چون حضرت را بمنزل رسانیدیم برگشتیم و چون مجلس خلوت شد گفتیم رشید  
یا امیر المؤمنین این مرد که او را چنین اعزاز و اکرام نمودی و بعد از آن ما را ما مون

ساختی که در کتاب او در نوشته او با بمنزلش برسانیم چه کسی است رشید گفت این مرد  
امام مردم و ججت خداست بر خلق و خلیفه است بر بنده کان حضرت الله تعالی من  
گفتم ای امیر المؤمنین آیا بر صفتی که او را توصیف نمودی صفات تو نیست و تو  
امام و پدیدتوای مردم نیستی رشید گفت بل من امام مردم بحسب ظاهر و بحسب صغر و  
و این امام بجز است و الله ای فرزند که او را حق و اولی است بمقام رسول الله از من  
از جمیع خاوری زمین اما این را بدان که اگر تو که فرزند منی در امر خلافت با من  
تراز کنی هر آینه سرت را از ترجمه میدانم زیرا که ملک عقیقت حاصل کلام  
آنکه چون حضرت بعد از مراتب از رشید مخصر کردید که بمدينه تشریف  
به برد رشید و دیست دینار از جهت حضرت هدیه کرد و بفضل گفت این مبلغ  
بجهت موسی بن جعفر برده از من سلام برسان و بگو که چون اوقات ما درین  
ایام به ننگ میگذرد لهذا این مبلغ را از جهت حضرتت به هدیه فرستادیم و  
بعد از این ناله خواهد شد و چون فضل مبلغ را بر داشته برفت من رشید گفتم  
یا امیر المؤمنین از جهت چه با اولاد و مهاجر و انصار و سایر قریش از بنی هاشم و  
غیرهم هر کس که حسب نسبت او بر شخص نیست کمتر از پانصد دینار نمیفرستیم  
و موسی بن جعفر را آن اکرام و اعزاز که نمودی دیست دینار هدیه فرمودی  
رشید گفت ای فرزند ساکت شو اگر من پیش از این هدیه از برای او بفرستم و  
او را سستی در دنیا بهم رسد هر آینه با صد هزار شمشیر زن از شیعه خود بر من  
خروج نموده شمشیر بر روی من خواهد کشید پس فقر و احتیاج او و اهل بیت او  
از برای ما اوجه و اسباب است را قم اوراق گوید با وجود اینکه دعوی کمال حضرت  
بحال حضرت ظاهره می نمود بسبب جاهل و بی معرفت بود بحال ایشان صلوات الله علیهم

زیر این راندانشه بود که ایشان صلوات الله علیهم تابع قضا و حکم حضرت الهی  
بودند که مغزوی و گوشه نشین بودند پس اگر از جانب حضرت الله تعالی مأمور  
میکشند بخرج اخراج و مقام خود وجد خود هر آینه فقر و تنگدستی بجهت دنیا  
مانع ایشان صلوات الله علیهم نخواهد شد و دیگر این را هم ندانسته بود که دنیا  
ما فیها انجمن ایشان صلوات الله علیهم خاوشده و اگر ایشان میخواستند که هم  
در بیکهای صحیها از برای ایشان در میشد و دیگر در کتب معتبره مثل فضول سید  
اجل سید مرتضی علیه الله درجه و غیره مذکور است که در روزی ابوحنیفه بدیدند  
حضرت امام ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما آمد و در وقت  
بیرون رفتن دید که حضرت امام موسی که در آنوقت طفل بود در دایره خاخانه  
نشسته بود پس ابوحنیفه گفت ای فرزند رسول الله کسی که در جای غریب باشد  
و خواهد که حدیث بگردد باید که در کجا بگردد حضرتش فرمود که ای شیخ آن کتاب  
نفرها و زیر درختهای میوه دار و قافله گاه و در خانها و سراپاها و مسجد ها اجتناب  
کند و آنکه دامن بالا کند و هر جا که خواهد حدیث کند ابوحنیفه گوید که چون این  
کلام حضرتش او فرمود در دل تاثیر عظیم کرد و دیگر با حضرتش گفتیم که ای فرزند  
رسول الله فاعل معصیت کیست پس حضرتش بمن نظر کرد نظر کردن طرفه و گفت  
ای شیخ بنشین تا تو را خبر دهم پس من برابر حضرتش بنشینم پس گفت ای شیخ  
فاعل معصیت یا بنده میباشد یا حضرت الله تعالی یا هر دو میباشد و جابن  
که حضرت الله تعالی فاعل معصیت باشد زیرا حضرت الله تعالی و تقدس عدل  
و انصاف از انست که بر بنده کان ظلم کند و بر آنچه نکرده باشند عذاب کند و جابن  
نیست که معصیت هم از بنده و هم از حضرت الله تعالی باشد زیرا درین صورت حضرتش

زیرا در تصویر حضرتش یا بنده در معصیت شریک خواهند بود و حضرت الله  
تعالی احوال و اولاست که بنده ضعیفش انصاف بدهد و اگر معصیت از بنده باشد  
پس بر او واقع میشود و بر او متوجه میگردد و نهی از برای او حق خواهد بود و ثواب  
و عقاب میشود و از برای او واجب خواهد بود بهشت و دوزخ را هم او را گوید که  
فضول سید مرتضی رحمه الله بعد از نقل این قصه شعری هم بضمون کلام مجرب نظماً  
حضرت امام مذکور است پس ولی نمود که آن شعر را با ترجمه اش درین مقام مذکور  
سازیم و شعر اینست: لم یحصلنا الا فی ندمیها احدی ثلث خصال حین  
تا تبها اما تقدر باینا بضعها فیسقط الوم عننا حین نذیبها و کان  
لیشکرنا فیها فیلیه ما سوف یلقنا من الیم فیها و کم یکن لاهی فی جنایتهما  
ذنباً فالذنب الا ذنب جنایتهما حاصل ترجمه ابیات اینست که میفرماید افعال ما  
که از ناسر میزند خالی نیست از سه خصلت یا از برای تعالی است منفرد پس درین  
لسکام ملامتی ما را نخواهد بود در حینی که ما آن فعل را میکنیم و اگر حضرت باری شریک  
ما باشد درین فعل هر آینه ملامتی که ما را لاحق میشود و در آن فعل حضرت باری  
مرا هم لاحق خواهد و اگر حضرت باری تعالی ما در آن فعل معصیت دخلی نباشد  
پس گناه و ملامت نیباشد مگر بفاعلان فعل که بنده باشد **فصل هشتم** در ذکر  
مناظره و مکالمه حضرت امام ابوالمحسن علی بن موسی الرضا در مجلس مأمون از  
عباسی با اهل کتاب و مجوس و ریس کرده صایبین و غیرهم و آن اینست که در کتاب  
احتیاجات شیخ طبرسی رحمه الله مسطور است که چون حضرت امام ۴۰ جزاسان نشین  
ارزانی فرمود مأمون الرشید فصل بن سهل را گفت که اصحاب مقالات و مذاهب مختلفه  
مثل جاثلیق و راس جالوت و روسای صایبین را و هر یک را که بر او احزاب زردشت و

قبسط اس رزقی و مشکلیں با جمع کن تا با علی بن موسی الرضا مناظره نمایند تا من  
بشنوم و مباحث علم او بدام پس فضل بن سهل انجاعت را جمع کرده و مامون را خطاب  
نمود از جمعیت آن جماعت پس مامون گفت داخل کردان ایشان را و چون ایشان داخل  
شدند ماه و نالیان خطاب نموده گفت که از شما توقع دارم که با پسرم من که از  
مدینه آمده است مناظره کنید و باید که فردا صبح هر شما در اینجا حاضر باشید هیچ  
یک از شما تخلف نآید که اینجا ننماید بلکه انجاعت گفتند سمعنا و اطاعتنا حسن  
محمد نوفل که زوی این حدیث است گفته که ما در خدمت امام بودیم که یا سرنام که از  
جانب مامون بهمان داری حضرتش مقرر بود آمده گفت ای مولای من بخدایت  
سلام میرساند و میگوید جانم فدای تو باد فردا جمعی از اصحاب مقالات و اهل ادیان  
مختلف و مشکلیں هر دین و هر مملکت در نزد من حاضر خواهند شد اگر خاطر مبارک  
حضرتش خواهد که مقالات ایشان را بشنوی شریف را از زلفی فرمائی  
و الا اختیار با حضرت تو است و خود را بخدمت من آئی و اگر خاطر خواه حضرتش باشد  
من با انجاعت بخدمت مشرف شوم بفرمای تا چنان کنیم حضرت امام فرمود  
که ای یاسر سلام مرا بیا مامون برسان و بگوید السلام ای خیر مراد خاطر داری فردا انشاء  
تعالی صبح خواهیم آمد حسن بن محمد نوفل گوید که چون یاسر ملازم مامون رفت  
حضرت امام بهر متوجه کرده فرمود ای نوفل تو عراقی و وقت عراقی غلیظ نمیشد  
بگوین که چون می بای معنی این را که مامون اهل شریک و اصحاب مقالات را بر جمع  
نموده من گفتم فدای تو شوم ظاهر است که مطالبه امتحان حضرتش است و بنا بر اساس  
غیر معتمد نهاده و بد بنائی گذاشت حضرت امام فرمود که چیدست بنای او درین  
باب من گفتم فدای تو شوم پر ظاهر است که اصحاب کلام و اهل بدعتها برخلاف علما

میباشند زیرا علما منکر نمیشد چیزی را که منکر نباشند و اما اصحاب مقالات  
و مشکلیں و اهل شریک اهل انکارند پس اگر بگوئی که حضرت الله تعالی یکدست در  
مقام انکار در می آیند و میگویند که وحدانیتش را ثابت کن و اگر بگوئی محمد  
رسول الله است میگویند رسالت را ثابت کردان و مخاطب لمبهوت میسازند  
و حجت او را باطل میگردانند و او را بغلط میدانند از ند پس با خبر باش ای مولای من  
فدای تو شو و حسن بن محمد نوفل گوید که حضرت امام چون این قول مرا شنید  
تبسم فرموده فرمود ای نوفل میترسی که ایشان حجت مرا قطع نمایند من گفتم ای  
مولای من بر حضرتش نیست رسم اصلاً و از حضرت الله تعالی میخواهم که حضرتش را  
بر انجاعت ظفر کرامت فرماید پس حضرتش فرمود من خطاب نمود فرمود ای نوفل میدانی  
که مامون کی ازین اراده نادم خواهد کرد بد گفتم بفرمای ای مولای من حضرتش  
فرمود وقتی نادم خواهد شد که بشنود حجت مرا بر اهل توریة بتوریة ایشان و بر  
اهل انجیل با انجیل ایشان و بر اهل زبور بزبور ایشان و بر صابیه بن بصره اندیش  
ایشان و بر هر یزید بن ابی سنیث ایشان و بر اهل روم برومیت ایشان و بر اهل مقالات  
بمقالات ایشان و چون من هر صنف ایشان را منقطع گردانم و حجت ایشان را بر  
ایشان قطع نمایم و هر صنف ترک کند مقالات خود را و رجوع کند بقول من انکار  
مامون خواهد داشت که موضعی که دارد مستحق آن نیست پس در آن حین او را  
پشیمانی روی خواهد داد و بعد از این کلام بنیاز معجز نظامش جاری کرد الا حول  
و لا قوة الا بالله العلی العظیم و چون صباح شد فضل بن سهل آمد و بخدمت  
حضرتش عرض کرد که همه جماعت حاضر کرده اند و پس عرضت انظار مقدم شریف  
حضرتش را دارد حضرت امام فرمود که تو پیش برو و من از عقب تو میرسم انشاء

تعلق و بعد از آن اب طلب محمد بن وضو کرد و قدر شربت سوپوشا میداد و بما  
 نیز داد و متوجه مجلس مأمون شد و مابین زور مرکب حضرتش رفتیم و چون داخل مجلس  
 شدیم مجلس دیدیم ارسته و محمد بن جعفر و جماعت صابیین و هاشمیین حاضر  
 بودند و چون حضرت امام داخل بارگاه گردید مأمون از جای خود برخاست و همه  
 اهل مجلس برخاستند و مدتی همه ایشان ایستاده بودند و مأمون با حضرتش  
 نشستند بود تا آنکه حضرت امام با ایشان تکلیف نشستن فرمود پس همه ایشان  
 بنشستند و مأمون متوجه جاثلیق کرد بد گفت ای جاثلیق این مرد پسر عم  
 من علی بن موسی بن جعفر است و از فرزندان فاطمه دختر نبی ص است و از فرزندان  
علی بن ابیطالب است میخواهم که با حضرتش مکالم شوی و از روی انصاف بر او حجت  
 خود را بیاورد غافل جاثلیق گفت چون تکلم نمایم و حجت خود را بیان سازم بگویی که او  
 حجت دارد و میسازد از کتابی که من منکرانم و از پیغمبری تکلم مینماید که من باز  
 اعتقاد ندارم حضرت امام ۴ بجاثلیق گفت ای نصرانی اگر من بحجت تو بر تو ایراد  
 نمایم قرار میکنی جاثلیق گفت هر گاه توان کتاب من ایراد و حجت غافل بر من مرا  
 علاج نیست سواي اقرار نمودن زیر امر کی قدرشان باشد که دفع کنم حجتی را که  
 انجیل بر ناطق باشد بلکه قرار نمایم و تسلیم کنم حضرت امام ۴ گفت ای نصرانی  
 پیش من از من انچه را که خواهی و از من جواب بشنو جاثلیق گفت بحضرتش کچه میگو  
 در باب نبوت عیسی و کتاب او ای انکار هیچیک میتوانی کرد حضرت امام ۴ فرمود  
 من بتبوت عیسانی اقرار دارم که بشاربت با امت خود داده باشد بقدم محمد ۳ و  
 به نبوت حضرتش اقرار نموده باشد بحق اریون و کافریم به نبوت هر عیسانی که قرار  
 نکرده باشد به نبوت محمد ۳ و بکتاب او و بشاربت با امت خود از تو وام او نداده باش

جاثلیق گفت ای انا نیست که هر حکمی بدو شاهد عادل ثابت میکرد و حضرت ۴ رضا  
 فرمود بل چنین است جاثلیق گفت پس و شاهد عادل بگذران بر حقیقت نبوت محمد  
 که از اهل بیت تو نباشد و نصاری نگارن دو عادل نتوانند نمودن و از نماین شاهدان  
 غیر ملت ما بطلب حضرت امام ۴ فرمود الحال انصاف داری ای نصرانی بگو که قبول  
 داری از من شاهدی که در پیش عیسی ۳ بر همه مقدم باشد جاثلیق گفت  
 کیست آن شاهد که بر همه مقدم باشد نام او را مذکور ساز از برای من حضرت امام ۴  
 ای نصرانی چه میگوئی در باب یوحنا ۳ جاثلیق گفت خج گفته کسی را که دو  
 مرد است در پیش مسیح ۳ حضرتش فرمود ای نصرانی تو را قسم میدهم که ای انجیل  
 ناطق نیست بر اینکه یوحنا گفت بدرستی که مسیح خیر داد مرا بدین محمد ۳ و  
 بشاربت داد مرا که او بعد از من خواهد آمد پس من حواریتین را بشارت دادم و ایشان  
 باین قول و محمد ۳ ایمان آوردند جاثلیق گفت ای سنگ میگوئی یوحنا گفت از مسیح  
 خبر داد که بشارت داد به نبوت مردی و اهل بیت و وصی او لکن نام او را بخوش  
 مذکور نشاخت و نگفت که خواهد بود تا ما بدانیم پس حضرت امام ۴ فرمود اگر  
 من کسی را بیاورم که انجیل را بخواند و در انجیل ذکر محمد ۳ و اهل بیت و وصی او را  
 بر تو بخواند ای ایمان با وی آوری جاثلیق گفت بلکه ایمان از روی حجت شد بدین  
 می آید پس حضرت امام ۴ بقسطاس روی خطاب نموده فرمود که سفر سیم انجیل  
 در خاطر داری قسطاس گفت فی پس حضرتش متوجه شد بر اس جالوت و فرمود  
 که ای انجیل خواننده از اس جالوت گفت بی خوانده ام بعمره قسم پس حضرتش فرمود  
 که سفر سیم انجیل را بدست گیر و نگاه کن اگر در آن ذکر محمد ۳ و اهل بیت و وصی  
 او باشد از برای من شهادت بده و اگر نباشد شده و بعد از آن حضرت امام ۴ فرمود



بخاندن سفیسمت نمود و میخواند تا آنکه بذكر محمد رسید و توقف نمود و فرمود  
 ای نضاری میپرسم از تو بحق مسیح و مادر او که دانستی این را که من عالم باخیل <sup>تلقی</sup> جا  
 گفتم نعم پس بعد از آن ذکر محمد را و اهل بیت و امت او را بر خواند و گفت چه میگوئی  
 ای نضاری این عیسی بن مریم است که تکذیب غافی انجامد که باخیل بران ناطق <sup>شد</sup>  
 هر آینه تکذیب نموده خواهی بود موسی عیسی علیهما السلام را و هرگاه این ذکر را  
 انکار غافی قتل بر تو واجب میگردد زیرا کافر شده خواهی بود بحضرت الله تعالی  
 و بنی و کتاب خود جا نلیق گفت انکار نمی نمایم چیم بر که باخیل از جهنت من مبین  
 گرداند پس حضرتش فرمود که حضرت الله تعالی ظاهر ساننده حق است و عجمت  
 خطاب نموده فرمود که بر اقرار او شهادت باشید و گفت بجای نلیق که پرسش از من  
 انجامد که خواهی جا نلیق گفت بکوی من که حواری عیسی علیه السلام چند نفر <sup>ند</sup>  
 و علمای باخیل چند کس حضرت امام علیه السلام فرمود حواریتین دوازده نفر <sup>ند</sup>  
 و افضل ایشان و قاصد و علمای نصاری باخیل سه نفر بودند یوحنا ای اکبر  
 باحیی و یوحنا ای بقر قیسا و یوحنا ای دریلی بن حارور و نزد اوست ذکر محمد و ذکر  
 اهل بیت و او است که بشارت با ممت عیسی و بنی اسرائیل محمد و اهل بیتش داد  
 و دیگر بار حضرتش فرمود ای نضاری و الله که ما ایمان داریم بعیسی که ایمان داشته  
 باشد محمد را و ما بعیسی شمای عیسی و جری ثابت نمی نمایم الا اینکه او ضعیف و ناتوان  
 نماز و روزه بود چون حضرت امام علیه السلام باین قول تکلم نمود جا نلیق مراد حضرت <sup>تسرا</sup>  
 نغمه بد پس گفت علم خود را ضایع گردانیدی و کار خود را فاسد ساختی و حال آنکه  
 کمان من این بود که تو اعلم اهل اسلام و اعرف ایشان حضرت رضا علیه السلام فرمود  
 بچه سبب علم و کار خود را فاسد گردانیدیم جا نلیق گفت ازین جهت که کفنی عیسی

ضعیف و تارک نماز و روزه بود و حال آنکه او صایم الدهر و قائم اللیل بود و پیوسته  
 باین نحو تعیش می نمود حضرتش علیه السلام فرمود از برای که نماز میکرد و روزه  
 میکرد جا نلیق ازین الزام حضرت امام ساکت گردیده ملزم شد پس حضرتش با او  
 خطاب نموده فرمود ای نضاری از تو سؤالی دارم جا نلیق گفت پرسش اگر آن علم داشته  
 باشم جواب خواهم گفت حضرتش فرمود بگو من که ایما انکار داری این را که عیسی  
 مرده زنده میگردد باذن حضرت الله تعالی جا نلیق گفت تو این را قبل ازین انکار کردی  
 زیرا کسیکه مرده زنده کند واکه و ابوض را معاوجه نماید سزاوار اینست که او رب  
 مستحق عبادت میباشد پس حضرتش فرمود ای نضاری ایسع نیز میگردد آنچه را که  
 عیسی میگردد زیرا ایسع بر آب رفتار می نمود و حیای موفی واکه و ابوض را علاج میکرد  
 و کسی از امت او او را رب و مستحق عبادت ندانست و در عبادت نکرد بلکه حضرت  
 الله تعالی را عبادت میکردند و دیگر حرف قبل بنی هم میگردد آنچه را که عیسی علیه السلام  
 کرد و خرقیل سحی و پنج هزار کس را که شصت سال بود که مرده بودند زنده کرد و بعد از  
 این کلام حضرت امام علیه السلام بر اس جالوت متوجه گردیده فرمود ای راس  
 جالوت آیا یافته در تو رت که با بیخاعت جوانان بنی اسرائیل بودند که سخت <sup>النصر</sup>  
 ایشان را از اسیران بنی اسرائیل اختیار نموده بود در وقتی که غزا کردید بیت المقدس  
 و ایشان را ببابل برد پس حضرت الله تعالی خرقیل را برانگخت تا ایشان را زنده  
 کرد و اینکه میگویم در تو دانست و این را دفع نماید مگر کافران شما را س جالوت گفت  
 اینکه کفنی ما بتحقیق از ایشانید ایم و دانستیم حضرت امام علیه السلام فرمود ای  
 راس جالوت راست میگوئی و بعد از آن فرمود ای یهودی بدست گیر این سفر تو را  
 و حضرتش آن تو را چند دایه تلاوت فرمود یهودی با کمال تعجب و حیرت و ترس



حضرت را میشنید و محسوس میشود و بعد از آن حضرت امام (ع) بجا نایب گفتشای نصرانی  
 اینجاعت پیش از عیسی بوده اند یا اینکه عیسی پیش از اینها بود جائلی گفت بلکه ایشان  
 پیشتر بودند پس حضرت امام (ع) از جهت تنبیه جائلی که عیسی را از برای این احیای  
 موفی و علاج آگه و ابرص میگردید مستحق عبادت میدانست فرمود که قریش بر پیش  
 حضرت رسول الله (ص) آمدند و از در خواستند که از برای ایشان مرده زنده کند  
 پس حضرت علی بن ابیطالب با ایشان فرستاد و فرمود برو بسوی جتانه و ندا  
 کن بنامهای اینجاعت که ایشان میخواهند با او بلند و بگوی فلان و ای فلان و  
 فلان رسول الله میگوید که برخیزید باذن حضرت الله تعالی و چون علی بن ابیطالب  
 بفرموده حضرت صحر عمل نمود ایشان همه سر نخالت برداشتند و خاک از سر خود  
 میافشانند پس قریش متوجه آنجاعت شدند و از امور ایشان سؤال نمودند و چون  
 از آنها جواب گفتند بعد از آن ایشان را خبر دادند که محمد (ص) بنی مبعوث از جانب حضرت  
 الله تعالی است و دیگر گفتند دوست میداشتم این را که او را که خدمت حضرتش  
 نمایم و با ایمان آوریم حضرت امام رضام فرمود که حضرت رسول (ص) با وجود این آگه  
 و ابرص و مجانین را نیز ابراف فرمود آگه به بهایم و پرند هها چون و شیاطین تکلم مینمود  
 با او هم ایشان مستکلم میگردیدند و با وجود اینها پنج کس از امت او او را رب و مستحق  
 عبادت ندانست پس اگر شما حضرت عیسی را خدا میدانید بواسطه آنها پس باید السبع  
 و خرقیل را نیز خدا بدانید زیرا ایشان نیز آنچه عیسی کرد کردند از اجبای موفی و غیره  
 و دیگر آنکه جمعی از بنی اسرائیل از طاعون که چشتند از ترس مردن بر سر همه ایشان را  
 حضرت الله تعالی در یک ساعت میرانید و اهل آن ده خطیره بدو ایشان کشیدند  
 چندان زده در آن خطیره مانده بودند که استخوانهای ایشان پوسیده گردیده بود پس

بنی از انبیای بنی اسرائیل برای ایشان گذا کرده تعجب نمود از حال ایشان پس  
 خطاب باورسید که میخواهی ایشان را از برای تو زنده گردانم تا ببینی ایشان را  
 آن بنی گفت نعم ای پروردگار من وحی باورسید که ندا کرد ایشان را تا زنده گردیدند  
 پس آن بنی ندا کرد و گفت ای استخوانهای پوسیده برخیزید باذن الله تعالی پس  
 ایشان بیکبار زنده گردیدند و برخاستند و خاک از خود میافشانند و دیگر حضرت  
 ابراهیم خلیل الرحمن در وقتیکه چهار مرغ را گرفته پاره پاره کرد و بعد از آن بر سر  
 کوهی جزئی از آن گذاشت و بعد از آن ندا کرد و آن اجزای هر پروازکنان بجانب حضرت  
 آمدند و دیگر حضرت موسی بن عمران و اصحاب او هفتاد نفر بودند و ایشان را حضرت  
 اختیار کرده بود که با او بروند بکوه طور پس ایشان موسی گفتند که اگر الله تعالی  
 دیده بماند تا آنکه ما هم ببینیم حضرت موسی گفت من الله تعالی را ندیده ام ایشان  
 گفتند تا ما حضرت الله تعالی ما فاش و آشکارا ندیدیم به تو ایمان نمی آوریم پس صاعقه  
 ایشان را فرود گرفت و همه ایشان بیکبار سوختند و حضرت موسی تنها ماند پس  
 گفت ای پروردگار من از بنی اسرائیل هفتاد مرد اختیار نموده با خود آوردم و الحال  
 که من تنها بسوی قوم بازگردم مرا تصدیق نخواهند نمود باین خبر که من با ایشان  
 بدمم و بگویم ایشان چنین گفتند و صاعقه ایشان را فرود گرفت همه ایشان بیکبار  
 سوختند چون حضرتت میخواست که ایشان را هلاک گرداند بایستی که پیش ازین  
 مرا و ایشان را هلاک کردی یا هلاک میکردی ما را آنچه کردند سفیههای ما پس زنده  
 گردانید حضرت الله تعالی ایشان را و اینکه گفتم ای نصرانی ترا قدرت بر دفع آن نیست  
 زیرا که تو ذات و یحیی و زبور و فرقان هر ناطق و کویا اند پس هر کس که مرده زنده  
 کند و ابرای احمد و ابرص و مجانین صحیح کند باید که رب و مستحق عبادت باشد پس

باید که همگی ایشان رت باشند ای نصرانی راست میگویم یا نه جاثلیق گفت بولا الا الله  
قسم که قول قول گفتند دیگر با حضرت رضام براس جالوت متوجه گردید و گفت ای  
یهودی هر فلقت شو بگو چه آیه که حضرت موسی نازل گشت نذایبست که در توره  
نوشته است خبجی مده و امتن و با بنوعی است تسبیح کردند بجد در هنگامی که بیاید  
امت اخیره که تابعان شتر سوارند و تسبیح میکنند حضرت الله تعالی را و تسبیح کردن  
تو در معبد های تویس باید که بنی اسرائیل البته با ایشان بگردند و عیال ایشان  
داخل شوند تا دلهای ایشان مطئن گردد بدین است که در دستهای ایشان شمشیرها  
میداشد که انتقام میکشند با آن شمشیرها از کافران اقطار زمین ایاد و توری چنین  
نوشته است راس جالوت گفت بلی چنین نوشته است در توره و اینکه میگوید در  
توره یافتیم پس مرتبه دیگر حضرت امام بجاثلیق و راس جالوت خطاب فرموده فرمود  
ایا نذایبست که بنوعی است کلام اوست که فرمود ای قوم بدرسته که من دیدم صورت  
خرسوار را که برخو پچیده بود و دلهای فرور شتر سوار را دیدم که دروشنی او مثل  
روشنی ماه بود پس هر دو ایشان گفتند بلی اینکه میفرمائی شعیاعه گفته است پس  
دیگر با حضرت بجاثلیق گفت ای نصرانی ایامیدانی در انجیل قول حضرت عیسی را  
که فرمود بدرسته که من میروم بسوی پروردگار شما و خود باقیطابجای من می  
و انجنان کسیست که شهادت میدهد از برای من بگو چنانچه من از برای او بگو شهادت  
وادم و او انجنان کسیست که تفسیر صیغها بدان برای شما هر چه را او و او است آنکه فضاع  
همه امت ها را ظاهر میکرد اند و او است آنکه میکشد ستون کفر بجاثلیق گفت آنچه را  
که از انجیل میفرمائی ما بان اقرار داریم پس حضرت فرمود اینکه گفتیم در انجیل ثابت است  
یا نه جاثلیق گفت بلی ثابت است حضرت امام فرمود ای جاثلیق خبر ده مرا از انجیل

اول در وقتی که انرا که کردید در پیش کی اورا یافتید و که انجیل را از برای شما  
وضع کرد جاثلیق گفت ما انجیل را کم نکردیم مگر بیک روز یافتیم و در وقت تازه او را  
بیرون آورد برای ما یوحنا و متی حضرت فرمود ای جاثلیق معرفت تو بس من انجیل  
و علمای آن چه بسیار کم است اگر چنین بود که تو همان میبخشی پس انجهت چه اختلا  
در انجیل کرده اید و اختلاف شما نیست مگر در انجیل که الحال در دست دارید پس  
اگر بعد از آن میبود در اختلاف نمیکردید و لکن من بتوفاده کم علم آنرا بداند که  
دو وقت که کرد انجیل اول نصاری جمعیت کردند در پیش علمای خود و گفتند که  
عیسی بن مریم گفته شد و انجیل را کم کردیم و شما علمایند در پیش شما از آن چه  
چیز هست پس ایشان گفتند و قاورقاوس و یوحنا و متی بدرسته که انجیل در  
سینه های ما است و ما از آن برای شما بیرون آوریم هریک که در پیش  
ماست شمارا اندوه بر انجیل نباشد و معبد ها را خالی مگذارید که ما هریک  
سفر خود را بر شما میخوانیم تا آنکه همه را جمع کنیم و قاورقاوس و یوحنا و متی این  
انجیل را از برای شما وضع کردند و بعد از آن که ما انجیل او را کم کرده بودید  
و این چهار کس که انجیل را از برای شما وضع نمودند ساگردان اولین بودند ای  
جاثلیق و انجیلی آنچه را که من گفتم جاثلیق گفت آنچه را که فرمودی من پیش ازین  
نمیدانستم و الحال دانستم و بر من ظاهر گردید زیادتی علم تو بر انجیل و آنچه از  
حضرت تو شنیدم دلم بصد و تحقیقشان که او میگوید و بسیار چیزها  
پیش از آنچه نمیدانستم الحال فهمیدم پس دیگر با حضرت بجاثلیق فرمود که شهادت  
این چهار کس در نزد تو چو گشت جاثلیق گفت شهادت ایشان جایز و مقبول است  
زیرا ایشان علمای انجیل بودند و به چه شهادت بدهند حق است پس حضرت

امام ۴، بمأمون و هر کس که در آن مجلس حاضر بود خطاب نموده فرمود که شاهد باشید بر او  
پدر ایشان گفتند شاهد شدیم پس هر یک باز جاثلیق خطاب نمود و فرمود بجز پس و مادر که  
این را دانسته که متی گفت که مسیح بن داود بن ابرهیم بن اسحاق بن یعقوب بن یهو  
حضرون و مرقانوس گفت در نسب عیسی بن مریم بدست چه کلمه الله بود که الله تعالی  
او را در جسد آدمی جاوید فرمود و انسان کرد بد و وفا گفته که عیسی بن مریم و مادر او  
دو انسان بودند که از یک گوشت و خون بودند و روح القدس در ایشان داخل کرده بد  
ای جاثلیق الحال چه میگوئی در شهادت ایشان در باره عیسی جاثلیق گفت که ایشان  
دو نوع گفته اند در باره عیسی پس حضرت امام ۴ بحضار خطاب نمود و فرمود نیز این  
پیش ازین تزکیه ایشان مینمود و میگفت و شهادت میداد که ایشان علمای انجیل  
قول ایشان خواست جاثلیق گفت ای عالم مسلمانان از تو میخواهم که مرا معاف داری  
دو کار این جماعت حضرت امام ۴ فرمود که ترا معاف داشته دیگر هر چه میخواهی از من  
پرس جاثلیق گفت کسی غیر من از حضرتت سؤال کند مرا ظن اینست که در میان  
علمای مسلمانان کسی مثل حضرت تو نیست پس حضرت امام ۴ رضاء بر اس جالوت  
متوجه کرد بد و فرمود تو از من سؤال میکنی یا من از تو سؤال کنم ز اس جالوت گفت  
بلکه من از حضرتت سؤال میکنم و از تو قبول نمیکنم حجتی با من که از تو دیده یا از انجیل  
یا از زبور داود یا آنچه در صحف ابرهیم و موسی باشد حضرت ۴ فرمود و قبول کن  
از من هیچ حجتی با من که آنچه را که ناطق باشد بران زبان موسی بن عمران یا آنچه  
که انجیل بران ناطق باشد عیسی بن مریم یا زبور ان زبان داود ۴ راس جالوت  
از کجا ثابت میکنی نبوت محمد ۴ را حضرت رضاء فرمود بد نبوت محمد ۴ شاهد  
موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داود خلیفه حضرت الله تعالی در زمین ز اس جا

گفت از قول موسی بن عمران ۴ ثابت کرد ان حضرت رضاء فرمود که میدانی ای یهو  
که موسی بن عمران وصیت نمود بخاسر ایل را و گفت مرا ایشان را که زود باشد که بیاید  
بنا بختی از برادران شما در نبوت او را تصدیق نمایند و از و بشنوید ای امیدانی که  
بخاسر ایل را برادران نیست مگر او که او اسمعیل میدانی قرابت اسر ایل را با اسمعیل  
نسبتی با که در میان ایشان است از طرف ابرهیم ز اس جالوت گفت اینست که گفتی  
موسی علیه السلام است و ما از او نمیکنیم حضرت رضاء ۴ بار دیگر فرمود ای اینست  
این قول در پیش شما صحیح است و اس جالوت گفت بل چنین است لکن میخواهم که تصدیق  
از توریه حضرت امام ۴ فرمود ای منکر این هستی که توریه میگوید بشما که آمدن نوران  
جانب طور سیناء و روشنی بخشید مردم را از کوه ساعیر بلند شد بر همان کوه فاران  
ز اس جالوت گفت دیده ام این کلمات را اما معنی از نمیدانم حضرت رضاء ۴ فرمود  
من ترا از معنی آنها آگاه گردانم فرمود که گفتن او که آمدن نور از جانب طور سیناء  
و حضرت الله تعالی است که نزول کرد بر موسی در کوه طور سیناء و اما گفتن او  
که روشنی بخشید مردم را از کوه ساعیر کوه ساعیر کوهی است که حضرت الله تعالی  
و حی فرستاد و او بر بالای آن کوه بود و گفتن او که بلند شدن نور بر همان کوه فاران  
و فاران کوهیست که از کوههای مکه و از آن کوه تا مکه یکروز راهست و دیگر شعبان  
بنی ۴ چنانچه قول صحابث قائلند که در توریه گفته گردیدم دو سوار که از برحایشان  
زمین روشن میکردید یکی از ایشان بخسوار مشهور بود و دیگری بر شتر بکواهی  
ز اس جالوت که خسوار یکس و شتر سوار کدام است راس جالوت گفت نمیدانم  
ایشان را توقع دارم که حضرتت بمن افاده فرماید حضرت ۴ فرمود خسوار عیسی بن  
مریم و شتر سوار محمد است بمن بگو این قول را از تورات انکار میتوانی کرد ای



یهودی راس جالوت گفت انکار میکنم پس حضرت امام ۴ دیگر بار فرمود ای راس  
جالوت ایامیدانی حقیق بنی ۴ و راس جالوت گفت میدانم پس حضرت ۴ فرمود کتاب  
شما ناطق است باینکه او گفت آورد حضرت الله تعالی بیان از کوه فاران و اسم آنها شد  
از تسبیح احمد و امت او بر داشته میشود و خیل او در چرخها بر داشته میشود و درمی  
از برای ها کتاب فو بعد از خرابی بیت المقدس و قرآن از کوه اب فو داده نموده آیا ای  
راس جالوت این گفته مرا میدانی و آن ایمان داری راس جالوت گفت حقیق بنی ۴  
این را که فرمودی گفته و ما منکر قول او نیستیم حضرت امام ۴ فرمود به تحقیق که داوود  
در روزی کشته و قوهم آنرا خوانده لیلی فرست بر پا دارنده سنت بعد از بریده شد  
آنحضرت جالوت ایامیدانی آن بنی را که بر پا دارنده سنت باشد بعد از بریده شد  
آن عزیز محمد ۱۲ راس جالوت گفت همین که گفتی گفته او است و ما از امیدانیم و منکر  
نیستیم ولیکن مراد عیسی بن مریم است و ایام او برید که سنت است حضرت امام ۴  
فرمود ای راس جالوت این را درست ندانسته زیرا عیسی مخالف سنت است نکرده و پیوسته  
مواقف میفرمود سنت توریه را تا زمانی که حضرت الله تعالی او را بسوی خود برد و دیگر  
آنکه در انجیل نوشته است بدرستی که بره میرود و بار قلیطای آید بعد از روان  
میگرداند بار او میبیز میسازد هر چیزها را و شهادت میدهد از برای من چنانچه  
شهادت از برای او دادم و من از برای شما آوردم مثالها را و او از برای شما آورد تا  
ای راس جالوت آیا قبول داری که این قول در انجیل است راس جالوت گفت بلی قریب  
منکر این نیست پس دیگر بار حضرت امام ۴ فرمود ای راس جالوت من از بنی تو موثقی  
عمران سؤال میکنم راس جالوت گفت پسر حضرت ۴ فرمود چه دلیل داری بر بنی  
موسی ۴ و چه چیز نبوت او را بر تو ثابت میکند و راس جالوت گفت که او مجزه نموده

که هیچیک از اینها پیش از و ننمودند حضرت امام ۴ فرمود مثل چه راس  
جالوت گفت یکی آنکه در بار اشکافت و عصا را مار کرد آید و عصا را بر سنک  
زده چشمها از سنک بیرون آورد و بد و بیضا نمود و علامت دیگر ظاهر کرد که  
خلق را قدرت بر آن نیست حضرت امام ۴ فرمود راس گفت که مجزه ها دلیل نبوت  
او بود و چیز چند نمود که خلق را بر آن قدرت نبود لکن بگویم که نیز این چنین است  
که هر کس که دعوی نبوت کند و مجزه چند بنماید که خلق را بر آن قدرت نباشد  
واجب است که او را تصدیق کنند راس جالوت گفت بنی زیر موسی ۴ را نظیر ما  
نباشد در مرتبه قرب حضرت الله تعالی پس بنا برین بر ما لازم نیست اقرار  
نبوت کسی که دعوی نبوت کند مادام که ننماید مجزه مثل مجزه موسی علیه السلام  
حضرت امام رضا ۴ فرمود پس چون تصدیق و اقرار نموده آید اینها پیش از  
از موسی ۴ بوده اند و حال آنکه در بار اشکافتند و از سنک دوازده چشم بیرون  
نیارده اند و بد و بیضا ننمودند و عصا را مار نکردند راس جالوت گفت که  
بنمایند بر نبوت خود چیزی را که خلق بر آن قادر نباشند هر چند که موسی آنرا  
ننموده باشد یا قایل بر آن باشد که موسی آورد و واجب است که تصدیق نمایند  
ایشان را پس حضرت امام ۴ فرمود که ای یهودی تو لچ چیز مانع است از اقرار  
بعیسی بن مریم و حال آنکه مرده زنده کرد و برای آنکه در برص نمود و از کل هیئت  
مرغ میساخت و بر او دم در میدهد و آئینش میشود باذن الله تعالی راس جالوت  
گفت آنچه گفتی میگویند که کرد لکن مانند ایم حضرت امام ۴ فرمود آنچه حضرت  
موسی ۴ کرده هم ندیده و مشاهده ننموده لکن چون ثقات اصحاب موسی ۴ بان خبر  
داده اند که او چنان و چنین کرد شما تصدیق نموده آید راس جالوت گفت بل چنین است

حضرت فرمود هم چنین ثقات اصحاب عیسی خبر داده اند و بعد تو ترسیده که  
حضرت عیسی چنین و چنان کرد پس از جهت چه موسی با تصدیق میکنند و عیسی را  
تصدیق نمی نمایند و اس جالوت مانع کردید ساکت شد پس حضرت امام رضا  
علیه السلام فرمود ای زاس جالوت نبوت محمد ص و سایر انبیا را هم بعیسی قیاس  
کن و دیگران را دلیل نبوت محمد ص اینست که او یتیم و فقیر و راجع و اجیر بود و کتاف  
یاد نگرفت و پیش معلی زلفت و ترقه و نقره موجود مع هذا فرقی آورد که در آن فضلا  
انبیا و اخبار ایشان حرف آمد که در خبر کذشتهها و آیندگان تار و زقیامت در آن  
مسطور است و مردم را از اسرار ایشان و آنچه در خانها مخفی میکردند خبر میداد  
و معجزات بسیار که حد و حصر ندارد و زاس جالوت دیگر با رب تکلم در آمد  
گفت خبر عیسی و محمد ص در ما طایفه بود بجهت زبده و بر ما جماعت یهود لازم  
نیست که مقرر شویم به نبوت ایشان مادامیکه تصحیح امر ایشان نکرده باشیم حضرت  
امام فرمود پس آنچه شهادت میدهد به نبوت عیسی و محمد ص دروغ است زاس  
جالوت چون این الزام را از حضرت شنید دیگر با ساکت کرد بد و جواب چیزی  
نگفت راقم اوراق گوید که این الزام حضرت امام ص که مسکت زاس جالوت شد  
احتمال دارد و ظاهرا این است که هر دو مراد باشد یکی آنکه چون حضرت از توریة  
فقرت چند که مصحح نبوت حضرت عیسی و جناب محمد ص الله علیه و آله بود نقل  
نمود از کلام شعیای پنجم ص نیز فقره ایراد فرمود که مثبت نبوت ایشان بود  
قبول کرد پس اگر در جواب امام ص میگفت که آنچه شهادت به نبوت عیسی و محمد ص الله  
علیه و آله میدهد دروغ است لازم می آید که تکذیب توریة و کلام شعیای ص نموده  
باشد و درین خود کافر کرد و نقص بر قول خودش هم لازم می آید از جهت که قبول

نموده بود فقره توریة و کلام شعیای را در وقت احتمال آنکه زاس جالوت ازین جهت  
ساکت کرد بد که اگر میگفت آنچه از معجزات عیسی و محمد ص الله علیه منقول است و  
دلائل میکند به نبوت ایشان دروغ است آنحضرت در جواب خواهد فرمود که در  
میان خبر معجزات حضرت موسی و معجزات عیسی و محمد ص الله علیه و آله چیست چون  
این و آن در توریة و منقول بودن از ثقات متساویانند پس چون این نقض کل بود  
او میشد و مفتری خواهد داشت لهذا ساکت کرد بد حاصل کلام آنکه چون زاس  
جالوت مانع و ساکت کرد بد حضرت رضا علیه السلام همین را کبریا طلبید و فرمود که  
خبره مرا از زردشت که با اعتقاد تو بنی بوده دلیل تو بر نبوت او چیست همین گفت  
چیز چند از و صادر کردید که ما پیش از او از کسی ندیدیم اگر چه کرده های او را ما  
ندیده ایم لکن از طائفه ما که پیش ازین بودند بخوار رسیده که او چنان و چنین کرد  
پس ازین جهت ما تابع او شدیم حضرت فرمود ای انبیا نیست که بشما خبر رسیده  
او چنان و چنین کرد شما ازین جهت تابع او شدید همین تر گفت بل چنین است  
علیه السلام فرمود و هم چنین امتهای دیگر هم بایشان رسید که انبیا چنین معجز  
نمودند و حضرت موسی و عیسی و محمد ص سلم چنین و چنان کردند عذر شما در مقام  
این خبر چیست که اقرار به نبوت ایشان نمی نمایند و بر سر دشت اقرار کرد باید بجهت  
خبر متواتر که بشما رسیده که او آورد و چیزی از معجزه که غیر او نیاورد همین منقطع  
مانع شد و در جواب چیزی نگفت پس حضرت امام رضا ص بحضرت مجلس خطاب فرمود  
فرمود که اگر میان شما کسی هست که دیدن مخالف اسلام باشد و خواهد که سؤا  
کند باکی نداشته باشد از مطالب خود سؤا کند تا ازین جواب بشنود پس عرض  
صالحی که در میان متکلمین آنکست نما بود حضرت خطاب نموده گفت ای عالم به مثل

مانند آنکه ما را ما و بسؤال بگردی من سؤال از حضرت نمیکردم و جرات نمینمود  
زیرا من بگور بصره و شام و جزیره رسیدم و با متکلمین ملاقات نمودم کسی را ندیدم که  
ثابت گرداند یکتائی را که قائم باشد و حدایت خود اگر چنانچه از حضرت باشد  
ازین مطلب سؤال گفتم حضرت امام فرمود اگر در میان این جماعت عثمان صابری هست تو  
عثمان گفت بلی عثمان منم پس حضرت فرمود ای عثمان از من سؤال کن هر چه را که خواهی  
اما از روی انصاف و بر تو باد که بنامضانی نگویی عثمان گفت ای سپید و مولای من و الله  
من نمیخواهم مگر آنکه چیزی بر من ثابت گردد که متعلق باو شوم و از تو تجاوز نمانم  
حضرت فرمود پس پرس بر آنچه را که میخواهی و خلق از حاکم نمودند به حیثیت که جا  
به تنگه می نمود پس عثمان گفت ای مولای من خبر ده مرا از کاین اول و از این که کاین  
اول خلق را از چه چیز خلق نمود حضرت امام فرمود ای عثمان سؤال کردی جواب را  
شود و بفهم اما واحد همیشه واحد بود و کاین بود و چیزی با او نبود و بود و بحدود  
چنین خواهد بود بعد از آن خلق را خلق نمود بطریق ابداع و مخلوق مختلف با عرض و حد  
مختلف میباشد پس حضرت امام فرمود بر عثمان صفات حضرت خالق جلّت عظمت و صفات  
خلق با تکوا می نمود تا آنکه عثمان با قرائت گفته گفت شهادت میدهم باینکه حضرت  
الله تعالی و تقدیر چنین است که حضرت قویست و محمد بنده و فرستاده  
اوست از برای راهنمای دین حق و بعد ازین اقرار و بطن قبله نمود و بسجده افتاد  
و شکرها کرد حسن بن محمد نو فلان گفته که چون عثمان ملزم شده مسلمان گردید هیچ  
از آن جماعت که در آن مجلس حاضر بود جرات نکلم ننمود و روزهم با آن مجلس بر هم خورد  
و خلق متفرق گشتند و حضرت امام چون بمنزل تشریف برد غلام را مامور ساخت  
که عثمان را حاضر سازد پس من حضرت عرض نمودم که من مکان و منزل او را میدانم زیرا

او در منزل یکی از برادران شیعه میباشد پس حضرت فرمود مگر یکی برای او بیرون  
سوره بیاور و چون من بفرموده عمل نمودم و عثمان را حاضر ساختم حضرت مهر باقی  
بیشمار باو کرد و او را غلغله گردانید و در هزار درهم باو عطا فرمود و طعام طلبید و مراد  
راست خود جای داد و عثمان را بطرف دست چپ بلشانید و چون طعام صرف شد  
عثمان را مخرج گردانید و فرمود که فردا صبح بهم بیا بجای تا آنکه ترا طعام مدینه بخوریم  
و بعد از آن سایر متکلمین پدش عثمان جمعیت می نمودند با او مناظره میکردند و او  
ایشان را در همتائی می نمود و ایشان مذهبی که داشتند اجتناب نموده مسلمان میشدند  
و مأمور بهم ده هزار درهم بعمران داد فضل بن سهیل نیز مال بسیار باو از زانی داشت  
و حضرت امام بعد از آن او را عامل بدقات بلخ نمود و از آن هم بسیار منافع گردید  
**فصل در ذکر جواب حضرت امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام** در جواب  
الرشد عباسی را علی بن جهم روایت نموده که روزی حاضر شد در مجلس امام  
الرشد عباسی در عالی که حضرت رضاع در آن مجلس تشریف داشت دیدم که فامون  
بحضرت خطاب نموده عرض کرد که ای فرزند رسول الله ایان زین است که بنیاد معصوم  
میداشند حضرت امام فرمود بلی انبیا معصومند فامون گفت پس چه معنی میدادند  
فوق حضرت الله تعالی فرموده **تَعَصَّرَ اَدَمُ رِبَّةً فَصَوَّبَ رِقْمَ وراق** کوید یعنی زانرمان  
ادم خدای خود را پس کمره شد پس حضرت امام در جواب فرمود که حضرت الله تعالی  
بآدم علیه السلام گفت **اَسْكُنْ اَنْتَ وَرَبِّكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا**  
**تَقَرَّبَا بِعِينِ الشَّجَرَةِ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ** راقم وراق کوید که ترجمه آیه اینست که  
فرمود ساکن شوای ادم و تو و جرات در بهشت و بخورید از نعمتهای بهشت آنچه را که  
خواهید و نزدیک شوید با بر درخت و اگر نزدیک شوید پس از زبان کاران خواهید

حضرت امام فرمود که حضرت الله تعالی بآدم نفرمود که بخورد از این شجره و از جنس  
این شجره و ایشان نزدیک شدند و خوردند از شجره دیگر در حالی که سوسه کرد شیطان  
ایشان را و گفت نمی فرمود شما را حضرت الله تعالی از این شجره بلکه نمی کرد از نزدیک  
شدن شجره و دیگر نمی نکرد خدای تعالی از خوردن این شجره مگر از برای اینکه هر دو  
فرشته باشند و در بهشت محلد باشند و قسم یاد کرد که من ب شما نصیحت می کنم <sup>و حقاً</sup> آدم  
پیش ازین ندیده بودند که کسی بدو رخ قسم یاد کند حضرت الله تعالی پس ایشان را دلالت  
کرد و خوردند از آن شجره انچه امتعادی که بقسم آوردند با آنکه مخالفان آدم پیش از  
نبوت بودند و گناه کبیره هم نبود که بسبب آن مستحق دخول التور و فرخ شوند بلکه از  
صغایر موهوبه بود که بر بنیاد صدمه آن جایز میباشد پیش از نزول وحی بر ایشان  
و چون حضرت الله تعالی آدم را از برای نبوت برگزید بعد از آن معصوم بود نصفاً  
و کبایر چنانچه حضرت الله تعالی میفرماید و تعقی آدم رَبِّهِ فَقَوَّيْ لِحُمِّ الْجَبْتَاهُ  
رَبِّهِ قَتَابَ عَلَيْهِ وَفَهْدَىٰ وَدَيَّرَ فَمَوَدَّ أَنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ  
إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ راقم اوراق گوید که ترجمه اول اینست که  
میفرماید مخالفت کرد آدم خدای خود را و گناه شد و بعد از آن برگزید او را الله تعالی  
و تو بعد از قبول فرمود او هدایت یافت و ترجمه آیه دوم اینست که میفرماید که بعد از  
که حضرت الله تعالی برگزید آدم را و نوح و اولاد ابراهیم و اولاد عمران را بر عالمها را قسم  
اوراق گوید که این را حضرت امام علیه السلام این دو آیه را از جهت تفسیح قول پیش  
ازین است که فرمود این مخالفت از آدم پیش از نبوت بود و در آن وقت صدور صغایر از  
جایز بود و بعد از آن که بشرف نبوت سزاوار کرد بد بخلعت عصمت بخلع آگشت و محفوظ  
انصغایر و کبایر کرد بد چنانچه این دو آیه کریمه بران دلالت دارد حاصل کلام دیگر با

ما مون از حضرت رضاء پرسید که این قول حضرت الله تعالی چه معنی میتواند داشت  
که جای دیگر میفرماید در باره آدم که قُلْنَا اٰیٰتُهُمْ صٰلِحًا جَعَلْنَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا اٰتَيْنٰهُمَا  
راقم اوراق گوید که ترجمه این آیه اینست که میفرماید چون داد حضرت الله تعالی آدم و حوا را  
فرزند صالح گردانیدند ایشان شریکها و آنچه داد ایشان را چون ما مون از حضرت این  
آیه سؤال نمودم فرج حسنا معنی ظاهر که بفهمهای ناقص روی آید که آدم و حوا آن  
فرزند را شریک حضرت الله تعالی گردانیدند حضرت امام از جهت دفع این اشکال  
جواب فرمود که حوا از برای آدم همانند بطن زاید و در بطن یک مذکر و یک مؤنث  
میزاید و آدم و حوا از حضرت الله تعالی استند عامه نمودند و عهد کردند که اگر ایشان را فرزند  
صالح عطا فرماید ایشان پیوسته از شر کنندگان باشند چنانچه حضرت الله تعالی  
حکایت از ایشان فرموده که گفتند لَيْسَ الْاٰتِنَا صٰلِحًا لَنْكُوْنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِيْنَ يعنى  
اگر بدی بمافزند صالح هر این از شر کنندگان خواهیم بود و چون حضرت الله تعالی نسل  
صالح بایشان عطا فرموده صنفی مذکر و صنفی دیگر مؤنث و این دو صنف از جهت حضرت  
الله تعالی شریکها قرار دادند در هر چیزی که باین دو صنف مذکر و مؤنث عطا فرمود مثل  
پدر و مادر خورد که آدم و حوا باشند شکر حضرت الله تعالی نکردند پس حضرت الله تعالی  
میفرماید فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ما مون گفت شهادت میدهم که حق  
فرزند رسول الله و وارث علم و حق بحق و دیگر ما مون پرسید از حضرت رضاء که چه معنی  
داشت قول حضرت الله تعالی در باب ابراهیم که فرمود قُلْنَا جَعَلْنَا لَكَ الْاٰتِلَافَ رَاقِمًا  
قَالَ هٰذَا رَجَبٌ يعنى چون شب آمد و تار یکی از لخت بر ابراهیم و ستاره درخشانند و او  
گفت این پروردگار مرا ایست حضرت امام در جواب فرمود حضرت ابراهیم از غار که در  
پنهان بود بیرون آمد بسته صنف مردم بر خوردن یک صنف آید که عبادت زهر میکند

۱

و صنف دوم را دید که ماه را می پرستیدند و صنف سیم را دید که افتاب را ستایش می نمایند  
چون شب می آمد و حضرت زهره را دید پس از روی انگار گفت این پروردگار من است و چون  
زهره غریب نمود گفته و سست نمیدارم غروب کنندگان را زین غروب کردن و از حال بجای  
منتقل گردیدن صفت حادث است نه صفت قدیم و چون ماه را دید که طلوع کرد از روی انگار  
فرمود که این پروردگار من است و چون دید که آنهم غروب نمود گفت اگر پروردگار من  
راه نمائی بنماید هر آینه من از کراهان خواهم بود یعنی اگر مرا هدایت نمیکرد من هم مثل  
کراهان و از جمله ایشان خواهم بود و چون روز نشده افتاب را دید که بر آمد هم از روی انگار  
گفت این پروردگار من است چون که این بزرگتر از زهره و ماه است چون که آنهم غروب کرد  
بآن سه صنف که زهره و ماه و افتاب را می پرستیدند خطاب نموده فرمود ای قوم من بر  
وین ارم از آنچه شما انرا شریک پروردگار بر حوت میگردانید و بدست می گردانید روی دل  
خود را گردانیدم بسوی آسمان که خلق نموده است آسمانها و زمین را در حالتی که من مسلمان  
و پاکم و نیستم از شرک او زندگان حضرت ابرهیم آنچه را که میگفت در باب زهره و ماه  
افتاب هر اد حضرت تشریح بود که بطلان دین و انبیا ایشان را ثابت کند که عبادت کردن  
سزاوار نیست چیزی را که ب صفت زهره و ماه و افتاب باشد بلکه سزاوار است ب کسی که او  
خالق اینها و آسمانها و زمین باشد و حضرت ابرهیم آنچه را که بر آن سه صنف و  
می نمود و حجت می ساخت خبر نیست که حضرت الله تعالی با او الهام می فرمود چنانچه حضرت  
الله تعالی می فرماید و تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا اِبْرَاهِيمَ عَلٰى قَوْمِهِ یعنی این جمله حجت ما  
بود که دادیم آنها را با ابرهیم تا بر قومش حجت بگیرد و چون حضرت ابرهیم را بیان  
فرمود مأمون حضرتش با تصدیق و تحسین فرمود و بگفت ای فرزند رسول الله  
خبره از معنی قول حضرت الله تعالی که می فرماید وَ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اِنِّیْ كَيْفَ

كَيْفَ الْخُفِّ قَالَ وَ لَوْ نُوْمِنُ قَالَ بَلٰی وَ لَكِنْ لِيَطْرُقَ قَلْبِيْ رَاقِمٌ و رَاقِمٌ كَوَيْدٌ ترجمه این است  
که می فرماید یاد کن انرا ای محمد که ابرهیم گفت ای پروردگار من بنمای که حضرتت چون  
زنده می سازد مرده را حضرت الله تعالی گفت با ابرهیم که ایای ایمان ندرای گفت بلی ایمان  
بآن دارم و لکن میخواهم این را که در لم مطهر کرد و حاصل نکند چون مأمون از معنی این آیه  
سؤال نمود حضرت امام رضا علیه السلام در جواب فرمود که حضرت الله تعالی می فرمود که ابرهیم  
که آیته من از بندگان خلیلی اخذ خواهم نمود که اگر او از من استند غانماید کرده زنده کنم  
هر آینه لعابست بنمایم دعای او را پس از اول ابرهیم که گفت که آن خلیل اوست پس گفت  
پروردگار من بنمای بمن که حضرتت چگونه مرده زنده میگردانید پس حضرت الله تعالی با  
گفت ایای ایمان بان ندرای ابرهیم گفت بلی دارم لکن میخواهم که در لم مطهر کرد پس حضرت  
الله تعالی فرمود که چهار مرغ را بگیر و زین بز که در در هر کوفی حصه از آن جمله بگذر  
و بعد از آن آنها را بسوی خود بخوان تا آنکه بیایند بجانب تو سعی کن تا بدانی که الله  
و حکیمست پس آن کرد که کس را در کس و طاعت و طاعت و خورس را و آنها را پاره پاره کرد و هر آن  
اجزای ابرهیم مخلوط گردانید و بعد از آن در هر کوفی از کوههای که در حوالی او بود و آن  
ده کوه بود جزئی از آن جمله گذاشت و متقار هرباک را در میان آن گذاشت خود نگاه داشت  
و بعد از آن هرباک را با سینه نذر کرد در حالیکه پیش آنها بود آنکه گذاشته بود پس  
همه آن اجزای بسوی یکدیگر پرواز کنان بهم میخاسته گشتند و بدنه های آن چهار مرغ  
منضم بگردن و سر خود گردیدند و همدان چهار مرغ در دست شدند و حضرت ابرهیم  
متقارهای آنچند را از دست رها کرد تا بداند بخورند بعد از آن لبخند دلگشا گشتند  
ای بنی خدا چنانچه ما زنده ساختی حضرت الله تعالی زنده کرد و اند حضرت ابرهیم  
جواب فرمود بلکه حضرت الله تعالی زنده کند و می رانند است و حضرتش بر هر چیزی ها

تا در است پس مأمون ازین سخن هم حضرت رضاع را تصدیق و تحسین نموده دیگر با  
گفت ای فرزندان رسول الله خبر ده مرا از قول حضرت الله تعالی که فرموده که قَوْلَهُ مُوسَى  
نَقَضَ عَلَيْهِ قَالِ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُبِينٌ رَاقِمٌ وَرَاقٌ كَوَيْلٌ  
ترجمه آیه اینست که میفرماید پس مشرک زده موسی ادا و کشت و گفت موسی که این عمل  
شیطان بود بدوستی که شیطان دشمن و کراه کننده است مبین و چون مأمون  
از معنی این آیه سؤال نمود حضرت امام (ع) در جواب فرمود که حضرت موسی داخل در شهری  
از شهرهای فرعون شد در وقت غفلت که ما بین شام و خفتن باشد و دید که در  
باهم نزاعی دارند و در جنگند و یکی از آن دو مرد شیعه حضرت موسی و دیگری  
دشمن او بود پس آمد و طلبید از موسی آنکه شیعه او بود پس حضرت موسی آن عدد  
گشت بچکم حضرت الله تعالی و گفت موسی که این از عمل شیطان بود بدوستی که شیطان  
دشمن و کراه کننده مبین است یعنی چنانکه که میان آن دو مرد بود عمل شیطان بود نه  
آنچه موسی کرد که او را کشت مأمور گفت بنا برین که فرمودی پس قول موسی که گفت لِي  
إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ فَجَمَعْنَا لَهُ جَمْعًا تواند داشت حضرت رضاع (ع) فرمود یعنی  
من وضع نمودم نفس خود را در غیر موضع بسبب داخل شدن باین شهر ناغفری یعنی نما  
ستر فرمای آن اعدا تا بر من ظفر نیابند زیرا اگر بر من ظفر نیابند هر آینه مرا میکشد فَغَفَرَ  
لَهُ یعنی ستر فرمود او را از عدد بدوستی که حضرت غضور و حیم است و موسی گفت  
ای پروردگار من بسبب قوت و توانای که بر انعام فرموده گشتم آن مرد را بمشیت و من  
نیباشم از زیاده رو بر کتاه کاران بلکه در راه حضرت توجهاد میکنم باین توفیق تا وقتی  
که حضرت تو را صفتی شود روز دیگر چون موسی اخل شهر شد از روی ترس دید که آن مردی  
که در ز پیش از عدد طلبید با کسی دیگر در جدالت از موسی یاری میطلبید موسی

با و گفت تو ای مرد عنوی می بینی که در روز با کسی نزاع میکردی و امر مذموم با مردم دیگر نزاع و قتال  
میفتاد هر آینه من ترا با او از این میگویم و چون اراده کرد که آن عدد را تنبیه نماید از نزدی که  
او بود مکان کرد که میخواهد او را تنبیه کند پس گفت ای موسی میخواهی که مرا نیز بکشی همچین که  
در روز مردی را کشته تو میخواهی که جبار باشی در زمین که از مصلحت نبیاست پس مأمون درین قول  
هم حضرت را تصدیق و تحسین نموده گفت پس بنا برین توجهی که فرمودی پس قول موسی که  
بفرعون فرمود فَعَلَّمَهَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ بجمعه معنی تواند بود حضرت امام (ع) فرمود که موسی  
علیه السلام چون بدیش فرعون رفت فرعون با و گفت فَعَلَّمْتَ فَعَلَّمْتَ الْبَلِيَّ وَأَنْتَ مِنَ  
الْكَافِرِينَ یعنی راه را که کرده بودم که بر خوردم بشهرت تو پس که بخت از شما چو آنکه رسیدم از شما  
پس پروردگار من بمن حکم موهبت فرمود و مرا اگر از من سیلین پس حضرت امام (ع) از برای  
این توجیه شاهدهای ابرار فرموده که حضرت الله تعالی بدینی خود محمد صلی الله علیه و  
گفت كَذَلِكَ يَتَّبِعُ الْفَاسِقِينَ إِذْ يَدْعُوهُمْ وَوَجَدُوا يَأْتُوا بِرُءُوسِهِمْ كَمَا يُؤْتُونَ  
تُؤْمِنُونَ فرمود و دیگر فرمود وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ یعنی من ترا یافت پروردگار تو گم شد  
در نزد توست پس هدایت فرمود ایشان را معرفت تو و دیگر فرمود وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ  
یعنی ترا یافت صاحب عیال و غنی کرد و ایند ترا باینکه دعای تو اجابت کرد راقم او را قوی کرد  
حاصل این توجیه و مجمل این قصه اینست که چون حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام قطعی را  
گشت و از ترس فرعون که بخت برین رفت و در وقت بازگشتن بر بندت نبوت راسته کرد  
و فرمود شد که با برادرش هرورن فرعون را هدایت کنند و چون مجلس فرعون آمدند  
بعنوان سز نش موسی (ع) در جواب او فرمود فَعَلَّمَهَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ یعنی کرده  
انکار را و قبلی را کشته در وقتیکه من از ضالین بودم پس چون ازین قول حضرت موسی  
ظاهر فهمیده میشود که حضرت را اعتراف نموده باشد بضدالت خود را بر مخالفان اصل

که اینها معصوم میباشد و این بر ما مومن مشکل شده بود پس حضرت ۳ در جواب فرمود  
که در اینجا ضلالت بمعنی کماهی نیست بلکه بمعنی راه کم کرد یعنی یعنی من راه کم کرده بودم و  
تو آمدی و قبطی را کشتم چنانچه در حدیث آمده است بمعنی کم شدن است بمعنی کماهی نیست و  
حضرت امام ۴ این را توجیه فرمود پس ما مومن دیگر با حضرت ۳ را تحسین فرموده گفت قول  
الله تعالی که فرمود وَإِن جَاءَ مُوسَىٰ لِبِقَايَتِنَا وَكَلَّمَ رَبِّي قَالَ رَبِّ ارْجِعْ بِنَا إِلَىٰ رَبِّكَ قَالَ رَبِّ ارْجِعْ بِنَا إِلَىٰ رَبِّكَ قَالَ رَبِّ ارْجِعْ بِنَا إِلَىٰ رَبِّكَ قَالَ رَبِّ ارْجِعْ بِنَا إِلَىٰ رَبِّكَ  
آیة قرآنی تا آخر را قسم اوراق گوید که ترجمه این است که میفرماید که چون آمد موسی <sup>کاه</sup> بخواه  
و تکلم نمود با او گفت ای پروردگار من خود را بمن بیا تا من ببینم ترا پروردگار فرمود که هرگز  
مراتون و دید پس چون ما مومن از بعضی این آیه سؤال نمود و گفت چه معنی دارد و چون جایز باشد  
که موسی <sup>کاه</sup> ایم الله نداند که دیدن حضرت الله تعالی جایز نیست تا اینکه طلب کند دیدن حضرت  
حضرت امام ۴ در جواب فرمود که موسی <sup>کاه</sup> میدانش که الله تعالی جلی تر و عزیز تر است از آن  
که چشم دیده شود لکن حضرت الله با او تکلم فرمود و او را بنزدیات خود خواند و با او را گفت  
این خبر را بقوم خود گفت و فرمود بقوم خود که حضرت الله تعالی با من تکلم فرمود و مرا بنزد  
طلبید و با من را گفت قوم گفتند باین قوم ایمان نمی آوریم تا آنکه بشنویم کلام حضرت <sup>تعالی</sup>  
چنانچه نوشنیده و قوم موسی هفتصد هزار مرد بودند و از ایشان هفتاد هزار بر کزید از  
هفتاد هزار هفت هزار و از آن هفتصد هزار هفتصد و از آن هفتصد هفتاد و مرده کرده فرمود  
از جهت میقات حضرت الله تعالی و بایشان بطور سیسار رفت و ایشان را بر صفحه کوه بان  
داشت و خود ببالای کوه رفت و از حضرت الله تعالی درخواست کرد که او تکلم نماید بنحو  
قوم کلام حضرت ۳ را بشنوند پس الله تعالی با او سخن گفت و قوم شنیدند کلام حضرت  
الله تعالی را از بالا و زیر و راست و چپ و پس و پیش و بر حضرت الله تعالی کلام را  
در  
صفت ایجاد کرده و بعد از آن را پهن کرد و بر رخسار تا اینکه قوم از هر وجه شنیدند

پس دیگر بار گفتند که ما قبول نداریم این را که آنچه شنیدیم کلام حضرت ۳ عز و جل باشد  
تا اینکه حضرت ۳ را فاش و آشکارانه بینیم پس چون چنین امر عظیمی را اراده نمود ما مستکبرا  
نمودند پس صاعقه از حضرت الله تعالی ایشان را در یافت و هوایشان بیکبار سوختند  
حضرت موسی مناجات کرد گفت ای پروردگار من جواب بنوا اسرائیل آنچه بگویم چونکه  
بگویند تو ایشان را هلاک کردی و ایندی و در دعوی مناجات با حضرت قاضی الحاجات کاظم  
بودی پس حضرت الله تعالی ایشان را زنده گردانید و با موسی برفشند و بجزش میگویند  
که اگر تو از حضرت الله تعالی در میخواستی که خود را بتو و بما بیا بد البت که خود را میفرود  
ما و را محو بدیم و حق معرفت از برای ما حاصل میشد پس حضرت موسی گفت ای حق  
باین چشم محالست که حضرت الله تعالی دیده شود زیرا حضرت شکایت و کیفیت نیست  
و معرفت حضرت با آیات و علامات حاصل میکرد و چون ایشان ابرام کردند و گفتند  
ما بتو ایمان نمی آوریم تا این را که میخواهیم از حضرت الله تعالی استدعا نمایم پس حضرت  
موسی ۴ گفت ای پروردگار من تو را نا و شنوای آنچه را که قوم میگویند و میطلبند  
و صلاح ایشان را تو نیکو میدانی پس حضرت الله تعالی موسی وحی کرد که آنچه میخواهند  
از حضرت ما استدعا کن که تو معذوری پس از برجهت حضرت موسی گفت رَبِّ ارْجِعْ بِنَا إِلَىٰ رَبِّكَ قَالَ رَبِّ ارْجِعْ بِنَا إِلَىٰ رَبِّكَ قَالَ رَبِّ ارْجِعْ بِنَا إِلَىٰ رَبِّكَ قَالَ رَبِّ ارْجِعْ بِنَا إِلَىٰ رَبِّكَ  
انظُرْ إِلَيْكَ حضرت الله تعالی در جواب و فرمود تَرَانِي وَلَكِنْ انظُرْ إِلَىٰ الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي پس چون حضرت الله تعالی از آیات تجلی نمود بکوه طور  
کوه زهم بشکاف و موسی بدو مش کردیده بیفتاد و چون بهوش آمد گفت الهی بسوی  
حضرت ۳ بار گشت فرمودم و معرفی کردی و من از جهل قوم در گذشتم و من اول  
مؤمنینم باینکه حضرت ۳ را چشم نتوان دید و راقم گوید که چون ما مومن هر سؤالی  
که داشت از حضرت امام رضا جواب بدهد شنیدیم و شبیه دیگر او را نمائند بجزش خطا

نموده گفت سینه مرا شفا بخشید ای فرزند رسول الله و روشن کرد اندکی آنچه بر من  
که بر من شبیه بود حضرت الله تعالی ترا جزای خیره هاد و از انبیا و ازین اسلام هم راقم اورا  
گوید که چون ایاتی که بر ما مون مشکل کرده بود بحسب ظاهر لال دارد باینکه انبیا  
معصوم نباشند و حال اینکه درین اسلام مبتنی بر این است که انبیا مخلوق عصمت  
و کبار و صفای ایشان سر نخواهد زد و حضرت امام ۴ چون این آیات را توجه فرمود  
بخوی کرد برین اسلام مبتنی بر اینست و عصمت انبیا بی شبهه گردید ازین جهت مأمون  
گفت حضرت الله تعالی ترا جزای خیره هاد از انبیا و در اسلام و دیگر مأمون بخصرتش  
عرض کرد و گفت ای ابوالحسن میخواهم بزرگترین فضیلتی که از برای امیر المؤمنین ۴ باشد  
باشد و قرآن بران ناطق باشد از برای من بیان فرمای حضرت مود بزرگترین فضیلت  
که از برای حضرتش ثابت است فضیلت در مباحله از حضرت ثابت است چنانچه حضرت  
الله تعالی میفرماید قَدْ حَاجَّتْ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ لَعَالِيَع  
أَبْنَاؤُنَا وَأَبْنَاؤُكُمْ وَابْنَاؤُنَا وَابْنَاؤُكُمْ وَأَنْفُسُنَا وَأَنْفُسُكُمْ ثُمَّ تَبْتَهَلُ فَيَجْعَلُ  
أَخْتَنَا اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ راقم اورا گوید ترجمه آیه اینست که میفرماید هر کس که بخت  
بگیرد بر تو ای محمد در باب عیسی پس بگو با ایشان که بیایند تا بخوانیم ما فرزندان خود را  
فرزندان خود را و همانان خود را و شما انفسهای خود را و شما انفسهای خود را  
و بعد از آن تفتیح و زاری کنیم و بگردانیم دوری از رحمت بر او روغویان حضرت امام ۴  
بمأمور گفت که چون این آیه نازل کردید حضرت رسول الله طلبید امام حسن و امام حسین  
و ایشان ابناهای حضرتش بودند و طلبید فاطمه علیها السلام را و درین موضع لِنَأْتِيَنَّ أَبَاؤُنَا  
بود و طلبید امیر المؤمنین را و أَنْفُسُنَا اشارت با او بود و انفس رسول الله صلی الله علیه  
بجسم حضرت الله تعالی و این مقرر و ثابت است که کسی افضل و جلیل القدر از انفس حضرت

رسول

رسول الله صلی الله علیه نباشد بحکم حضرت الله تعالی مأمور گشت حضرت الله تعالی  
ایشان را بلفظ جمع فرمود انحضرت و پس خود را طلبید خاصه و لسان این بلفظ جمع از فرمود  
حضرت دختر خود را طلبید و غیر او را بطلبید پس چه میشود که مراد از طلبیدن انحضرت  
باشد حقیقت پس حضرت رضاء فرمود اینست که گفتی بنوا مندی بود زیرا که طلبیده با بخت  
بطلبید چنانچه امر کند امر بغیر میکند و این صحیح نیست که کسی نفس خود را بطلبید چنانچه  
کسی امر بنفس خود نگردد پس هرگاه رسول الله ۴ نفس خود را بطلبید و طلبید غیر المؤمنین  
پس ازین معلوم میگردد که مراد از انفس نبی که حضرت الله اراده نموده امیر المؤمنین ۴ باشد  
چون سخن حضرت رضاء یا بخار سید مأمون انصاف داده گفت هرگاه جواب سوال  
ساقط میگردد فصل دوم در ذکر مناظر حضرت امام ابو جعفر محمد بن علی الجواد علیه السلام  
صلوات الله وسلامه علیه با یحیی بن اکثم که قاضی عراق و عرب بود در مجلس مأمون  
الرشید عباسی و کتب معتبره مخالف و موالف مسطور در کتاب احتجاجات شیخ طبرسی  
رحم الله از زبان بن شیب مر ویست که چون مأمون بعد از مسموم ساختن حضرت رضا  
صلوات الله علیه اراده نمود که دختر خود را گرام الفضل نام داشت بحضرت قتی جو  
بدهد عباسیان بر اسفت این معزز را عظیم دانستند و کمان کردند و با هم گفتند  
که چنانچه رضای او را عهد کرد ایندا داده دارد که حضرت قتی جو را هم و طعنه کرد  
و این سبب این شود که خلافت از دودمان عباس بدودمان ابیطالب منتقل کرد پس  
ایشان با هم جمعیت نموده بچاس مأمون رفتند و گفتند ای امیر المؤمنین دیگر این چه  
اراده است که نموده و دختر خود را بخواری که محمد بن علی بدی و ما این سببیم که از خود  
که حضرت الله تعالی با آل عباس کرامت فرموده الابطال تصرف شوند و تو میدانی که  
میان ما و ایشان هم چشمی میباشد و پیوسته خلفای ایشانند پس عباسی که پیش از



تو بودند با این جماعت میدانی که چه نحو سالتی نموده و پیوسته ایشان را از خوردن  
و بیعت میباشند و ما پیش ازین همیشه در تقریر جویم و بواسطه اعزاز و اگر کسی که بد  
اورضا میگردی تا آنکه حضرت الله تعالی شتر او را از ما برداشت و ما از آن ذره خلاصیم  
و الحال نسبت به پس او را که با او میگردی از سر گرفته ما نیز بحضرت الله تعالی سوگند  
میدهمیم که ازین اراده در گذری و ما را پیش ازین غصه و اندوه ندی و این رعایتی  
که با او میکنی با اهدایت خود بجای اوری و خیر خود را با ایشان بدی مأمون چون این  
این کلمات و اهیه را از این جماعت شنید برانگشته کردید و با ایشان خطا  
عتاب آمیز نموده گفت این جماعت اینک گفتند از عداوت خود با ابیطالب سبب  
انگداوت همیشه شما بودند و اگر انصاف بدهید ایشان در هر چیز و از همه جهت  
و حیثیات از شما حق و اولی میباشند و اینک گفتید که خلفای پیش ازین ایشان  
از خود دور و بیعت میباشند ایشان بد میکردند و رعایت صلح نموده  
و من بحضرت الله عزوجل پناه میجویم از این عمل که ایشان با ابیطالب میکردند  
بحضرت الله تعالی قسم که من پشیمان نیستم از آنچه بارضا میگردم و از وی عهد نموده  
او پشیمان باشم و حال آنکه میخواستم که خلفای را از خود انشاع نمایم و بار و گذار  
و او را با امتناع نمود قبول نکرد و این در این اوقات پس ابو جعفر را بر کنیده ۲۱  
بسبب تمیز نیست که او را از جمیع اصناف خالق در فضل و کرامت هست با وجود صغر  
و از حضرت الله عزوجل میخواهم که آنچه من از او میدانم بر شما و سایر مردم ظاهر کرد  
تا ببلانید که من در باره او غلط نگردم عباس استین چون اسرار مأمون را دیدند در باب  
حضرت جواد صلوات الله علیه گفتند ای امیر المؤمنین او الحال طفل و بی تمیز است با  
چون بجهد داری که در خیر خود را با او بدی الحال او را بمعلی بسیار تا او را تعلیم کند

و ادب یاد او بدهد و بعد از آن هر چه خواهی بعمل آورد با او مأمون گفت این  
و ای بر شما که چنین نادان و سفیهید و این را ندانستید باید که علم این خاندان از کتاب  
حضرت الله تعالی لذتی میباشد و پدر آن اوست و پیوسته در علوم دینی و سایر علوم از  
جمیع خلوق مستغنی و بی نیاز بودند و اگر خواهید که صدق قول مرا بدانید او را امتحان  
کنید تا اینک میگویم بر شما ظاهر کرد و شما هم بدانید قدر و منزلت او را اعتباریست  
یا امیر المؤمنین الحال انصاف بدادی و ما را از خود راضی کردی و چون چنین فرمودی  
بگذار تا ما کسی را بیاریم و در حضور تو از چنینها پرسد اگر جواب بطریق صواب  
بگوید ما را بعد از آن بر تو اعتراض نخواهد بود و بر خاص و عام نیکوئی را تو ظاهر کردی  
و اگر چنانچه جواب نتواند گفت تو هم ازین اراده که کرده در گذر و ما را از اندوه برهان  
مأمون گفت چنین باشد پس عباس استین از پیش مأمون بیرون رفته با هم مشورت  
نمودند که چسک را اختیار نمایند که با حضرت فقی جواد علیه الصلوات والسلام مناظره کند  
آخر الامر رای همه ایشان باین قرار گرفت که یکی بن اکتّم را که در این زمان افضل است  
فضلا و قاضی عراق بود القاسم نمایند تا با حضرتش مناظره نماید پس ایشان بد پیش یکی  
اکتّم آمدند مال فراوان با و وعده کردند که از حضرتش مسئله مشکلی پرسد که حضرتش  
از جواب آن عاجز شود و از نظر مأمون بیفتد یکی که چنین باشد پس ایشان بنز و نما  
آمدن روزی از جهت مناظره یکی بن اکتّم با حضرت جواد مقرر نمودند که در روز در  
مأمون جمعیت نمایند و یکی با او مناظره نماید و چون آن روز آمد عباس استین با یکی  
اکتّم و غیر هم جمعیت واقع شد مأمون فرمود مسندی از برای حضرت جواد فقی ۳۰ در  
صدر مجلس مهیّا کردند و حضرتش بر آن قرار گرفت و اهل مجلس هر یک در جای مناسب  
نشستند پس یکی بمأمون گفت یا امیر المؤمنین اذن میدی که با ابو جعفر در مسئله

کتاب

کتاب

و شنید گفتم مامون گفت ان حضرتش باید که نادون شوی پس یحیی بن اکثم بحضور نجوا  
خطاب نموده گفت فدای تو شوم حضرتت را زدن هست که مسئله بهر رسم حضرت مامون  
فرمود بهر سبب اینجور که خواهرت میخواست یحیی گفت فدای تو شو چه میفرمائی در محرمی که  
صیدی با بکت حضرتش صلوات الله علیه فرمود ان صید را در محل کشته یاد حره  
عالم بوده ان محرم یا جاهل عمدا کشته ان صید را یا خطا ان محرم حر بوده یا بنده ان محرم  
بچه بوده یا بنرله ان کشتن اول بوده یا پیش از آنهم صیدی را کشته ان صید برنده  
بوده یا غیر برنده و ان صید کوچک بوده یا بنرله ان محرم در فعل خود مصراست یا ناام  
و پشیمان گشته و ان محرم صید را در شب کشته یاد روز احرام ان محرم بعمره بود یا حج  
یحیی مخفی کردید و انش عجز بر جبین او هوید کردید بحیثی که عجز او بر همه حضرات  
ظاهر کردید پس مامون گفت حد و سپاس مر حضرت الله تعالی را که مرا این نعمت ارز  
داشت و این توفیق با عطا فرمود گداین اراده کردیم و در جماعت عباسیین کرد  
دالستید که چه کسی با انکار میکردید و با من مکابره و ابرام می نمودید و حضرت جواد  
خطاب نموده گفت حضرت الله تعالی مرا فدای تو کند خطبه بخوان که من راضیم و خیر  
خود ام الفضل با بتو ترویج می نمایم برغم این قوم پس حضرتش علیه السلام خطبه  
را از ظرفین اجماع و قبول واقع کردید و مامون جوین و عطا یای بسیار با اهل  
اکثر اهل مجلس بعد از ان متفرق کردیدند و قلیلی از خواص ماندند تا دم او مراف  
گوید که صورت خطب حضرت امام علیه السلام چنانچه شیخ اجل علم شیخ مفید  
رحم الله نقل نموده اینست الحمد لله الذی اقرانک بنعمته ولا اله الا الله الخ  
یوحدا ینبیه و صلی الله علی محمد سید بریتیه و الاصفیاء من غیرتیه  
اما بعد فقد کان من فضله الله علی الانام ان اغناهم بالمال و انحرهم

فقال سبحانته وانکو الا باحی منکم و الصالحین من عبادکم و اما انکم ان  
یکونوا فقرا یعنهم الله من فضله و اسع علیکم ثم ان محمدا علی بن موسی  
یخطب ام الفضل بنت عبد الله المأمون وقد بدک لها و الصداق من جده  
فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و هور حسمائة و زکم جوادا فقل  
توجتہ و زجتی بها علی هذا الصداق المذكور فقال المأمون نعم فقد  
زوجتک یا اباجعفر ام الفضل بنتی علی الصداق المذكور فقل قبلك  
النکاح فقال ابو جعفر قد قبلك ذلک و رضیت به و بعد ازین واقعه پس  
مامون بحضور صلوات الله علیه التماس نموده گفت فدای تو شوم اگر حضرت  
مناسب اند و جوجه صید را از برای ما مهیئ کروانند تا ان حضرت تو استفاده کنم حضرت  
فرمود محرم اگر صیدی در محل بکشد و ان صید برنده و بنرله باشد پس بران محرم  
کو سفندی لازم است و اگر از در حریم بکشد جزای ان دو مقل است و اگر ان  
صید برنده جوجه باشد ان را در محل بکشد بر او سبزه شیر مست و اگر ان را  
در حریم کشته باشند بر او سبزه شیر مست و قیمت ان جوجه و اگر صید وحشی  
باشد و ان خر وحشی باشد بر او سبزه شیر مست و اگر شتر مرغ باشد بر او سبزه  
شتری و اگر ان صید اهو باشد بر او سبزه شیر مست و اگر اینها را در حریم کشته بر او  
جزای مضاعف و اگر بر محرم چیزی که موجب باشد و او را بپوشانند  
بر او سبزه شیر مست که در صحنی قربان کند و اگر لرزش بر او سبزه شیر مست کردن  
قربان کند جزای صید بر عالم و جاهل مساویست و در عمدا کتاه و امره در خطا بر او کتاه  
نباشد و کفاره حر بر نفس او سبزه شیر مست و کفاره بر او ای و میداشند و صغیرا کفاره  
نباشد و بر کبیر کفاره واجب است و ان نام عمدا جزوی مساویست و بر مصر عقاب

اخیری باشد پس مأمون حضرتش را تحیتها نمود و التماس کرد که حضرتش هم از یحیی بن  
 اکثم مسئله سوال نماید پس حضرت امام یحیی بن اکثم را بیشتر خطاب مشرف کردند  
 فرمود که از تو مسئله پرسیم یحیی گفت فدای تو شوم اختیار حضرتت دارد هر چه خوا  
 هم پس اگر جواب ندادم عرض میکنم و اگر ندانم از حضرتت استغاده مینمایم پس حضرت  
 امام صلوات الله و سلامه علیه فرمود ای یحیی بن اکثم چه میگوئی در زنی که مردی  
 روز باو نظر کند نظر آن مرد بران حرام باشد و چون وقت چاشت نظر کند بر او حلال باشد  
 و چون وقت ظهره را بد نظر کردن آن مرد بران زن حرام شود و چون عصر شود حلال باشد  
 و چون افتاب غروب کند بر او حرام کرد و در وقت عشاء آخر بر او حلال شود و در نصف  
 شب بر او حرام کرد و چون فجر طلوع شود بر او حلال شود و من بگوید یحیی بن اکثم که حلال  
 این زن چیست و از جهت چه بران مرد درین اوقات حلال شود و حرام کرد و یحیی گفت خدا  
 تو شوم من ازین مسئله عاجز و جواب این را نمیدانم و وجه این بر من ظاهر نیست اگر آقا  
 فرمائی وجه این را میتوانم بود پس حضرت امام علیه الصلوات و السلام فرمود که  
 زن کنیز نیست که اجنبی نظر کند بر او و اول روز بران مرد اجنبی حرام باشد و چو  
 وقت چاشت شود آن مرد اجنبی را کنیز را انصاحبش بخرد پس بر او حلال شود و در وقت  
 ظهران مرد این کنیز را زاد کند بر او حرام کرد و در وقت عصر او را بعقد خود در آورم  
 پس بر او حلال شود و در وقت مغرب او را اظهار کند پس بر او حرام شود و چون طلوع  
 کند در وقت عشاء آخر کفار او اظهار بدهد پس حلال کرد و چون نصف شب شود  
 او را طلاق دهد بر او حرام شود و چون فجر طلوع کند باو رجوع نماید پس بر او حلال کرد  
 مأمون باهل بیت خود خطاب فرموده گفت در میان شما کسی هست که ازین مسئله جواب  
 تواند گفت و آنچه را که پیش ازین گذشت بدانند هم ایشان گفتند و الله که آنچه را می  
 فرمود

اختیار فرموده عین صوابست پس دیگر بار مأمون با ایشان خطاب نموده گفت که بدانند  
 این را که این خانه واده مخصوصست با چاهم زرد دیدید و شنیدید و کبر و صغر سن را در  
 دختر نیست و صغر سن مانع آن نباشد و این را هم بدانید که حضرت رسول الله صلی  
 علیه و آله در دعوت ابتدا بعلی بن ابیطالب کرد و او در آن وقت ده ساله بود و لطفا  
 دیگر را که با او هم سن بودند از فریاش و غیر قریاش دعوت مینمود از علی بن ابیطالب  
 اسلام را قبول نمود و حکم باسلام حضرتش نمود و از حسن و حسین در سن شش سالگی  
 بیعت گرفت و از اطفال دیگر خواه قریش و خواه غیر قریش در آن سن بیعت میکردند  
 شما را علم نیست باینکه حضرت ائمه تعالی و تقدس با این خاندان چه کمالات عطا فرمود  
 و ایشان را بچیز مخصوصی که آئینده و حضرت الله تعالی در شان ایشان فرموده فرزند  
 بعضیها من بعضی ایشانند که برخایشان جاری میباشد آنچه که بر اول ایشان جریان داد  
 پس همه بنی عباس که در اینجا حاضر بودند گفتند ایست میگوئی و راستی تو بر من مخفی  
 بود و الحال بر ما معلوم و متیقن گشت و دیگر در کتاب احتجاجات مذکور است که بعد از  
 واقعه روزی در مجلس مأمون حضرت جواد تقی صلوات الله علیه تشریف داشت و در آن  
 روز هم جمع کثیر یکی از بنی عباس و غیرهم و یحیی بن اکثم در آن مجلس حاضر بودند و از  
 هر جا حرف میگذشت و گفتگو میشد پس یحیی حضرت جواد تقی صلوات الله علیه  
 عرض نمود که ای فرزندان رسول الله حضرتت چه میفرمایید در حدیثی که مرویست از  
 جبرئیل علیه السلام که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که حضرت الله  
 تعالی بنو سلام میرساند و میگوید که از ابوبکر پس من که اینجا نمانم من از درانیم او نیز  
 از من را خواهد بست یا حضرت جواد علیه السلام فرمود ای یحیی بن اکثم من فضل ابوبکر  
 منکر نیستم لکن واجب است بر ما و عیال خودیست که نظر کند در حدیثی که حضرت رسول الله

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَجَعْتُ الْوَدَاعَ فَرَمُوهُ كَدْرُوعٍ لَبِيَّاتٍ زَبَانٍ مِنْ سَدَائِيتِ دَعْوَاهُ  
شده و هر که از روی عمد برین دروغ ببنده هاینه نشین او را شر و زخ است و هر  
حدیثی گذران من بشما برسد از این کتاب حضرت الله تعالی وست من بسنجید اگر  
موافقت داشته باشد از اخذ نمائید و اگر مخالف باشد آن اخذ نمائید و اینکه  
الحال نور و ایت نمودی ای یحیی موافقت با کتاب الله تعالی ندارد زیرا حضرت الله  
تعالی میفرماید وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَرَعَلَّمَ مَا تُسَوِّسُ بِهِ نَفْسُهُ وَدَبَّرَ  
فَرَمُوهُ وَتَحَىٰ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ جَبَلٍ لَوِ يَرِيدُ رَاقِمٌ أَوْ رَأَىٰ كَيْدَ تَرْجَمَةَ آتِ الْبَيْتِ  
که میفرماید تحقیق خلق نمودیم ما انسان را و میدانیم که بخاطر او میکند در دو سوخته  
میکند با او نفس او و ترجمه آیه دویم این است که میفرماید ما نزد یکتریم با او از مرتبه  
کردن او پس حضرت جواد علیه السلام فرمود حضرت الله تعالی اجل و اعز است از اینکه  
چیزی بر حضرتش مخفی باشد که از مرضا و عدم رضای او بیکر سوال نماید و سردل  
او بیکر را نداند پس دیگر باری یحیی گفت ای فرزند رسول الله چه میفرمائی در حدیثی  
که از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مرسل است که فرمود ابو بکر و عمر در زمین مثل  
جبرئیل و میکائیل میباشدند که در آسمانند پس حضرت فرمود که این حدیث هشتم  
منظور فیست از این جبرئیل و میکائیل و ملک مقربند که هر که عصیان حضرت  
الله تعالی کردند و اطاعت کردند و اکثر عمر ابو بکر و عمر بشرکت و عصیان گذشته  
و چون چنین است پس این محال است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله التبیسه  
کند ایشان را با آن دو ملک مقرب و دیگر باری یحیی بن اکتف گفت یا بن رسول الله چه  
میفرمائی در حدیثی مروی از حضرت رسول الله که فرمود ابو بکر و عمر دو سپید کھول  
اهل بهشتند حضرت امام علیه السلام فرمود این هم محال است زیرا اهل بهشت هم

جوان میباشدند در بهشت کھول نمیشد و این حدیث را بخانی امیر وضع نمودند  
در مقابل حدیث متفق علیه که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در شان حسن  
و حسین علیهما السلام فرمود که ایشان دو سپید جوانان اهل بهشتند پس دیگر با آن  
یحیی گفت ای فرزند رسول الله چه میفرمائی در این حدیث که از رسول خدا روایت  
میکند که فرمود عمر خطاب چراغ اهل بهشت است حضرت جواد تقی در جواب فرمود  
ای یحیی بن اکتف این حدیث هم موضوع است بواسطه اینکه در بهشت ملائکه مقرب  
و آدم و جمیع انبیاء و مرسلین میباشدند پس بنابرین چون تواند بود که اهل بهشت  
از نور ایشان روشن نباشد و از نور عمر بن خطاب روشن باشد پس دیگر با آن  
یحیی گفت از رسول الله صریح است که فرمود سگینه از زبان عمر ناطق است حضرت  
امام علیه السلام فرمود ای یحیی من انکار عمر نمی نمایم اما چیزی که هست این است  
که ابو بکر افضل است از عمر و او گفت در من شیطانی هست که مرا اغوی میفراید پس  
اگر من از طریق مستقیم میل نمایم مرا مانع شوید دیگر یحیی گفت از رسول الله صلی الله  
علیه و آله روایت میکنند که حضرتش فرمود اگر من مبعوث میشدم به نبوت البته  
مبعوث میشد حضرت امام علیه السلام فرمود که کتاب حضرت الله تعالی راست است  
تراست از این حدیث و حال آنکه حضرت الله تعالی در کتاب عزیز خود میفرماید وَ  
إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ يَعْنِي يَا ذَكَرْنِي مُحَمَّدٌ دَلِيلًا  
ما که فرمایم از انبیاء عهد و پیمان ایشان را و از نوح و از نوح پس حضرت الله تعالی از  
انبیاء عهد و پیمان گرفته و این کی تواند بود که حضرت الله تعالی میثاق خود را بتبدیل  
کند از محمد صلی الله علیه و آله بعمر و دیگرانکه انبیاء علیهم السلام یک چشم بر هم زدند  
مشترک نبودند و این کی ممکن است که مبعوث شود به نبوت کسیکه اکثر اوقات عمر خود

مثلت بوده باشد و دیگر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که من نبی بودم  
 و ادم همنوز میان روح و جسد بود دیگر با رحمتی گفت روایت میکنند که حضرت  
 رسول فرمود در هیچ مرتبه و محاز من تاخیر نشد مگر آنکه مرا گمان شد که با خطا  
 نازل گشته حضرت امام علیه الصلوات و السلام فرمود که این همه از جمله محالات است  
 زیرا نتواند بود که حضرت رسول در نبوت خود شک کند و دیگر آنکه حضرت الله  
 تعالی فرموده **اللَّهُ يُصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ** یعنی حضرت الله  
 تعالی بر میگزیند از ملائکه رسولها و از ایشان و این چون ممکن تواند بود که نبوت  
 منتقل کردد بکسی که حضرت الله تعالی او را برنگزیده باشد از برای نبوت و او را کثرت  
 عمر شریک و زینده باشد حضرت الله تعالی و دیگر چینی گفت از رسول الله صلی الله  
 علیه وآله روایت میکنند که فرمود در واقعه بدر اگر عذاب نازل میشد غیر عمر کسی  
 نجات نمی یافت حضرت امام علیه السلام فرمود این همه موضوع است زیرا حضرت  
 الله تعالی فرموده **وَمَا كَانُوا لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانُوا لِيُعَذِّبَهُمْ**  
**وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ** یعنی حضرت الله تعالی عذاب نمیکند ایشان را و حال آنکه تودر  
 میان ایشان باشی ای محمد و الله تعالی عذاب نمیکند ایشان نیست در حالی که  
 ایشان استغفار میکنند باشند پس حضرت الله تعالی درین آیه خبر داده که عذاب  
 نمیکند احدی را مادام که رسول الله صلی الله علیه وآله در میان ایشان باشد و مادام  
 که ایشان استغفار کنند و اقم و راق که سبب وضع این احادیث این است که چون در  
 اقل بعد از رحلت جناب صمصوی صلی الله علیه وآله اجلا فحجاب و طغای کرد  
 اوقات فتح مکه از خوف شمشیر از روی گراشتن بظواهر اسلام کرده در این  
 بصف نفاق راسته بودند درین خیانت کردند امام بحق اسد الله الغالب غا

کل غالب علی بن ابيطالب صلوات الله علیه که حضرت الله تعالی و رسول صلی الله علیه وآله  
 از جهت امامت و هدایت خالق تعین فرموده بودند بکنج لشانه نباله نابار از نده چند  
 از برای خود امام نمودند و دیدند که در شان امام بحق ایات قرآنی و احادیث نبوی  
 درود یافته و در باب امامان جعلی ایشان غیر نکال خسران مذکور در السنه و افواه  
 انجمنه ترویج باز کارکاسد و کار فاسد خود صرفه را درین دیدند که احادیث از زبان  
 پیغمبر صلی الله علیه وآله وضع نموده با بعضی ایات در شان نامبارت ایشان نقل نما  
 و عوام کالاتعام را با این حیل بفریبند و خود را در نظر ناریان و اهل تیر سوار در  
 مستحق سخط الهی و عذاب الیم کرده اند لهذا حاجت اقلیم ازین حیله فریب خوردند  
 و ایشان را امام بحق دانسته اهل مذهب حق را اگر دست بیابند میکشند بلکه چندین  
 هزار خون ناحق از بجهت یخته شده و میشود و خواهد شد **لَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى وَ**  
**لَعَنَهُمُ** و دیگر نفقه الاسلام و اسلیم نجح محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه در کافی  
 محمد بن ابی العلی روایت نموده که او گفت شنیدم از یحیی بن اکثم که قاضی عراق بود که  
 بعد از آنکه با حضرت جواد تقی صلوات الله علیه مناظره کردم و از حضرت مسائل  
 آحاد فرار کردم روزی در شانای زیارت قبر رسول صلی الله علیه وآله بجزش عرض نمودم  
 و دران روز هم مسایل بسیار از آن حضرت پرسیدم و همه را جواب بشارتی وافی فرمود پس  
 گفتم یا بن رسول الله میخواهم که از حضرت مسئله دیگر سؤال کنم اما حیا مانع است  
 حضرت امام علیه السلام فرمود میخواهی سؤال ترا من بگویم و جوابان را نیز بتوفیقها  
 من گفتم فدای تو شوهر اگر چنین کنی از حضرتت بعد نیست پس حضرت فرمود که اگر  
 تو ایست که از من سؤال کنی که امام گیس درین زمان من گفتم فدای تو شویم سؤال  
 همبراست که فرمودی پس حضرت امام علیه السلام فرمود که امام درین ایام منم پس من

گفتم فدای تو شوم بر بر نشا هدی هست حضرت صلوات الله علیه فرمود بلی و عصا  
 که در دست مبارکش بود بزبان درآمده گفت ب تحقیق که امام درین زمان و محبت الله تعالی  
 صاحب نیست **فصل دوازدهم** در ذکر مناظره حضرت امام ابوالحسن علی بن محمد الهادی النقی  
 علیه السلام با جماعت بنی هاشم و بنی عباس در کتاب احتجاجات شیخ طبرسی  
 رحمه الله از ابی عبد الله بن زیاد مرزیست که چون متوکل عباسی باز هر دادند نذر کرد که اگر  
 از آن بخت بیاید مال بسیار بفقرا بدهد و چون از آن مرض شفا یافت چون بحال گفته بود  
 که مال بسیار بدهد و قدر آنرا معین ننموده بود حیران شد که چه باید کرد پس بدست فقها  
 فرستاده درین باب فتوی طلبید گفت چون گفتیم که مال بسیار بدهم و قدر مال <sup>مستحق</sup>  
 ننمودم الحال مرا چه باید کرد تا برائت ز منه حاصل شود پس ایشان اختلاف کردند درین  
 مسئله بعضی گفتند هر قدر هم بدهد تا برائت ز منه حاصل شود و بعضی گفتند ده هزار  
 درهم و بعضی گفتند صد هزار درهم باید تصدق نمود پس متوکل متعجب شد که چه کند  
 حسن حاجب چون حجت متوکل را مشاهده نمود گفت اگر من قول حق را درین مسئله  
 برای تو تحصیل نمایم من چه چیز خواهم داد متوکل گفت اگر تو درین باب قول حق را از برای  
 من تحصیل کنی مرا از خیرت برهانی من ده هزار درهم بگو میدهم و اگر نیادی قول حق را  
 مرصد تا زبانه بتو خواهم زد حسن گفت من را ضمیمه پس بنزد هادی نقی صلوات الله  
 آمده ماجرا را بحضرتش عرض نمود پس حضرتش فرمود که بگو متوکل که هشتاد درهم  
 کند حسن قول حضرت امام را بمتوکل گفت متوکل گفت چه دلیل مرا هشتاد <sup>دهم</sup>  
 باید داد حسن بخدمت امام آمده از دلیل سوال نمود از کتاب الهی حضرت امام فرمود  
 از وجهه این که حضرت الله تعالی فرموده لَقَدْ بَصَّرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَجَوْنِ  
 مواطن را شرحیم از هشتاد موطن زیاده بنمود چون حسن این دلیل را بمتوکل گفت

بسیار فرجناک شده بحسن ده هزار درهم داد و دیگر در کتاب احتجاجات مسطور است  
 که در پیش متوکل نصرانی بود بازن مسلمانان ناکرد و چون متوکل خواست که بر او  
 اجرای چنگ کند او در آن حبه فرسودمان شد پس متوکل در باب او متعجب گردید و ندانست  
 که چه باید کرد پس بفقها رجوع کرد از ایشان درین باب فتوی طلبید یکی بن اکتف که  
 تاخی آن حد بود و گفت که اسلام او منهدم گردانیدیم کفر او را و هم این عمل را که زنا  
 باشد و بعضی دیگر گفتند که او را ستم حد باید زد و فقهای دیگر هر یک چیزی گفتند  
 پس متوکل را از آن اقوال مختلفه فقها حیرت زیاده گردید بعضی ترسیدند و بعضی نوشتند  
 و از حضرتش استفتا نمودند که در باب این چه باید کرد حضرت امام فرمود نصرانی  
 چندان باید زد تا بپسین یکی بن اکتف و دیگر فقها قول حضرت را انکار نموده بمتوکل  
 گفتند دلیل این قول را از او پرس من تا ما بشنوم زیرا برین مذکبات لاکت گندینه  
 حضرت رسول الله پس متوکل حضرت امام نوشت که فقهای مسلمین قول حضرت  
 انکاری نمایند و میکوبند که کتابی است برین ناطق نیست اگر حضرت را دلیل بر  
 قول باشد بفرمان ما مار هم معرفی بران حاصل شود حضرت امام فرمود پس بایست که  
قُلْ اَرَاوَا بَايِسْنَا قَالُوا اَمَّا بِاللَّهِ وَحَدِّهِ وَكُفْرَنَا اِنَّمَا كُنَّا مُشْرِكِينَ فَكَمْ يَكُنْ  
يَتَفَعَّرُ لِمَا رَاوَا بَايِسْنَا رَقْمِ اوراق كويد بن محمد ايه ايراسن که میفرماید چون  
 دیدند کافران عذاب را گفتند ایمان آوردیم بالله تعالی و روگردان شدیم از آنچه می  
 کردیم آن شرک میورزیدیم پس نمی رساند نفع بایشان ایمان ایشان چون دیدند عذاب را  
 یعنی ایمان پیش از دیدن عذاب نافع میباشد و بعد از آنکه عذاب بعین کرد ایمان نفعی  
 نمی رساند حاصل کلام آنکه چون حضرت امام این دلیل را از قرآن مجید برایشان فرمود  
 فقها ملزم گردیدند متوکل فرمود تا آن نصرانی زانی را چندان زدند تا آنکه بمرد و دیگر

ایمانم تم

در کتاب احتجاجات شیخ طبری علی الله وبعثه مذکور است که روزی جمعی از اعیان  
علومین و بنی هاشم در مجلس هشتاد و نهم حضرت هادی نقی حاضر بودند و یکی از  
شیعیان که در آن اوقات با یکی از سنیان مناظره نموده او را ملزم و مایل کرده اند  
بود بدین حضرت آمد پس حضرت امام ۴، ان شیعه را تعظیم و تکریم بسیار نمود  
او را بر اعیان علومین و بنی هاشم مقدم نشانیده تا اول نشست بود حضرت با او متوجه  
بود و با او تکلم میفرمود این عمل بر اعیان علومین و بنی هاشم دشوار و گران آمد  
بعد از آن شیعه از حضرت شرم خورده برفت علومین اگر چه رعایت نمود  
چیزی نگفتند اما شیخی از بنی هاشم بحضرت خطاب نموده گفت ای فرزندان رسول  
ایجا این است که مردم عای با بر سادات و بنی هاشم ترجیح داده مقدم داشته حضرت  
فرمود ای جماعت بر شما باد که مصداق این آیه نباشید که حضرت الله تعالی میفرماید  
تَوَاتُرًا إِلَى الَّذِينَ أَوْفُوا نُصُبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعُونَ إِلَى الْكِتَابِ اللَّهُ لِيَجْزِيَكُمْ بِهِمْ ثُمَّ  
يَتَوَلَّى قَرْيُومًا مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ راقم اوراق گوید ترجمه آیه اینست که میفرماید ای  
نبی بپسند ای محبت خدا تا آنرا که داده شده اند بخشنی از کتاب چون نداد کرده میشوند بکتاب  
الله تعالی تا حکم کند میان ایشان پس میگردند که در هیچی از ایشان در حالی که در کف دستند  
چون حضرت امام ۴، این آیه را تلاوت فرمود بایشان خطاب نموده فرمود که ای اراضی  
هستید بحکم کتاب حضرت الله تعالی هم ایشان گفتند بل اراضی هستیم حضرت امام  
فرمود ایمانه این است که حضرت الله تعالی در کتاب عزیز خود فرموده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ  
آمَنُوا إِذْ أُتِيَ لَكُمْ رَسُولٌ أَوْ فَاتَكُمْ فَأَتَيْتُمُوهَ إِفْخَافًا وَرَأْسًا وَرَأْسًا فرموده الَّذِينَ  
أَوْفُوا الْعِلْمَ وَرَجَاتٍ راقم اوراق گوید که ترجمه این است که میفرماید ای جماعت که ایمان  
آورده اید هرگاه گفت شود مرثیه از کفر فاح بکشید در مجلس پس فرج بکشید تا آنکه کتاب

گردد حضرت الله تعالی از برای شما و مراد حضرت امام ۴، از این آیه فقره آخر این است  
که میفرماید وَالَّذِينَ أَوْفُوا الْعِلْمَ وَرَجَاتٍ یعنی آنانکه علم بایشان داده شده است و رجوات  
ایشان را حضرت الله تعالی بلند میگرداند و چون حضرت امام ۴، این آیه را بر جماعت علوی  
و بنی هاشم خواند ایشان را بشرف خطاب در آورد و فرمود که حضرت الله تعالی مرا ضعیف  
نمیشاید مگر باینکه مؤمن عالم را بر مؤمن غیر عالم برتفعت باشد چنانچه اراضی نمیشاید  
مگر باینکه مؤمن را بر غیر مؤمن برتفعت باشد و بگردد فرمود بایشان که بگوئید بمن که حضرت  
الله تعالی فرموده يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ كَارِهُونَ یا آنکه فرموده يَرْفَعُ اللَّهُ  
الَّذِينَ أَوْفُوا شَرَفَ النَّبِيِّ وَرَجَاتٍ و دیگر حضرت شرف فرمود بگوئید بمن که این است  
که حضرت الله تعالی فرموده هَلْ لَيْسَ تَوَكَّلُ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ راقم  
اوراق گوید ترجمه آیه این است که میفرماید ای ماسوی میدانند بود آنانی که دانش  
مستند و آنان که دانش ندارند یعنی مساوی نتوانند بود حضرت امام ۴، چون این آیه را  
هم بر ایشان خواند فرمود چون حضرت الله تعالی چنین فرموده از جهت چه امر انکار  
میشاید را باینکه من آن مرد را رفعت دادم و حال آنکه الله تعالی او را رفعت بخشیده  
حضرت امام ۴، فرمود بایشان که ازین جهت که این مردان ناصبی را در هم شکست بختها  
الله تعالی افضل است از زهر شرف و نسبت چون حضرت امام ۴، سخنی باینجا رسانید یکی  
از عبا سیدین بحضرت خطاب نموده گفت ای فرزند رسول الله قدر و منزلت ما را نادان  
گردانیدی که بجز نسبتی را بر ما تفضیل فرمودی بحال آنکه از اول اسلام تا این زمان پیوسته  
افضل در نسبت مقدم میبود حضرت امام ۴، فرمود سبحان الله ای مرد چون گفتی از اول  
اسلام تا حال افضل در نسبت مقدم می بوده و حال آنکه عباس هاشمی بود بیعت کرد با او  
که او یتیمی بود و دیگر بعد از آنکه بن عباس خدمت عمر بن الخطاب میکرد با وجود که او

هاشمی نسب و ابو الخلفاء بود چنانچه آنجا این بوده این هم جایز است **صلی** در ذکر  
 مناظره و مکالمه حضرت امام ابو محمد حسن بن علی العسکری علیه السلام در کتاب  
 احتجاجات شیخ طبرسی رحمه الله مسطور است که حضرت امام ابو محمد حسن عسکری عرض  
 کردند که قوی بر عقیده این میباشد که هاروت و ماروت دو فرشته اند که حضرت الله  
 تعالی ایشان را از جهت حکومت بر زمین فرستاد و در اوقات که عصیان بنی آدم  
 شده بود و چون ایشان بر زمین آمدند عاشق زهره شدند اراده زنا با زهره کردند  
 و شرب خورند و شخص با بغیر خود کشتند پس حضرت الله تعالی ایشان را در جاه  
 بابل انداخت که در آنجا معذب باشند و ساحران از ایشان سوچی مومند و زهره را حضرت  
 الله تعالی مسخ نموده ستاده گرفتند و این زهره الحاکمه در اسمان است همان زلفت مسخ  
 گردیده حضرت امام فرمود معاذ الله ازین قول زیرا که ملائکه معصوم و محفوظ میباشند  
 از کفر و اعمال قبیحه بسبب لطافت حضرت الله تعالی حضرت الله تعالی درباره ایشان  
 فرمود لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ یعنی مخالفت نمیکند ملائکه  
 حضرت الله تعالی را در آن چیزی که ایشان را بآن امر فرماید و میکنند هر چه را که بآن  
 مأمور باشند و دیگر فرموده وَكَمْ مَوْجِدٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمِنْ عِبَادِهِ يَعْنِي الْمَلَائِكَةَ  
لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي وَلَا يَتَّبِعُونَ الْهَوَىٰ وَالنَّهَىٰ وَالَّذِينَ لَا يَفْقَهُونَ  
 دیگر در باب آنکه حضرت الله تعالی فرموده بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ  
وَهُمْ يُآمِرُونَ بِعَمَلَاتِهِمْ اول بر اینست که میفرماید سر حضرت الله تعالی  
 راست هر کس که در اسمانها و زمین است و هر کس که در نزد حضرت است و هر کس که در  
 او بند و کون کشتی نمیکند از بندگی او وحشت نمیشوند از عبادت او و تسبیح میکنند  
 حضرت الله تعالی را شب و روز و سست نمیکردند از تسبیح کردن و ترجمه آیه دومین است

که میفرماید بلکه ملائکه بندگانیند که امری را شنیده اند پیشتر نمیکند حضرت الله تعالی  
 در گفتار و ایشان پیوسته بفرموده حضرت الله تعالی عمل کنند و اند چون حضرت امام  
 این آیات را ایراد فرمود پس بآن مخاطب فرموده که حضرت الله تعالی ملائکه را خلیفه های  
 خود گردانیده در آسمان چنانچه انبیا و امامان را خلیفه ها خود گردانیده در دنیا و هم چنین که  
 بر انبیا و امامان جا بر نیست کشتن عجز حق و زنا هم چنین بر ملائکه هم جا بر نیست و دیگر  
 فرمود ایاتی بیخی و نمیدانی که حضرت الله تعالی دنیا را از بنی و امامی که بشیر باشند خالی  
 نمیکند و راقم و راقم گوید که مراد امام (ع) در این فقره این است که حضرت الله تعالی هرگز دنیا  
 از بنی و امام خالی نمیکند و در پس هر چه وقت هاروت و ماروت بر زمین از جهت حکومت آمدند  
 در اوقات نبی و امام نبوده باشند و باید که ایشان بر زمین آمدن حکومت کنند و بعد از آنرا  
 این فقره حضرت امام (ع) فرمود بطریق استشهاده که حضرت الله تعالی فرموده وَمَا أَرْسَلْنَا  
مُبَشِّرًا وَلَا نَذِيرًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ عَزِيزِ الدِّينِ الْحَكِيمِ یعنی ما نفرستادیم ای محمد پسران تو  
 مکرر دانی را که وحی کرده میشد بسوی ایشان و آن مردان اهل ده ها بودند پس حضرت الله  
 تعالی درین آیه خبر میدهد که هر کس ملائکه را بر زمین از جهت امامت و حکومت نفرستاد  
 و ایشان را همیشه با ندب میفرستاده و چون کلام حضرت امام (ع) باین مقام رسید پس  
 ایشان گفتند بنا برین که فرمودی ای ایلیم هم باید فرشته نباشد حضرت امام (ع) فرمود  
 فی بلکه ایلیس را کرده جنیان بود و از جهت این حضرت الله تعالی فرموده وَإِذْ نُنَّا لِلْمَلَائِكَةِ  
أَسْجُدَ وَالْإِنَّمَا فَتَنَّادُوا إِلَيْهَا أَسْجُدْ كَانُوا مِنْ الْجِنِّ كَيْ حَضَرَ اللَّهُ تَعَالَى فَرُودَهُ وَالْحَقَّ  
خَلَقْنَا مِنْ مِثْلِهِ مِنْ نَارِ السَّمُورِ راقم و راقم گوید که ترجمه آیه اولی بر اینست که صیغه  
 یادکن ای محمد از آنکه چون گفتیم بفرشته ها که سجده کنید مرا دم را پس همه ایشان سجده کردند  
 مگر شیطان که او بود از گروه جن و ترجمه آیه دومین بر اینست که صیغه ها بد کرده جان را ما خلق



کریم پسر از التماس تابنده ی حضرت امام ۴ بعد از این در این دوایه از جهت استسماها و  
دیگر با فرموده خبر داد مراد مرح از حد و او از مضاء و او از ابای خود از علی ۴ و او از  
که فرمود بدرستی که حضرت الله تعالی ما معاشر آل محمد و انبیا و ملائکه را اختیار نمود  
اختیار نمود ما را و انبیا و ملائکه را مکرر برای این که میدانست که صادر نمیشود از ما  
ایشان چیزی که ما و ایشان را از ولایت و عصمت و بیرون برد و هم چنین صادر نمیکرد  
از ما و ایشان را داخل کرد و اندر جماعتی که مستحق عذاب و عقوبت میباشد و چون سخن  
امام ۴ با نیجار سپید کردی گفتند، ما رسیدیم که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود  
که چون در روز غدیر حضرت رسول الله ص، نص بر ولایت و امامت من کرد پس حضرت  
تعالی ولایت مرا بر ملائکه عرض کرده بعضی از ایشان قبول نمودند پس حضرت الله تعالی  
ایشان را مسح فرمود حضرت زکریا صلوات الله علیه و آله فرمود که معاذ الله این مردی  
که این قول را از امیر المؤمنین ۴ روایت نموده اند مردی اندک دروغ بر ما می بندند و چون  
چنین باشد و حال آنکه ملائکه ها و سوره های حضرت الهی اند مثل سایر انبیا که بسوی  
خالق فرستاده شده اند چون چنین است چون تواند بود که ایشان با حضرت الله  
تعالی عاصی و کافر شوند و شأن ملائکه جلیل تر است از این که این قسم مورد ایشان  
منسوب توان ساخت **فصل چهارم در ذکر مناظره شیخ اجل شیخ مفید طاب ثراه**  
با کاتبی و ان از است که در فصول سبده مرتضی رحمه الله مذکور است که روزی جناب  
شیخ مفید را با کاتبی صحبت اتفاق افتاد بعد از گفتن و شنیدن چند که میان ایشان  
گذشت کاتبی عجب است شیخ نور الله مضجعه خطاب نموده گفت شما را دلالت چیست بر بطلان  
خلافت ابوبکر بن ابی قحافه جناب شیخ در جواب فرمود دلایل بطلان خلافت ابوبکر  
بیشتر است لکن من از انجمل دلیل که موافقت داشت باشد بفرم و مدله توان برای تو

بیشتر است  
اراد می نمایم و ان از است که کل امت محمدی مصطفی ۴ متفق و مجتمع اند که امام طایب  
که محتاج با امام دیگر باشد و هم چنین کل امت متفق اند در اینکه ابوبکر بر مردم خطا  
نموده گفت و کذب گفت و کذب گفت و کذب گفت و کذب گفت و کذب گفت و کذب گفت و کذب گفت  
اوراق گوید معنی بر فتنه که بنیان پس از آن قحافه جریان یافته است که من متو  
امر شما گشتم و حال آنکه من بهتر از شما نیستم پس اگر راست باشم و بر راستی در  
شما حکم کند اطاعت من بکنید و اگر مخوف کردم و بر راستی حکم نمایم مرا بر راستی دلالت  
کنید جناب شیخ رحمة الله فرمود که درین قول خود اعتراف نموده که او محتاج بر عینت  
در حکم و تدبیر و جمیع عقلا متفق اند باینکه هرگاه بر عینت محتاج باشد بطریق  
محتاج خواهد بود با امام پس هرگاه ابوبکر محتاج با امام دیگر نیست باطل میکند  
امامت او بواسطه اتفاق و جماعتی که منعقد است باینکه امام محتاج با امام دیگر  
نیست چون جناب شیخ اعلی الله در حین این دلیل را ایراد نمود بر بطلان خلافت  
ابوبکر پس کاتبی ساکت شد و چیزی در جواب حضرت شیخ نگفت لکن در آن مجلس  
از جماعت معتزله نشنید بود که او داعی الله میگفتند او بتکلم در آمده در جواب شیخ  
گفت هر امت اتفاق دارند باینکه قاضی بقاضی دیگر محتاج نیست و هم چنین امیر  
با میر دیگر و بنا بر اصل تو باید که جمیع قضات و امراء معصوم باشند چون محتاج  
نیستند بقضات و امرای دیگر چنانچه تو در امام دعوی نمودی ای شیخ جناب شیخ  
در جواب فرمود که سکوت آن مرد که اول تکلم می نمود یعنی کاتبی بهتر بود ازین تکلی  
که تو کردی و ظن من در باب تو این نبود که بطلان این قول را ندانی و این است  
که میدانم و بطریق مکابره این قول واهی تکلم نمودی زیرا در اینکه گفتی اجماع منعقد  
نیست بلکه اجماع برخلاف این منعقد است زیرا که امت اتفاق دارند باینکه قاضی

عبارت امام باشد و محتاج میباشد بقاضی که او امام باشد و هم چنین امیری که امام نباشد  
محتاج است بامیر و دیگر که او امام است مگر آنکه قاضی و امیر باشند پس درین صورت محتاج  
بقاضی و امیر و دیگر نیستند و این بعین همانست که من گفتم که امام مستغنی میباشد از  
امام دیگر بجهت عصمت و کمالی که او را میباشد ای مرد عفو کند تر حضرت الله تعالی که بگوید  
الزاعمی کروی هار پس آن مرد شرمند شد سر در پیش افکند و از آنجانب هیچ نگفت آنکه الله  
تعالی العالمین **فصل پنجم** در ذکر مکالمه معین الله با ابو عمر و شوطی و دیگر از لطیف  
حکایات که از جناب شیخ رحمه الله تعالی منقول است این است که سید اجل سید مرتضی  
طاب ثراه در فصولش مذکور کرده اند که در روزی یکی از افاضل ستهان که او را ابو عمر شوطی  
میگفتند جناب شیخ اعلی الله مقامه خطاب نموده گفت ایانه این است که اجماع امت معتقد  
کریده باینکه ابو بکر و عمر در بعضی وقتها مسلمان بوده اند اما در این که ایشان در  
زمانها در اسلام بوده اند اجماع معتقد نیست زیرا امت متفق اند در اینکه پیش از اظهاری  
اسلام سالها در مشرک بوده اند و جمیع کتبی از اهل اسلام برینند که بعد از اظهاری  
اسلام هم کافر شدند بواسطه آن حرف ایشان از نص و مع هذا در زمان حیات حضرت  
رسول الله ص نیز از ایشان نفاق ظاهر کرده شد شوطی در جواب جناب شیخ گفت که با  
کریده بنا بر اینکه گفتی آنچه مرا در خاطر بود که برین متضرع کرده ام و راه سخن با بر من  
جناب شیخ فرمودند که من هم دانستم که چه میخواهی بگوئی راقم وراق کوید بنا بر کلام جناب  
شیخ که بعد ازین مذکور خواهد شد معلوم میگردد که شوطی در خاطر این بوده که هرگاه  
جناب شیخ قبول نماید اجماع را بر اسلام ایشان در جواب بگوید که هرگاه اجماع امت معتقد  
باشد در اسلام ایشان پس اینست که گروه شیعیان بگویند که ایشان مرتد گشتند مسوع نباشد  
چون قولست در مقابل اجماع و از وجه اعتبار ساقط است الله اعلم بحقیقت الصواب

حاصل کلام آنکه بعد ازین مکالمات که میان جناب شیخ طاب ثراه و شوطی گذشت جناب شیخ  
شوطی را مخاطب داشته فرمود که ایچ تو میخوایسته که بر من وارد سازی من الحال بر تو را و من  
و تو را با صراطی محمدا ندم شوطی گفت چون مرا با صراطی محمدا ندمی جنابش فرمود که ایانه  
امت محمدیه اجماع شده بر اینکه هر کس اعتراف کند که او مشرک نموده درین حضرت الله تعالی  
در نبوت حضرت رسول الله ص انکس عترت بکفر خود نموده افترا بر او روا کرده شوطی گفت  
بل چنین نیست جناب شیخ طاب ثراه فرمود که با اتفاق کل امت عمر الخطاب گفت من از آن  
روز که مسلمان شدم مشرک در اسلام نکردم الا در حدیثی که حضرت رسول ص صلح نمود  
با اهل مکه پس من بپیش حضرت آمدم و گفتم یا رسول الله ایاق تو نبی نیستی گفت بل من  
گفتم ایامو من نیستی گفت بل بعد از آن من گفتم پس از برای چه این ذلت و خوارگی را بر  
خود راه داری پس او گفت این خوارگی و ذلت نیست بلکه این خیر است پس من در یک بار با او گفتم  
ایاق تو بما وعده دخول مکه نمودی او گفت بل وعده نمودم پس گفتم از برای چه داخل شدی  
او گفت من امسال را معین ساختم و نگفتم که در این سال بمکه داخل خواهیم شد من گفتم  
امسال را تعیین ننمودی پس او گفت انشاء الله بعد ازین داخل خواهیم شد ای شوطی نه  
این است که عمر درین قولش اعتراف نمود بلیت خود درین حضرت الله عز وجل و در نبوت  
رسول ص و مواضع شکوته خود را مذکور ساختند و سببشک خود را هم بیان نموده پس  
ظاهر شد که اجماع معتقد است بر کفر بعد از آن که اطهار ایمان کرده بود و اینست مردان عمر  
دعوی نمایند که او بعد از آن یقین حاصل کرد و بعد از شاکت ایمان رجوع نمود و بلیت  
بر او قبل و در مقابل اجماع اعتبار ندارد و عاقل صاحب قیاس هرگز نسبت از اجماع بر دلش بند  
بخد لیل تمناعت نکند و سبب برین اعتقاد ما بر اجماع است و دعوی خالی از دلیل مردان عمر را  
چون در مقابل اجماع است قبول نداریم چون جناب شیخ نور الله مضجعه سخن را با اینجا منضم

شوط چون جواب ندانست ازین قول عدول نموده گفت ظن من این نبود که کسی بر کفر عمر <sup>ع</sup>  
اجماع نماید و این را الحال شنیدم پس جناب شیخ فرمود چون الحال از من شنیدی دانستی  
جناب شیخ بجز خود قسم یاد نمود که پیش ازین کسی این کلام مسلّم نگردد و شوط خطاب نمود  
گفت اگر جوابی ترا بر نهیست بگو شوطی سر در پیش افکند چیزی گفت **فصل ششم** در  
ذکر جواب جناب شیخ مفید رحمه الله تعالی اعراض ابو الحسن بن خیاط را چنانچه در فصول  
اجل سپید رضی عنہ مذکور و مسطور است و آن بنی است که جناب شیخ ابو <sup>حسن</sup>  
خیاط که از فضلاء سیره اهل خلاف بوده نقل فرموده که روزی بر کفتم مرعی از فرقه  
امامیه در وقتی از اوقات بر پیش من آمده گفت رئیس من مرید پیش تو فرستاده گذار بق  
پیرسم از قول حضرت رسول الله ص که با ابوبکر گفت لا تحزن بواسطه خوفی که او را بود  
یا از خوف ابوبکر طاعت بود یا معصیت اگر آن خوف طاعت بود لازم می آید که حضرت  
رسول الله ص نهی از طاعت کرده باشد و اگر معصیت بود پس ابوبکر در آن خوفی که در آن  
عصیان ورزیده باشد پس من با او گفتم که الحال سؤال را بگذار و برو و از رئیس پیر من  
حضرت الله تعالی گفت موسی بر عیسی گفت که لا تحزن یا از خوف حضرت موسی طاعت  
بود یا معصیت اگر طاعت بود که حضرت الله تعالی نهی از طاعت کرده باشد و اگر معصیت  
بود لازم آید که حضرت موسی معصیت کرده باشد پس چون آن مرید امام این قول مرا شنید  
رفت بر پیش رئیس خود و چون باز آمد از پیر سپیدم که در تفسیر چه گفت مرید ما می گفت <sup>پیش</sup>  
مرامع کرد از بحالست تو و گفت با او تکلم منم ای جناب شیخ رحمه الله بعد از نقل این حکایت  
از خیاط فرموده که من این حکایت را صحیح میدانم و همان من است که ابو الحسن خیاط <sup>این</sup>  
حکایت را از پیش خود ساخته باشد زیرا که راست می گفتند که آن مرید را رئیس شیعه <sup>پیش</sup>  
او فرستاده بود بایستی که آن رئیس شیعه از جواب این قول عاجز نباشد زیرا که جواب

این قول اسکاکی ندارد بلکه در نهایت ظهور است و ظاهر این است خیاط حکایت را  
وضع نموده تا ازین قبضه فرقه تابعه امامیه را بر اصحابش ظاهر گرداند و بگوید رؤسای شیعه  
درین مرتبه اند لکن من در جواب میگویم که فرقه میان قصد ابوبکر و حضرت موسی ظاهر است  
و خفا ندارد زیرا قول حضرت الله تعالی موسی لا تحزن و محمد ص لا یحزنک قولم و نهی  
اینها اگر محمول بر ظاهر باشد و دلیل عقلی معارض ندانست باشد هر آینه خواهیم دانست  
که این نهیست ایشان را از فعل قبیحی که بواسطه آن مستحق ذم باشند زیرا که لا تعقل <sup>حقیقه</sup>  
نهی از فعل میباشد که فاعلش بسبب آن فعل مذموم شود چنانچه افعال که در مقابل  
النهی مخالفان لکن چون دلیل عقلی معارض مفاظ ظاهر این آیات است باید که از مفاظ  
ظاهر این آیات عدول کنیم زیرا دلیل عقلی قایل است بر وجوب عصمت بنیای علیهم السلام  
و اجتناب ایشان از اثم اما ابوبکر با اتفاق کلامت چون معصوم نیست و بر ما  
لازم نیست که آیه که دلالت بر ذم او کند از ظاهرش بدر بریم پس آیه که متضمن قصه  
اوست چون سازقی از کلام الله تعالی و کلام رسول الله ص ندارد و دلیل عقلی هم معارض  
آن نیست پس باید که محمول بر ظاهر باشد زیرا بی وجوه صارف کلام الله از ظاهرش  
عدول نمودن با اتفاق کل جای نیست پس بی وجوه لا تحزن که دلالت بر قبض حال ابوبکر  
میکند باید که بر حقیقتش محمول باشد تا ابوبکر آن حال را که من عنده است ستم ندانم  
و آن را از خود سزا بنماید پس باطل شد آنچه ابو الحسن خیاط که در یکس حالت معترضه است  
ايراد نموده و با آن اعتقاد کرده است و آنچه مادر اینجا ذکر نمودیم از قبض حال ابوبکر و عصیان  
او کاشف محقق قول بعضی متقدمین مشایخ شیعه است رحمه الله چنانچه فرموده که  
حضرت الله تعالی در هیچ موضع انزال سبکت بر پیغمبر خود ننموده مگر آنکه مؤمنانی که با  
در خدمتش میبودند در سبکت شریک بودند و سبکت نیز ایشان را شامل بود چنانچه

حضرت الله تعالی میفرماید در واقع چنین است **إِذْ أَحْبَبْتُمْ كَثْرَتَكُمْ وَلَمْ تَعْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا**  
**وَصَافَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضَ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَابْتِئْتُمْ مَذِيرِينَ ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمُ الْغَيْثَ مِنْ أَلْفِ**  
**وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَدَرَجَاتٍ بِكْرٍ فَرُوهِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سُكِينَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ**  
راقم اوراق گوید ترجمه آیه این است که میفرماید هنگامیکه در غلبه و در شمار بسیار شما  
پس آن بسیاری شما را غنی نکرد از چیزی و تنگ کرد اندک آن بسیاری بر شما زمین را پس  
بعد از آن که چنانچه در عالم گوشت بدشمن کننده بود پس در آن هنگام فر فرستاد حضرت  
الله تعالی آرام دل را بر پیغمبر خود و بر مؤمنان و آیه دیگر که بعد از این آیه مذکور است ترجمه  
از این ترجمه بیرون می آید زیرا از تعبیر در اینجا مذکور است و دیگر چنانچه شیخ علی الله مفا  
فرموده اما چون در غار غیر ابو بکر با حضرت رسول الله ص بود پس حضرت الله تعالی  
آن حضرت را مخصوص بسکینه کرد و انبیا و ابوبکر را شایسته حضرتش در بسکینه ساخت چنانچه  
میفرماید **فَأَنْزَلَ اللَّهُ سُكِينَهُ عَلَيْهِ وَأَبْدَهُ يُجْنُونَ لَهُمْ تَرَاهَا عَنِ فِرْقَانِ فَسْتَادَ اللَّهُ**  
تعالی آرام دل را بر نبی و صدق کرد و او را بلسکرهای که بنشینند شما ایشان را پس اگر ابوبکر  
مؤمن میبود بایستی که او نیز در بسکینه شریک و بسکینه شامل پیغمبر او باشد چنانچه  
در مواضع دیگر که مؤمنین بودند بسکینه شامل حضرتش و مؤمنین بود پس باید که خبری  
ابوبکر قبیح و عصبان باشد و از جهت خبری او را حضرت الله تعالی از بسکینه اخراج فرمود  
پس نهی در این مقام باید که محمول بر حقیقت باشد و این بر کسی که اندک تا مل کند ظاهر است  
و خفا می ندارد و چنانچه شیخ نور الله مرقده بعد از نقل این حکایت فرمود که بواسطه  
این طعن را از مشایخ رضوان الله علیهم شنیدند در شکنجای حجت افتاده مضطرب گشتند  
و از برای توجیه این طعن فکرها کردند و متشعب چند شعبه کردند و هر شعبه از  
جست خلاصی از این طعن چیزی گفتند که دلالت بر ضعف عقل و خفاف رأی و هلاکت

ایشان میگوید یکی از آن توجیهات این است که گفتند انزال بسکینه بر ابوبکر شد زیرا  
او خایف بود رسول الله ص مطهر و غنی از بسکینه بود حضرت شیخ رحمة الله بایشان گفت که  
از این توجیه به نفس خود خیانت کرد به بسبب جعلی که در این توجیه طعن است بکلام  
زیرا و لعلی که گفتند صحیح باشد باید که در بدر و حنین هم بسکینه با حضرت نازل نکردند  
باشد زیرا که درین دو موضع هم حضرتش ص خائف نبود و جمع نمینمود بواسطه نفسی که  
داشت مطهر بود و میدانست که فرخ از حضرتش خواهد بود و هم میدانست که حضرت الله تعالی  
دین او را ظاهر میکرد و اندر هر دو دینها چنانکه مشرکین اگر آه داشتند باشند و از اینست که  
قرآن ناطق است بر بسکینه درین موضع نیز انزال بسکینه با حضرت شده علی که در اینجا  
گفتید صورت ندارد و اگر بگویند که درین دو موضع حضرتش خایف بود اما خوف خود  
ظاهر نداشت لهذا بسکینه درین دو موضع بر او نازل کردید مادرجواب شما میگوئیم که  
شاید در غار نیز خایف بوده باشد و خوف خود را ظاهر نمیکرد به باشد پس شما درین  
صورت این قول را بچیز دفع مینمائید و اگر بگویند که حضرت در هر جا و در همه  
احوال محتاج بسکینه بود تا آنکه خوف و جمع از حضرتش منافع کرد پس نقض قول  
سابق خواهد بود و این قول شما شهادتی خواهد بود بر بطلان دعوی پلش ازین بانکه  
نص کلام الله رضوان گفته شما دلالت دارد بواسطه اینکه حضرت الله تعالی میفرماید  
**فَأَنْزَلَ اللَّهُ سُكِينَهُ عَلَيْهِ وَأَبْدَهُ يُجْنُونَ لَهُمْ تَرَاهَا عَنِ فِرْقَانِ فَسْتَادَ اللَّهُ**  
بر او و مدد کرد و او را بلسکرهای که بنشینند او را و این ظاهر است که آن کسی که بسکینه بر او  
نازل کردید همان کسی بود است بملا آنکه بواسطه آنکه ضمیر آیه راجع بکسی است که ضمیر  
با راجع است و هم ضمیر در قول حضرت الله تعالی آنجا که فرموده **لَا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ**  
ضمیر آیه راجع به جمع واحد است و این جایز نیست که این ضمیرها راجع بدو کس متغایر باشد

چنانچه جایز نیست که کسی بگوید لَقِيتُ زَيْدًا و اگر گفته وَكَلَّمْتُ یعنی ملاقات کردم زید را  
و کلمه لَقِيتُ او را و با او تکلم نمودم کلام با زید و کلامت بعد باشد همچون هرگاه مؤید بَلَا  
حضرت رسول الله ص باشد با تقاضای کلام پس آنکه سکینه با و نازل گردید هم باید که  
آن حضرت باشد بخصوصه و آن یک دیگر که ایوب که باشد داخل در سکینه نباشد و بعضی  
دیگر از ایشان در مقام توجیه گفته اند که اگر چه سکینه مخصوص حضرت ص بود لیکن  
نقصی بر او بیکر لازم نمی آید زیرا محتاج بسکینه رئیس مطبوع میباشد نه در وقت تابع  
جناب شیخ نور الله مضجعه در جواب این قول فرمود که بنا برین توجیه نقص بر  
حضرت الله تعالی لازم نمی آید لغو ذی الله بحسب این که در بدو رحمتی بایستی که بر رئیس  
و مطبوع سکینه نازل گردد و حال آنکه بر مرتسب تابع که محتاج بسکینه نبوده اند لغو باشد بَلَا  
الله عما یقول الباطلون الجاهلون جناب شیخ قدس سره العزیز بعد از آنکه توجیه هاترین بَلَا  
که از جهت ضربت امام جعلی خود گفته اند جواب فرموده و بر هر یک مفسده که بوی کفر از آن  
برجاید برایشان لازم آورده فرموده که بر ارجح حال معاندان ممکن بود که از جهت خلاصی ازین  
طعن و ضربت امام جعلی با طلال مصلحت خود بگویند که در قرآن مجید در بعضی مواضع بَلَا  
که حضرت الله تعالی اولاد و چیز نامذکور میسازد و بعد از آن بدکنایه تعبیر بَلَا از آن دو کرد  
و مراد هر دو میباشد نزدیک آنها مثل اینکه حضرت الله تعالی میفرماید وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ  
الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَتَّقُونَ نَارَ سِجِّينَ اللَّهُ قَبِيضُهُمْ بَعْدَ أَلِيمٍ یعنی انا که بَلَا  
میکنند طلا و نقره را و انفاق نمیکنند آنرا در راه الله تعالی پس مترجمه بدو ایشان را بعد از  
هولناکی پس در مقام ضمیر بَلَا یفقون آنها که ایاز نفضه تنها است لیکن ذهاب نفضه هر  
مراد است و شاعری هم در شعر خود باین نحو تکلم نمود چنانچه گفته سخن بَلَا عیند نا و  
آفت بما عندک را ضیالری مختلف یعنی ما بان چیزی که در پیش ماست و تو بان چیزی

که در پیش است راضی باش پس یکی از دو لفظ راضی را ذکر نموده و مراد هر دو است پس درین  
مقام که ما سخن فییه است ممکن بود که نواصب کو در دل بگویند که ضمیر علیه اگر چه راجع بحضرت  
رسول الله است و کنایه از حضرت رسول الله ص و ایوب بیکر هر دو است و هر دو مرادند نه  
رسول الله تنها پس اگر فواصی این توجیه را مذکور میساختند بهتر بود از آن لایعینتها  
که گفته اند لیکن بسبب کوفتی و دل کوری که لازم ذات شیطنت صفات ایشان است  
باین توجیه پی نبردند و اگر باین توجیه پی میبشتند و این را هم در مقام توجیه بَلَا  
مادر جواب ایشان میسکنیم که اختصار یکی از دو مراد کور شدن باشد درین موضع بدو  
وجه جایز نیست یکی آنکه اختصار یکی از امرین مجاز و استعاره است مجاز و استعاره  
در مجاز و رث در مواضع خاص استعمال می نمایند و در قرآن مجید هم در مواضع مخصوصه بَلَا  
یافته و این ثابت است که مجاز و استعاره در کلام اصل نیست و قیاس بر آن کردن صحیح نیست  
و اصل کلام حقیقت است و ازین حیثیت که اصل در کلام حقیقت است جایز نیست که از  
ظاهر قرآن و از حقیقتش عدول نمایند تا ضرورتی نباشد و هم آنکه اختصار یکی از  
امرین مذکورین را وقتی عربی استعمال می کنند که از التباس این باشد و از دو امر مذکور  
یکی اختصار توان کرد که هر دو مراد باشد و التباس و اشتباهی روند هداما در جایی  
از التباس و اشتباهی نباشد و ان البتة استعمال نمی نمایند مثلا در قول حضرت الله  
تعالی وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَتَّقُونَ نَارَ سِجِّينَ هر سامعی میداند که  
هر دو مراد است نزدیک زیر اگر گفت کتوم هر دو و سامعین را ظاهر معلوم است لهذا گفته اند  
یکشده و هم چنین در قول حضرت الله تعالی که فرموده إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا  
إِلَيْهَا یعنی هرگاه دیدند تجارت و لهوی را میروند بسوی آن پس درین آیه ضمیر بَلَا راجع است  
بیتجارت و کنایه از اینست و حال آنکه تجارت و لهوی هر دو مراد است هم چنین در قول حضرت

لله تعالى در جای دیگر فرموده وَلِلَّهِ وَرَسُولِهِ حَقٌّ برضوه یعنی الله تعالى ورسولش سزاوارند  
باینکه از مواضعی باشند پس در اینجا نیز ضمیر رضوه راجع به یکی و کنایه از یکی است و مراد الله تعالی  
و رسول است و هم چنین در قول شاعر گفته تَحَى عُنْدَنَا وَ تَأْتِنَا عِنْدَكَ وَ الرَّحْمَ  
چنانچه گفته شد و چون در هیچ یک از این مواضع اشتباه و التباس نمی رود لهذا باید که احد  
امیرین مذکورین اکتفا شده و مراد هر دو است بخلاف فَأَنْزَلَ اللَّهُ سُبُكَّتَهُ عَلَيْهِ که مراد  
سواى حضرت رسول الله (ص) نتواند بود زیرا از راجع بودن ضمیر علیه بحضرت رسول الله (ص)  
کلام تمام است و احتیاج نیست که راجع رسول الله (ص) و آن کسی که با حضرتش در غار است باشد  
بلکه محال و بی معنی است و مخاطب بغلطی افتد اگر راجع به هر دو باشد چنانچه اگر کسی بگوید  
لَقَيْتُ زَيْدًا وَمَعَهُ عَمْرٌ وَ خَاطِبَةٌ وَ نَاطِلَةٌ یعنی بدم زید را با او عمر بود پس مخاطب اشتم او را  
و نظر کردم او را و اراده نماید مخاطب و مناظره هر دو را سامع بغلطی افتد و میاغز از طریق  
فهمیدن معنی از لفظ مع هذا در پایه مذکور چیز دیگر هم هست که سبب راجع بودن ضمیر علیه  
بر نبی است و بس و ابو بکر را دینست و انرا است که ضمیر بده با ضمه های پیش هر راجع بحضرت  
رسول الله (ص) و کنایه از او است مثل ضمیر لا تصرفه مثل ضمیر فصد نصره الله و مثل ضمیر انظر  
و مثل ضمیر ان يقول لصاحبه و این نتواند بود که ضمیر بده با ضمه های پیش هر راجع بر نبی (ص)  
بخصوصه باشد و مراد حضرتش باشد و بس و غیره شرکت نداشته باشد و ضمیر علیه کنایه  
از ان حضرت و غیره است باشد و اینست که گفتیم بر کسی که اندک تا مل کند ظاهر است و خفای  
**فصل مقدم** در ذکر جواب هشام بن حکم رضی الله علیه یحیی بن خالد بر یکی از مناظره حضرت  
با عبد الله بن زید اما سخن که از خوارج بود در حضور هارون الرشید علیه ما علیه و ان این  
که روزی یحیی بن خالد بر یکی که در بر باست قلال هارون الرشید بود در حضور هارون از جناب  
هشام پرسید که اما تا بر ایست که هرگاه دو کس با هم در امری نزاع کنند در حکم شرعی یا هر دو

محققند یا هر دو باطلند یا یکی بر حق و دیگری باطل است جناب هشام رضی الله تعالی عنه  
فرمود با یحیی است و شوق مختص است باین یحیی گفت پر چه میگوئی و نزاع علی و عباس  
که با هم خاصه نمودند در نزد ابوبکر و باب میراث حضرت رسول الله (ص) هرگاه هر دو بحق یا  
مبطل نبودند کدام یک از ایشان بر حق و کدام بر باطل بود پس حضرت متفکر شده با خود  
اگر بگویم عباس بحق و امیر المؤمنین بر باطل بود کافر میشوم و اگر بگویم حضرتش  
و عباس بر باطل بودند هر دو کافر میشوم پس در ان اثنا بخاطرش رسیده قول حضرت  
امام جعفر صادق (ع) که با او گفته بود ای هشام پیوسته مؤید خواهی بود بر روح القدس  
مادام که حضرت ما میمانی بزبان خود پس انستم که در ماندن خود هم شد و درین فکر بودم  
تا گاه جواب ان بخاطر هم رسید گفتم هیچ یاز انانها مبطل نبودند بلکه هر دو بحق بودند  
و نظیر اینکه میگویم قرآن مجید هم بر ان ناطق است یحیی گفت کدام است گفت در قصص  
داود و چنانچه حضرت الله تعالی بفرمود هَلْ أَتَاكَ نَبِيُّ الْخِصْمِ از تصور الهاب تا آنجا که  
فرموده حَصَّانَ بَعِيٍّ بَعِيًّا عَلَى الْبَعْضِ بَعْضِ اما آمد بتو خبری محمد بنان کردن که با هم در غرغه  
عبادت خانه داود گفتند با هم دعوی داریم زیرا بعضی ما ب بعضی دیگر استم کرده است پس ان  
ملک کدام یات بحق و کدام یات مبطل بودند یحیی گفت هیچ یات مبطل نبودند بلکه هر دو بحق  
بودند زیرا که ان دو ملک با هم خاصه نداشتند و در حکمی با هم اختلاف نکرده بودند بلکه بواسطه  
تنبیه حضرت داود علیه السلام و آگاه گردانیدن او در حکم با هم اظهار خصومت نمودند  
گفت هم چنین حضرت علی و عباس نیز با هم خصومتی نداشتند بلکه بواسطه آگاهانیدن  
پس بر خطا و ظلمی که بایشان کرده بوده در میراث حضرت رسول الله (ص) با هم اظهار خصومت  
پیش کردند پس هر شید چون این را از جناب الرشید بخندان کردید و جناب الرشید اینها  
کرده و دیگر در وصول سبب اجل علم سبب در نفسی طاب ثراه مسطور است که هارون رشید

عباسی روزی با یحیی بن خالد بر میگفت هوس دارم که مناظره هشام بن حکم را با یکی از  
خوارج بشنوم پس یحیی عبدالله بن زید را ماضی را که عالم خوارج بود حاضر کرد و ایند جناب هشام  
رضی الله عنه را التماس نمود که با او مناظره کند و در ششده رجائی نیست که هیچ یک از  
اهل مجلس او را نمیدیدند و او جمیع ایشان را میدید و سخن را میشنید پس یحیی بعد از  
زید با باضی خطاب نموده گفت چیزی را با او محمد یعنی هشام بن حکم هشام رضی الله عنه  
پیشتر سسته نموده گفت ما را با خوارج گفت گوی نیست عبدالله گفت چون از جهت  
شما را با ما گفت گوی نیست هشام گفت بواسطه این که شما را با ما موافقت بود در ولایت  
المؤمنین صلوات الله علیه و امامت و فضل او و بعد از آن از ما مفارقت اختیار کردید  
بسبب عدالت او و از بربری کشتید پس مخالفت از ما و شهادت شما بر بطلان ما قبول  
نیست زیرا که اختلاف بعد از اتفاق و در مقابل اتفاق نتواند بود و شهادت خصم بر خصم  
مقبول نیست چون سخن جناب هشام با بخار سپیدی گفت ای ابو محمد زید است که او را  
ملزم ساخته سخن او را قطع کنی لکن امیر المؤمنین را هوسو این است که مناظره ترا با او نشو  
پس اگر با او مناظره کنی خوب است جناب هشام گفت من با او مناظره مینمایم اما بسا باشد که  
سخن بجای انجامد که بسیار دقیق در فهم پوشیده باشد یکی از ما با دیگری عناد و عداوت  
نماید یا بر او مشتبه شود پس اگر عبدالله انصاف دارد باید که میان من و خود واسطه و حکمی که  
بصفت عدالت راسته باشد قرار دهد که اگر من با او و یا او با من بطریق دیگر عناد گفتگو  
کنیم یا از طریق مناظره بد روییم آن عادل را مانع کند و نکند و اگر یکی از ما ملزم شود  
او شهادت بر آن نام مابد همد عبدالله بن زید گفت ابو محمد با انصاف سخن میگوید و حق  
مقام از آنست که او میگوید پس هشام علیه التماس نمود که ای عبدالله این واسطه چه کردی  
بود و باید که در چه مذهب باشد آیا باید که در مذهب من یا در مذهب تو یا مخالف من باشی

باشد یا در کس باشد یا یکی از اهل من و دیگری از اصحاب تو باشد عبدالله گفت اختیار  
باست هر چه خاطر خواه نیست چنان کنیم پس هشام گفت اگر من واسطه از اصحاب من باشد  
توان او امن نخواهی بود و اگر اصحاب تو باشد من با خود طرح نخواهم داشت و اگر مخالف من  
اسلام باشد من و تو هیچ یات از او نخواهیم بود پس نیکو این است که یکی از اصحاب من  
و دیگری از اصحاب تو باشد تا این دو کس مناظره من و تو را بشوند و بر ما حکم کنند بطریق حق  
و صدق عبدالله گفت ای ابو محمد انصاف داری و بطریق انصاف حکم فرمودی و من هم این شوق  
میجوستم و از تو توقع داشتم که این شوق با اختیار کنی هشام طاب ثراه به یحیی خطاب نموده  
گفت ای وزیر بدان که من او را ملزم ساختم و حجت خود را بر او تمام کردم و سخن او را قطع نمودم  
و مذهب او را سرنگون ساختم و میان من و او دیگر حرفی نماند هارون الرشید چون  
سخن هشام را شنید پرتو و حرکت داد و یحیی را طلبیده گفت گداین مرد شیعه عبدالله را بمن  
تکلیف کرد و اعمال میگوید که او را ملزم کردم از تو پرس گداین چون است و بگو با او که این  
بر ما واضح گرداند که چون پیمان ظاهر و گفت و شنید او را ملزم گردانید یحیی چون گفته هارون  
بهشام بن حکم گفت هشام فرمود زید را که این طایفه را ما متفق بودیم و لاف و سستی امیر المؤمنین  
میزدند تا آن زمان که قصه حکیم روداد پس ایشان بواسطه رضای حضرتن حکمکن از آن حضرت  
بیزار گشتند و حکم بکفر و ضلالت حضرتن نمودند و حال آنکه ایشان حضرتن را بحجرتن  
بودند بحکمین و چون او را سخن حکمکن شد ایشان بسدایانکار در آمدند و حال این مرد که سر  
کرده و معتقد این طایفه است و بضلال امیر المؤمنین ۴ بحکمین مجبور ساختند و بحجرتن آنکه  
حکمین را سخن شد که یکی حاکم بکفر او است که از اصحاب من است و دیگری او را عادل میدانند که  
از اصحاب او است پس از وحی بر سیم گداین رضای کردادی حکمکن درین مجلس با صواب بود  
خطا اگر تو با بود پس امیر المؤمنین ۴ اولی و نسبت با اینکه ضلالت بر صواب باشد و اگر خطا

بود و کافر شد بسبب این رضا که بچکان داد پس حکم ما بکفر او اولی و نسبت آن حکم او  
بکفر امیرالمؤمنین ۴۰ نیز حکم ما بکفر او بسبب شهادت او است بر کفر خود و این شهادت از  
مقبولست و شهادت او بر کفر امیرالمؤمنین ۴۰ در نزد ما مردود است و اعتبار ندارد پس در  
الرشید ج ۱ نه بسیار بحثها و هشام داد و حضرتش را تحسینها نمود الحمد لله رب العالمین  
**فصل پنجم** در ذکر استدلال شیخ اجل علم شیخ معین نور الله مرقه بر عدم بیعت  
امیرالمؤمنین ۴۰ با ابوبکر و آن این است جناب شیخ فرمود که جمیع امت محمد صلی الله علیه و  
وسلم اتفاق دارند بر اینکه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مدتی تاخیر از بیعت  
ابو بکر کرده اند اما در مدتی تاخیر اختلاف کرده اند چنانچه بعضی گفته اند بعد از سه روز  
بیعت کرده و بعضی ها گفته اند بعد از نوزده روز حضرت فاطمه علیها السلام و بعضی بعد از چهل  
و بعضی بعد از شش ماه گفته اند اما فرقی نماند ما میسر را اعتقاد این است که اصلاً بیعت  
و دلیل بر حقیقت این قول این است که تاخیری که گفتیم که متفق علیهاست و اجماع بر آنست  
یا هدایت و ترک ضلالت و یا ضلالت و ترک هدایت بود یا آنکه تاخیر و ترک هر دو ضلالت  
یا هر دو هدایت بود انحصار شقوق درین چهار ظاهر است اما اینکه تاخیر از بیعت ضلالت  
باشد باطل است زیرا اجماع امت محمدی ۴۰ منعقد است بر اینکه حضرت امیرالمؤمنین ۴۰ بعد از  
زمان بیعت ۳ و در طول زمان خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و اوایل و اواسط زمان خلافت  
خود فعلی یا تزلزل فعلی که ضلالت باشد از حضرتش سرزند لکن در اواخر زمان خلافت  
خارج بواسطه امر حکمین بجز حضرتش چیزی نیست دادند پس تاخیر بیعت با اتفاق کلام ضلالت  
نبوده باشد و این هم نتواند بود که تاخیر از بیعت هدایت و ترک ضلالت باشد زیرا که جایز  
نیست که آن حضرت از هدایت بضلالت عدول نماید چنانچه گفتیم که اجماع منعقد است با  
آنحضرتش ۴۰ در حلول زمان خلافتش ۴۰ بر عدم امری که ضلالت باشد سرزند و پیش  
رسیده

بر هدایت بود و این هم محال است که تاخیر و ترک هر دو خطا و ضلالت باشد بواسطه اجماع  
که گفتیم منعقد است بر عدم صد و دهمی که ضلالت باشد از آن حضرت در طول زمان خلافت  
آن سه نفر و آن هم جایز نیست که تاخیر بیعت و ترک هر دو هدایت باشد از جهت آنکه خود در  
طرف ضد نمیشد زیرا که امت متفقند بر فرقه و فرقه اند فرقه شیعه امامت ابوبکر و باطل و فاسد  
میدانند و اصلاح حکم بعضی آن نمیشد و فرقه دیگر که اهل تشنه حاکمانند بیعت آن پس  
قول اهل تشنه تاخیر از بیعت ابوبکر اصلاح صحیح نباشد و صواب نتواند بود زیرا که تاخیر از  
بیعت او باعتبار دعوی این طائفه در صحیح امامت او نماند بیعت نبود و دلیل و نماند از جهت  
و در دو شب صحیح باشد و میگویند که اگر ثابت شود که کسی تاخیر از بیعت کرده باشد از راه  
عناد خواهد بود پس بنا بر مقدمه مذکوره ثابت میشود که حضرت امیرالمؤمنین ۴۰ حلاً  
بیعت با ابوبکر ننموده باشد و جناب شیخ طاب الله راه بعد از این حجت فرموده که اهل تشنه  
غافلند ازین برهان لهذا اکل ایشان متفق اند بر اینکه حضرتش مدتی از بیعت ابوبکر تخلف  
نمود و درینست که اگر این طائفه برین برهان من مطلع کردند مرتکب بخلاف اجماع خود نخوا  
شد و فایده بحال ایشان نخواهد داشت زیرا که اقوال سابق ایشان مانع است از آنکه  
این قول **فصل نوزدهم** در ذکر اجوبه علی بن میثم و جماعه تعالی سقالات مرید چنانچه  
فصول سید اجل سید مرتضی رحمه الله تعالی مسطور است و آن این است که سابق از جناب  
ابوالحسن علی بن میثم اعلی الله مقامه پرسید که حضرت امیرالمؤمنین ۴۰ بیعت چه در  
ایشان نماز میکرد علی بن میثم در جواب فرمود که حضرتش صلوات الله علیه ایشان را بمنزله  
دیوارهای مسجد حساب میکرد یعنی اگر چه از جهت دفع ازین ایشان از خود در عقب ایشان  
حیالت او ایشان پیش میدویدند اما حضرتش ۴۰ پیش ایشان را از باب پیشی دیوار کرد  
بر شخصی میباشد در نماز حساب میکرد و خود فردی نماز میکند و سالی دیگر باز پرسید



که حضرت صلوات الله علیه ولبد بن عقبه را از جهت چاه بگفت عثمان در برابر او حد نه عاقت  
حد زدن و اجرای احکام حضرت الله تعالی حضرت صلوات الله علیه تعاون داشت بهر نحو که حضرت  
میتوانستند اما هر چه می نمود وجود عدم عثمان و کفایت و تکفایت او در نزد حضرت مساوی بود  
ولید را بسبب شرب خمر چنانچه حضرت الله تعالی فرموده بود حد زدن زیر کمر حضرت واجب بود  
و دیگران ساهل پرسید حضرت ۴۰ از برای چاه بویگر و عمر را راه نمائی میگردد و در کارها  
تدبیرها جناب علی بن میثم در جواب فرمود از جهت احیاء اجرای احکام حضرت الله تعالی  
و دیگران سائل پرسید که حضرت از جهت چنانچه ایشانشان تقاعد و در زیند و بر سر حق  
خود با ایشان قتال نکرد علی بن میثم در جواب فرمود چنانچه چهار روز بن عمر بن قثم  
سامی از جهت کوساله پرستی قتال نمود حضرت نیز با ایشان کارزار نکرد و دیگران  
سائل سؤال نمود که آیا آن حضرت ضعیف بود که با ایشان قتال و کارزار نکرد علی بن میثم  
مثال آن حضرت ۴۱ مثل هارون بن عمار بود که گفت یا بن ام ارق القوم استضعفوا  
و کاروان ایستاد و بنی و مثل نوح ۴۲ بود که گفت رَبِّ اِنِّی مَخَافٌ فَاَنْصُرْ و مثل لوط ۴۳ بود  
که گفت اَوَاْنِ اِلَیْکُمْ قُوَّةٌ اَوْ اَوْحِیْ لِی رُبِّی سَدِّدْ و مثل موسی بود که گفت رَبِّ اِنِّی  
لَا اَمَلْتُ اِلَّا بِفَضْلِکَ و آنچه را قلم اوراق گوید که ترجمه آیه اولی است که میفرماید ای پسر ما آمد  
بدین سستی که قوم مرا ضعیف نگاه داشتند و نزدیک بود که بکشند مرا و این را هارون بن موسی گفت  
و روقی که قوم کوساله پرست شده بودند حضرت موسی از یسحاق بن حضرت الله تعالی  
باز گفت نموده هارون اعتراض نمود و در باب قوم و هارون این را عذر گفت و ترجمه آیه دوم  
ایر است که میفرماید از زبان حضرت نوح ۴۴ که گفت ای پروردگار من مغلوب یکا فرزندم  
پس مرا نصرت کن و ترجمه آیه سیم است که از زبان حضرت لوط ۴۵ میفرماید که گفت بقوم  
خود اگر مرا بر شما قوی میدود با پناه می توانستم آورد بکسی که او را کس سخت باشد هر آینه از شما

انتقام میکشیدم و ترجمه آیه چهارم است که از زبان حضرت موسی میفرماید که گفت ای  
پروردگار من مالت نیستم مگر نفس خود را و بر دم چون علی بن میثم از آیات در بطریق استقامت  
ایراد فرموده دیگران سائل گفت حضرت امیر المؤمنین ۳۶ در شویخی از جهت چه داخل میشد  
علی بن میثم در جواب فرمود بواسطه این که حضرت بر ایشان حجت خود را تمام کند زیرا که میداند  
که هر گاه قوم با آنحضرت مناظره کنند و انصاف بدهند حضرت بر ایشان غالب خواهد شد  
و اگر آنحضرت حجت خود را بر قوم تمام نمیکرد حجت قوم بر او تمام میشد زیرا که اگر کسی را بر کسی  
حقی باشد او را بطلانند از جهت مناظره بر حقی مدعی علیه که اگر ثابت شود حق او را باز کرده اند  
با و او اجابت نکند و برود حق او باطل میگردد و بسبب تخلف او از اجابت بر مردم حق و اشتباه  
میشد و لهذا حضرت در آن روز فرمود که من از روی دلمدارم که اگر انصاف بدید من  
بجو خود می رسم پس دیگران سائل پرسید که حضرت ۴۶ دختر خود را از جهت چه بجهت  
تزیین فرمود علی بن میثم در جواب فرمود یکی از جهت آنکه عجب محبت ظاهر اظهار شهادتین میکرد  
و بفضل حضرت رسول الله ۴۷ اقرار داشت در این برای آنکه شاید بسبب این او را با اصلا  
آورده وضع از دست او از حضرت بشود چنانچه حضرت لوط ۴۸ دختران خود را بقوم از جهت استصلاح  
ایشان با آنکه گفتا بودند عرض کرد و گفت هُوَ لَآءِ بِنَاتِیْهِنَّ وَاَطْرَکُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاَلَا  
تَحْزَنُونَ فِی صَنِیْعِی الَّتِی سَمِعْتُمْ کَلِمَ رَبِّکُمْ رَاقِمٌ و اذن گوید که ترجمه آیه اولی است که میفرماید  
این جماعت دختران منند و بهترو پاکیزه ترند از برای شما پس بر همین بد از الله تعالی  
ازار من کنید در برابر همانان من ای قوم ای ایست در میان شمار می که رشید باشد و از آزاره با  
سکندند و این را حضرت لوط علی بن نبینا در روقی بقوم گفت که ملائکه بصورت ساده مردمان  
از جهت استیصال قومش بخانه او نزول فرمودند و حضرت بر ایشان را شناخت و بسته هیت است  
ضیانت مشغول کردید و قوم حضرت ملائکه را پس ساده گمان کرده آمدند که ایشان را از حضرت

بگیرند و حضرت آتش امتناع از دادن میکرد و میگفت دختر این مرا بکسید و دست از میهمانان من بردار  
تا آنکه ملائکه حضرت علی علیه السلام شناسانیدند و گفتند ما از جهت عذاب نجوم آمده ایم پس  
واهلش را گفتند که از شهر بیرون روید و بعد از آن شهر را سرتکون ساختند **فصل**  
**پنجم** در اثبات فضل ابوبکر از مصاحبت و باحضرت رسول الله در غار و در راه مدینه  
حسبی که بجهت فرمودن مکه و از ایه وَلَا يَأْتِلُ أُولُو الْفَضْلِ مِنكُمْ رَاقِمٌ اوراق گوید که جواب  
جناب شیخ رحمه الله استدلال صواب را بر فضل ابوبکر از مصاحبت و در غار و در مجلس و پیش  
ازین مجلس مذکور شد لکن با وجود آن از ابوبکر این مجلس مانا باقی نیست چه چند موجب کبر  
باشد نیز جناب شیخ را در هر مجلس مناظره تحقیقات و فادان لطیف میباشد که مؤلف  
در حیرت و مخالف با در تنگنا و بیعت و دهشت محاذ و از آن گذشته و مستفید نشدن  
موجب خسران است پس میگویم که نواصب چون در مقام استدلال بر فضل ابوبکر جناب شیخ  
اعلی الله مقامه گفتند که حضرت الله تعالی بواسطه انبی که حضرت رسول الله ص را با ابوبکر  
بود و با کسی دیگر نبود ابوبکر را رفیق و مولی او کرد بنید و او را صاحب حضرتش مژده مذکور است  
و تالی اش این پیغمبرش نامید وَرَأَى مَا كَذَبُوا لَكَ يَا مُحَمَّدُ فَكَلَّمَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ  
الَّذِينَ كَفَرُوا تَائِبًا تَائِبًا إِذْ هَمَّ بِالْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ  
مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُودِهِ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا  
السُّفْلَى وَكَلَّمَ اللَّهُ الْحَبِيبَ أَلْحَبِيَّةَ عَرَبِيًّا حَكِيمًا راقم اوراق گوید ترجمه ایه اینست که میفرماید  
اگر نصرت نکند شمار رسول الله را پس تحقیق که نصرت نمود او را الله تعالی در وقتی که او را  
از مکه بیرون کردند تا آنکه کافر شدند در حالتی که پیغمبر در غار بود در آنوقت که در غار بود  
و میگفت رفیق خود را که محزون مباش بلکه سستی که الله تعالی با ما است پس فرستاد حضرت  
الله تعالی بر پیغمبر خود سبکینه خود را یعنی امام دل را از جانب خود او را مدد کرد و بلسکرها

که نمیدید شما ایشان را و گردانید الله تعالی دعوت کافران را بیست و دعوت  
تعالی را بلند و حضرت الله بزهره و نیکو کار است حاصل آنکه چون نواصب این ایه را  
بر جناب شیخ طاب ثراه خواندند گفتند که این فضیلت است جلیله شاهد قرآن و کسی از  
جواب ازین و نقضی برین نتوان نمود و تصویری برین لازم بنیاید جناب شیخ نور الله معصمه  
در جواب ایشان فرمود که برون ابوبکر با حضرت رسول الله در غار و در راه مدینه مدتی  
ندارد و کسی از انکار آن نرسد و استحقاق اطلاق مصاحبت پیغمبر را هم مشکوک نیست  
لکن منقبت و فضیلتی که شما از برای ابوبکر ازین مصاحبت گمان کرده اید غلط و غلط واقع  
و غفل و نقل بران دلالت نیست بلکه میگویم همین ایه دلالت دارد بر ذلت و نقص و بد  
انفعال و نیز آنچه گفتید که حضرت الله تعالی ابوبکر را اینس پیغمبر کرد بنید این قول محض  
نیز بر حضرت صلوات الله علیه و آله مؤید بود بملایم مقتضای این و از حضرت الله تعالی و  
نازل میگشت در هر حال و اوقات و حضرتش مؤید بود بلیکن حضرت الله تعالی در همه  
امکن و حضرت جناب نبیل بر او قرآن می آورد و مع هذا معصوم و عوفی بود و اعتماد داشت با  
حضرت الله تعالی با و وعده فرموده بود از نصرت و تظرف پس با وجود اینها چه وحشت حضرتش را  
تواند بود و انحضرت را چه احتیاج باینس میباشد بلکه ابوبکر و بال او بود بوسطه خوف و  
حزین که او را بود و حضرت رسول الله را مصدع بود باینکه او ابروی و مدارا تسکین فرمای  
که مباد از کثرت خوف و دهشت و جوع او کار بفساد انجامد چنانچه حضرت الله تعالی  
از آن خبر میدهد و میفرماید از زبان حضرتش که گفت بِأَوْلَى النَّحْرَيْنِ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا  
و دیگر آنکه اگر هم مسلم مداریم که حضرت رسول ص را با ابوبکر انش بود چنانچه این جهتها  
میگویند ازین هم از برای ابوبکر درین فضل حاصل نمیشود زیرا که مسلم است که جلیل  
عالی با جاهله دنی یا با جوانی با شجره انش بگیرد یا کسی باز وجه خود به حیثیتی انش

داشته باشد که باید روماد و اولاد خود بان قدر انداخته باشد و گاه باشد  
که مسافری که در نهایت حال و نجابت ذات باشد در راه الشریعای یا قصه خفا<sup>فی</sup>  
انجهته مشغولی بکیر از برای نگذرد با و ننماید و با عالمی و عابد عالی نگیرد پس از  
اینها که گفتیم اگر چنانچه پیغمبر<sup>ص</sup> ابو بکر و انجهته النس با خود برده باشد از برای او  
فضلی ثابت نمیشود اما اینکه گفتند ابو بکر در غارتانی پیغمبر<sup>ص</sup> بود و حضرت الله تعالی  
از آن خبر داده و فرموده ثابت است بنی لادن لغاری این هم سبب فضیلتی از برای ابو بکر  
نمیشود زیرا که از ایه پیش از خبر دادن بعد از ایشان که ایشان دو کس بودند مستثنا  
نمیشود و در راه سفر گاه باشد کافر یا جاهلی یا فاسق یا مؤمنی با عالمی یا زاهدی بود  
باشد و اینکه میگوئیم بر هر ذی شعور و عاقل است در این ظاهر است که هر کس فضیلتی از برای  
ابو بکر ثابت نماید از برجهته که او تالی پیغمبر<sup>ص</sup> بود در غارتان کس از جمله عقلائست در شمار ایشان  
نیاشد و هم چنین مصاحب ابو بکر حضرت پیغمبر<sup>ص</sup> را حجه فضیلتی از برای او نیست چنانچه در  
راه سفر مؤمن و کافر و عالم و جاهل و زاهد و فاسق رفیق مصاحب میباشد و ازین فضیلت  
نقصان از برای هیچ یک ثابت نمیکرد چنانچه حضرت الله تعالی و تقدس خبر داده از مصاحب  
مؤمن و کافر چنانچه میفرماید قال له صاحبه و هو يحاوره اكرمك بالذي خلقك من  
تراب ثم من نطفة ثم سواك رجلا لکنا هو الله ربك ولا اشرک بربی احدک  
و اقم اولاد کو بد که ترجمه ایه این است که میفرماید گفت او مصاحب رفیق خود در وقتی که  
با او گفت و شنید میکرد که ای کافر شدی با کسی که از پدید ترا از خاک و بعد از آن از آب من  
و بعد از آن گردانید ترا در تمام لکن من میگویم الله تعالی پروردگار مراست نمیکردم پروردگار  
خود شریک احد را حاصل آنکه چون جناب شیخ<sup>رح</sup> این ایه را بایشان بطریق استنباطها در آورده فرموده که  
پس از این ایه مستفاد میگردد که حضرت الله تعالی نصف خود را در صاحبین را بایمان و آن

در کبری با کفر و طغیان و حکم مصاحبان ایشان نموده و دیگر در ایه يا صاحبی النبی راقم اولاد کو  
که این ایه در قصه حضرت یوسف<sup>ع</sup> شرف درود یافته که چون حضرتش را بزندان فرستادند  
با حضرتش در زندان دو کافر بودند و حضرتش اربابان دو کافر خطاب نموده فرمودی و مصا<sup>حب</sup>  
من در زندان جناب شیخ میفرماید که با وجود آن دو کس هر دو کافر بودند با حضرت یوسف<sup>ع</sup>  
که پیغمبر<sup>ص</sup> بود در زندان مصاحب بودند پس از اینکه آن دو کافر در زندان مصاحب حضرتش بودند  
فضیلتی از برای آن دو کافر ثابت نمیکرد و دیگر در جای دیگر حضرت الله تعالی که در آرد و فرمود  
که تمام جنون و نقصان پیغمبر<sup>ص</sup> دند مخاطب داشته فرمود يا صاحبکم یحییون و یقتلون  
راه بالافو المبین یعنی نیست مصاحب پیغمبر<sup>ص</sup> او بانه و بختی در دیده جبرئیل را در  
کنکرهای ظاهر پس درین هم حضرت الله تعالی پیغمبر<sup>ص</sup> خود را مصاحب کفار فرموده و ازین  
از برای کفار فضیلتی ثابت نمیشود و کفر و طغیان از ایشان بسبب این قابل نمیکرد و با  
آنکه حضرتش ۳ سپید او این و آخرین هم چنین از بودن ابو بکر با پیغمبر<sup>ص</sup> در غارتان برای او هم  
فضیلتی ثابت نمیشود بمثل آنکه گذشت زیرا که ترو فاجر و مؤمن و منافق جمع نمیشود  
و نمیشود و در کشتی فوج بهایم و اهل ایمان جمع بودند پس با پیغمبر<sup>ص</sup> در یک مکان بودن  
سبب فضیلتی نمیشود کسی که آن را سبب فضیلت داند بر این قول دلیل ندارد و بعضی نقلی  
و بی دلیل چیزی قابل شد نیست مگر از جهالت و اما اینکه پیغمبر<sup>ص</sup> با او گفت ان الله معنا  
کلمه معناه چنین که از برای جمع میباشد از برای واحد هم میباشد و هم از برای تسکین از برای  
تخویف نیز میباشد پس هر گاه چنین باشد از آن فضیلتی حاصل نشود مگر اینکه برها  
از جهته دیگر بان ضم شود فواصب و دلیل نیست مگر اینکه بگویند ابو بکر مسلمان بود و از  
ظاهر است که کمالی از برای او حاصل نشود زیرا که مسلمانان بر منافقین و کفار با هم مسلمانان میباشد  
لکن از طرف نقصان از ایه و از بودن او با پیغمبر<sup>ص</sup> در غارتان برای او دلیل بر منفعت است یکی

انکه حضرت رسول الله باو کنت لا تخزن واورا نهی فرمود از حقن خالی زان نیست که  
او طاعت بود یا معصیت نتواند بود که طاعت باشد زیرا که لازم می آید که پیغمبر نهی از طاعت  
کرده باشد و این محال است و کسی که پیغمبر این گمان داشته باشد که حضرت نهی از طاعت  
کرده باشد قلع در نبوت او کرده خواهد بود بلکه حضرت را از ایمان بجزایب الله تعالی خلع  
نموده و داخل در جمله اعداء الله کرده خواهد بود و این نیست مگر ضلالت عظیم پس هر گاه ثابت شد  
که جناب ابوبکر طاعت حضرت الله تعالی نبوده البته معصیت خواهد بود چون میان طاعت  
و معصیت واسطه نمیباشد در افعال عاقل و اگر کسی بگوید که شاید جناب ابوبکر داخل در قسم  
سیتم که مباح است باشد در جواب میگویم که آنچه نهی از طاعت لازم می آید در نهی از مباح  
هم لازم می آید زیرا که حضرت محال است که نهی فرماید چیزی را که حضرت الله تعالی از مباح  
گردانیده باشد پس هر گاه ثابت کردید که ابوبکر بسبب چیزی که علیه او ایلاء اعداء او است کرد  
غادر داشت عصیان کرده باشد حضرت الله تعالی با پس از رجعت مستحق ذم خواهد بود  
مدح و آید که همه کاشف نقص او خواهد بود نه محال او در دیگر از دلایل نقص ابوبکر که ازین  
و از بودن او با پیغمبر در غادر همین میشود این است که حضرت الله تعالی پیغمبر را در سینه  
گردانید زیرا که ازین فهمیده میشود که حال او مرتجع حضرت الله تعالی نبوده باشد و ابوبکر  
از جمله اولیاء الله نباشد زیرا که میباید بالستی که سکنه شامل او نیز باشد چنانچه در جاهای  
دیگر مثل بدو و حنین و غیرها که مؤمنین با آن حضرت بودند سکنه شامل ایشان نیز  
چنانچه حضرت الله تعالی فرموده لَقَدْ نَصَّكَ اللهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ رَّبُّكَ وَمَنْ حَبَّبَ  
أَحَبَّتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تَغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاتَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ  
وَلَيْتُمْ مَدِينِينَ ثُمَّ أَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودَ  
لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلَّكَ جَنَاءُ الْكَافِرِينَ و در سوره فتح فرموده لَقَدْ

رَجَى اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ خَتَّ الشَّجَرَةَ نَعْلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ  
السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَنَامَهُمْ فَتَحَّا قُرْبَاهُمْ وَهُمْ فِي رُجُوعِهِمْ نَسِيحٌ فَذُكِرُوا  
فِي قُلُوبِهِمْ الْحَيَّةَ حَيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ  
رَاقِمًا وَوَأَقْوَامًا يَدْعُونَ تَحْمِيلَ آيَاتِهِ إِنَّهُمْ كَأَنَّ عَيْنَهُمْ لَمَسَتْ مِنْ أَجْلِ الْآيَاتِ  
اللَّهِ تَعَالَى فِي جَاهِهَا لِبَسْبَابِ وَوَرَحِيمِينَ فِي رَحَالِهِمْ كَبِيعَ الْفُرْقَةَ مَعْرُودَةً كَرَانِيْدَهُ بُوْد  
شمارا بسیار می شمارا پس شمارا بسیار می شمارا غنی که دانید از چیزی و تنگ شد بر شما  
و همین با فریخی که داشت و بعد از آن لبش بدشمن گردید در حالی که گریزند بود پس  
فر فرستاد حضرت الله تعالی از جانب خود آرام دل را بر رسول خود و بر مؤمنین و فر  
فرستاد لشکرهای که نمایند شما ایشان را و عذاب کرده بان لشکرها از انان را که کافر  
بودند و این سزای کافران است و ترجمه آیه دویم این است که میفرماید به تحقیق که رحمت  
الله تعالی از مؤمنین در هنگامی که بیعت میکردند با تو در روز حنث پس دلش الله تعالی  
انچه در دلها می ایشان بود پس فر فرستاد آرام دل را از جانب خود بر ایشان و بر خود با  
فتح نزدیک و ترجمه آیه سیم این است که میفرماید در هنگامی که گردانیدند انانیکه کافر شد  
درد لها خود غیبت جاهلیت را پس فر فرستاد آرام دل را از جانب خود بر پیغمبر خود و بر  
مؤمنان جناب شیخ قدس سره بعد از این آیهات فرمود که در هر جا که مؤمنین با آن  
حضرت بودند در سکنه با آن حضرت شریک بودند از جهت صلاح حال و خلاص و  
استحقاق ایشان که امت سکنه را سوا می غار که حضرت الله تعالی حضور کرد انید  
بسکنه و ابوبکر را داخل فرمود سبب نبودن او داخل در ولایت حضرت الله تعالی بود  
افعال قبیه و این ظاهر است و احتیاج بدلیل ندارد راقم او بر او گوید که در بیان ابوبکر  
از بابت خری که بکل حال افتاده باشد هر چند از جهت استخلاص از قبایح امامان جعلی

خود حرکتی میکنند کارشان پیشتر بفساد می انجامد چنانچه از مصاحبت در غار اراده  
نمودند که فضل از برای او ثابت گردانند جای فضل عدم ایمان از برای او ثابت شد به  
براهین قاطعه و دیگر اراده نمودند که شاید از ایه وَلَا يَأْتِيكُمُ الْفَضْلُ مِنكُم از جهة  
اودست و پای برزند جناب شیخ طاب ثراه از ایه طوفی کرده بر کردن نامبارک ایشان  
اندلخته و ایراد آن نیز چون خالی از کیفیت نبود بخاطر رسید که آن نیز درین مقام مذکور  
کرد و تا آنکه شیعیان را شفاعت صد و دو اولیای ایشان نکال حاصل کرده و آن اینست  
که فوایب کورد در مقام اثبات فضل ابوبکر گفته اند ای اینست ابوبکر بر سطح که خالدنا  
ابو بود از جهة فترقی که داشت اتفاق میگردد و چون او تهمت بعایشه زد با جماعت دیگر که  
اهل فتن بودند ابوبکر از در خجسته و اتفاق او را ترک نموده آنچه از برای او مقرر کرده بود  
که هر روز با او بدیدند قطع کرد و قسم یاد کرد که دیگر رعایت او نکند پس حضرت الله تعالی  
و تقدس ایه فرستاد چنانچه میفرماید وَلَا يَأْتِيكُمُ الْفَضْلُ مِنكُم وَالسَّعَةِ أَنْ يُقَالُ  
أُولَئِكَ الْفَرِيقُ وَاللَّسَاءُ لِكَيْنَ وَالْمُهَاجِرُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْيَعْفُونَ وَالْيَصْفُورُ الْأَخْبَرُونَ  
أَنْ يُغْفَرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ راقم اوراق گوید ترجمه آیه اینست که میفرماید  
باید که منع نکنند خود را بقسم خویشان صاحبان و نعمت در معاش از عطا کردن بنزدیکان  
و اقربای خود و مسکینان و هجرت کنندگان در راه الله تعالی شما را و حال آنکه الله تعالی  
بخشایند و مهربان است بخواص میگویند که حضرت الله تعالی درین ایه خبر داده باینکه  
ابوبکر از اهل فضل درین دو وسعت در دنیا است و ایشان فرموده او را بمغفرت و رحمت عظیم  
و میگویند که این ایه ضد معتقد کردن شیعه با فاده میکند که میگویند ابوبکر مطعون است  
و چنین جناب شیخ مفید نور الله معجمه در جواب ایشان فرموده که ما انکار نداریم که  
میردادن ابوبکر این ایه را در شان او روایت کرده اند لکن میگویم که این طایفه حدیثی را

که مخبر است باین که این ایه در شان ابوبکر نازل گشته باینکه صحیح روایت از حضرت رسول  
نموده اند و این حدیث را هم این جماعت و راجع از امور دینی فعل نکرده اند بلکه این حدیث را  
از مقاتل و ضحاک و داود و حواری و کلینی و امثال ایشان که قرآن را برای خود تفسیر میکنند  
و پیوسته در قرآن و تفسیر آن بظن خود عمل میکرده اند روایت نموده اند باجماع معتقدان  
باینکه این جماعت از جمله اولیاء الله که معصوم باشند نیستند و نه از جمله اصفیاء الله  
که منتخب باشند و نه از جمله گروهی اند که مکلفان لازم باشد که قول ایشان را قبول  
کنند بایشان در کل حال بلکه از جمله انانند که برایشان خطا و ارتکاب باطل جایز است  
پس هر گاه چنین بایشان قول ایشان در تفسیر قرآن بعارضه و بخصم مانع نمیرساند  
با آنکه آثار صحیحی در روایات مشهوره و دلائل متواتره دال است بر فترت مسکنت و ضعف  
ابوبکر و کسی از اهل علم خلاف نکرده است که او در زمان جاهلیت معلم اطفال و در زمان  
اسلام خیاط بود و پدرش همیشه صباوی میکرد تا وقتی که کور شد و عبد الله بن  
جرعان از روی ترحم او را چرخ خطام خود کرد و ایند و از برای او هر روز یکدرم مقرر نمود  
تا آنکه معاش گذار او باشد پس هر کسی که او و پدرش باین حال بوده باشند یقین که او از  
اهل وسعت در مال نخواهد بود بلکه داخل در شمار فقرا و محتاجین خواهد بود و دیگر  
آنکه ظاهراً ایه دلالت میکند که معنی ایه متوجه جماعت باشد نه شخصی واحد نیز این خطا  
که در ایه است تقاضا میکند که مخاطب جماعت باشند و کسی که قرآن را از ظاهر بد برد  
تا و پل کند چنانکه دلیل بران دلالت داشته باشد و دعوی مجاز و استعاره در ایه کند  
بی زحمتی که قاطع باشد البتة که بر باطل و ضلالت است و دیگر آنکه تقدیر تسلیم که سبب  
نزول ایه امتناع ابوبکر باشد از انفاق مسلح چنانچه نواصب دعوی میفایند موجب فضل  
از برای ابوبکر نیست و اگر هم موجب فضل از برای او باشد موجب فضلی نیست که مانع

انخطای او باشد درین فرض بر امامت امیر المؤمنین (ع) مجوز و از اقرار آنچه بر او لازم بود  
اقرار بان از روی یقین و خلاصه از ضلالا و داعصم باشد پس بعلق نواصب باین تاویل  
نفع بجان ایشان نکرده و بکنانکه میگویم امتناع ابو بکر از انفاق مسطح و عیلولت و باطن  
بود یا معصیت نتواند بود که طاعت باشد زیرا از جبر و عتاب حضرت الله تعالی بر او  
مانع است که طاعت باشد پس باید که معصیت باشد و باید که از آن در گذرد و تزلزل نماید  
و این دلیل نقص ابو بکر است نه فضل او چنانچه اولیای او این را دلیل فضل او قلم کرده اند  
و دیگر آنکه مسطح از بنی عبد مناف و از جمله دروغ القربی است بود و اینک لایه نازل شد  
از برای ایجاد صل و بر او و انفاق او بواسطه استحقاق او بود پس آیه دلالت بر فضل او  
میکند و اهل و عشیره او چنانچه تعظیم و از کناه ایشان در گذشتن و عفو و جرم  
از جهت او ازین آیه بیرون نمی آید پس رسید که آیه دلیل بر اخراج ابو بکر است از فضیلت  
ادخال او و دیگر آنکه مسطح از بنی عبد مناف و پس خاله ابو بکر بود و بواسطه مادرش که ثناء  
بند صحیحین عامر بن کعب بن شیم بود ابو بکر انفاق او میکرد از برای رحمتی که با او میکرد  
بواسطه حق درین بسبب هجرت و ایمان و چون امر عائشه رو دادان را قطع کرد و بر او جفا کرد  
از جهت بغضی که با او داشت پس حضرت الله تعالی او را ازین عمل نهی نمود امر فرمود که با  
عود کند و خبر داد او را که از انفاق بر او واجب است بواسطه هجرت مسطح و قربت بنی بکر  
مشخص شد که آیه دلالت دارد بر خطای ابو بکر درین قطع انفاق و دیگر دلالت دارد برین  
که انفاق امام از جهت ایمان و طاعت الله تعالی و خوبی مسطح نمیکرد و چون چنین است از آن  
فضیلتی از برای ابو بکر حاصل نمیشود مگر اینکه مثالب کسی مناقب مدینه را مدح و بیخ  
حسن و باطل را حوثنی نماید و این نیست مگر فساد و جهل و دیگر آنکه میگویم بنام حضرت  
الله تعالی ترغیب فرموده ابو بکر را بمغفرت تا از تزلزل انفاق با انفاق جوع نماید پس اگر

انفاق خطا نیست و حضرت الله تعالی مغفرت را با او بشمارت نمیداد بشرط آنکه عدل  
کند از تزلزل انفاق با انفاق مسطح پس این آیه وبال او باشد نه فضل و دیگر آنکه دعوی  
اولیای ابو بکر که حضرت الله تعالی شهادت داده باینکه ابو بکر از اهل فضل و وسعت است  
این هم خلاف واقع است زیرا حضرت الله تعالی در اینک فرموده وَلَا يَأْتِلُ أُولُو الْفَضْلِ  
وَالسَّعَةِ اگر چه نهی را مخصوص اهل فضل و وسعت کرده اند اما بحسب معنی عام است بر هر کس  
که قادر باشد بر آن مثل اختصاص خطاب بطاعت با اهل ایمان چنانچه فرموده يَا  
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید الله  
تعالی و رسول او و دیگر فرموده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ یعنی  
ای کسانی که ایمان آورده اید پر هیز کنید از الله تعالی حق پر هیز کردن که اگر چه  
معنی اینها عام است بهمه مکلفین لکن اختصاص دارند و خطاب با اهل ایمان و این  
مثل از است که کسی از برای تأدیب کسی را موعظه کند و بگوید که اهل عقل و معرفت و  
لایوت نیست با اهل دین و عفاف که عفو کنند افعال قبیح را اگر چه آن مخاطب از اهل مرتبت  
و سداد و دیانت و عفاف نباشد و اما دعوی ایشان که میگویند ابو بکر صاحب وسعت  
بود بحسب نیایش شهادت قرآن جَوَابُ هَذَا است که گفتیم لکن در اینجا میگویم که فضل و  
کاهی با الاضافه گفته میشود زیرا کسی را میگویند ذوق فضل و وسعت قیاس کسی که در  
کمتر از او باشد اگر چه آنکس قیاس به دیگری که از او فضل و وسعتش بیشتر باشد فقیر  
مسکین باشد پس هر گاه چنین باشد جایز است که ابو بکر قیاس مسطح ذوق فضل  
سعت باشد اگر چه بی نفسه و چیزی محتاج باشد چنانچه سفت قیاس با محتق  
میگویند و اگر سفتی دیگر بالا عیان باشند آنرا تحت کوبند قیاس با فوف و هم چنین  
تقییل میگویند قیاس بچیزی که سبب تر از آن باشد و سبک میگویند قیاس بچیزی

که سستگین باشد پس ازینکه ابوبکر قیاس بر سطح ذو فضل و سعت باشد منافیست  
با قول کرم شیعه که در جواب قول اولیای او که میگویند ابوبکر مال خود را به پیغمبر انصاف  
نموده گفت اند که درین قول فواصب مکاره و خلاف احادیث متواتره او عالمی نمایند و دیگر  
میگویند که فواصب انکار ظاهر حال را شعاع خود کرده اند بعد ازین گفت که جناب شیخ نور  
مفحصه شأن نزول را بطریق شیعه روایت نموده اند برادر نموده میفرماید که طایفه شیعه  
تفسیر آیه را چنین کرده اند که میان مهاجرین و انصار نزاعی رود او و مهاجرین بر انصار چیره گ  
کردند پس انصار با هم گفتند که فخری مهاجرین را من بعد چیزی انفاق نباید کرد و آنچه از برای  
ایشان مقرر نموده بودند قطع کردند پس حضرت الله تعالی این آیه را در ستاد انصار ازین  
آیه مثبت گردیده بانفاق مهاجرین رجوع نمودند از قطع انفاق تا دم و پلیمان شدند و علی  
شیعه درین باب حدیث طویل روایت کرده اند پس برین کلام حدیث در طریق قول  
بر نبوت رسیده این قول اولیای ابوبکر در ذلالت انباط است و ابوبکر درین آیه اصلا  
منظور نیست و بنا بر قول شیعه در شأن نزول به احتیاج بان تکلفاتی که پیش ازین آیه  
نماید بلکه آن تکلفات را بعد از تسلیم قول اولیای ابوبکر دریم باین معنی که اگر آیه در باب ابوبکر  
هم نازل گشته باشد اثبات کمال و فضلی از برای او نمیشود و الله الموفق الصواب و دیگر میگویم  
بایشان که لایحه شما مدعیانید در باب ابوبکر که او صاحب فضل و سعت بود در دنیا و صاحب  
بود و نزدایه در باب او شد بر تقدیر تسلیم که انفاق باقی باشد ایای آنها موجب عصمت او  
ضلال است در زمان بعد از زمان و دلالت میکند باینکه ابوبکر در هر حال و در هر اوقات  
و در اوش بر نایب صاحب باشد بانه اگر بگویند که موجب عصمت او میباشد و دلالت برین دارد ما  
جواب میگوئیم که چنین نیست بلکه بر مخطا و نسبت ارتکاب نمودن با مرکه مخالف فرموده حضرت  
الله تعالی باشد جز از است و بر این قول اجماع منعقد است و این دعوی شما مخالف اجماع است

قولت که هیچ یک از اهل ایران و مذاهب نگفته اند و مخالف عقل و نقل است و مخالف  
اخبار متواتره است و اگر بر عصمت این قول از شما دلیل طلب نمایم و دلیل که معتقد باشد برین  
ندارد و اگر بگویند که اینها موجب عصمت او نیست بلکه بر او جایز است خطا و ضلال و معاصرت  
درین زمان مستقبل پس اینها میگویند بر تقدیر تسلیم که تاویل آیه مذکور این باشد که  
مدعیانید مانع دعوی ما درین صورت چیزی خواهد بود که بگوئیم که او انکار نصرت بر ما  
امیر المؤمنین کرد و بضلال افتاد ازین جهت که رو کرد و آنچه را که حضرت الله تعالی و جبر کرده  
بود اقرار از او تغییر داد و فضل امامت کسی را که حضرت الله تعالی واجب گردانیده بود اما  
ساخته بود از جهت هدایت بندگانش و چون ما این را بگوئیم یقین که شما در مقابل  
این قول ما جوابی نخواهید داشت در دفع این قول جلیل شتابانید کرد و محض از برای شما نیست  
المفید اعلی الله مقامه است کلال فواصب بر فضل ابوبکر  
از رو حدیثی که خود بر هم بافته اند از حضرت رسول الله ص روایت میکنند و میگویند که ابوبکر  
انفاق و مواسات کرد بحضرت رسول الله بما ل خود و علی تراسط البتة نکرد و غیر او هم هیچ یک  
از صحابه نکردند چنانچه حدیث برین ناطق است که حضرت رسول الله فرمود ما نفعنا مال  
کمال ابوبکر یعنی نفع ما من ماله مثل مال ابوبکر و دیگر فرمود ما احد من الناس اعظم  
علینا حقا فی عصمته و مال من ابی بکر بن ابی قحافه یعنی نیست کسی از مردم بزرگتر باشد بر ما  
حقش در مصاحبت و مالش از ابی بکر پس ابی قحافه جناب شیخ قدس سره العزیز در جواب فرمود  
که این حدیث را عالیه که در ختم ابوبکر بوده روایت کرده و خطای مالک در زمان حضرت  
و معصیت او در فتنه حضرت عمر بن الخطاب معلوم است چنانچه حضرت الله تعالی از  
خبر داده و فرموده ان تَبَوَّأَ اِلَى اللّٰهِ فَمَدَّ صَتْرَهُ فَوَجَّحْنَا لَكَ تَطَاهُرًا عَلَيْهِ فَاِنَّ اللّٰهَ  
مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ رَاقم اوران گوید که

ایمان است که میفرماید اگر توبه نکند شما ای عایشه و حفصه بسوی الله تعالی بفرست از  
برای شما پس بهر کسی که دلهای شما خرف شده است از صواب و اگر ای عایشه و حفصه شما  
بگشت شوید در از پیغمبر بدستی که الله تعالی یاد او است و جبریل و صالح المؤمنین یعنی امیر  
المؤمنین و فرشته ها و یاری او هم بگشتند حاصل کلام آنکه چون جناب شیخ این آیه را در باب  
خطا و معصیت عایشه و حفصه در زمان حیات پیغمبر با ستمها و ایراد نموده فرمود که ایشان  
بعد از رحلت حضرت رسول الله ۱۰۰۰ در باب عثمان بن عفان کردند هم ظاهر است که در تقاضا  
سعی و کوشش بجای آوردند در باره کشتن و خلع او چون او کشته شد و مردم بجنازه <sup>آوردند</sup>  
بیعت کردند عایشه با حضرت حسد برد از مذمت عثمان بحدی که او عدول نموده بطلب خون او  
برخواست و بر اهل المؤمنین ۴۰ خرجه کرد و مخالفان حضرت الله تعالی نمود از خانه بیرون آمد  
و بدبصره رفت مردم را بخود دعوت کرد از بجهت ریختن خون امیر المؤمنین ۱۰۰۰ و استیصال  
ذریه و شیعه آن حضرت و گفته کرد که هنوز ضرر آن بدین اسلام میرسد پس کسی که حال  
افعالش بدینگونه باشد بقول او و توفیق اعتماد نماید و هرگاه چنین کسی حدیثی از پیغمبر  
روایت کند چون حکم بصحت آن نمود و از وجود امن توان بود در امور دینی که او و علی در دین  
الله تعالی نکند خصوص در جای که جلب نفع از برای او متصور باشد و حفظ و اقرار بجهت او  
باشد و دیگر آنکه اگر ابو بکر را نسبت به پیغمبر انفاقی میدوید چنانچه اولیا عی و دعوی  
باید بجهت انفاق نموده باشد که مشهور و معروف باشد چنانچه جناب امیر المؤمنین ۱۰۰۰  
با نکست و در حالت رکوع کرد و آن معلوم خواست عام است و مثل نفقه نمودن حضرت در  
دوز و نهان و اشکارا و قرآن از آن خبر هستند است و مثل تصدق حضرت طعام مسکین  
و یتیم و اسیر و اینچنین در سوره همل آتی مفصلا مذکور است و چون خبر انفاق ابو بکر  
اینها مشهور و معروف نیست میدانیم که این حدیث ساخته و پرداخته دست راست از با

حضرت رسول الله ۱۰۰۰ و دیگر آنکه در طریق راست این حدیث شیعی و امثال او واقع نیست  
که تعصبات ایشان در باب ابو بکر و عمر و عثمان مشهور و از جهت تقریب ما و ابوبکر  
ایشان معلوم است پس رسید که این حدیث محض بجهت آن باشد و دیگر آنکه حضرت الله  
تعالی خبر داده باینکه خود متولی عنای پیغمبر صلی الله علیه و آله گشته و حاجت او داد  
و دنیا حضرت را جلت عظمی رفع نمودند نه کسی دیگر چنانچه میفرماید که بجهدت بینهما  
فأوی وقجدت عائلاً فأغنی راقم اوراق کوبد یعنی ای انبیاء پروردگار تو را طفل  
جی پدر پس ترا کرد امری کرد در پرستاری جد و عم و یاقوت ترا پروردگار تو راه کم کرد  
و ترا راه نمود و این اشاره است بخبریک که مشهور است و آن این است که حلیمه دایه حضرت  
چون حضرت را از شیر دادن باز گرفت آورد که بجهدت عبدالمطلب بسیار در عرض راه  
راه کم کرد و حضرت الله تعالی او را راه نمود و یاقوت ترا پروردگار صاحب عیال پس ترا غنی  
کرد ایند جناب شیخ اعلی الله مقامه فرمود پس هرگاه جایز باشد که پیغمبر با وجود این  
محتاج بنوال غیر الله تعالی باشد هل ینبجایر خواهد بود که حضرت در هدایت یافتن  
محتاج بغیر الله تعالی باشد زیرا که عنای و هدایت در سوره مراد واقع شده اند چون  
که حضرت ۱۰۰۰ در هدایت یافتن محتاج بغیر الله تعالی نیست پس در معاش دنیا  
بیز محتاج بغیر الله تعالی نباشد راقم و هر آن که بد که جناب شیخ رحمة الله مسأله فرمود  
و هدایت را در اینجا بعضی هدایت در مقابل ضلالت حمل نموده اگر چه این منافی آنچه ما  
کفیم نیست چنانچه بر کسی که اندک تا مل کند ظاهر است جناب شیخ فرموده و دیگر آنکه  
در آن سچین که حضرت الله تعالی بعد از فرموده باید که حضرت رسول الله ص و ابوبکر  
فاصل باشند بر جمیع خلق و آنچه باید که بواسطه خلق بشود از آبی او و ابوطالب و  
پسرش علی ۱۰۰۰ و از زوج حضرت پیغمبر بدست خواهد و ضحاکه عنه شد و ابوبکر را



در آن حظ و نصیبی نبود چنانچه حضرت تالی تعالی بیتی حضرت را بجد و عبدالمطلب و بعم  
ابوطالب تدارک فرمود و ایشان یکی بعد از دیگری حضرت را تربیت و کردار می نمودند  
در وقتی که حضرت ۱۲ طفل بود بعد از طفولیت ابوطالب و پیشتر حضرت علی <sup>ع</sup> و ادریس  
نمودند و شادان از حضرت کفایت کردند و او را حضرت تالی تعالی غنی گردانید بمانند  
ابراهیم و که مالک عرب و صاحب مال بودند و مال از جهت حضرت خدیجه بنت خویلد <sup>رضی</sup>  
عنه و این بر جمیع اهل علم معلوم است که خدیجه را مال درجه مرتبه بود و هیچ یک از ابو بکر  
و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن بن عوف و ابوعبیده <sup>رضی</sup>  
و غیر ایشان را در اینها دخل نبود و هیچ یک از اینها بر مرتبه ایشان نبودند بلکه سبک  
کد ایشان فقر بودند و حضرت تالی بر رسول الله <sup>ص</sup> ایشان را غنی گردانید نگاه  
بودند و حضرت ایشان هدایت یافتند و هر ایشان ذلیل بودند و با حضرت وصا  
حکم گشتند و اگر چه بعضی از جماعت پیش از اسلام بسبب قتال مالی بهم رسانیدند  
باشند یا بحسب قبیل مشرفه داشته باشند یا هیچ یک از نقله <sup>ع</sup> انار و مورخین و  
شک نیست در فقرا و بکر در زمان جاهلیت و اسلام در ذالک قبیل و در میان قبای  
قریش و ظهور مسکنت او در میان هر ایشان و دیگر آنکه اگر او را سعی میدود که حضرت  
رسول الله <sup>ص</sup> انفاق کند و نفع حضرت برساند یا سعی که پدرش را از جار باشد عبد  
ابن جذعان بر هاند و خود در زمان اسلام خیاطی و در جاهلیت معلمی اطفال نکند <sup>رضی</sup>  
از اینها که گفتیم ظاهر میشود که این قول از ضلال و لپای ایشان ناشی گشته که او حضرت  
رسول الله <sup>ص</sup> انفاق مینمود و برهان است بر آنکه بایشان که میگویند حضرت رسول الله <sup>ص</sup>  
او را مدح نموده بسبب انفاق و دیگر آنکه ابو بکر را انفاق مینمود چنانچه از جهال <sup>رضی</sup>  
بایستی که قرآن مجید از مدح او خالی نباشد چنانچه مدح انفاق که مینموده اند در آن

هست یا بایستی که احادیث متواتره از آن بخیر باشد لفظ ظاهر شده که اگر هم انفاق داشته  
بوده انفاقش لوجه الله تعالی نبوده بلکه بر او بوده یا بنفاق بوده و الا معقول نیست که قرآن  
از مدح آن خالی باشد چنانچه از مدح انفاق اندک خالی نیست و دیگر آنکه کافر مخلوق میباشد  
با آنچه صحابه در عهد رسول الله <sup>ص</sup> انفاق میکرد مانند وجود آن معلوم بوده مثل صلاح و آداب  
و معونت بر جهاد و انفاق فقرا و مسلمانان و مواسات مهاجرین و غنیه لک و سپهر <sup>رضی</sup>  
هرگز از ایشان طمع نکرده و از برای اهل و عشیرت خود از ایشان التماس فقر نموده و حرام  
گردانید حضرت تالی بر این حضرت و اهل بیت صدقات را و از همه ایشان <sup>رضی</sup>  
گردانید اجر رسالت را و نصیب کرد از برای ایشان حج و عیادت و از برای آنکه ایشان  
با اعمال صالحه دعوت کنند و بلطف خود ایشان را از مهلکات نگاه داشت و از نور  
خود ایشان را از ظلمات اخراج نموده و آن حضرت را زاهد تر از جمیع خلق بود از دنیا  
و زینت دنیا و پیوسته آنچه در دست میداشت از میراث ابای خود و آنچه حضرت تالی  
تعالی مخصوص حضرتش گردانیده بود از غنایم و انفال و غیره <sup>رضی</sup> لک بقصر و مسکن  
اصحاب میداد تا آنکه قدری هم قرض بهم رسانیده بود که حضرت امیر المؤمنین <sup>رضی</sup>  
فوت حضرتش <sup>رضی</sup> از ادا فرمود پس بنا برین جمله که گفتیم وجهی نمیمانند که ابو بکر با  
و چنان انفاق حضرت کرده باشد چنانچه فوسل و اولیای او که کور و عدل و جهل <sup>رضی</sup>  
ذات نامبارک ایشان است او عاصی میبندد و دیگر آنکه آنچه از طایفه دعوی میمانند  
انجهت انفاق ابو بکر کردان اختلاف نکرده اند این است که ابو بکر بلا اجبتی این حمانه  
از صاحبانش خرید در حالیکه ایشان او را عذاب میکردند که او را بکفر بر گردانند و <sup>رضی</sup>  
از جمله دعویهای باطل ایشانست که عاری از دلیل است و اصل این هم باطل است بعایشه  
پیش ازین احوال عایشه را ما ظاهر و مبین ساختیم بنحوی که احتیاج بتکرار آن نیست

در تقدیر تسلیم صحبت این هم میگویم که بلال را از صاحبانش خریدن لازم نداد که حضرت  
رسول الله (ص) او را مدح فرماید باینکه حضرتش از مال او منفع کشنه باشد و حضرتش از  
مال خود انفاق نموده باشد زیرا بلال فرزند یار پدری است که حضرتش نبود و نسبت خویشی هم با  
حضرتش نداشت و در نسبت هم با حضرتش شریک نبود تا اینکه لازم آید که از خلاص کردن او این  
عذاب حضرتش بخوبی نافع باشد که بفرماید ما نافع تر سائید هیچ مال مثل مال ابوبکر  
بلا محصور حضرتش نبود بخوبی که از سایر مسلمانان امتیاز داشته باشد و اگر بلال را  
خریدن حضرتش نافع باشد بواسطه ایمان و اقرار به نبوت حضرتش بودن لازم می آید  
که نافع بجزئیل و میکائیل و اسرافیل و سایر ملائکه و شهدا و عابدین و صالحین هم باشد  
زیرا ایمان بحضرت رسول الله متضمن ایمان بجمیع پیغمبران و ملائکه و مؤمنین و صدیقین و  
شهداء و صالحین است و ازین بیان ظاهر شد جهل و کورزی و ضعف عقل فواید ابوبکر  
و دیگر آنکه آنچه از اخبار صحیح ثابت میشود مدح پیغمبر است مال خدیجه بنت خویلد رضی  
عنها شمدح مال ابوبکر و موید صحبت این خبر است شهرت انتفاع حضرتش صلوات الله علیه  
و اله از مال ابوبکر منفع شده باشد نیست مگر بهندان زیرا حدیث انتفاع پیغمبر از  
مال خدیجه متفق علیه فریقین است و از عایشه نیز روایت چنانچه روایت نموده عبدالله  
مبارک و او از مجاهد و او از شیعیان و او از سلفی و از عایشه که گفت هر گاه رسول الله (ص)  
خدیجه را مذکور می نمود و او را بسیار شناس می کرد پس من روزی که هم چهر بسیار او را شناس می کنی  
و حال آنکه حضرت الله تعالی بیکو تر از او را بدو داده حضرتش فرمود که نیکو تر از او حضرت  
الله تعالی بمن نداده زیرا او را تصدیق کرد و در حالتی که همه مردم مرا تکذیب می نمودند و مرا  
از مال خود منفع کرده اند در وقتیکه جمیع مردم مال خود را بر من حرام کرده اند و بدو نداده  
از و بمن حضرت الله تعالی فرزند عطا فرمود و از دیگران نداده پس این حدیث از عایشه

دلاله میکند باینکه آنچه از حضرت رسول الله (ص) در مدح ابوبکر بواسطه مواسات نقل  
نموده دروغ باشد و ایست بر اینکه او ایسای ابوبکر میگویند که ایمان ابوبکر اسبق است بر  
ایمان کل امت هم کاذب است زیرا ازین حدیث فهمیده میشود که ایمان خدیجه رضی الله عنها  
پیش از ایمان او باشد در ذکر جواب حضرت شیخ اجل علم شیخ مفید  
ثراه استدلال فواید ابرصحا امامت ابوبکر از حدیثی که خود بر هم بافته اند و از حضرت  
رسول الله (ص) روایت میکنند و میگویند که حضرتش فرمود اقتصدوا بالذم من بعدی ائمتی  
و عرفت که کنید بان روایت بعد از منند که ایشان ابوبکر و عمرند و میگویند که این حدیث  
صریح است بر صحت امامت ایشان زیرا حضرت رسول واجب گردانیدن بر امت خود طاعت این  
هر دو را ازین نظر امامت ایشان فهمیده میشود که آنچه کرده اند بر صواب بوده و تقدیح کرده  
امیر المؤمنین صلوات الله علیه و اله کرده اند خطایست جناب شیخ نور الله مضجعه در جواب  
ایشان فرموده که این حدیث موضوع و خلاق دستش مشهور است و تناقض در معنی این  
حدیث ظاهر است و آنچه از حدیث متضمن است بر ناظر معتبر اما خلاق در اسنادش بواسطه  
السنه که از عبدالملاک بن عمر و از ربیع بن حراس روایت کرده بعد از آنکه مرتب بخند  
یمان و با مرتب بخند بن عمر بن الخطاب روایت میدهند اما عبدالملاک بن عمر و یکی از  
اجلا نیست که با امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام محاربه کرد و از اینها شامت و مشهور است  
به نصب عدولت حضرت و عمرت و او علم السلام و پیوسته از جهت خوش آمد و تقرب نبی  
امیه الحارث در مدح از حضرت پیغمبر در مدح ابوبکر و عمر و طعن امیر المؤمنین روایت  
میگرد تا آنکه اخر منصفان را با او دادند و در قضا هم رشوه میگرد و پیچور عدلان حکم  
میگرد و هجده مظاهر نفس و وجود بود باز آن هیئت عشق بازی میگرد از آنجمله آنکه  
ولید بن سمرج با خنجر خود محاصره کرده در مال و عقار و خواهر سر بر زنی بود جمیله و او جاس

خواهر بر گرفته بر ویلید بن سیرح حکم باطل کرد بطبع آنکه بخوهر او دخل کند و این بر مردم ظاهر کرد  
سوا شد و هذیل اشجعی از برای او درین باب شعرها گفته واقم اوزان گوید که جناب شیخ طاب  
تراه شعرهای اشجعی را نقل فرموده و بعد از آن کلام را در ابطال این حدیث بسط عظیم داده لکن  
چون نسخی که بدست این ضعیف افتاده بسیار سقیم بود پیش ازین که درین مقام ابراهیم بن  
نسخ از جهة سقمی که داشته بیرون نمی آمد و نسخی دیگر بدست نمی آمد و نیامد که کلام  
جناب شیخ بقا مفضل شود لهذا بدو که همین قدر از کلام شیخ که مذکور شد آنگاه نمود  
لکن این ضعیف در ابطال این حدیث آنچه برهان قاطع است ابراهیم نماید تا کسی را شبهه  
نشود اگر چنانچه از جناب شیخ اعلم الله در جنت نقل شد در ابطال این حدیث و موضوع  
ان کافیه چنانچه فرموده که این حدیث از عبدالمطلب بن عمیره منقول است و احتیاج نیست  
بچیز دیگر زیرا حدیثی که از هر چه شیخ قدر می عارفه و صافه و موثر ابراهیم  
فرموده منقول باشد در نزد هو شنندگی که تعصبا ابو بکر و عمر و سایر اجداد صحابه و بعض  
و عدوت عمرت طاهره اوزان ناکد و در کوش چشم دلش را کور نگرد باشد ظاهر  
که اعتبار کسی ندارد چه جای آنکه آن را در مذمبهی که حضرت الله تعالی ما خواهند که با  
ملاقات نمایند بجهت خود سازند و خصم را با این نحو خواهند که اسکاکن کنند حاصل  
آنکه در ابطال این حدیث و موضوع بود نش میگویم که اگر این حدیث صحیح باشد نحو ذاب  
در قول رسول الله تناقض لازم می آید زیرا این حدیث مستفاد میگرد و این است  
بر همدامت خواه اهل بیت و عترت طاهره و خزه غنایان و با جملة هر که بر رسول الله ایمان  
آورده باشد واجب لازم است که ابو بکر و عمر عقیدت کنند و ایشان را مقتدا بخود بدانند  
و در هیچ حال تخلف ازین دو در میان نذارند و حال آنکه حدیث مثل اهل بی بی گنل سفینه  
فوج من تمسک بها نجوا من تخلف عنها عرق یعنی اهل بیت من مثل کشتی فوج میباشد

هر کس که ایشان چسبند و روز بخات یافت و هر کس که از ایشان تخلف و در زهد عمرت  
بعثت هلاله کرد بدو حدیث الحق تبارک فیکم الثقالیان ما ان تمسکم منین تصابو بعدی کتابة الله  
و عمرت حق یعنی من و الا داشتم در میان شما چیزی که اگر چسبند و در زیند بان هر که که الهام شود  
ان چسب کتاب الله تعالی و عمرت من است از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با تفسیر  
کلام من منقولست و هر یک ازین دو حدیث دلالت دارد بر اینکه بر کلام خواه ابو بکر و عمرت  
اجلاف صحابه و خواه غنایان هر کس که ایمان بخبر کتاب الله تعالی و رسول داشته باشد و طالب  
بخات اخروی خود بوده از عذاب الیم خایف باشد و لاجب لازم است که با اهل بیت و عمرت  
طاهره اقتدا کند و از ایشان تخلف نوزد و اگر تخلف از ایشان بوزد هالک و مستحق عذاب  
الیم شود و این دو حکم هر یک تقیض دیگر نیست و تقیض کوفی حضرت رسول الله از جهة  
عصمت و سایر کالات نفسانی آنحضرت جایز نیست پس ظاهر است که با حدیث مروی از  
اولیای ابو بکر و عمر کاذب و موضوع است و آیا این دو حدیث چون ان تقیض یکدیگر است  
و کذب فریضی بودن ازین دو حدیث نهایت بعد دارد زیرا هر امانت حق اولیای ابو بکر و عمر  
و با غضبین عمرت طاهره هم بر حجتان این دو حدیث حاکمند و بحد توان رسید اند پس  
مانند که حدیث نواصب که منقول از مثل عبدالمطلب بن عمیره است کذب و فریضی باشد  
یا آنکه تناقض در کلام حضرت رسول الله که ما یقولون عینی الهوی است و گفته و وحی است  
لازم نیاید و دیگر آنکه میگوئیم که حدیث الحق تبارک که مذکور شد دلالت دارد که اهل بیت  
و قرآن هم میباشد و از هم جدا نمیشوند و همه امانت مکلفند باینکه قرآن مفسد شوند  
قرآن با عمرت باشد و از ایشان جدا نشود پس البتة و بالقزوه باید که هر امانت متمسک  
بعمرت بشوند تا معین قرآن را و محکمات و متشابهات ان را از عمرت استفاده نمایند  
زیرا که از این حدیث آنچه بفهم و وحی آید ابراست که معنی قرآن بخوبی که مراد حضرت است

بایشان باشد و از هم جدا نشوند نصورت و نقوش کتابی قرآن بواسطه اینکه صورت  
و نقوش کتابی قرآن خصوصی بعترة طاهره ندارد بلکه باکل هفتاد و سه فرقه که  
یکفره از ایشان ناجی و باقی ها نکند بوده و پدید باشند و هر یک چیزی از آن موافق  
فهم خود می فهمند و مذهب خود را با آنچه از قرآن فهمیده اند درست میکنند پس اگر آنچه  
هر کس از قرآن بفهمد معنی الله تعالی باشد لازم آید که هر هفتاد و سه فرقه ناجی باشد  
و حال آنکه مفاد حدیث برخلاف این دلالت دارد پس از اینها که گفتیم ثابت و متیقن میکرد  
که بر هفتمت خواه ابو بکر و عمر و سایر صحابه و خواه غیر ایشان لایعوم القیمه و لایعوم  
که اقتدا با اهل بیت و عترت طاهره میکنند تا آنچه از قرآن ایشان بایشان اتقان فرمایند  
فرمایند و با حکام حضرت الحی مطلع گردند و حضرت الله تعالی را با آن طریق که از عترت فرآورده  
عبادت کنند تا در شرف نجات بدست ایشان در آید و از عذاب الیم برهند و این معنی که  
حدیث متفق علیه را گفتیم برهان قاطع است بر کذب و فرجه حدیثی که اولیای ابو بکر و عمر  
وضع نموده اند و دیگر میگوئیم بایشان که حدیث غدیر خم که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
بیایای منبر برده فرمود که الامة من کنت مولاه فقد اعلى مولاه یعنی هر کس که من او را  
با و از نفس او پس این علی اولی است با و از نفس او و هم صحابه بفرموده حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
او را مباح است با و دادند بولایت عمر گفت مخیرتک با علی اصح مولای و مولای کل مؤمن  
و مؤمن کشتی متواتر است و مخالف و موافق و فعل ان متفقند دلالت دارد باینکه امیر  
اولی بتصرف باشد بنفس جمع افراد امت خواه ابو بکر و عمر و سایر صحابه و خواه غیر ایشان  
بر همه لازم باشد اقتدا کردن بحضرتش و هم چنین حدیث مشتمله که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
با امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که نسبت تو بمن مثل نسبت هارون است بموسی  
سکه بیغیری بعد از من نیست باشد و دوست و دشمن متفقند دلالت دارد باینکه

چنانچه هر اوست موسی ما مورد بودند بد بیعت هر دو هم چنین جمع است حضرت رسول  
ما مورد باشند بد بیعت امیر المؤمنین حاصل کلام انگیز این دو حدیث هم که هر یک بحد  
تواتر رسیده دلالت دارند بکذب و فرجه حدیث نواصب چنانچه در مقابل ظاهر است  
و دلیل دیگر بر کذب و فرجه بودن حدیث نواصب این است که ابو بکر و عمر اگر چه غیبت  
و عدوان اهل بیت متفق بودند اما در اکثر احکام رای ایشان مختلف و نفی هم بود  
چنانچه بر کسی که تتبع حوال ایشان کرده باشد ظاهر است پس بنابراین اگر این حدیث کذب و فرجه  
نباشد لازم می آید که حضرتش عمل کردن بر تقیضین بر وقت خود واجب گردانیده باشد  
حالی است و دلیل دیگر بر کذب و فرجه بودن حدیث عبد الملک بن عمر این است که اگر صحیح  
بایستی که ابو بکر در عمر رسقیف بن ساعده از جهت غضب خلف این حدیث میسند شوند  
زیرا هر گاه اولیای ایشان این حدیث را از جهت سخت امامت ایشان نتواند بود بحدیث که ایشان  
بطریق اولی بایستی که بر مهاجر و انصار از این حدیث سخت خود را تمام کنند و دیگر نتوان  
کردن میگوئیم که از جهت چند در اثبات حجت امامت ابو بکر با این حدیث مسند میگرد  
و کلامی با جماعتی که اصل ندارد مسند میگردند و نگاه بد بیعت عمر و چند جلف دیگر ایشان  
امامت او میفایند زیرا اگر این حدیث صحیح باشد امامت ابو بکر را تصحیح میفایند و لاجرم  
دیگر نیست لکن بنا بر این گمان حایف میباشد میدانند که اگر با این حدیث مسند  
شوند خصم را اسکاات نمیتوانند نمود و خصم بر ایشان علمهای را که جناب شیخ اجل  
معیند طایفه را بیان فرمود ایراد میفایند و ایشان را مبهوت میدانند و دیگر آنکه  
میگوئیم این حدیث بر محال که صحیح باشد خبر واحد است و آن دو حدیث متواتر  
خبر واحد در برابر خبر متواتر نمودار و عاقل هرگز با وجود خبر متواتر عمل بخبر واحد نمی نماید  
و آنکس که بخبر واحد با وجود خبر متواتر عمل میفایند مانند نواصب دگور و کورون میباشد

دور شمار عقلا نیست پس از بهنجا که گفتیم ظاهر و متیقن میکرد که این حدیث ساختن و پرداختن  
نواصب است چنانچه حدیث اصحابی کالجور و ما هم اقتدایتم اهتدایتم بعضی اصحاب من مانند  
ستاره اند بهر کدام که پیروی کرده هدایت یافتند ساختن و پرداختن ایشان است زیرا که  
مفاسدی که مذکور شد برین حدیث هم لازم می آید مع شحی زاید و الحمد لله رب العالمین  
در ذکر جواب حضرت شیخ اجل علم محمد بن محمد بن النعمان اعلی الله تعالی مقامه  
مسئله را که از ایه وافی هدایه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین  
سؤال نمود رقم او را که ترجمه آن این است که میفرمایند ای جماعت که ایمان آورده اید <sup>بفرمایند</sup>  
از حضرت الله و به باشید از راست گویان در فضول سید جل سید مرتضی قدس سره العزیز  
مد کور و مسطور است که سیاهی از جناب شیخ طایب شرازی رسید که این ایه در شان کذا  
گردد چنانچه فرمودند که در شان حضرت امیر المؤمنین <sup>علیه السلام</sup> نازل گردید و حکم آن این است  
در امامان کز آن ذریست حضرت ای سفید علیهم السلام و درین باب احادیث بسط واقع گردیده  
همه دلیل هم بر حجت این قول دلالت دارد و ان ابر است که حضرت الله تعالی و تقدس  
مؤمنین را دعوت فرموده با اتباع صادقین که با ایشان باشند و این ظاهر و متیقن  
که ندان کرده شدن باید که غیر منادی الیه باشد بواسطه اینکه محال است دعوت مؤمن  
کسی با اینکه با خود باشد و تبعیت خود کند پس بنا برین میگوئیم صادق قاف که حضرت  
الله تعالی مؤمنین را بسوی ایشان دعوت فرموده یا هم صادقانند یا بعضی محال است  
که کل صادقان مراد باشند چنانچه گفتیم پس بعضی صادقان مراد خواهد بود و هر گاه بعضی  
مراد باشد خالی ازین نتواند بود که این بعضی صادقان بعضی معین و معلومند تا آنکه  
لام الغلام عهدی خارجی باشد یا بعضی غیر معین و غیر معلومند اگر بعضی معین و معلومند  
باید که البته در ایشان اختلاف نباشد و باید که احادیث با سبهای ایشان وارد گردید

باشد و اشاره بسوی ایشان شده باشد و ان جماعت که در زمان حضرت رسول الله  
مخاطب این خطاب بود نباید که این بعضی صادقین معین و معلوم را با سبهایم دانسته باشند  
و ایشان نیستند مگر آنکه که دعوی غایتیم که این ایه در شان ایشان نازل گشته زیرا که  
هیچ یک از فرقه اسلامیته مدعی بعضی معین و معلومی نگویند که این ایه در شان ایشان  
نازل گشته نیست و اگر آن بعضی صادقین بعضی معین معلوم نباشند باید که ایشان را  
معین و معلوم سازند تا از غریبی که مدعی این مقام اند همتان شوند و الا از خلوص حجت بر  
میخیزد و تکلیف با اتباع ایشان ساقط میگردد پس ازین بیان ثابت شد که این ایه در  
شان ایشان که ما میگوئیم نازل شده و ازین عصمت طهارت ایشان نیز ثابت میگردد  
زیرا حکم با اتباع ایشان مطلق واقع گردیده و عصمت مستلزم نصرت میباشد بر صاحب  
بواسطه آنکه عصمت امر است خفی و محال فین ماهر گاه مشفق باشند در نصرت و نصرت  
کسی که مدعی اینند که ایه در شان او نازل گردید پس مانند کاتبه علیهم السلام مراد باشند زیرا  
حق در است میان ما و غیر ما با آنکه قرآن هم دلالت دارد بر اینکه ما میگوئیم چنانچه حضرت الله تعالی  
میفرماید لیس الیر ان تولوا و جوهکم قبل الشری و القرب و لکن الیر من امن یا الله  
والیر و الاخره قالملاک و الکتاب و النبیین و القی المال علی خیده و ریح الفریح و الیس  
و الیس اکبر و قاین السبیل و الشایین و فی الزفایر و اقامه الصلوة و اذی ان کون و کون  
بعهدهم اذ اعاهدوا و الصابون فی البیساء و الصبراء و حین الباس و الملائه الذین  
صدقوا و اولئک هم المتقون راقم او را که ترجمه آن این است که میفرماید نیست  
نیگونی این که بگریزی روی خود را بسوی مشرق و مغرب بلکه نیگونی و نیگونی است که ایمان  
آورده باشد با الله تعالی و برود قیامت و علائکه و کتاب و به پیغمبران دیده اند را محبت  
الله تعالی و بخویشان خود و بندهان و مساکین و از وطن خود دور ماندگان و سؤا کنندگان

یعنی اهل طلب و بندگان بعضی خریدن بنده و از آوردن و هم چنین نیکو مانند که با ما میزند  
 نماز را و بدهند زکوة مال را و فاکنند بجهت خود اگر با کسی عهد کنند و امانند که بکشد در  
 مصایب بدیهه و ضررها و در وقت سختی از او و امان که بصفات مذکوره و صوف باشند گرونی اند  
 که براسیست گفتار کردند و گرونی اند که برهین کنند گمانند چنانچه شیخ نورالله مفسر چون این آیه  
 ابرار نمودند پس درین آیه حضرت الله تعالی این خصلتها را جمع نموده و شهادت داده بصدق  
 و تقوی آنان که مستجمع این خصلتها باشند علی الاطلاق پس ازین آیه و آیه پیش معلوم میگردد  
 که بتبع صدیقین لطفانی که با پدر کرد که با مستجمع این خصلتها او را صادقان توان گفت علی  
 الاطلاق و در میان اصحاب حضرت و رسول الله ص کسی که با این خصلتها باشد بنت مکر حضرت  
 امیر المؤمنین پس واجب است که ازین آیه انحضرت مراد باشد و امر حضرت الله تعالی بتابع حضرت  
 الله تعالی گرفته باشد و با او باید بود در چیزی که درین تفاضا کند آن را و این که حضرت  
 مستجمع این خصلتها است بسبب اینکه در اول آیه ایمان حضرت الله تعالی مذکور گشته و انحضرت  
 اول کسیست از مردان که ایمان بحضرت الله تعالی آورد و دعوت حضرت رسول الله را اجابت نمود  
 چنانچه اخبار و احادیث متواتره برین دلالت دارد یکی از اخبار اینست که حضرت رسول الله بفاطمه  
 السلام گفت ترا تزویج نمودم بکسی که از همه کس در اسلام مقدم است و از همه علم او پیش است و یکی  
 دیگر آنکه امیر المؤمنین فرموده من بنده حضرت الله تعالی در برابر رسول الله ام و این را نگویند  
 پیش از من و بعد از من مکرر دروغ گوئی مفسدی نماز گویم پیش از همه هفت سال دیگر حضرت صلوات  
 علیه فرموده الحقی من قرادام که کسی پیش از من ترا عبادت کرده باشد و دیگر آنکه چون حضرت  
 گفتند که خوارج نسبت باحضرت قول منکر می کنند اندر فرموده ایامیکو بنده که علی دروغ میگوید  
 من دروغ بگو میگویم ایامان دروغ حضرت الله تعالی میگویم و حال آنکه من اول کسی که او را  
 عبادت کرده با بر رسول الله دروغ میگویم و حال آنکه من اول کسی که با او ایمان آوردم و

و در سخن کردم و یکی دیگر قول حضرت امام حسن علیه السلام در صحن شبی که حضرت امیر المؤمنین فرمود  
 کرده که از اولین کسی با من رسد سبقت نکند و از آخرین کسی با من رسد و غیر ذلک تا بطول الکلام بد  
 و دیگر بعد از ایمان بحضرت الله تعالی در آیه وَابْتَأَنَّ الْمَلَائِکَةَ عَلَی النَّبِیِّ ذَوِی الْقُرْبَىٰ وَالْبَسَاتِیٰ  
وَابْتَأَنَّ الْمَلَائِکَةَ عَلَی النَّبِیِّ وَفِی الرِّقَابِ مذکور است و این عمل را ما در آن حضرت مشاهده نموده  
 چنانچه قرآن برین ناطق است و اخبار و احادیث متواتره برین دلالت است و مفضل اینها چنانچه حضرت  
 الله تعالی میفرماید وَيُطْعَمُونَ السَّعَامَ عَلَی حَبِّهِمْ سِکِّکًا وَنَبْتِکًا وَاسْتِیْرًا یعنی میخورند و طعام  
 بمسکین و یتیم و سایر جمیع روایت که شیعیان باشند و عامه که سنیانند متفق اند بر این آیه  
 بلکه کل سوره در شان انحضرت و زوجه او فاطمه و دو فرزند او حسن و حسین علیهم السلام شرف  
 نزول یافته و دیگر فرموده وَالَّذِیْنَ یُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّهْلِ وَآلِهِمْ سِرًّا وَ عَلَآنِیَةً  
قَالَهُمْ جَزَاءُ عَمَلِهِمْ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا لَیْمٌ لَّهُمْ یعنی آنانی که انفاق میکنند مال  
 خود را در شب و روز و خف و آشکارا پس ایشان را شایان راستی است هر چه بزرگوار ایشان پس برایشان  
 نیست و محزون نیستون حدیث وارد گشته که برین آیه هم در شان حضرت ۲۳ نازل گشته و یکی  
 خلافت نیست در اینست که انحضرت ۱۴ از آن خود بنده بسیاری زاد کرد و زمینهای بسیاری که حضرت  
 از دست مبارک خود احیافرموده و وقف کرده هم منتهو است و دیگر در آیه مذکور است که قَامَ الصَّلَاةَ  
وَأَتَى الرَّکْعَ و درین هم ان حضرت مراد است بدلائل قول حضرت الله تعالی أَتَى الرَّکْعَ و وَأَتَى الرَّکْعَ  
وَأَتَى الرَّکْعَ یعنی آنکه حضرت در هر رکعت نماز را در حال سجدت ایستادند و در هر رکعت  
 ایمان آوردند و بر پا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حال سجدت ایشان رکوع کنند مانند جمیع  
 نفله آثار انفاق دارند باینکه حضرت صلوات الله علیه در حال رکوع زکوة داد و این آیه نازل  
 کرد پس آنچه درین آیه مذکور است مطابق است با آنچه در آیه پیش تقدیر شده بعد از آیه  
 مذکور است وَأَلْمُؤْمِنُونَ بهمیدهند هم از اعدا و اهل این ظاهر معلوم است که هیچ یک از صحابه نبود

گفته بود چنانچه فرمود  
 امشب کسی در فاش

که نقص عهد خود نکرده باشد مگر آنحضرت ۴۰ از بر اهل بیت کسی را که بگوید آنحضرت نقص عهد  
بارسول الله کرده باشد در رضایت آنحضرت یا مواسات آن حضرت پس از وصف هم خصم  
آن حضرت است و دیگر حضرت الله تعالی در آیه فرموده وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ  
وَحِينَ الْبَأْسِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ در شأن اید بنو غیرت و ایستادگی  
زیرا با تقوا دوست و دشمن هرگز از جنات پشت نکرده اند و از هجوی نگرینت پس هر کس که  
خصال مذکوره در آیه کامل باشد در آنحضرت حضرت الله تعالی در لفظ آیه فرموده باشد که الَّذِينَ  
الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ پس صدیقین که حضرت الله تعالی از فرموده بر تبعیت ایشان  
آنحضرت باشد تعظیم و تشریف حضرت بلهظ جمع آمده زیرا عرب لفظ جمع را در مقام تعظیم  
تشریف بولحد استعمال مینماید و اگر بگوئیم که مراد از صدیقین که لفظ جمع آمدن امیرالمؤمنین  
و ذریه طاهرین اوست موجب است زیرا آنچه آنحضرت خصوصاً است بدانکه اما حکم آیه جاریست  
در سایر ائمه معصومین علیهم السلام چنانچه مشرفا گذشت را قلم اوراق کوید این تحقیق جناب  
شیخ را اعلا الله مقامه که درین آیه فرموده لَا يُولُوا لِنِسَاءٍ که با قلم نویسیم مَجْرُومُونَ شد  
الله تعالی سبعة در ذکر قول فضال بن حسن بن الفضال کوفی رحمه الله  
با اوجینف کوفی و استلال جناب شیخ اجل علم افهم شیخ مفید رحمه الله تعالی بر ظلم ابو  
و عمر بر حضرت فاطمه علیها السلام را در فضول سید محقق مدق سید مرتضی علی الله  
سطور است که در وقتی هر حدیثی را که مخالفین خذلیم الله تعالی وضع نموده از امیرالمؤمنین  
صلوات الله روایت میکنند و آن را نیست که در فضول سید مرتضی رحمه الله تعالی مذکور است  
که ساری از فضل بن شاذان رحمه الله تعالی پرسید که قول امیرالمؤمنین ۴ چه معنی توان  
داشت که فرمود من فضیلتی علی ابی بکر و عمر جمله حد المفضی بعمو کسیکه تفضیل و همد  
با ابوبکر و عمر من او را حد افتری کننده من من فضل بن شاذان گفت این حدیث از سواد  
بن

غله در نیست و علمای رجال متفق است که جناب امیرالمؤمنین ۴ بصفه عدالت موصوف  
بود هرگاه چنین باشد چون تواند بود که حضرت ۴ جلد مغزی بر کسی که افزای نکرده باشد  
برند و این با تقوا است ظلم است و ظلم نیست حضرت امیرالمؤمنین ۴ سزاوار نیست اما شیخ  
مفید اعلی الله مقامه فرموده که اگر این حدیث صحیح و از امیرالمؤمنین ۴ باشد باین معنی خواهد  
داشت که تفضیل حضرت بران و عمر موجب اثبات فضیلت است بایشان زیرا که معاصی  
نماید بود مگر میان دو کس که در فضل نزدیک ۴۰۰ باشد و لیکن یکی افضل از آن دیگری  
باشد پس کسی که بگوید امیرالمؤمنین ۴ از ابوبکر و عمر افضل است اثبات فضیلت کرد و ایشان  
نیست از برای ایشان کرده خواهد بود و این نیست مگر افزای پس ازین جهت حضرت را  
علیه فرموده که او را جلد مغزی من تمام اما اثبات فضیلت از جهت ایشان بوسیله این افزای  
که کرد و ایشان در مخالفت بعضی خلاف امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و عدم اطاعت قول حضرت  
الله تعالی و رسول الله موجب خروج ایشان از ایمان بلکه از اسلام و کسیکه مؤمن بلکه مسلم  
نباشد او را چه فضلی درین تواند بود و تفضیل امیرالمؤمنین بر ایشان مثل این است که کسی  
مؤمن متقی را بگوید که افضل است از کافر یا جبرئیل را بگوید افضل است از شیطان یا بگوید  
جناب محمد صلی الله علیه و آله افضل است از ابوجیل و باطل بودن اینها اظا هر است  
دیگر آنکه این حدیث صحیح باشد و معنی آن باشد که مواصی نمیدانند بغور بالله لانهم  
که جلد مغزی کرات و مراتب واجب شده باشد بر حضرت رسول الله ص زیرا که حضرت ۴  
امیرالمؤمنین ۴ را برین هر دو سایر صحابه از جهات شتی ترجیح و تفضیل نموده یکی آنکه او را  
با حضرت الله تعالی نفس خود گفت چنانچه آیه مباهله از آن خبر میدهد سید آنکه سید  
ابو بکر صحابه کروزان مسجد و باب و را که است و سید نکرده و در کج و دختر خود را که سید  
زان عالم بود از اکثر صحابه نمودند او و در هر دو ولایت او را مقدم میداشت بر کل و

کسی را بر او مقدم نداشت و خبر داد که او حضرت الله تعالی و رسول او را دوست میدارد  
و دیگر خبر داد که او دوست ترین خاوند است در نزد الله تعالی و دیگر گفت هر کسی که من مولا  
اوسم از مردم علی مولا است و دیگر گفت او با من بمنزله هارون است با موسی بن عمران  
و گفت او افضل از دو سید جوانان بهشت است و گفت حریب و حویب من و سلام او سلام من است  
و غیر اینها که ذکر هر را مذکور سازیم گلام بطول بخنجد و هم لازم می آید که حدیث خود را  
گردانید باشد چنانچه افضلیت خود را با اصحاب بیان فرموده و فرمود که من سید و حضرت  
الله تعالی و برادر رسول و هم کس را نکند بعد از من و پیش از من مکر مفتری و کذا است  
نماز گذارم پیش از هر هفت سال و دیگر در وقتی که عثمان با او گفت ای بکر و عمر بهتر از تو  
بودند گفت عثمان که من بهتر از ایشان و بهتر از توام بند که حضرت الله تعالی کرد  
پیش از ایشان و بعد از ایشان و دیگر لازم می آید که حضرت شصت و سه صلوات الله علیه واجب  
گردانید باشد جلدار بر فرزند خود حسین و جمیع ذریه و شیعیان و نصاریه اهل بیت خود  
زیرا شکر نیست که هر ایشان آن سر نهادن بر جمیع صحابه تفضیل میدهند و حسن مجتبی در  
توزیع امیر المؤمنین ۴۰ رحلت فرموده بود بخصان خطاب فرمود که او شکر است که رحلت فرمود  
کرد و عمل هیچ یک از او این بر او سبقت نکرفت و از آخرین کسی با او رسد و این قول حضرت  
صریح است بر تفضیل امیر المؤمنین ۴ بر اولین و آخرین با هم و از آن که در حدیث امام از جناب  
شیخ اعلی الله مقامه که از حضرت الله تعالی ساکت گشته و حال آنکه در مواضع شیخ جناب امیر  
المؤمنین را بر همه اصحاب تفضیل فرموده چنانچه میفرماید لَمَّا وَلِيَكَ اللَّهُ وَتَرَى وَكَلَّمَكَ اللَّهُ وَتَرَى وَكَلَّمَكَ اللَّهُ  
الَّذِينَ يُقْبَلُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ یعنی این است و جز این نیست که اول  
اولی بترتیب در نفسهای شما حضرت الله تعالی و رسول او است و ما نماند که بر پا میدارند نماز را  
و میدهند زکوة را و حال آنکه رکوع کنند گمانند پس حضرت الله تعالی حضرتش را درین ایه

باعتبار خود و رسول خود مقارن فرموده و ولایت و حکومت او را بر جمیع اصحاب و سایر  
خاتم واجب گردانیده و در جای دیگر میفرماید أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنَّ الْأَمْرَ  
مِنكُمْ یعنی اطاعت کنید حضرت الله تعالی را و رسول او و صاحبان امر را که از شما اند و مراد  
درین ایه از اولی الامر حضرتش و ذریه طیبین او است و علم السلام و در ایه مبارک حضرتش را  
نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله نامید و در جای دیگر فرموده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ  
وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید با پیغمبر و با حقان حضرتش را  
باراست گردان و درین ایه مراد هم از صادقان آنحضرت و ذریه طاهرین او است و علم السلام  
که حضرت الله تعالی همه مؤمنان را مأمور گردانیده و پیغمبر و حضرتش و ذریه طاهرین حضرتش  
و غیر اینها پس این است که معنی حدیث را توابع کوفی را نکند خود فهمیده اند حمل ننماید  
باید بداند که مفسده اش بکجا میسر و حدیث لَمْ يَكُنْ اللَّهُ فِي الدَّارِينَ  
و ذکر قول افضل بن شاذان و شیخ اجل شیخ مفید علی الله رجته ما در ایه وَأُولَ الْأَرْحَامِ  
بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ یعنی صاحبان رحمها که عبارت  
از پدرها و مادرها و فرزندان و خویشان باشند بعضی از ایشان اولی میباشد از بعضی دیگر  
در کتاب الله تعالی از مؤمنین و مهاجرین و رسول سید اجل علم سید تقی طالب بشر  
مستور نیست که فضل بن شاذان رحمه الله ازین ایه استدلال بر امام حضرتش را آورده  
نموده و فرموده که حضرت الله تعالی درین ایه واجب گردانیده ولایت را بکسی که بحضرت  
رسول الله صلی الله علیه و آله نزدیک تر باشد و حکم فرموده که او اولی است بر رسول الله  
از غیرش پس باید که حضرت امیر المؤمنین ۴ اولی باشد بمقام حضرت رسول الله از جمیع خلق  
و اگر کسی بگوید که عباس نزدیک تر بوده بحضرتش زیرا او هم حضرتش بود در جواب آنکه  
که حضرت الله تعالی قرابت آنها را در ایه ذکر فرموده بلکه قرابت را معانی بوصف کرده است



فرموده بین الطاجین وایضا هائست که عباس از مهاجرین نبود اما جناب شیخ اجل علم شیخ  
مفید رحمه الله فرموده که قطع نظر ازین که عباس از مهاجرین نیست میکوشیم حضرت امیرالمؤمنین  
صلوات الله علیه در تبیین بحضرت رسول الله ص نزدیک تر بود زیرا اگر چه عباس عم الغض  
بود لیکن از جانب پدر تنها با حضرت نزدیک بود و حضرت امیرالمؤمنین اگر چه پسرم بود  
از جانب پدر و مادر بحضرت قرابت داشت پس اگر مقام حضرت بمرتبه بکسی برسد و بواسطه  
قرابت باشد باید که بحضرت امیرالمؤمنین برسد و پس زیرا که اگر فی المثل حضرت فاطمه  
علیها السلام بعد از حضرت رسول الله می بود نزد حضرت امیرالمؤمنین ۴ مرتبه  
و عباس با دران دخل نبود و جناب شیخ رحمه الله درین فصل فادها و دیگر هم هست که  
بد که همین قدر بجهت اختصار اکتفا نمودیم چون مطلب از ذکر همین قدر هم حاصل میشود  
در ذکر جواب سید عمر الدین رحمه الله سنی معصوبی را که انکار کرده است  
حضرت امیرالمؤمنین ۴ میکرده و ان اوست که در وقت از اوقات مستنصر عباسی که از  
خلفای بنی عباس بود بجانب مدین بعزم سگاد رفته بمقدس سلمان فارسی رضی الله عنه  
رسید بر سپید کرد این چه موضع است حضرت گفت در قدس سلمان فارسی است که یکی از جمله  
اصحاب حضرت رسول الله بوده چون مستنصر است که آن موضع مرقد حضرت سلمان است فرود  
آمد در زمان حضرت سلمان مشرف شده بعد از زيارت مجلسی است انجمن است  
از تعبیه بنشینت و امر او هرگز که قابل مجلس بود در مجلس قرار گرفتند و هرگز از حقیقتی  
گفتگو میکرد پس یکی از نواصب تعصب که در آن مجلس حاضر بود بمستنصر گفت  
جماعت رفضه در راه علی بن ابیطالب چندان غلو کرده اند که چیزهای که عقل از قبول  
آباد نیست باو میدهند مستنصر چون از عداوت اهل بیت بر بود جدا نکند و ازین قول  
منع و سرزنش کند گفت یکی از مخالفان باکوب پس آن ناصبی گفت از آنجمله یکی اینکه میکوبند  
دران

شبهه که صاحب این مرتبه یعنی سلمان رحلت کرد علی بن ابیطالب در همان شب از مدینه <sup>بیت</sup>  
آمد و او را غسل داد و کفن کرد و بر او نماز گذارد و در همان شب بمدینه مرلحت نمود و کسی از  
اهلش برین حرکت او مطلع نگردد و چون سخن از ناصبی بانجام رسید همه حضار این سخن  
از حضرت استبعاد نموده انکار کردند و گفتند این ممکن نیست و از کسی نتواند سر زد و اگر  
کسی برین حرکت را قبول کند از سفاکت و غلو خواهد بود و ان کس از عقلا نخواهد بود و چون  
استبعاد و انکار بانجام شد از خدا عدالت گذشت سپید غلط نسبی که سینه او را بخت اهل  
رسالت با او اجداد خود بر بود و مستی بود بسید عمر الدین بران استبعاد و انکار ایشان  
صبر نتوانست کرد پس مستنصر خطاب نموده گفت اگر مرا رخصت و امان بدی من این شبهه  
انکار و استبعاد شما را رفع نمایم مستنصر گفت بگو آنچه را میدانی و بان رفع استبعاد ما میمانی  
سپید فرمود هرگاه ممکن باشد که آصف بن برخیا که وصی حضرت سلیمان ۴ بود تحت بلقیس  
از فارس بشهبه سیاحت چشم بر زمین حاضر سازد چنانچه حضرت شالله تعالی صیفا باید و قال الذی  
عنه علم لکن ابانا ایتیک به قبل ان تر تک الیات طرقات و از وصی سلیمان این سخن که  
جاری باشد و غلو نباشد در ماده وصی بجهت ما که خیر سلیمان است از جمله چه جایز نباشد و غلو  
باشد واقم او را و کوبد ترجمه ای اوست که صیفا باید و گفت آنکسی که در پیش او بود علم کتاب که  
مخا و دم تحت بلقیس از شهر صبا بدین آنکه باز کرد و بسوی تو چشم یعنی بچیزی نظر کنی نظر را  
بازگیری حاصل آنکه چون جناب سید رحمه الله این آیه را تلاوت فرمود و رفع استبعاد و انکار  
ایشان کرد بر این مضمون بالبدیهه شعری هم الشافریه و در ایشان خواند و شعر اینست آنکه  
لیکة اذ سار الوصی الی اعراب لیریب و الاضباح ما فرج و واصف قبل رد الطر  
من سبنا عرش بلقیس و انا حرق النجباء انا انت فی اصف تم نعل بی فی جهنم یا انا غالی  
ان ذا عجب ان کان احد الخیر لیس لیس قدما خیر الوصی اولی الخیر هبا معنی استدل

این است که میفرماید انکار کردی تو شبی که کردید و صبح حرکت کننده از مدینه و صبح کرد  
بزدلک مدینه و معنی بیست و دوم این است که میفرماید لیس صغیر بن برقیه آورد پیش از چشم گزیدن  
پوشید تخت بلقیس از شهر صبار و شکاف بجایها را و معنی بیست و سوم این است که میفرماید  
در آصف از جهنم آوردن تخت بلقیس از شهر صبار غلو کرده و من در حیدر غلام کرده ام که میگو  
یک شب از مدینه بمدا این مجلس است و معنی بیست و چهارم این است که میفرماید اگر احدی بصر  
پیغمبر است هم چنین و معنی بیست و پنجم این است که گفته شده است یعنی ازین نقض  
بر انکار و استبعاد شما ایراد نمودم انکار و استبعاد شما باطل کردید

مناظره شیخ اجل علم محمد بن محمد بن النعمان المفید علی الله مقامه با اعداد در قول عباس بن  
عبدالمطلب این است که در فضول سید اجل سید مرتضی فخر الله مرقد مسطور است که جناب  
شیخ مفید رحمه الله فرموده که بعض معتزله در انکار نفس حضرت رسول الله ص بر امامت حضرت  
اسد الله الخالدی غالب علی بن ابيطال علیه الصلوات و السلام از قول عباس است که  
میفرماید و میگویند که عباس بعد از نبوت حضرت رسول الله ص علی بن ابيطال الکف ای  
برادر زاده دست خور و رازکن نامن با تو بیعت کنیم تا خلیفه بگویند که عم رسول الله ص بالبر  
خود بیعت کرد و گران مردم در بیعت او متخلف بودند پس اگر نفس بر امامت علی بن ابيطال  
میبود بایستی که عباس او را تکلیف ننگد زیرا منصوص علیه با احتیاج بر بیعت نمیشد  
قول عباس که گفت دست دراز کن تا با تو بیعت کنیم ثابت میکرد که امامت با اختیار میباشد  
نه بی نصرت شیخ طایب شاه بعد از نقل قول ایشان که مذکور شد فرموده که با وجود شما  
و میوه بودن این قول بعض شیعیان از جواب این عاجز شده اند و جوابی نداشتند  
لکن مرا با یکی از اعظم ایشان در مجلسی مناظره واقع شد در مسئله امامت او را اعتراف کلی با  
قول عباس بود و چون این قول را عمده ترین دلایل میدانست همین قول را بر من بطریق نقض

وارد ساخت و من این نقض را در جواب بسیار گفتم اما مجمل آنها آنکه با او گفتم که اگر قول عباس  
و تکلیف او علی بن ابيطال الباقی بر بیعت دلیل عدم نفی و اثبات این بود که امامت با اختیار باشد  
لازم می آید که تکلیف پیغمبر انصاری را در شریعت به و هم چنین تکلیف حضرتش مهاجرین و انصار  
در تحت شجره بر بیعت خود دلیل باشد باینکه نبوت حضرتش با اختیار باشد و از پیش  
حضرت الله تعالی نباشد زیرا بنا بر گفته شما اگر نبوت آنحضرت بدیش الله تعالی میدو  
بایستی که حضرتش مستغنی باشد از بیعت بعد از بیعت و اگر در جواب بگویند که بیعت  
از جهت اثبات نبوت او نبود بلکه از برای عهد بود در حضرت یعنی در حضرتش متخلف  
چایز ندارند و بعد از آن که حقیقت نبوت و صدق او را اینست که بودند ماینز همین قول  
در باره عباس میگوینم بایشان که تکلیف کردن عباس آنحضرت را باینکه دست دراز کن  
تا با تو بیعت کنیم بعد از نبوت امامت او بنص محمد بعد عهد بود از جهت نصرت حضرتش و  
جنت کردن با مخالفینش بر آنحضرت را در اثبات امامت احتیاج بر بیعت نبوی چون  
رسول الله ص امامت و خلافت ثابت بود و باینکه گفتیم قول عباس نیز دلالت دارد چنانچه  
تا مردم بگویند عم رسول الله ص بیعت کرد با پیغمبر رسول الله ص و با قول مخالف نگنند و  
از مردم بر عباس درین قول اتفاق مردم را متعلق بر بیعت کردانید و تعلق اتفاق بر بیعت  
نیست مگر از برای جنت کردن تا اینکه مردم خائف شوند از عداوت و مخالفت حد زفا  
نمی بینی که حضرت امیر المؤمنین ص فرمود در جواب عباس که ای عم شغل من محصور است بر رسول  
پس اگر بیعت عباس بجهت اثبات امامت میدود بایستی که شغل رسول الله ص مانع آن  
نباشد و دیگر آنکه عباس چون الحاح کرد حضرتش فرمود ای عم رسول الله ص مرا وصیت فرود  
که بعد از و شمشیر نکشیم تا وقتی که مردم بطوع و رغبت بمن بگردند و امر فرموده مرا جمع گرد  
قران تا آنکه حضرت الله تعالی مرا فرج عطا فرماید و این قول حضرت امیر المؤمنین ص

علمهم دلالت دارد باینکه مقصود عباس و بیعت کردن نصرت آنحضرت و با مخالفین او جنگ کردن  
بوده نماند بر این اثبات امامت آنحضرت چنانچه بر متامل منصف ظاهر است و وجه دیگر عباس  
مطلب این بوده که چون قوما نکار بفرمودند بیعت مردم را مشیت امامت نمودند بیعت  
از برای حضرتش حاصل کرد تا قوم با حرفی دیگر نماند از جهت این آنحضرت صلوات الله علیه  
امتناع فرمود تا اینکه بطریق باطل بخواهد بر سر سیده باشد و بعد از آن نیاید که شمشیر نکشد  
و با مخالف خود قتال کند و حال آنکه رسول الله صیدت فرموده بود که بعد از شمشیر نکشد  
و قوی که خان بطوع و رغبت بخیرش بگردد و اسلام مندرس و دین باطل نکرده و شاهی  
این قول آنحضرت است که فرموده و الله اکرم مردم بکفر و جاهلیت نزدیک بنمودند هر آینه با شاهی  
جهاد می کرد و چون کلام جناب شیخ طاب ثراه با بیچار سپید اینجهت دفع دخلی که در این  
قول بحسب ظاهر وارد می آمد فرموده که اگر کسی بگوید که بعد از عثمان چون به بیعتی که با  
بجوش خود رسید در جواب می گوئیم که چون در زمان آن نصرت بر امامت مخفی شده کار حضرتش  
مندرس گشته بود مردم بیعت را مشیت امامت میدانستند حضرتش را علاج از برای  
امامت و حکومتی که در زمین امامت است از مردم بیعت را قبول فرموده و حال آنکه چون قبول  
بیعت مستلزم جنگ کردن بود و وقت وفات رسول الله ص جنگ کردن سبب طمان و  
اندر اس دین بود و در وقت بیعت مردم بخیرش بعد از عثمان مستلزم این مفسده نبود  
جواب دیگر این اعتراض است که حضرتش به بیعت مردم با امامی که حضرت الله تعالی در  
رسول الله ص از جهت حضرتش مقرر فرموده بودند نرسید زیرا آن از برای حضرتش در  
همه اوقات و از منتهی ثابت بود اگر چه بحسب ظاهر مردم با او نکریدند و این قول بیعت از  
نصرت و افتراق مردم بطاعت بودند از جهت اثبات امامت و از برای اخیس و خلق امامت او را  
و جناب شیخ رحمه الله تعالی بعد از تحقیق این قول فرموده که بعضی از مخالفین چیزی فرمایند

پرسیدند که متعلق باین مقام است و نیافتم که کسی از اصحاب ماجرای این گفته باشد  
و آن این است که اگر حضرت رسول الله نصرت بر امامت حضرت امیر المؤمنین کرده بود و مردم در  
بطاعت او مأمور ساخته و امت را بیعت او خوانده بود از جهت چه عباس در ایامی که حضرت  
رسول الله ص مرخص بود با میر المؤمنین ص می گفت ای برادر زاده با من رفاقت کن تا نزد  
بر پیش حضرت رسول الله و بر پر سیم که ای ایا امر خلافت بعد از او با ما خواهد بود تا اینکه  
خواطر جمع کردیم یا با غیر ما خواهد بود تا وصیت کند او را در برابر او بعد از آن داخل شد  
محقق رسول الله و عباس از حضرتش این را پرسید و حضرتش جواب فرمود که امر خلافت  
بایشان خواهد بود یا با غیر ایشان بلکه بنا بر روایت شیعه فرموده که شما مظلوم و مقهور  
خواهید بود پس من در جواب گفتم شما درین قول خطا کرده اید و معنی قول عباس اینست  
از برای آنکه عباس با مقصد این بود که آنحضرت رسول الله ص آنچه را که واقع خواهد شد  
پرسید که ای امامت این امر را ما مسلم خواهیم داشت یا نه تا خواطر ما مطمئن کرد یا  
ایشان خواهد بود تا او را نشان نیند و مقصد او این نبود که آن استحقاق و اختصاص او  
خلافت پرسید زیرا آن معلوم عباس و غیر او بود و جواب حضرت رسول الله ص که فرمود شما  
مظلوم و مقهور خواهید بود دلیل است بر اینکه مقصد عباس این بوده تا آنچه تو فهمیده و الا  
لازم می آید که جواب حضرت رسول الله ص در مقابل سؤال نباشد و حضرتش شرف واربع و اعلی است  
از اینکه جواب نادر مقابل بگوید و این بان میماند که فرزندی بواسطه استیلا و تقلب  
برادران یا بیجا اعمام یا حکام عصر زید رسوا کند که ای ابا عدنان تو مال تو بمن خواهد بود  
یا نه پس این سؤال فرزند از پدر ظاهر است که بواسطه استحقاق میراث نیست چون ظاهر  
که او حکم حضرت الله مستحق میراث پدر خود است در وجه جواب شیخ  
اجل اعلام شیخ مفید نور الله تعالی مفضیحه هر سالی را که از مخالفین بود و بطریق عثمان

از غیبت حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه وعلی آباءه سؤال نمود و آن بر اینست که  
ان ساهل بجناب شیخ رحمة الله خطاب نموده گفت ای شیخ نواب است که حضرت رسول  
ظاهر کرده و مردم را بسوی خود دعوت کرده در حالی که هر قریش از کتب سابقین خبر یافته  
که او پیغمبر خواهد بود و در ایشان را باطل خواهد کرد و آنچه از حضرت صادر کرده بود همه را  
بودند و حضرتش از هیچ یک نترسید و از هیچ یک غایب نگردید و هر مردم حضرتش را  
میشناختند بلکه ولادت حضرتش هم معلوم و نسبتش هم مشهور بود و خانان او را هم  
میدانست و حضرت الله تعالی نیز حضرتش را امر فرموده بغیبت و استتار بر او  
نگردانید چنانچه شما در امام منتظر مینویسید و او را در میان ابای و صاحب شیشه میدا  
و میگوید که ولادت و شخصی از مردم زمان مخفی بود و حال آنکه فرقی نیست میان او و  
ابای او چنین نباشند پس ظاهر شد که آنچه شما میگویند در باب او و پدرانش و در باب  
حضرت رسول الله هم متناقض هم اند جناب شیخ قدس سره العزیز اولاد جواب فرمود که  
مصلحتهای حضرت الله را بقیاس و مثال و نظایر نتوان دانست بلکه از جانب حضرت علام العفو  
جل جلاله که عالم است بتمام عالم و عواقب امور و هیچ چیز بر حضرت مخفی نیست میتوان دانست  
و حال آنکه این جایز است که حضرت الله تعالی در باره رسول خود بداند که کسی را بر او دست  
بواسطه ترسی که داشتند از او باقیبند یا بجهت شکی که ایشان را از جهة اوصاف و  
گشته بود یا بواسطه چیز دیگر که بر ما معلوم نیست لهذا حضرت با بغیبت ما مودت کرد و ایند  
بخلاف امام منتظر که احوال او جایز است که بخلاف آن باشد و شاهد این قول است اینست  
هیچ یک از عبده اصنام و اهل کتاب و پادشاهان عرب عجم متعرض حضرتش و اباء آنها  
او نشدند با آنکه ایشان دانستند بودند که حضرتش در وجه وقت متولد خواهد شد و از  
چیز صادر خواهد گشت و مع هذا هیچ یک از ایشان بصد حضرتش و اباء آنها

حضرتش در نیامدند بخلاف اولاد نبوت عیسی که دایم بصداید او از او قتل  
و ستم ابای حضرت امام منتظر هم اجمعین بودند چنانچه از حال عار و بیزاری و غیرها  
از نبوت عیسی علیه السلام لعنة نسبت حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و سجاد و  
باقر علیهم الصلوات و السلام بطهور پیوسته و آنچه از منصور عباسی نسبت حضرت  
و از هارون الرشید نسبت بکاطم و از مأمون نسبت بجناب رضا و از متوکل نسبت بهار و  
عسکری و روداد در شهرت تجدیدت که کسی از انکار آن نرسد تا آنکه معتقد عباسی بعد از فر  
ابو محمد حسن عسکری ۳۰۰ کتیر آن حضرت را جسد کرد و حمل ایشان را تجسس میکرد چون  
بود که تا شمس محمد پسر ابو محمد خواهد بود پیوسته در قفس بود که شاید او را بدست  
بقتل رساند و بعضی کتیر آن حضرت را در جسد چند ماه نگاه داشت که شاید بجهت  
ظفر مابد پس از اینها که گفتیم فرق ظاهر میگرد میان احوال حضرت رسول الله ص و اولاد  
قائم منتظر و این را بان قیاس کردن نیست مگر آن قلت فهم و دیگر آنکه خوف از حضرت  
رسول الله ص مرفوع بود لیسبت بر ما و که بنی هاشم و بنی عبدالمطلب بودند و ایشان در  
صیانت حضرتش و در نهایت کوشش بودند بطعم آنکه بواسطه حضرتش از جهت ایشان  
و شرف ۴۰۰ رسد چون شنیده بودند که درین حضرتش و عالم که خواهد کرد بد و سایر قبایل  
مخفی که از بنی هاشم و بنی عبدالمطلب شنیدند حضرتش نمی توانستند بر میانند و از نا  
این بود که سینه ده ساله که معظرت خود را اظهار میکرد و خالق را بدخواست میفرمود و الله  
سبب قهر بود و هیچ یک از ایشان متعرض آن حضرت نشد چنانچه بر کسی که آنستند  
کنند ظاهر است و ما میدانیم بعلم یقین که اگر یکی از پادشاهان زمان ما احسان کند که یکی از آل  
ابطال بسوی امامت میکند و خود را اظهار نماید پس آنکه بحقیقت این قول برسد و یقین  
خاص کند بجناب آن او را بقتل میرساند و باکی ندارد چه جای آنکه بدینند که یکی از ایشان

یقین

مدعی امامت است و اهل علم داعلم حاصل است که اکثر اولاد رسول الله ص که طایفه زمان ایشان  
جلسه کردند و بعضی را در مجلس گشتند بواسطه کافی بود که از ایشان داشتند و تصور باطلی که از  
ایشان کرده بودند که صبا و خروج گند چنانچه از اهل حضرت کلام هم و ظهور قاشم هم کمال ظهور  
۴۷ میرساند در ذکر مناظره هشتم بر حکم رضی الله عنه با جمعی از مخالفین  
جلسه یحیی بن خالد برمکی که وزیر هارون الرشید عباسی بود و ان ابراست که در یکی از روزها  
یحیی بن خالد جمعی از مسکین هر مین و هر مذهب در مجلس خود جمع نموده ایشان را بمناسرت  
نامور ساخته بود تا به پند که کدام از ایشان غالبی کدام از ایشان مغلوب میگردد و  
کدام دین و کدام مذهب ثابت میشود اتفاقا هارون الرشید ازین معنی خبر یافت و دانست  
که یحیی بن چنین اراده نموده پس یحیی را طلبیاشنه باو گفت ای یحیی آنچه اراده است که  
که مسکین هر مین و هر مذهب را جمع نموده ۴۸ انداخته یحیی گفت مرا ازین مسرت و فایده  
حاصل است که اهل دیوان و مذاهبتی شایسته باهم مناظره کنند تا ظهور با بد حقیقت و باطل  
هر دین و هر مذهب همانرا الرشید گفت من هم میخواهم که مناظره ایشان را بشنوم اما بشرط  
ایشان مرا نریزند و ندانند که من در انجام ناز من نرسد و اظهار مافی الضمیر خود در مذهب  
بکنند یحیی گفت بجان من میدارم این در خانه خود جانی در عقب آن مجلس مقیاساخت و هارون  
دیوان جای نشاند و بعد از آن هشتم بن حکم رضی الله تعالی عنده را طلبیاشنه از جهت مناظره و چون  
میدانست که جنابش را دست عظیمی در مناظره هست اما جماعت معتزله که در آن مجلس حاضر بودند  
در خفیة و دانستند که هارون الرشید در عقب آن مجلس است و میخواهد که مناظره ایشان را بشنود  
باهم گفتند که امروز چون هارون دین جاهلست با هشتم در مسئله امامت باید که مناظره کنیم ازین  
جهت که هارون متکرم مذهب است و شاید که او چیزی در مسئله امامت بگوید و هارون  
نخستین باید و از جهت خفتی باو برساند چون جناب هشتم رضی الله تعالی عنه حاضر شد یحیی

بعبد الله بن برید اباضی گریس کزن خوارج بود خطاب نموده گفت ای عبدالله با هشتم در مسئله  
امامت و حکام تمامی هشتم گفت ای یحیی وزیر ما را با ایشان سوال و جوابی نیست از جهت اینکه  
ایشان با ما مشفق بودند در حقیقت امامت علی بن ابیطالب و بعد از آن بی حجتی از امامت  
نمودند و چون اتفاق و اختلاف ایشان با ما از زمری معرفت نبود از جهت ما را با ایشان  
گفت کوفی نیست که یکی از طایفه ضرعیه بود به هشتم خطاب نموده گفت ای هشتم مرا از  
با تو حکام بینمایم خبر ده مرا که اصحاب امیر المؤمنین در وقتی که حکمین قرار دادند مؤمن بودند یا  
کافر هشتم علیه التجر و جواب فرمود که اصحاب امیر المؤمنین در وقتی که حکمین قرار دادند مؤمن بودند یا  
بودند فرقه مؤمن و فرقه مشرک و فرقه ضال و فرقه مؤمن ان بودند که آنحضرت را امام  
و از جانب حضرت الله تعالی و رسول الله ص میدانستند و ان فرقه که مشرک بودند آنجا رفت  
که آنحضرت را امام دانستند و معاویه طایفه را نیز قابل امامت میدانستند و فرقه میان ایشان  
نمیکدانشتند و فرقه ضال آنجا رفت بودند که بواسطه جهلست جاهلیت از قبیله و عشیره  
بیرون آمده بسپاه آنحضرت ملحق شدن معرفت بحال هیچکس نداشتند بدان گفت اصحاب  
معاویه چون بودند جناب هشتم رضی الله تعالی عنه هم از اصناف ثلاثه را در اصحاب معاویه  
بتفصیل مذکور بیان فرمود و بعد ازین گفت که ضاربین عرضی که یکی از فضلاء اهل بیت  
بسخن در آمده به هشتم فرمود الله مرقله خطاب نموده گفت ای هشتم من نیز در مسئله امامت  
توسوال میکنم گفت سوال ترا من جواب میکنم تا تو سوال مرا جوابی کوفی ضارب گفت سوال تو  
من کدام است هشتم گفت سوال مرا اینست که ایا حضرت الله تعالی را عادل میدانم بنویس که هر کس  
جویند که ضارب گفت بل من حضرت الله تعالی را چنین که کفتم میدانم هشتم گفت هر که حضرت  
تعالی را چنین که بر او تکلیف رفتار کرد بسوی مسجد و صفجه هاد و کورا تکلیف کند که مصعب  
و دیگر را بخواند ایا جو راست یا ضارب گفت حضرت الله تعالی هر کس ازین قسم تکلیفی نمیکند لکن

و کلامها  
و کلامها

بر سبب فرض میگویم ضرر گفت بی اگر چنین تکلیفی بکند جای خواهد بود و تکلیف ما لایطفا  
 کرده خواهد بود هشام گفت خبر ده مرا که ای احقر شانه تعالی هم بنده کا خود را بیات دین تکلیف  
 نموده گان دین را اختلافی نباشد یا نه ضرر گفت بی بیات دین هر خاوی با تکلیف نموده هشا  
 گفت اگر شخصی غیر این دین با اختلاف را بسوی حضرتش ببرد قبول میکند ضرر گفت بی  
 قبول نمیکند هشام گفت ای این دین با اختلاف و لیلی کرده است ای آنکه بی دلیل خاوی با  
 باین دین تکلیف نموده تا مثل این نباشد که کورا تکلیف خواندن مصحف و زمین کرا تکلیف  
 رفتار بسوی مسجد و صف جهاد نموده باشد ضرر ساکت شد و بعد از آن لا بد است از دلیل  
 لکن اندلیل امام و صاحب قوبعینه موسی بن جعفر علیهما السلام نیست هشام مخوفه تعالی  
 عنان شنیدن این قول بخنده افتاد و گفت ای ضرر خاوی خود را جمع کن که بحق قابل شد  
 و اختلافی میان من و تو نمانده الا در اسم که من ان دلیل را موسی بن جعفر علیهما السلام  
 میگویم و تو چیز دیگر و چون سخن پایدار سبب ضرر گفت ای هشام بگوین که عقد اما  
 بی غولسته میشود و هشام گفت بخوی که عقد نبوت بسته میشود ضرر گفت پس ما  
 نبوت باشد و فرقی میان بنوعی امام نباشد هشام گفت نه چنین است که گفتی بلکه عقد  
 نبوت را اهل سماز میدهند و عقد امامت را اهل زمین زیرا عقد نبوت بملائکه  
 بسته میشود و عقد امامت بر بنویسته میکرد و این هر دو عقد با حضرت الله تعالی  
 میباشد ضرر گفت دلیلی برین که گفتی نیست هشام گفت دلیلی این قول احتیاج نیست  
 اینکه بدیهی و ایست ضرر گفت از چه جهت بدیهی و ایست هشام گفت از جهت اینکه خا  
 سه شق خالی نیست یا باید که بعد از حضرت رسول الله ص از خاوی تکلیف مرتفع شود کسی  
 بعد از حضرتش مکلف بدین را بدینی نباشد و هر خاوی مثل سباع و بهایم باشند ای ضرر  
 این شق صحیحی نمی تالی ضرر گفت بی هشام گفت شق دوم آنکه همه امت را عالم در دین  
 مثل

علم حضرت رسول الله ص باشد و هیچ یک را بدیگری در علم احتیاج نباشد و هم ایشان  
 مستغنی باشند و بحق سبیده باشند ای ضرر این شق را جایز میدانم ضرر گفت این شق  
 هم جایز نیست بلکه هم محتاجند هشام طاری را گفت پس شق سیم باقی ماند و آن این است  
 که لا بد باشد ایشان را از عالمی که او را حضرت رسول الله ص معین کرده باشد و سهو و غلط  
 بر او جایز نباشد و معصوم باشند از هم کنایان و بری باشند از خطاها و محتاج بغیر نباشند  
 ضرر گفت این شق مشخصه میگوئی بچه علامت میتوان او را شناخت و چه چیز دلیل  
 شناخت اوست هشام گفت که شخصی را بهشت چیرگی صفت اوست چهاران هشت چیز  
 نعت نسب او و چهار و سپر نعت نفس اوست اما آن چهار که نعت نسب اوست این است که  
 معرفت الصنف و معرفت القبیله و خانه واده او هم معرفت باشد و از صاحب جلیت و شریعت  
 اشاره با او شده باشد و صنفی که معرفت تر از همه اصناف خلقت عربیت زیرا صاحب  
 که هر دو پنج مرتبه در اذان نام او مذکور میشود و از بنص صفت پس باید که او عرب باشد  
 انجهش آنکه اگر محبت حضرت الله تعالی در غیر بنص صفت باشد کار بر مکلف دشوار میگردد  
 و از زحمتی صلاح بصادق انجامد و از بنص صفت نیز باید که از اولش باشد زیرا در صنف  
 عرب قبیله قریش از همه قبایل اعرف است هر است زیرا صاحب جلیت از قبیل است و باید که از خا  
 اواده صاحب جلیت باشد زیرا در بنص قبیله نیز خانه اواده صاحب جلیت از همه اعرف است و چون  
 در بنص خانه اواده نیز جمع کثیری مشتت کند و محکم است که از جهت شرف و علو مرتبه امامت نیز  
 در میان اهل بنص خانه اواده رود هدی پنا برین باید که از صاحب جلیت و شریعت باین شخص اشاره  
 و نص واقع شود بلکه باید با اسم و نیز صاحب شریعت بکند آکسی را طمع در آن نشود اما آن چهار که  
 که نعت نفس اوست این است که باید او اعلم از جمیع خلق باشد بقرایص و سنن احکام حضرت  
 الله تعالی تا مرتبه که مخفی بر او ظاهر و دقیق بر او جلی باشد و معصوم باشد از کل گناهان

واشجع باشند از جمیع خلق و باید که سخی ستر از کل مردم نیز باشد چون کلام جناب هشام بن  
مقام رسید عبدالله بن بزید با سخی گفت از جهت چه باید که از جمیع خلق عالم باشد هشام  
بواسطه اینکه اگر او عالم جمیع حدود نباشد و هر حکام و شریع و سفس حضرت الله تعالی  
تبدیل کند مثل اینکه بجای قطع حد بنزد و بجای که باید حد بنزد قطع کند و هر یک از او  
المجرب بجای خود واقع نشاند و از بر خبیثت صلاح مردم بفساد انجامد بیکر بار عبدالله گفت  
از جهت چه باید که معصوم باشد هشام گفت از برای آنکه اگر معصوم نباشد این من از خطا  
بود و ممکن خواهد بود که از جهت رعایت و قربت و آشنائی اقربا و آشنایان حدود حضرت  
تعالی معطل بماند و از چنین جهت حضرت الله تعالی تواند بود عبدالله بن بزید دیگر  
گفت از برای چه باید که اشجع باشند از جمیع خلق هشام فرمود بواسطه آنکه در جنگها پناهمانان  
پسندیدند و اشجع نباشد جای خواهد بود که از زحمت فرار نماید و حال آنکه حضرت تعالی میفرماید  
وَمَنْ يُؤْتِكُمْ ثَوَابًا فَلَا يُؤْتِكُمْ إِلَّا لِيُجْزِيَ فَآلِئِنَّكُمْ لَآتَيْنَاكُمْ لَعْنَةً وَقَدْ بَاءْتُمُ بِالْعَدْوِيَّةِ  
عَنِ اللَّهِ وَكَيْفَ يَغْضِبُ اللَّهُ بَرَكَةً وَرَحْمَةً تَوَاتُرًا بَدَأَ بِهَا وَرَحْمَةً تَوَاتُرًا بَدَأَ بِهَا وَرَحْمَةً تَوَاتُرًا بَدَأَ بِهَا  
کسیکه بگویند اعدا را در آن روز پشت جنازه از برای اعتراف کردن باشد از جای بجای  
از برای جنگ کردن و یا خواهد که در میان جماعت دیگر از برای جنات جا بگیرد و هر آینه مهیا  
غضب حضرت الله تعالی را حاصل آنکه عبدالله بن بزید با سخی گفت از جهت چه باید  
که سخی ستر از جمیع خلق باشد هشام رضی الله عنه فرمود بواسطه اینکه او عارفان مسلمانان است  
سخی نباشد و خود را نگاه نتواند داشت پس راه مسلمانان را همگراست که بغیر حق تصرف نماید  
و در این صورت خاین خواهد بود و همان جهت حضرت الله تعالی نتواند بود چون سخی هشام  
حکم با بنیارسید ضرر بن عمر و بنی گفت ای هشام این شخصی که میگوید که با بر صفات بسیار  
چگونه است جناب هشام بطریق کنایه گفت صاحب این قصه یعنی همانند آن است که در هشام

چون از هشام این سخن کلامی و استدلالات شنید برو وجود امام و شنید که گفت آنکس  
این قصه است گفت والله که او ما را از این قول خراب میکند و بجعفر بن محمد که جلیس او بود گفت  
و انسخی که مراد او از این شخص چه کسی است جعفر گفت ظاهر است که مراد او موسی بن جعفر است  
هر روز گفت هر گاه این مرد زنده باشد چگونه من صلح میدادم که ملک از برای من بماند  
که شیخ زبان این مرد در مردم اندر پیشتر دارد از هزار شمشیر بجی باطلیده گفت ای  
این مرد چه کسی است بجی گفت هشام بر حکم است هشام چون دانست که هر روز اقوا  
او را شنیده و به همان از آنجا بیرون رفت و اهل خود را در جانی پنهان کرده خود کویخت  
بگوشه رفت و در خانه پیشتر بنیال که یکی از اصحاب حضرت صادق صالوات الله علیه بود فرود  
آمد او را از بر قضیه آگاه گردانید و بعد از دو روزی بیمار شد پس وصیت کرد بدیش  
و گفت مرا باید مرد و این مرض موت همینست و چون من بمیرم از تجویز من فایده شوی  
دشمن بر او بر سر چهار راه بگذارد و رقیعه بنویسد باین مضمون که این هشام است که  
امیر او را میگوید و آن رقیعه را بر روی جنازه من بگذارد و چون جنازه بر رحمت الله تعالی  
واصل شد بشیر بویست حضرتش عمل نموده چنان کرد که فرموده بود و عمال و حکام کوفه چون  
برین واقع مطلع گردیدند همه بر جنازه حضرتش حاضر گردیدند و چون دانستند که آن هشام  
هر روز با اعلام نموند و او از شنیدن این خبر مسرود شد و شکرها کرد و جماعتی با کعبه  
هشام جسد کرده بود و ها کرد و راقم اوداق گوید که مناظره هشام کرد و این مجلس کرد و حقیقتا  
که انحضرت صاد و کشت بر همان قاطع و حجت واضح است بر حقیقت مذهب شیعه اثبات  
اعلی الله و در جتهم و بطلان مذاهب باطله و کجالی این دارد که با تمام نور بجبهه خود  
شود و بر هر شیعه لازم است که همین مناظره را بنوشند و در آن نماز خود کند و بعد از  
بجای تعقیب باین نظر کند و در معنی این تدبر نماید و یقین تام تمام است در مذهب خود

تحصيل نماید  
 در ذکر مناظره جناب هشام بن حکم رضی الله تعالی عنه  
 با عمر بن عبید بن عبد الله که از فضلا و مستحبتین اهل سنن بوده در بصره و مناظره  
 جنابش در مجلس بهشت این حضرت صادق بجای ناطق علیه الصلوات والسلام چنانچه  
 در اصول کافی در فضول استاجل علم اخصب سید مرتضی قدس سره مسطور و در السنه  
 علمای فرقه ناجیه مذکور است و آن ابراست که از یونس بن یعقوب مرویست که او گفت  
 روزی در نزد حضرت صادق جمع کثیری از اصحاب حضرتش حاضر بودند پس هشام بن حکم  
 نیز که در آن اوقات جوان کم سنی بود در آن مجلس حاضر بود پس حضرت صادق ۴۰ بهشتا  
 خطاب نموده فرمود ای هشام خبره ما از آنچه میان تو و عمرو بن عبید در بصره گذشته  
 سؤالی که از هر وی هشام گفت ای فرزند رسول الله مرا حجاب پیشوز و زبان من با را  
 آن ندارد که در خدمت حضرتت متکلم شوم حضرت صادق ۴ فرمود با آنچه فرمودیم  
 اقدام نمود و مخالفت نکرد پس هشام عرض نمود که در بصره بمن گفتند که عمرو بن عبید  
 مسجد کوفی کتوده و جمع کثیر بر او بدو خود کرده و موغظه میکند و درس میدهد  
 این خبر من عظیم نموده بر این صبر نتوانستم کرد پس داخل شدم بمسجد و در حلقه  
 و در آن حلقه دیدم که عمرو بن عبید نشسته با فاده مشغول است و مردم از او استفتا  
 می نمایند پس در آن حلقه فرج جسمت و خود را داخل حلقه کردم و بدو را بوی او دینشتم  
 و بعد از آن خطه گفتم ای عالم من مرد عزیز بیستم اذن میدی که از تو مسئله پرسم عمر گفت  
 پرس هر چه داک خواهی پس من گفتم ای عالم آیا تو چشم داری عمر گفت ای فرزند من چه  
 که تو از من میگوئی و حال منکه می بینی که چشم من گفتم ای عالم مسئله این است عمر  
 گفت پرس هر چه خواهی هر چند سؤالی احقمانه باشد پس من گفتم آنچه را که پرسید جواب بگو  
 گفت بل چشم دادم گفتم با آن چکار میکنی گفت با بینی بوها را ادراک میکنم و دیگر با

گفت منصفاً حد را را شده میکنم  
 کلمه بینی دارم گفت بینی کلمه با آن  
 چکار میکنی

گفتم دهان داری گفت بل دادم گفتم از آن چکار میکنی و چکار از منی آید گفت طعمها را  
 من از آن می بامم و ادراک می نمایم گفتم آیا گوش داری گفت بل دادم گفتم با آن چکار میکنی گفت  
 با آن آوازها را بشنوم گفتم آیا ترادری هست گفت بل هست گفتم با او چه میکنی گفت بسبب بل  
 تیر می کشم هر چه را که بر من وارد شود بواسطه جوارح و حواس گفتم این جوارح و حواس غنی از دل  
 میتوانند بود گفت من گفتم از جهت چغنی از دل نتوانند بود و حال آنکه هوایشان صحیح و  
 سالمند گفت ای فرزند هر گاه این حواس را در مدبر کنان خود شکستی هم رسد از جهت تصحیح آن  
 مینمایند و ایشان را یقین حاصل میگرد و پس گفتم ای عالم هر گاه حضرت الله تعالی دل ترا  
 از جهت شک جوارح و حواس تو مقتر و فرموده باشد و آن را امام جوارح و حواس تو کرده باشد  
 باشد تا لبیب آن تصحیح صحیح کند و در شک با و رجوع نمایند یقین حاصل کند چون این طاق  
 نامعده در او رجوع و شک و اختلاف آن را میگذارد و اما ای زجهه ایشان مقرب نمایند که  
 ایشان در فرزند حیرت و شک با و رجوع نمایند و حیرت و شک را از خود زایل کرده و حال آنکه  
 جوارح و حواس را برای امام نکذایست چون سخن من با اینچار سید عمر رساکت شد و جواب گفت  
 بعد از ساعتی گفت ای تو هشام بن حکم نیستی گفتم فی کفایت از رفیقان او نیستی گفتم فی  
 گفت پس از مردم بجائی گفتم از اهل کوفه گفت البته که تو هشام بن حکم را از جای خود برخواست  
 و مرا بر سینه گرفت و بجای خود بنشاند و من نشسته بودم متکلم نشدم یونس بن یعقوب  
 گفته که چون حضرت امام ۴ این نقل را از هشام شنید خنده کرده و گفت ای هشام این را  
 امضی هشام گفت این چیز نیست که از حضرتت بمن رسیده من ان تالیف نمودم حضرت  
 امام ۴ فرمود والله که این مکتوب است در صحف ابرهیم و موسی و دیگر در اصول کافی از یونس  
 بن یعقوب مرویست که او گفت روزی در خدمت حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق صلوات  
 علیهما بودم که در می از اهل هشام بخدمت و صاحب فقه و فرائض امدام میخوانم که با اصحاب حضرت



مناظره گم پسر میان او و حضرتش تدبیرها گفت و شنید که شد تفصیلش در اصول کافی  
مسطور است و بعد از آن حضرت امام جمعی از اصحاب خود را مثل حران بن اعین و هشام بن سالم  
و قیس بن ماص که سنگین اصحاب حضرت بودند با آن مرده شای بمنظره امر فرمود و هر یک از ایشان  
با آن مرد پنجه در و سعهش بود مناظره کرد در پیش ایشان هشام بن حکم حمد الله که در آن وقت نو  
بود در آمد پس حضرت امام ۴ بر هشام منبسط گشت و قدری تامل فرموده گفت ای هشام  
تو ناصر ملتی بدی و زبان دروست خود بعد از آن بشای خطاب نموده فرمود که با این پسر منا  
کن پسر شای هشام گفت و متوجه گردید و گفت ای جوان با من در اما من این مرد یعنی  
صادق ۴ تکلم نمائ هشام در غضب شد و گفت ای مرد ای حضرت الله تعالی بخلاق بدش ت اطلاع  
دارد از جهت ایشان چه چیز بفعل او در دست شای گفت از برای ایشان حجت بر پای آشت  
تا ایشان پرانگده و مختلف شوند و کثرت های ایشان راست گردانند از فرضهای حضرت الله  
تعالی ایشان را محض سازد هشام گفت آن حجت کیست شای گفت حضرت رسول الله  
هشام گفت بعد از حضرتش حجت چه چیز است شای گفت کتاب است هشام گفت ای ایا مینویس  
بود این که کتاب دفع اختلاف آنها بکند شای گفت بل هشام ۴ گفت بل از جهت اختلاف میان  
من و تو است و ترا از اختلاف در شام با اینجا آورده که با ما مناظره کنی شای ساکت گردید پس حضرت  
امام فرمود از جهت چه ساکت گشته است شای گفت بواسطه اینکه اگر بگویم من و تو مختلف در مذهب  
نیستیم خلاف گفته خود گفت امام و اگر بگویم که اختلاف نیست و هر با ما از ما می حقیقت خود و بطلان  
آن دیگر است پس در تصویرت تفصیر گفته خود گفته خواهم بود و کتاب است منافع منکرده  
باشد و اگر بگویم مختلف نیستیم خلافت ظاهر گفته خواهم بود حضرت امام علیه السلام فرمود  
که تو از مسوالاتن شای به هشام ۴ خطاب نموده گفت ای جوان نظر حضرت الله تعالی بخلاق بدش  
شای گفت هر گاه نظر حضرت الله تعالی بخلاق بدش تراست ایاز برای ایشان حجتی بر پا کرده است

تا آنکه آن حجت کلیه ایشان را جمع کند و کثرت عیالشان را درست نماید و ایشان را مطعم گرداند  
بجای و باطل هشام گفت بل در وقت حضرت رسول الله ۳۳ حجت حضرتش بود و درین زمان این  
مرد است که در اینجا نشسته است و از آسمان خبر نماید دهد و این را حضرتش میزنش دارد از جنود بد  
خود شای گفت این که میگوید صدق آن را از کجا بداینم هشام گفت پسر من از حضرتش هر چه مرا که  
میخواهی حضرت امام ۴ بشای گفت میخوای خبرم هم ترا از پنجه در راه شام به آورده و پنجه در  
راه با آورده بود هم را یکت یکت بتفصیل گفت و شای گفت راست گفتی من احوال مسلمانان  
حضرتش ۴ فرمود بلکه احوال مؤمن شدی زیرا اسلام مقدم میباشد بر ایمان و اسلام  
توانست و مناجات خواند است و ایمان واسطه توان رسیدن بایشان است شای گفت راست گفتی  
و من در این ساعت شهادت میدهم باینکه نیست خدای غیر خدای یکتای بی همتا و این که محمد رسول  
و اینکه تو صریحاً و صریحاً پس حضرت ابو عبد الله ۴ بهر یکتا از انجاعت که با شای مناظره کرده  
بودند چیزی گفت و به هشام بن حکم تامل و تحسین بسیار فرمود و چنانچه تفصیلش در حدیث  
یونس بن یعقوب در اول کتاب حجت اصول کافی مسطور است را فتم و دان که هر یک از  
نواصب اگر چنانچه مثل این مرد شای تصد احوال و تلامذ و سایر اجلاف صحابه را از خود دور کند  
و طریقی انصاف پیش گرفته و داد نظر کند البته سهولت حق بر او ظاهر میگردد و از عذاب الهی  
خلاص میشود زیرا حقیقت مذهب حق شیعه شاعشیریه و بطلان هفتاد و دو مذهب دیگر که کمال  
ظهور است و اینکه اهل ضلال در تیره ضلالت مانده اند سببش عیب و جفا انصاف است و پس  
خفا حقیقت این مذهب و بطلان مذهب یاطله در ذکر مناظره سعد بن  
عبد الله العقی رحمه الله را با یکی از مخالفین مناظره رود و چون آن مرد بسیار کج و دور  
علاقه عترت طاهره اصرا داشت بعد از مناظره چند که میان او و سعد بن عبد الله گذشت  
بعد خطاب نموده گفت بد احوال شما ای کرم و رافضی که پیوسته با ما جاملند و در عداوت میباشد و با ما

و ابوجهور برایشان کشته میگردید و ایشان را از حضرت رسول الله ص فرمودند و بنده شد  
این را که صدیقی بر محمد اصحاب شریف دارد بواسطه سابقه که او را در اسلام هست و حضرت رسول  
اود از نجهت این برکنار کرده و با خود بغار برده که میدانست که خلافت بعد با او قرار خواهد گرفت و او با کفار  
جهاذ خواهد کرد و امامت حدود خواهد نمود و اسلام از او قوی خواهد کرد پس چنانچه بر  
بنویسند خود متفق بود بر خلافت او نیز نشاء و داشت و او را در وقت که سخن از مشرکین مکه بواسطه  
این همراه خود برده چون میدانست که اگر او کشته شود کسی از جمله اصحاب بجای او ننماید بود و علی  
ایضا البرا بسبب این بجای خود خواهد آمد که اگر او بدست کفار ضایع گزیده از اصحاب بجای او  
میتواند بود و آنچه از وی آید از دیگران نیز متمسک میماند شد سعد بن عبدالله گوید بر این  
شبهه هر جوابی که گفتم آن را با سهل و سومی در غمزه و مرا عاجز کرد و بعد از آن گفت ای سعد  
باش که نفع دیگر هم دارم که یعنی در افض با بحالت میمالد و آن اینست که شما گروه را نفع کجا  
میکند که صدیقی میتر بود از دلش شک و نازوق که حای بیضه اسلام بود و در باطن بصفت  
موصوف بودند و بار رسول الله در ستر صاف بودند و بدین کمان خود از شیعته استلال میماند  
که ایشان نیز با منافقین میخواستند که رسول الله را بکشند و خبر ده مرا ای سعد که ایشان بطوع  
و رغبت مسلمان شدند یا با کراه سعد گوید که من چون این قول را شنیدم حیران ماندم که چه  
جواب بگویم که با کراه مسلمان شدند خواهد گفت در انوقت حضرت رسول الله لشکری شوکتی  
نداشت که ایشان از آن بر جهت مجبور باسلام شده باشند اگر بگویم بطوع و رغبت مسلمان  
شدند خواهد گفت هرگاه ایشان بطوع و رغبت باسلام درآمدند پس از نجهت چه میکنند که  
ایشان در باطن بصفت نفاق موصوف بودند و ازین حیثیت از جواب عاجز شدم اما از غصه  
نزدیک بود که جگر من بشکند پس غضب زمزم مستولی گشته از پیش این مرد رفتم و این  
دو مسئله با مسایل مشکله که در خاطر داشتم در طوماری ثبت نمودم و کسرت من را کی

مؤید کردیدم و بعد از حضرت امام ابو محمد حسن بن علی از کجا عسکری صلوات الله علیه  
فاز شدیم دیدم که مشابه ماه بدر نیشته ز روی میا بر آن حضرت میدرخشید و در آن  
حضرتش لبیعی بود که چون ماه نو نور می بخشد پس حضرت امام ۴۴ به خطاب خود فرمود  
که ای سعد سبب شدن تو با نجا چه چیز است گفتم شوق لقای حضرت مرا با نجا آورد ای  
مولای من پس امام ۴۴ بعد از این کلام فرمود مسألی که میخواهی پرسیدی چه شد گفتم با من است  
مولای من حضرتش فرمود من گفتم پرس مسائل خود را ازین پس اشاره فرمود به لبیعی که  
دامن داشت پس من رو بحضرتش کرده و مسأله خود را بآیات می پرسیدم و حضرت جواب  
فرمود واقم اوراق کوید که سعد بن عبدالله مسأله خود را و جوابهای حضرتش را بتفصیل  
نموده و در کتاب احتجاجات مسطور و مذکور است لکن ما در این کتاب آنچه را که در کتاب مذکور  
و مناسب است با این کتاب بود مذکور ساختیم یکی آنکه سعد گوید گفتم ای مولای من خبر ده  
که چه چیز مانع است که مردم اختیار امام کنند چنانچه اهل مدها هیکشته اند و امامت با  
مردم میدانند حضرت امام ۴۴ فرمودند که امام مصلح یا مفسد را میگوئی گفتم امام مصلح  
فرمود از برای اینکه جایز است که اختیار مردم بمفسدی بر خورد و همچنین مانع است که مردم  
امام کنند و مؤید اینست بر هائی که عقل فویان منقاد است و آن برهان اینست که  
انبیا علیهم السلام از حضرت الله تعالی برگزیدند و برایشان کتاب فرستاد و ایشان را  
ساخت بوحی و عصمت و اعلم بودند از کل امت و با وجود اینها جمعی را که ایشان علیهم السلام  
اختیار کردند و اعتقاد ایشان این بود که ایشان مومند آخر معلوم ایشان شد که  
منافق بودند مثلا حضرت موسی کلیم الله ص با وفور عفاش و کمال علمش و نزول رحی بر او  
نمود از اعیان قومش و رؤسای لشکرتش هفتاد مرتبه از جهت میقات حضرتش و سستی  
ایمان و اخلاص ایشان نداشت و اختیار او بر منافق واقع گردید چنانچه حضرت الله تعالی فرمود

وَأَخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا أَلِيمًا تَنَاثًا إِنَّا جَاءَكُم بِأَيُّهَا لَأَنْتُمْ مِنَ الَّذِينَ حَتَّى زَيَّنَّا لَهُمْ  
جَهَنَّمَ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ لَيْلَةَ الْكَافِرِينَ راقم در آن گوید ترجمه فقره اول از آیه ابراست که میفرماید  
اختیار کرد و برگزید موسی از قومش هفتاد مرد از برای مبعوثت ما پس گفتند موسی که ما  
ایمان بتو نمی آوریم تا آنکه بر بدینیم الله تعالی ما فاش و آشکارا پس فرمود که ایشان را  
صاعقه بسبب ظلم ایشان حاصلانکه حضرت امام ۴ فرمود پس هر گاه اختیار اینها کردی  
حضرت الله تعالی انداز جهت نبوت برافشد واقع شود بر اصل و حال آنکه کان ایشان  
این بوده که بر اصل واقع شده زیرا این اختیار مباح و اضار چون خواهد بود و چون بر  
واقع نشود پس از اینها میدانیم که اختیار جایز نیست مگر حضرت علام الغیوب و ماخلف الصدق  
بعد از آن حضرت قائم ۱۲ فرمود ای سعید در وقتی که ختم تو دعوی نموده <sup>حضرت</sup>  
رسول الله ۳ ابوبکر را بواسطه آن برگزید و بغار برد با خود که میدانست خلافت او را  
خود که او مقلد امور تا وید خواهد شد و او قائم حدود و سایر کمالان دین در دست  
خواهد بود چنانچه بر نبوت خود مستحق بود بر خلافت او هم اشفاق و استیسا <sup>بود</sup> و میداند  
که اگر او کشته شود کسی درین امور بجای او نتواند بود و علی را بواسطه آن بجای خود خواهد  
که میدانست اگر او کشته شود دیگران بجای او نمیتوانند بود از جهت چه او نگفتی که <sup>حضرت</sup> ای  
رسول الله نکفت که خلافت بعد از من سی سال خواهد بود پس این سی سال موقوف بعمل <sup>چهار</sup>  
که بنا بر مذهب شما خلفای راشدین بودند خواهد بود بلا بد و خواست گفت بلی بعد از آن  
افزار او تو میبایست بگوئی پس بنا برین که رسول الله میدانست که خلافت بعد از او با او  
خواهد بود بایست بداند که بعد از ابوبکر با عمر و بعد از آن با عثمان و بعد از آن با علی خواهد بود  
پس بر رسول الله ۳ واجب بود که هر چهار را با خود بغار ببرد هم ایشان را اشفاق نماید چنانچه  
بر ابوبکر نمود و بایست که آن سه دیگر را خفیف نکند تا بداند بتزلیت کردن و ابوبکر را با خود بنزد

در وقتی که گفت صدق و طهارت و طوعاً و رغبتاً مسلمان شدند یا که ها از برای چه  
باونگفتی که طهارت بر ایشان باهود همیشه مجالست می نمودند و از همه چیزهای پر سیدند  
از انجیل ایشان یافته بودند در توریة و سایر کتب مقدسه از قصه محمد ۱ و از عوالت بر او بهود  
با ایشان گفته بودند که محمد بر سر بظن خواهد یافت و مسلط گردید و مراد بهود ازین تشبیه  
ابراست که محمد در دعوی نبوت کاذب است چنانچه بحث انصاری باطل بود پس چون ایشان از حق  
نصرت و تسلط او را شنیدند بودند پیش او آمدند و او را ایساعت نمودند بر شهادت کلاله الله  
و با او بیعت کردند بطبع آنکه از روز پسند هر یک بحکومت شهری در وقتی که کار او بر است کرد چون از  
طمع خود مأیوس گردیدند با جمعی منافقین مثل خود بعقبه صعود نمودند که او را بکشند پس  
حضرت الله تعالی کید ایشان را از خضرتش رفع نموده و غیظ ایشان را با ایشان زد فرموده و از  
حیل که کردند خیر نیامدند چنانچه طحطا زبیر بیعت کردند با امیر المؤمنین بطبع آنکه از روز بحکومت  
شهری بر سیدند و چون مأیوس گردیدند بیعتن اشکستند و بر خروج کردند و از آن شکست <sup>بیعت</sup>  
خیر نیامدند سعد بن عبدالله گوید که چون سخن حضرتش یعنی قائم الحجة ۱۲ با ایشان سید حضرت  
امام ابو محمد حسن بن علی العسکری حضرت قائم علیها الصلوٰت و السلام بمیان برخاستند  
از آنجا بیرون آمدند در ذکر مناظره علی بن ابیویه الفی رحمه الله با محمد بن معاذ <sup>ش</sup>  
در ری و آن ایز است که بعد از مکالمه بسیار که میان آن جناب و محمد بن معاذ واقع گردیده <sup>بود</sup>  
جنابش بر حقیقت امامت حضرت امیر المؤمنین ۱۲ حج چند ایراد فرموده بودند و بعد از آن <sup>کتاب</sup>  
حجتهای جنابش را ایراد مینمایم تا کلام بطول نیاید اما در آن ابراست که جناب شیخ میفرماید  
که از جمیع مسلمانان بر سیدیم که سلامی که محمد ۱ بر ایشانش از آن مبعوث گردید که سلام است جمیع <sup>ایشان</sup>  
متفق الکلیه گفتند شهادت بر اینست که نیست غیر خدیجه یکسای خدایتها و محمد ۱ بنا و فرستاده <sup>است</sup>  
و اقرار بر اینها و از جانب حضرت الله تعالی آوردند آن نماز و روزه ماه رمضان و رکعت و حج خانه خدیجه <sup>کی</sup>

که استطاعت بوده باشد و عمل کردن بقرآن و حلالان و حلالان و حرامان و حرامان این  
قول را از ایشان قبول کردیم چون هم اتفاق داشتند در این قول و همه شهادت دادند بر این  
پس بعد از این اقوال از ایشان پرسیدیم که ای احضرت الله تعالی را در میان مسلمانان  
کریده است که او را بر کزیده باشد از سایر مسلمانان هم ایشان اتفاق گفتند بلی هست  
گفتم برهان شما برین قول چیست هم ایشان گفتند قول حضرت الله تعالی که فرموده  
وَبَلَّغْ خَلْقَ مَا يَأْتِيهِمْ مِّنَ آيَاتِنَا وَلِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَكْفُرُونَ بِهَا وَخَوَّاهُمْ وَأَنزَلْنَا إِلَيْهِمُ الْقُرْآنَ  
وَمَا يَتَّبِعُونَ إِلَّا مَا نَزَّلْنَا لَهُمْ وَلَقَدْ جَاءتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ لَئِن لَّمْ يَنتَهِوا عَنِ آلِهَتِهِمْ غَيْرِ اللَّهِ يَكُونُوا جُنُودًا  
لِّأُولَئِكَ لِيَقْتُلُوهُمْ وَلَا يَحْتَرِفُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَقَدْ جَاءتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ لَئِن لَّمْ يَنتَهِوا عَنِ آلِهَتِهِمْ غَيْرِ اللَّهِ  
يَكُونُوا جُنُودًا لِّأُولَئِكَ لِيَقْتُلُوهُمْ وَلَا يَحْتَرِفُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَقَدْ جَاءتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ لَئِن لَّمْ يَنتَهِوا  
عَنِ آلِهَتِهِمْ غَيْرِ اللَّهِ يَكُونُوا جُنُودًا لِّأُولَئِكَ لِيَقْتُلُوهُمْ وَلَا يَحْتَرِفُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْسِدُونَ  
وَلَقَدْ جَاءتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ لَئِن لَّمْ يَنتَهِوا عَنِ آلِهَتِهِمْ غَيْرِ اللَّهِ يَكُونُوا جُنُودًا لِّأُولَئِكَ لِيَقْتُلُوهُمْ  
وَلَا يَحْتَرِفُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَقَدْ جَاءتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ لَئِن لَّمْ يَنتَهِوا عَنِ آلِهَتِهِمْ غَيْرِ اللَّهِ  
يَكُونُوا جُنُودًا لِّأُولَئِكَ لِيَقْتُلُوهُمْ وَلَا يَحْتَرِفُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْسِدُونَ

عَظِيمًا وَرَبَّاتٌ مِّنْهُ وَمَقْفَرَةٌ وَتَحْتَهُ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا رَّحِيمًا راقم اوراق گوید که  
ایه ایراست که میفرماید افزونی دادیست الله تعالی جهاد کندگان بآنها و نفسهای خود  
بر نشسته گان پا داشت بر نهک و ایشان راست مرتبهها از جناب الله تعالی و بخشایش و رحمت  
و میباشد الله تعالی بخشایده و مهربان و رح کند جناب شیخ رحمة الله گوید که این برهان  
نیز از ایشان قبول نمودیم و بران شاهد شدیم پس یکبار ایشان گفتیم ای احضرت الله  
تعالی را در میان مجاهدین بر کزیده است گفتند بلی گفتیم ایشان کیانند هم ایشان گفتند  
در جهاد گفتیم برهان شما برین قول چیست هم گفتند قول حضرت الله تعالی چنانچه فرموده  
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ كَفَرُوا وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَقَدْ نَزَّلْنَا الْحَقَّ فِي الْفُتُوخِ قَدْ كَانُوا يَكْفُرُونَ  
وَلَقَدْ نَزَّلْنَا الْحَقَّ فِي الْفُتُوخِ قَدْ كَانُوا يَكْفُرُونَ راقم اوراق گوید ترجمه آیه  
ایر است ای مساوی میباشد از شما کسی که خرج کرد مال خود را در جهاد و خود هم مال کرد با  
گناه پیش از فتح مکه و هم ایشان را وعده کرده است الله تعالی بنیکوئی جناب شیخ فخر الله  
مرقد فرموده که این برهان را هم از ایشان قبول کردیم و بر بنشاهد شدیم که بر کزیدگان  
حضرت الله تعالی از جماعت مجاهدین انانند که سابقند در جهاد پس یکبار از ایشان سؤالی  
کردیم که ای احضرت الله تعالی را در میان سابقین در جهاد بر کزیده است هم ایشان اتفاقاً  
گفتند بلی گفتیم ایشان چه جاعلند گفتند انجاعت که جهادشان و طعن و ضرب و قتل ایشان  
در جهاد پیشتر باشد پس ایشان گفتیم برهان شما برین قول چیست هم ایشان گفتند قول  
الله تعالی که فرموده قَدْ نَزَّلْنَا الْحَقَّ فِي الْفُتُوخِ قَدْ كَانُوا يَكْفُرُونَ راقم اوراق گوید که  
تره و در جدای دیگر فرموده و مَا تَقَدَّرُوا مِنْ نَفْسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ  
عَظِيمٌ أَجْرًا راقم اوراق گوید ترجمه آیه اول ایراست که میفرماید پس هر کس که بکشد متعالی فرزند  
بدی محبتند آن را و ترجمه آیه دوم ایراست که میفرماید هر چه جز از نیکوئی که بیشتر فرستاد

از برای خود می یابیدان داد و نوز حضرت الله تعالی بصفتی برین مرتبه جزای آن را جناب  
شیخ اعلی الله مقامه فرموده که این برهان را هم از ایشان قبول کردیم و شاکه استیم بر  
برکن یده حضرت الله تعالی در میان اصناف خلاق از متقون مجاهدون و سابقون در جهاد  
کسیند که ضرب و قتل ایشان در جهاد بدشتر باشد و دیگر از ایشان برسیدیم  
ازین دو مورد که امت و دای ایشان اختلاف کرده اند یعنی این ابطال ۱۴ و ابوبکر کلام  
اکثر جهاد فی سبیل الله بودند و ضرب و قتل کلام در جهاد فی سبیل الله بدشتر بود  
و هم گفتند با اتفاق که علی بر ابطال ۱۴ پس شاهد شدیم برین قول ایشان که علی افضل از  
بلال است کتاب الله و سنت رسول الله ص و اجماع کل امت را هم از آن کوید جناب شیخ قدس  
سره در مقام یاسم فرموده یا مسأله که نتیجه این مقدمات این قرار داده که علی افضل  
از ابوبکر است زیرا نتیجه مقدمات مذکوره این نیست بلکه این است که جناب امیرالمؤمنین  
چون در میان جمع اصناف خلاق از متقون و مجاهدون و سابقون در جهاد و آنان که  
ضرب ایشان در جهاد بدشتر بوده و هر یک از این اصناف برکن یده حضرت الله تعالی  
بدشتر است پس حضرتش برکن یده حضرت الله تعالی است نه غیر او و خواهان غیر ابوبکر باشد  
خواه غیر ابوبکر و خواه صحابی باشد ان غیر صحابی زیرا که برکن یده حضرت الله  
در میان جمیع اصناف خلاق عالم هر که متقون باشند و برکن یده متقون مجاهدون  
سبیل الله باشند و در میان مجاهدون فی سبیل الله برکن یده سابقون در جهاد باشند  
برکن یده در میان سابقون در جهاد کسی باشد که طعن و ضرب او و قتل او در جهاد بدشتر  
با قرار و اعتراض کل امت و دلالت کتاب الله تعالی و سنت رسول الله ص و حضرتش  
در جهاد ساعی تر و طعن و ضرب و قتل او بدشتر است پس از جمیع خلاق باشد پس آنحضرت  
برکن یده حضرت الله تعالی خواهد بود و غیر حضرت رسول الله ص کسی مرتبه او بلکه هر

یا مرتبه او نخواهد بود پس بنا برین مقدمات واضحه ابوبکر با حضرت طرف نسبت  
نقواند بود پس گفتن او افضل از ابوبکر است بی معنی باشد و طرف نسبت با حضرت  
خواهند بود یا متقون مجاهدون سابقون در جهاد نخواهند بود زیرا ابوبکر و حال آنکه ابوبکر  
بنا بر ظنی که با اهل بیت حضرت رسول الله ص در خصوص حضرت امیرالمؤمنین ص و در عصب  
و حضرت فاطمه علیها السلام در غضب فلیت و منع از میراث بد و بر کواوش و غیره اللت مقوم  
مسلمان نخواهد بود و چه جای آنکه در اصناف مذکوره داخل باشد و دیگر آنکه او سابق بود  
و سبیل و کربخت گفتن کمال مناسب بحال او و از روی آنکه او در مدت و خوشتر در شما مسلمانان  
بلکه در مدت عمرش با حضرت و کربسان نشد و شمشیری بر روی حضرت نکشید و سینه  
جناب حضرت نینداخت و در صفت جهاد هاد عوی نکرد هر جا که گریزی روی میداد او بر همه  
سابق بود پس از این حیثیات در شمار مجاهدون نقواند بود چه جای سابق در جهاد  
متخصص شد که او و احزابش را فضل نیست که با جناب امیرالمؤمنین ص طرف نسبت نقواند  
بلی میدوانند بود که فقط مقابل او باشند با این معنی که ضد او یا نقیض حضرتش در صفا  
مذکوره باشد حاصل کلام آنکه جناب شیخ و رحمه الله درین مقام غلط کرده که گفته که علی ابن  
ایطالب افضل است از ابوبکر و این نیست مگر مثل اینکه کسی کوید حضرت رسول الله ص  
افضل است از ابوجهل و ابوطی حاصل کلام آنکه جناب شیخ اعلی الله درجه فرموده که هر یک  
ظواهر شد که آن حضرت ص برکن یده حضرت الله تعالی است بالسق که صاحب بنا بر این  
که دست از نص برداشتن و وصیت حضرت رسول الله ص را قطع نظر کردند و اختراع نمودند  
انچه را که موجب فتنه در اسلام میشد که آن اختیار کردن امام باشد یا ایستی که  
اختیار کنند آنکسی را که برکن یده حضرت الله تعالی است را هم از آن کوید که در این کلام  
جناب شیخ و رحمه الله نیز نظر است زیرا که در ماده ایشان منظور بود که اختیار نمود

و بر کزیده حضرت الله بر کن بنسند و اختیار کنند سیست از نضر آنچه بر میداشند پس  
مناسب این مقام این بود که بفرمایند بر تقدیری که امامت بنص حضرت الله و رسول الله  
نباشد و باختیار امت باشد چنانچه فواصی کو باطن میگویند هم لازم بود که امت  
امیر المؤمنین را اختیار نمایند بنا بر مقدمه مانی که پیش ازین مذکور کردید جناب شیخ  
قدوس سره فرموده که دیگر از ایشان پرسیدیم که علامت متقون کدام است هر گفتند  
خسوع زیرا متقون خاشعون میباشند گفتیم برهان شما برین دعوی چیست گفتند  
قول حضرت الله تعالی که فرموده وَأَزَلُّوا الْعِزَّةَ لِلتَّقِيَّينَ غَيْرِ بَعِيدٍ لهذا ما قَوْلُ عَدُوِّ  
لِكُلِّ أَتَوَابٍ حَيْثُ مِنْ حَيْثُ الرَّحْمٰنِ بِالْعَيْبِ جَاءَ بِقَلْبِ مُبْدٍ راقم اوراق کوید ترجمه  
ایه اول این است که میفرماید نزدیگت کو آید شده است بهشت از برای پر هیزگار  
وان دور نیست و ترجمه ایه دویم این است که میفرماید این است آنچه وعده کرده شده بود  
شما در دنیا و این را آماده کرده اند از برای هر باز کرده از کفر یا ایمان یا از معصیت بطاعت  
و نگاه دارنده حدود الحی و ترجمه ایه سیست این است که میفرماید کسیکه بترسید از الله تعالی  
پس ضایف وارد شده باشد بادل بازگشته بچون حاصل مفاد این سه ایه این است که  
بهشت نزدیگت است از برای پر هیزگار و دور نیست و بهشت را آماده کرده اند از برای  
هر کس که از کفر یا ایمان یا از معصیت بطاعت رجوع نماید و از برای کسیکه بترسد از حضرت  
الله تعالی در پنهان و در قیامت گفته خواهد شد با ایشان که آنچه بخواهید در دنیا وعده کرده  
بودیم این است که اعمال با آن رسیده بد جناب شیخ طابشره فرموده که ما این قول را از  
ایشان قبول کردیم و بر بنشاهد شدیم که متقین خاشعون میباشند و دیگر از ایشان  
پرسیدیم که خاشعون را علامت چیست پس هم ایشان گفتند که خاشعون عالمون میباشند  
گفتیم برهان شما بر این دعوی کدام است گفتند قول حضرت الله تعالی که فرموده إِنَّمَا

بِحَقِّ اللَّهِ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءَ راقم اوراق کو بد یعنی ایست و جز این نیست که بتی سندی  
حضرت الله تعالی در میان بندگان علما جناب شیخ رحمه الله فرموده که این قول را هم از ایشان  
قبول نمودیم که خاشعون علما میباشند پس پرسیدیم از ایشان که در انان در میان علما  
کیانند هر گفتند از ان که عادل ترند و انان که راه ایشان بسوی حضرت الله تعالی و  
ترسشان از حق بیشتر باشد و متبوع و حاکم و تابع و محکوم نباشند گفتیم برهان شما  
بر این قول چیست گفتند قول حضرت الله تعالی که فرموده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْنُلُوا  
الْعَبْدَ وَ أَنْتُمْ حُرٌّ مَوْنٌ قَسَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعِدًّا خَرَّأَهُ مَيْدًا مَا قَتَلَ مِنَ النِّعَمِ حَتَّى كُمْ  
يُرَدُّ عَلَى عُنُقِكُمْ پس درین ایه حضرت الله تعالی حکومت را بر اهل عدل مقدر فرموده  
بهدی علی ایچون الحق ان یبتع آمنه لا یهدی الا ان یهدی فما لكم کیف تحبون  
و درین ایه اهدی باتبوعیت الحق و اولی فرموده راقم اوراق کوید ترجمه ایه اول این است  
که میفرماید ای کس که در هیکه ایمان آورد بد حضرت الله تعالی مکتید حیوان بری در دعا  
در حج کعبه یا هر چه باشید و کسیکه بکشدان دان شما عدا بر اوست که بدهد مثل ان حیوان  
که کشت است از حیوانات المنی و باید که بر سر حکم کنند انا نکر عادلند و ترجمه ایه دویم این  
که میفرماید ای آنکسی که راه میباید بسوی حق سزاوار است بمتابعت کردن با ان کسی که راه دنیا  
ناراه نموده نشود پس چیست شما را چون دینی حکم میکند و بعد ازین کلام فرموده بنابر این  
حضرت امیر المؤمنین ۳ با اتفاق کلاً علم است باید که اهدی باشد بسوی حق و عادل کل است  
ازین حیثت که اهدی بسوی حق و عادل است از کل باید که البته و بالقرینه و احاکم متبوع  
باشد و بحکم ایست مذكورین و این قول را انکار نکند مگر کسیکه با حق در مقام جلال و عت  
بوده باشد جناب شیخ نور الله تعالی مراده فرموده که چون سخن با نجان سید کار مهموت شد  
و ما و شیخ از کار و اینجا این مقال است پس این مقال در جری این قول شیخ گفته آنکس که

باشد مبهوت میشود اما من اقرار هست بر امامت علی بن ابیطالب و منکران نیستیم  
درین اقرار زنده می کنیم و برین اقرار می میریم و بری کشیم از اول و دویم و سیم و بعضی  
ابوبکر و عمر و عثمان و ابن مقابل گفته من در مدینه عمر را کسی مثل این مرد یعنی جناب  
شیخ علی بن ابویوفه رحمه الله مناظره نکردم راقم که مناظره جناب شیخ اجل علم علی بن  
باویه القمی قدس سره با ابر مقابل قدس سره با این مقابل پیش از اینست که مذکور  
شد لکن چون نسخه که بدست آمده بود بسیار مغالطه بود و نسخه دیگر هم نرسیده  
بآن تصحیح فقرات از مناظره بشود و بعد از تأمل بسیار آنچه درین اولی مذکور شد از آن  
نسخه بیرون آمد و اگر کسی را نظر باین کتاب افتد و نسخه این مناظره در نزد او باشد بر اقم  
گذاشته تصحیح فرماید و از جمله خود ثواب جزیل تحصیل کند و دیگر آنکه چون جناب شیخ با  
محمد بن مقابل مناظره فرمود مناسبی این بود که در سؤال آن جناب شیخ رحمه الله این مقاب  
مخاطب باشند مسلمانان لکن چون در نسخه چنین بود چنان مذکور شد که احتمال دارد  
که مسلمانان بطریق فرض مخاطب باشند در ذکر مناظره شیخ اجل علم علی بن  
المحدثین محمد بن علی بن ابویوفه القمی تو را الله مرقد در مجلس ملک رکن الدوله این است که چون  
اوازه فضل جناب شیخ قدس سره و مانند افتاب بر همه عالمیان تابید ملک رکن الدوله آن  
تمام بصحبت او هم رسانیده که فرستاد به التماس تمام جناب شیخ را به پیش خود طلبید و چون  
جناب شیخ طایفه راه ملتسرا رسید و از ایشان به مقدم سعادت لزوم ملک رکن الدوله ما  
گوازیده مجلس او درآمد ملک رکن الدوله از جای خود برخاست و جناب شیخ را استقبال کرد  
حضرتش را بجای خود نشاند خود بدون انویحاد در مقابل شیخ قرار گرفت و نیازمند  
بسیار نسبت جناب شیخ بعمل آورد و بعد از مدتی که از طرفین رسوم و عادات بفعال آمد ملک  
رکن الدوله بجناب شیخ خطاب نموده معروف داشت که علمای ما اختلاف دارند و ابوبکر و عمر

اوراق قلم

و عثمان و سایر صحابه که طعنون طایفه شیعه آید و بعضی از ایشان از طغر ایشان متعاندند  
و جایز نمیدانند و بعضی طعن ایشان را واجب میدانند جناب شیخ را اعتقاد تمام درین باب است  
حضرت شیخ رحمه الله فرمود ای ملک بدانکه حضرت الله تعالی قبول نمیکند از کسی اقرار بتوبه حید  
حضرتش را تا آنکه آن کس نفی کند جمیع خدایان و اصنام باطله را چنانچه کلام طیبسه لا اله الا  
بر آن کویا است و هم چنین قبول نمیفرماید از کسی اقرار بر رسالت حضرت محمد ص را تا آنکه حکم کند  
بیطلاق همه کذبان که بدو دعوی نبوت نموده و مینمایند مثل مسیله کذب اسود علی  
و سجاح و غیر ایشان و هم چنین قبول نمیفرماید اقرار با امامت حضرت اسد الله الغالب علی بن  
ابطالب را تا اینکه نفی کند امامت کل ائمه ائمه که در زمان آن حضرت دعوی امامت کردند  
و از ایشان بری شود ملک رکن الدوله این افاده جناب شیخ را پسندید و جناب شیخ را نشانه  
کرده التماس نمود که برین قول برهان جلی و دلیل واضح بفرماید که ابوبکر سزاوار خلافت  
جناب شیخ اعلی الله در جنت فرمود بطلان خلافت خیرین مثال او را از قصه سوره برایت  
استنباط میتوان نمود و این قصه بر هر است بر طلال خلافت او ملک عرض نمود که تفصیل  
این قصه را امید میرود که جناب شیخ بیان فرماید حضرتش فرمود که اجماع کل امت محمد  
منعقد گشته بر اینست که چون سوره برایت نازل کرد به حضرت رسالت پناه صلی الله  
و آله ابوبکر را طلبیده فرموده که برو این سوره را در مکه از جانب من در موسم حج بپوش  
بخوان ابوبکر سوره را بر او شت و روانه کردید بجزیرت علیه السلام از جانب حضرت الله  
تعالی و نقد سر آمده حضرت رسول الله اکرم گفت ای محمد حضرت الله تعالی بنو سلام را  
میفرماید لا تودی عنک الا انیت او جعل منک راقم اوراق کومید یعنی باید که بر  
سوره برایت را از جانب تو بشنویم مگر تو یا مردی که از تو باشد پس حضرت رسول الله  
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب را طلبیده فرمود که از عقب ابوبکر برو و سوره را از او بشنوی

عنه

سوره

سازد

و در آن موسم بمشکین مکه بخواند و امر رسالت را بتقدیم رساند پس حضرت فرموده عمل  
 طریق رسالت بجا آورد پس از آن نیت معلوم و متیقن میگردد که ابوبکر سزاوار است  
 و خلافت در رسانیدن احکام الهی بخواند نیست و جناب امیرالمؤمنین ۱۲۳ خلیفه بر حق است  
 جانب حضرت الله تعالی و مردم ولی خود گردانیدند کسی با حضرت الله تعالی عزرا فرموده و  
 داشتند کسی را که حضرت جلالت عظمه بتقدیم داشته و هم از حدیث بیرون آید که  
 ابوبکر از تابعان و میثوبان حضرت رسول الله نیست و از ائمه اسلام بیرون است <sup>بشهادت</sup>  
 قول حضرت الله تعالی که فرموده مَنْ يَتَّبِعْ فَإِنَّهُ مِنِّي یعنی کسی که تابع من شد از من است  
 و از این حیثیت که تابع پیغمبر نیست البته محبت دوست حضرت الله تعالی و رسول الله  
 نخواهد بود بدلیل قول حضرت الله تعالی فرموده قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي حَقًّا  
وَيَعْرِفْ لَكُمْ دُؤُوبَكُمْ راقم اوراق گوید یعنی بگوی محمد چنانچه شما دوست میدارید الله  
 تعالی را پس تبعیت کنید مرا تا آنکه دوست دارد الله تعالی شما را و ببخشند کنه ها را شما  
 جناب شیخ طابشر اه فرموده که هر گاه بدلیل مذکوره ابوبکر درست حضرت الله تعالی و رسول  
 نباشد معتقد خواهد بود و بغض الله تعالی و رسول الله بلکه مؤمن و مسلمان نیست و این  
 باندک تا مثل ظاهر است بر کسی که منصف باشد و از عین همه قصه معلوم میشود که حضرت  
 امیرالمؤمنین ۱۲۴ از آن حضرت است و دیگر آیات و روایات هم دلالت دارد چنانچه <sup>مفسرین</sup>  
 و از موالف و مخالف اتفاق دارند که در آیه و إِنِّي كُنَّا عَلَى الْبَيْتَةِ مِنْ رَبِّيهِ  
يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مُنْتَهَى مراد از بیته رسول الله است و از شاهان حضرت است و هم  
 مخالف و موالف روایت نموده اند که حضرت رسول الله فرموده طَاعَتِي طَاعَتٌ عَلَى كَطَاعَتِي وَمَعْصِيَتِي  
كَمَعْصِيَتِي یعنی طاعت علی مثل طاعت من و معصیت او مثل معصیت مراست و هم چنین روایت نموده  
 مخالف و موالف که در واقع احد جبرئیل ۱۲۵ دید که آن شهسوار میدان لاف میزد در برابر حضرت

رسول الله بحال بالغه و جانفشانی در جهاد بتقدیم میسازند پس حضرت رسول الله گفت  
 ای محمد از من بالغه و سعی که علی در جهاد میکند نهایت هم را می و جانفشانی است که در حضرت  
 بجای آورد و حضرت فرمود يَا جِبْرِئِيلُ إِنَّهُ مُؤْتَى وَأَنَا مُنْتَهَى یعنی ای جبرئیل از من است  
 و من از اویم و جبرئیل گفت وَأَنَا مُنْتَهَى یعنی من هم از شما ام پس هر گاه شخصی صلاحیت رساند  
 بعضی آیات ببعض مردم ندانسته باشد و حضرت الله تعالی و از آن بالای هفت آسمان عزرا  
 فرماید چگونگی صلاحیت رسانیدن جمیع آیات جمیع مردم و امامت عام خلق تواند داشت و  
 خلق او را امین دانند و او را از برای امامت خود اختیار کنند و چگونه مظلوم نباشد که  
 ولایت و امامت او را حضرت حق عزرا سه از بالای هفت آسمان مقرر فرموده باشد و دیگر آن  
 انوار در بیاید و او را بکلی نشانند جناب شیخ طابشر اه چون باینجا رسید کنه اللیله ان  
 جناب شیخ را خطاب نموده گفت که آنچه افاده فرمودی در کمال وضوح است و خفای ندارد پس در  
 هنگام یکی از مقربان که نامش ابوالقاسم و در برابر من کنه اللیله استاده بود من بعد از  
 رخصت بتکلم نامه گفت ای شیخ بزنگار و چو زنگار تو تواند بود که است بر ضلالت اجتماع  
 بحال آنکه حضرت رسول الله فرموده لَا يَجْمَعُ بَجَمْعِ أُمَّتِي وَعَلَى الصَّلَاةِ یعنی جمع نمیشوند  
 امت من بر کمالی حیات شیخ رحمانه در جواب فرموده که این حدیث سه وجه باطل دارند  
 اعتبار سابق است و جداول اینکه این حدیث معارض است با حدیث متفق علیه که حضرت رسول  
 فرموده سَتَقَرُّنَّ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ وَفِرْقَةٌ رَاقِمٌ و راقم اوراق گوید یعنی فرود باشد  
 که امت من متفرق بمقتدا و سه فرقه شوند و متمم حدیث که جناب شیخ مذکور ساختند  
 ترجمه آن نیست که یکی از ایشان رستگار و باقی هالک اند جناب شیخ چون این حدیث را  
 مذکور ساخت فرمود که در حدیث حضرت رسول الله ۱۲۶ شهادت داده بافتراول است خود بعد  
 و فاش و ایشان اجماع از برای خود ثابت میگرداند و امامت را بر نیست مگر نقیض کوئی زیرا



حصول اجماع امت موقوف است بر اجتماع این هفتاد و سه فرقه و این حدیث که گفتیم متفق  
علیه است و دلالت بر خلافت این دارد لیه هرگاه در حدیث که یکی متفق علیه و دیگری مختلف  
باشد معارض شوند واجب است که عمل بحديث متفق علیه نمایند و حدیث مختلفه را ترک  
کنند و چه در وقت از آن سه وجه که دلالت بر بطلان این حدیث میکند این است که حدیث این  
حدیث موقوف بر این است که اجماع امت جایز و صحیح باشد و جواز اجماع موقوف است  
بصحیح این حدیث و این مستلزم دور است پس باید که باید عمل بحديث متفق  
علیه کنند و این حدیث را ترک کنند وجه سیم از وجه ثلاثه بطلان این حدیث است که اجماع  
بر بیعت ابوبکر واقع نشد زیرا که حدیث و تاریخ همه و الله را این که صحابه پیش از دفن حضرت  
رسول الله ص اختلاف کردند در سقیفه بحدی که شمشیر بر روی هم کشیدند و انصاری گفته است  
امیر و قریبکم امیر و حضرت امیر المؤمنین ۴ و سایر بنی هاشم و سعد بن عباده که بزینب انصاری  
بود و پس از قیس بن سعد و جمعی که عیال قبیله خزرج و اکابر صحابه مثل سلمان و ابو ذر و مقداد  
و عمار و زبیر و جابر بن عبد الله انصاری و ابو ایوب انصاری و خنیمه بن ثابت و دشمنان و ابو سعید  
حدادی و سهل بن حنیف انصاری و خدیجه بن زید و ابی بن کعب و زید بن حصین اسلمی و خالد بن  
سعید بن عاص اموی امتناع از بیعت نمودند و در حدیث صحیح الشان مذکور است که حضرت  
امیر المؤمنین ۴ و سایر بنی هاشم مدت شش ماه بیعت نکردند تا آنکه بیعت نمودند و او را  
از خانه بیرون کشیدند و مسجد بر زدند و دستها بردست و مالیدند و گفتند بیعت کرد و خا  
نانه علیها التلک سوزانیدند و حضرت قیس را بتازمانه زدند و بنی حنیف هم امتناع نمودند از  
ذکوع مال خود را با و ندادند چون امامت او باطل میدانستند تا آنکه ایشان را اهل رده گفتند  
بنابرین که گفتیم اجماع امت بر بیعت ابوبکر واقع نشد بلکه اجماع اهل مدینه بلکه اجماع مهاجرین  
و انصار هم ندادند و بر تقدیری که این حدیث صحیح باشد محمول بر یکی از دو معنی خواهد بود

آنکه امت در لغت عرب بمعنی جماعت است و اول جماعت سه است و بعضی گفته اند اول  
جماعت مردی و زنی است و حضرت الله تعالی یک کس را هم امت گفت چنانچه حضرت میفرماید  
این اهلیم کان امة قاننا لله حنیفا یعنی بدست کسی که این اهلیم است یعنی مردی که امت است و  
کننده الله تعالی را در حالی که با کسیست و حضرت رسول الله ص نیز فرموده است که امت فرموده چنانچه  
فرموده و رحم الله فستنا حشر قوم القیمه امة واجد یعنی الله تعالی رحمت کند قس را که  
محشور خواهد شد روز قیامت امتی به تنهایی پس بر تقدیر صحیح این حدیث مراد حضرت  
و تابعان او خواهند بود سایر گفته ای شیخ اگر چه این فرموده احتمال دارد لکن اولی این است  
که حدیث را بر سواد اعظم حمل کنیم که بحسب عبد اکثر بن جنابت شیخ رحمه الله در جواب فرمود  
که اکثر بن رادکان بن حضرت الله تعالی مذکور یافتیم چنانچه فرموده لا تجزئکم کثیر من  
تجزئهم و در جای دیگر فرموده و لیکن اکثر هم لا یقولون و دیگر فرموده و لیکن اکثر هم  
لا یشکرون و دیگر فرموده و لیکن اکثر هم لا یؤمنون و دیگر فرموده و لیکن اکثر هم یقولون  
و دیگر فرموده و لیکن اکثر هم نایقون و ثلث را در کتاب عز بن حضرت الله تعالی محمود  
دیدیم چنانچه فرموده و الذین امنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم و دیگر فرموده و  
قلیل من عباده و الشکور و دیگر فرموده و ما امرنا الا قلیل را هم در آن کوید  
این چند فقره از آیات که جناب شیخ با ستمها در براد فرموده چون احتیاج به ترجمه شد  
ترجمه نمودیم حاصل آنکه جناب شیخ رحمه الله بعد از ایراد فقرات آیات مذکوره فرمودند مؤ  
اینکه اگر این حدیث صحیح باشد مراد جناب امیر المؤمنین ۴ و تابعین و تابعانش خواهند بود  
قول حضرت الله تعالی است چنانچه فرموده و من قوم موسی امة یهدون بالحق و یرتعدون  
و در باره امت پیغمبر فرموده و یرتعدون امة یهدون بالحق و یرتعدون را هم در آن کوید  
ترجمه آیه اول را است که میفرماید از قوم موسی جماعتی هستند که راه میبایند و بحق میگردند

و ترجمه آیه در مقام ایراست که میفرماید ان انان که خلق کردیم ما جامع می هستند کرده میبایستند  
بحق و بحق میگردند جناب شیخ بعد از ایراد این دو آیه فرموده که معنی دوم حدیث تقدیر <sup>مقتضی</sup>  
ایراست که امت بر ضلالت اجتماع نمیکند بواسطه اینکه معصوم داخل است در ایالت بر حدیث  
مطلق واقع شده و شامل معصوم و غیر معصوم است و چون معصوم داخل شد ظاهر است که  
ضلالت اجتماع نمی نمایند اما اگر امت از معصوم خالی باشد اجتماع ایشان بر ضلالت بطریق  
بواسطه آنکه بر هر یک هرگاه خطا جائز باشد در وقت اجتماع مانع چه چیز خواهد بود سخن جناب  
شیخ چون باین مقام رسید سائل خاموش شد و دیگر حرفی نگفت واقم اوراق کوید بر  
تقدیر صحت حدیث مذکور تخصص آن چندان در کار نیست زیرا این ظاهر است و غیر <sup>صاحب</sup>  
انکار نتوانند کرد که مراد از امت در حدیث بعضی است نخواهد بود هر چند بسیار باشند  
زیرا اجتماعات باطله که بواسطه بیعت با سلطان و خلال آنها حاکمند در ایالت واقع شده <sup>مثل</sup>  
اجتماع ناکشین که طلحه و زبیر و عائشه و اتباع ایشان و اجتماع فاسقین که معاویه و اتباع <sup>عش</sup>  
باشند و مارقین که خوارج نهر و ان باشند و مثل اجتماع یزید و تابعانش بر قتل <sup>عش</sup>  
العزیز مصطفی و رضی فاعلم زهرای علیهم صلوات الله الملائکة المنان و غیره لکن تمام طول الکلام  
بذلک المجموع و این ظاهر است که اجتماع این جماعت اضعا فاجتماع جماعتی بود که در <sup>سقفه</sup>  
باب و بسک بیعت کردند پس مراد کل امت خواهد بود کل امت از این حیثیت که معصوم <sup>داخل</sup>  
ظواهر است که بر ضلالت اجتماع نمیکند چنانکه در کلام جناب شیخ طایر شراه نیز ایما باین شد  
حاصل کلام آنکه چون سائل ساکت گردید رکن الذمه و یکی بار بر سر سخن آمده گفت با شیخ  
چگونه جایز تواند بود ارتداد جمعی کثیری از این امت یا آنکه بزمان حیات پیغمبر <sup>ند</sup>  
جناب شیخ اعلم الله تعالی مقامه در جواب فرمود چگونه جایز نباشد و ازین هم چون عقل <sup>استماع</sup>  
کند و حال آنکه حضرت الله تعالی در کتاب عزیز خود میفرماید و ما محمد لا لارسل الا الذک حلت

من قبله الرسل ان ان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم واقم اوراق کوید ترجمه  
آیه ایراست که میفرماید نیست محمدا مکرر ستاده از جانب الله تعالی بر تحقیق که گذشتند  
پیش از وفات او و پس از آنکه او بمیرد یا گشته شود بر میگردند شما بر عقبه های خود جناب شیخ بعد  
ایراد این آیه فرموده که انقلاب ایشان بر عقبه عبان از رجوع ایشان است بگویی که  
پیش از بعثت حضرت رسول الله ص بران بودند و دیگر آنکه ارتداد و جمع کثیر ازین امت اگر واقع  
شد باشد بعد از وفات حضرت رسول الله ص عجیب تر خواهد بود از ارتداد بخواب <sup>سید</sup>  
دروغی که حضرت موسی بمقام فرموده کار خود رفت و هارون را در میان قوم خود خلیفه کرد <sup>شد</sup>  
و ایشان بجز آنکه سالی که ساله را خدا میخورد دانسته برستیدند و بمنع هارون <sup>ممنوع</sup>  
نگشتند و بلکه هر ایشان عازم شدند بر قتل او بجهت منعی که او ایشان را کوسال <sup>میتوان</sup>  
چنانچه آیه وافی هدایه قال بائن امر ان القوم استضعفوا و کادوا یقتلوا <sup>ممنوع</sup>  
و دلالت دارد واقم اوراق کوید ترجمه آیه ایراست که میفرماید گفت هارون موسی که ای  
پسر ماد من بدستی که قوم مرا ضعیف بختند و نزدیک بود که بکشند مرا جناب شیخ <sup>عش</sup>  
تعاطی بعد از ایراد آیه فرمود هرگاه جایز باشد بر امت حضرت موسی که پیغمبر بود اولو العزم  
ارتداد زمان حیات او بسبب چند روز غیبتی که او کرد و مخالفان گشتند و معنی خلیفه او را <sup>مری</sup>  
بزرگ وصی او ترجیح دهند چگونه جایز نباشد بر این امت که بعد از وفات پیغمبر خود مخالفان <sup>وصیت</sup>  
و وصی او نمایند یا مرتد و کوسال برست شوند و کن الذمه گفت یا شیخ اگر ممکن باشد <sup>ممنوع</sup>  
درین باب روشن تر ازین که کفنی بگو جناب شیخ طایر شراه فرمود ای ملک مخالفین ما این  
تایماند بوجود وجود امام و مع هذا میگویند که پیغمبر از او دارد نیارفت و کسی را خلیفه و جانشین  
خود نداشت و امت از پیش خود کسی را بر خود خلیفه ساختند پس بر تقدیر صحت آنچه ایشان  
میگویند که پیغمبر کسی را خلیفه خود نداشت باید که خلیفه ساختن امت آنرا نکر با برخلاف

بر خلاف عمل پیغمبر باشد و خلاف عمل پیغمبر ظاهر البطلان است و اگر بخواهست بعمل آورده اند بر  
صواب باشد لازم می آید که پیغمبر در ترک تعیین خلیفه و جانشین خاطی باشد و یقین که صدق  
خطا از امت لایق تر است از صدق و شرف از آنحضرت با آنکه آنچه پیغمبر نسبت میدهند و میگویند  
که ترک وصیت کرد و خلیفه تعیین نمود با جلا ف و او را ش لا تو نیست چه جا  
پیغمبر زیرا که از عقل فقیر و مستانی مزه و جایز نمی نماید که از دنیا برود و وصیت نکند  
از بس که زینب علیها السلام را ندید که بجای آن باشد و عقل چگونگی نماید که چنین پیغمبری که سر  
جمع پیغمبران باشد از دنیا بیرون رود و وصیت نکند و نظام کار امت خود را بنا بر سبب حال امت  
و ایشان را مهمل بگذارد تا اینکه ایشان با هم اختلاف کنند و شمشیر بر روی هم بکشند و حال  
حضرت الله تعالی امر بصیبت نموده فرموده باشد که کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت  
خبراً الوصیة یعنی نوشته شده است بر شما اینکه هرگاه حاضر شود بر شما موت جزئی که آن  
وصیت است و دیگر فرموده بوجهیکم الله فی اولادکم لذلک میثل حظ الانشیین یعنی وصیت  
میکند شما را الله تعالی در اولاد شما اینک از برای مدگری مثل نصیب و مونس باشد و پیغمبر  
نیز خود فرموده هر کسی که بصیبت میرد مردن او مردن جاهلیه است و دیگر آنکه هرگاه حضرت  
الله تعالی ایشان را فرموده بوصیت کردن در باب مال و فرزندان ایشان پیغمبر خود را چون  
تمیق نماید که وصیت کند را موردی ایشان و کسی را که فضل از جمیع خلق باشد بر ایشان  
خلیفه نکرده اند تا آنکه اقامت مقام حضرت باشد در حفظ دین و شریعت او در نفس کتابی که از  
جان حضرت الله تعالی آورده و در فرود او باشد علم بچهارم با احتیاج میدارند و دیگر آنکه اگر  
این قول صحیح باشد که حضرت الله تعالی تعیین امام و خلیفه را اختیار ایشان گذاشته که از  
می آید که ارسال رسول نیز عبت باشد و احتیاج بان نباشد و این در حکم حضرت الله تعالی  
جایز نیست بلکه میگوئیم که این قول باطل و از درجه اعتبار ساقط است و پیغمبر و وصیت

نمود با امیر المؤمنین که بعد از حضرتش قائم مقام با ما و باشد و نصوح مشهوره که ایشان هم در  
کتاب خود بیان نموده اند مثل حکایت عذیر بن خم و غیره دلالت برین دارد و از هر عیبی است اینک این طاعت  
میکویند که رسول الله خلیفه تعیین نکرد و ابوبکر مخالفست پیغمبر کرده عمر با خلیفه خود کرد و عمر بخا  
پیغمبر ابوبکر کرده خلافت را بشوری میان شش کفر قرار داد چون کلام جناب شیخ با نجان سپید کن  
الدوله سخنان جنابش را پسندیده حضرتش را تحسینها کرد و گفت یا شیخ پس این طاعتها چه چیز  
شده اند و ابوبکر را خلیفه میدانند و بر دیگران ترجیح میدهند جناب شیخ در جواب فرمود بگمان  
اینکه پیغمبر او را در وقت بیماری بر دیگران ترجیح نموده امامت نماز را با رجوع نمود لکن این قول  
صحیح نیست زیرا عاقلان خود هم در این اختلاف کرده اند چنانچه بعضی میگویند پیغمبر بعایشه  
سپید خود بگو که امامت نماز کند و چون پیغمبر بران مطلع گردید بگفت بدوش عباس رود  
دیگر بدوش علی بن ابیطالب زده مسجد آمد و ابوبکر را از محرابه دور کرد و ابوبکر پیغمبر اقتدا  
کرد و مردم ابوبکر و بعضی و ایست نموده اند که پیغمبر مخصوصه فرموده که پدر خود را بگو که با امر  
نماز کند پس اگر این خبر صحیح میبود بالستی که مهاجران این را بر انصاریت سازند در سقیفه  
و تمسک با اولاد ضعیفه و خفیه و مفاد ما را عینفه بخویند و ایضا چون تو آمد که اعتماد کند بقول  
عایشه و حفصه و حال آنکه کمان میرد که بواسطه خبر نفع از برای خود و پدرمان خود این قول را از  
زبان پیغمبر بدو رخ گفته باشند و مع هذا ایشان قول حضرت فاطمه علیها السلام را در باب  
رد نمودند و شهادت حضرت امیر المؤمنین و حسن بن علیهم السلام و امین رضی الله عنهما را قبول  
نکردند و گفتند که ایشان از برای نفع خود شهادت میدهند یا آنکه در مدت های مدید در نصرت  
حضرت فاطمه علیها السلام بود و پیغمبران را حضرتش بخشیده بود پس هرگاه بنا بر قول فاطمه  
کذب نسبت بسیدتنا العالمین علیها السلام و امیر المؤمنین و حسن بن علیهم السلام از برای نفع  
العباد بالله جایز تواند بود از عیالش و حفصه از جهة چه جایز نباشد و دیگر آنکه خبر عایشه

وخصه چگونگی صحیح باشد و حال آنکه مخالفان خود روایت نموده اند که شهادت و خبر درستی پاد  
مقبول نیست و این گفته اند که شهادت زنان مقبول نیست حتی در ده و دهم و کمتر از آن ما و  
که مردی با ایشان نباشد و کن الاوله گفت سخنان شیخ درست و مطابق واقع است و گفته  
مخالفتین همه باطل است و مخالفست با واقع و حق و دیگر گفت یا شیخ طایفه امامیه از چه  
جنم کرده اند که خلفای حضرت رسول و امامان با اهل دوازده باشند جناب شیخ رحمه  
فرمود ای مالت امامت فریضه ایست از فریض حضرت الله تعالی و هر فریضه که حضرت الله تعالی  
مقرر فرموده است البتة محصور و در حد مخصوصیت چنانچه در شبانه روزی هفتاد و  
نمان فرض کرده اند و کوع را نیز در چند نصفه مقرر فرموده و روزه واجب و روزه مبارک  
در رمضان امر فرموده و حجة الاسلام را و مدتی عمر یک سینه واجب ساخته و عدا ائمه علیهم السلام  
بیز در دوازده قرار فرموده پس چنانچه در اعمال مذکوره چون و چو گفته جان زینست هم چنین  
در عدا ائمه علیهم السلام مثلا در عدا ائمه و خلفای حضرت رسول الله هم نتوان گفت  
که در دوازده از چه چیزی زیادتر و کمتر نیست و دیگر آنکه چنانچه حضرت الله تعالی عدا و کمیت  
و کیفیت اعمال فرموده مذکوره را در کتاب کریم خود مذکور نماند و حضرت رسول الله  
همی که را مبتنی ساخته هم چنین عدا ائمه و خلفای علیهم السلام را نیز حضرت مذکور فرموده  
و کن الاوله گفت مخالفین با شما جزو است که در عدا فریض مذکور منقذ اند و در عدا ائمه  
اختلاف نموده اند جناب شیخ طایر شراه فرمود که مخالف مخالفین در عدا ائمه قول ما را باطل  
نمی نمایند چنانچه مخالفان نصاری و مجوس و ملاحده در رسالت حضرت رسول الله و معجزات  
او باطل در اسلام در رسالت حضرت و معجزاتش نمیکند و اگر چیزی بجز مخالف جمعی در  
باطل شدی یا ایست که به هیچ خبر علم حاصل نشود زیرا به هیچ خبری نیست که جمعی در آن اختلاف  
نکرده باشند راستم در آن گوید که انحصار عدا ائمه در دوازده در کتاب حدیث مخالفین

مثل صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح بین الصحاح السنه و صحیح ابی داود و مناقب خطب خوارزم و غیر  
ذات از کتب معتبره ایشان مذکور و مرید است لکن ایشان از چه حفظ ابوی امامان جعلی خود  
و عداوت عمره طاهره و جهش تا و بله بنمایند یکی از اینها آنکه در صحیح بخاری و صحیح مسلم که در نزد  
ایشان کمال اعتبار دارد مذکور است که قال رسول الله لا یزال الامر للناس ناضبا ما اولاهم  
انذنا عشر خلیفه من قریش یعنی پیوسته کار مردم بنظام میباشند مادام که دوازده خلیفه  
از قریش برایشان ولی باشند و دیگر صحیح مسلم از حضرت رسول الله مرید است که حضرت  
رسول فرمود لا یزال هذا الامر من قریش الی اثنا عشر خلیفه یعنی پیوسته اسلام  
عزیز است بدوازده خلیفه و دیگر صحیح مسلم از سعد بن ابی وقاص مرید است که رسول الله  
فرمود لا یزال الذی بیننا حتی یقوم الساعة و یکون علیهم اثنا عشر خلیفه کلام  
من قریش یعنی پیوسته در اسلام برپا میباشند تا اینکه قیامت قائم شود و میباشند بر  
ایشان یعنی بر خاق دوازده خلیفه که همه ایشان قریشند و دیگر در صحیح بین الصحاح السنه  
که حضرت رسول الله فرمود ان هذا الامر یتقضى حین یمضی فیهم اثنا عشر خلیفه کلام  
من قریش یعنی بدرستی که اسلام منقضى میشود تا در میان خلق دوازده خلیفه در گذرند  
یعنی در وقتیکه دوازده خلیفه تمام میشود اسلام منقضى میگردد و دیگر در صحیح بین الصحاح  
السنه بطریق دیگر مذکور است که حضرت رسول الله فرمود لا یزال الاسلام من قریش  
الی اثنا عشر خلیفه کلام من قریش یعنی پیوسته اسلام عزیز است بدوازده خلیفه  
که همه ایشان قریشند و دیگر صحیح ابی داود از حضرت رسول الله مرید است که فرمود  
لا یزال الذی بیننا حتی یقوم الساعة و یکون علیهم اثنا عشر خلیفه کلام  
من قریش یعنی پیوسته در اسلام تا قیامت ظهور مراد و میباشند بر خاق دوازده  
که همه قریشند و دیگر بخاری در صحیحش از حضرت رسول الله روایت نموده که فرمود یکون

بعدهی ایشان عشره امیرا کلام من قریش یعنی بعد از من دوازده میر خواهند بود که همه ایشان  
قریشند و دیگر لفظ خواندم که یکی از علما ایها خلاف است حدیث طویلی از حضرت رسول  
روایت نموده و ما در اینجا بنقل موضع حاجت اکتفا مینمائیم و آن این است که حضرت الله تعالی  
در شب هجرت رسول الله ص خطابه فرموده فرمود که ای محمد بدرستی که من خلق کرده  
مرا و علی را و فاطمه و حسن و حسین و اما ما می گذارم و چه حسین اند از خود خود و عرض کردم و لا  
شما را بر اهل آسمانها و اهل زمین پس هر کس قبول کرد ولایت شما را در پیش من از مؤمنان است  
و هر کس که از ولایت شما انکار کند او در نزد من از کافرین است ای محمد اگر چنانچه بنده  
از بندگان من عبادت کند تا بمرتبه که منقطع شود یا مثل پوست کهنه کرد و بعد از آن بدین  
من آید و از ولایت شما محض باشد او را نیا مزم تا آنکه اقرار کند بولایت شما ای محمد بخدا  
که بر بعضی ایشان را یعنی امامان را کفتم علی پروردگار من پرگفت پروردگار من من که  
متوجه شو چون متوجه شدم دیدم که علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی  
و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی  
و المهدی را در نور تنگی که همه ایشان نماز میکنند و مهدی در میان ایشان بود مانند ستاره  
درخشانده و گفت پروردگار من من که ای محمد این جماعت حجتیهای منند و اینکه در وسط  
ایشان است یعنی مهدی انتقام کشنده است از دشمنان من پس در این احادیث و احادیث دیگر  
که ما در فواید الاصولیه السیما نیته مجموع آنها را ذکر نموده ام و در اینجا از بسیاری آنها اعراض نمودم  
از نقل مجموع که کلام بطول نینجامد بقرع بدوازده امام شده و در حدیثی از حضرت جعفر بن  
باسم مبارکه هر یک نیز شده لکن مخالفین از تعصبات و خلاف صحابه و شده عدالت عمره ظاهر  
علیهم السلام و از بیخای و میدیانی از حدیثی از حضرت جعفر بن محمد و دیگر که در مجموع باسم مبارکه  
اندر ظاهرین صلوات الله علیهم شده قطع نظر را غرض عین نموده این احادیث را که در مجموع شده

از معنی ظاهر هر یک پانزده بعضی گفته اند مراد از دوازده خلیفه و امیر در این احادیث مذکور است  
ابو بکر و عمر و عثمان و علی و حسن بن علی و هفت خلیفه دیگر از خلفای بنی امیه اند و بعضی دیگر که  
از این بعضی گویند و میگویند که مراد از دوازده خلیفه و امیر که در این احادیث  
مذکور است پنج ایشان ابو بکر است تا حسن بن علی و هفت دیگر صحابه خلفای بنی امیه و  
عباسیه اند بر عاقل منصف صاحبین که عدالت اهل بیت علیهم السلام و تعصب اهل اصحاب  
او را از انسانیت بدو برود و منکر کرده باشند ظاهر است که این دو تا و بیل بی معنی واهی  
نیهایست بعد از آنکه در حدیث مسلم تأقیام قیامت مذکور است و بنا برین باید که دوازده  
و امیر یکی بعد از دیگری بهم متصل باشند و بنی اسلام با ایشان عزیز باشد تا وقتیکه قیامت  
قائم شود پس این دو تا و بیل با وجود مفاسدی که ذکر آنها کلام را بطول میکشاند از عبادت  
حدیث بیرون نمی آید و این ظاهر است بحسب ازین عاقلند و ازین هم برهان دارند که اسلام را بخلاف  
نیز بد و معاویه و سایر ملایعین بنی امیه و عباسیه عزیز و ناسندند لهم الله بل لعنهم فی الذل  
مخفی نماید که در میان مناظره رکن الذکر و جناب شیخ اجل علم محمد بن علی بن بابویه این سخن را  
طول در رسم تخریص و تحریف از حق و بجا حجت با خدا و پیغمبر و کفر نواصب بر ناظرین این کتاب  
ظاهر کرده حاصل کلام آنکه رکن الذکر سخنان جناب شیخ را قبول و تحسین نموده دیگر گفته  
ای شیخ حضرت صاحب الزمان علیه الصلوات و السلام در چه زمان ظهور خواهد کرد جناب  
شیخ رحمة الله فرمودند که حضرت الله تعالی حضرت صاحب الامر را بجهت حکمت و معصیت از نظر  
مخفی گردانیده پس باید که زمان ظهور آنحضرت را حضرت الله تعالی بداند و پس بولایت که  
احادیث هم وارد کرده و از جمله آن احادیث این است که حضرت رسول الله ص فرموده مثل القاص  
من ولدی مثل الساعة و حضرت الله تعالی از جهش ابهام ساعت فرموده و لیست اولیة عرالت  
ایان منسبها فلانما علیها عینک ربی لا یجیبها لوفیها الا هو نقلت فی السموات و الارضین

لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَشِيرٌ مَّا تَوَاقَمُوا وَرَأَى كَوَيْدًا تَرْتَجِمُهَا يَدَا بَرَسْتِ كَمَا مَعْرِفَ مَا يَدُ مَبْرَسْتِ دُونَ قِيَامَتِ رَا كَ  
چون قیامت خواهد آمدن آن بگوئی محمد که دانش آمدن قیامت نیز بر روی کار منست آنکه با  
نمیکند از او وقتش مگر الله تعالی سنگین است آن در آسمانها و زمین نمی آید آن بشما مگر  
یکدفعه جناب شیخ طاب ثراه چون این جواب را فرمود ملک رکن الدوله گفت چگونه تواند بود  
که شخصی از بنی آدم این مقدار زندگی تواند کرد جناب شیخ فرمودند که این عجیب نیست مگر  
ملک شنیده خبر جماعتی را که معجز بوده اند رکن الدوله گفت شنیده ام اما صحیحان بر من ظهور  
ندارد شیخ فرمود حضرت الله تعالی در قرآن مجید میفرماید که حضرت نوح در میان قوم خود  
هزار و پنجاه سال زندگی کرد ملک گفت این صحیح است لکن در زمان ما این مقدار زندگی  
احتمال ندارد جناب شیخ اعلی الله درجه فرمود هر چه را که حضرت الله تعالی و حضرت رسول  
محمّد داشته اند محال نیست و حال آنکه حضرت رسول الله فرمود که میشود در امت من  
در آنچه امتهای پیشتر شده است بی تفاوتی و اختلاف و چون عمر احتمال دارد که در آن باشد  
و سنت حضرت الله تعالی بدرایز بودن عمر در بنی امیه جریان یافته باشد مناسب است که  
آن در کسی متخصّص شود که مشهور تر از جمیع مردم باشد و هیچ صنّفی مشهور تر از امام نیست  
تواند بود که بر سنت در حضرتش جریان یابد رکن الدوله گفت شمارا قول این است که امام دوازده  
غایب را از نظرهای آنها است محال آنکه احتیاج بنص امامت است و اعزاز دین انصاف  
مطلوب است هر گاه او غایب باشد این فواید بر وجود او متفرّع نیست احتیاج بدان نباشد جناب  
شیخ فود الله معجزه در جواب فرمود که احتیاج بوجود امام از جهت بقای نظام عالم است که لولا  
الامام لما قامت السموات والارض ولما نزلت السماء قطرة ولا اخرجت الارض من برکاتها واقم امران  
کوید یعنی اگر امام نبود هلاکت برپائی ایستادند آسمانها و زمین و بنی ابراهیم آسمان قطره و  
زمین در زمین بر کههای خود را جناب شیخ از جهت آنکه باید این قول فرمود که حضرت الله تعالی

حضرت رسول الله خطاب نموده فرمود که وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ أَنْتَ بَعْضُ أُمَّةٍ  
که نیست اینکه الله تعالی عذاب کند ایشان را و حال آنکه تو در میان ایشان باشی پس هر گاه حضرت  
الله تعالی عذاب کند خلق را ما امام که پیغمبر در میان ایشان باشد و هم چنین عذاب نکند ما را  
که امام در میان ایشان است زیرا امام قائم مقام پیغمبر است در جمیع امور مگر در نبوت و نزول وحی  
منفوق علیه اهل نقل است این که حضرت پیغمبر فرموده النجوى امان لاهل السماء فاذا ذهب  
لحق اهل السماء ما يكرهون و اهل بيئى امان لاهل الارض فاذا هلك اهل بيئى لحق اهل الارض  
ما يكرهون و دیگر فرموده تو بقیت الارض بخیر است ساعة لساحت باهلها و روایت دیگر این است  
حیث باهلها اخرجها بالهجج باهلها واقم اوراق کوید ترجمه حدیث اول این است که میفرماید ستاره  
امان اهل آسمانند پس هر گاه ستاره ها از آسمان بر طرف شوند میرسد باهل آسمان چیزی که  
مکرم ایشان باشد و اهل بیئ من امان اهل بیئند پس هر گاه هلاکت شوند اهل بیئ من  
هر آینه میرسد باهل زمین چیزی که از آن آگاه داشته باشند و ترجمه حدیث دوم این است  
که اگر زمین باقی بماند بی حجت یک ساعت هر آینه شوریدن میشود باهلش و معنی روایت دوم  
این است که اگر زمین باقی بماند یک ساعت هر آینه موج میزند باهلش چنانچه موج میزند دریا با  
و چون سلام جناب شیخ طاب ثراه را بنیارسید ملک رکن الدوله حضرتش را نوازش بسیار کرد  
و اهل مجلس طهاره مافی الصمیمات عطفاً و خود کرده و فرمود حق این است که این فرقه بر بلند و غیر این فرقه  
هنگی بر باطلند و از جناب شیخ التماس نمود که اکثر اوقات مجلس را دو بنور قدم خود منور سازد جناب  
برخواست و بمنزل شریف تشبیه بود و چون روز دیگر ملک رکن الدوله بر میر سلطنت قرار گرفت  
جناب شیخ با مریه کوی یاد کرد و یک آنحضرت را مجلس عرض نمود که جناب شیخ را کمان ابراست که چون  
سه بار حضرت امام حسین ۳۰ بدرینه کردند سوره کهنه تلاوت میکرد ملک گفت من این سخن را  
اندا شنیده ام اما از خواهرم پرسید و رفته بان مضمون جناب شیخ نوشتند همین معنی را

انحضرت سؤالی کرد جناب شیخ در جواب نوشت که این واقعه از کسی نقل است که از سر مبارک  
حضرت امام شنیده بود که چند آیه از سوره کهف بخواند و این خبر را نامه علیهم السلام بمان سید  
و منکر این هم نیستیم بلکه این را حق میدانیم زیرا چنانچه جایز است که در روز قیامت دست و پای  
کناه کاران سخن گفتند چنانچه قرآن مجید برین ناطق است و با آنجا که فرموده أَلَمْ نَخْنَمُ عَلَى  
أَقْوَامٍ وَكَلَّمْنَا بَدِيعَهُمْ وَكَلَّمْنَا بَدِيعَهُمْ و لَتَشْهَدَنَّ جُلُودُهُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ و این هم جایز است که سر مبارک  
حضرت امام حسین علیه السلام که خلیفه حضرت الله تعالی و امام مسلمانان و یکی از وجودات  
اهل بهشت و جدش محمد مصطفی و پدرش علی مرتضی و مادرش فاطمه زهرا علیهم السلام  
بنطق درآید و زبان بتلاوت کلام الهی بکشد بلکه انکار این در حقیقت انکار فضل حضرت  
رسالت است و عجب میدارم از کسی که او مانند صدقین امروا انکار مینماید از کسی که ملائکه  
در ماتم او گریسته اند و آسمانها فطرت خون باریده اند و جنبان با او از بلند نوحه و زاری  
بر او کرده اند و هر کس که او را این قسم اخبار را با وجود صحت طرق اشکار کند پس انکار جمیع شرایع  
و معجزات رسل و جمیع امور دین میتواند کرد زیرا این امور نیز باین اساسند و طرق بمارسید  
و مضمون آنها بدرجه صحت پیوسته و الحمد لله رب العالمین راقم اوراق کوید معنی آیه کجنا  
شیخ با استشهاد آورده این است که میفرماید در روز قیامت ختم مینمایم ده نه های ایشان را  
و تکلم مینمایند با ما دستهای ایشان و شهادت میدهند در پیش پاهای ایشان بچیزی  
که کسب میکردند ایشان در تحقیق ایمان ابو طالب رضوان الله علیه راقم اوراق کوید که  
فواصل کور باطن با کجانی است که ابو طالب رضوان الله علیه با وجود کمال سعی و کوشش  
او در اعانت و تقویت حضرت رسول الله ص در ذکر مناظره جناب شیخ  
اجل علم شیخ معنی ده با مشایخ بنی عباسید در سر من رأی چنانچه در فضول سید اجل  
سید رضی طاب ثراه مذکور است و این است که در سر من رأی جمعی کثیری از بنی عباسید و غیرها

بر سر جناب شیخ جمعیت نمودند پس بعضی مشایخ عباسیه از جنابش پرسیدند که بعد از  
حضرت رسول الله ص امام و خلیفه گیت جناب شیخ فرمودند امام و خلیفه بعد از رسول الله  
النس که عباس با او گفت دست دراز کن تا با تو بیعت کنم عباس سید گفتند کیست آنکس که عبا  
او را بر تکلیف کرد جناب شیخ فرمود امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است که در روز  
وفات رسول الله ص عباس با او گفت ای برادر زاده من دست دراز کن تا با تو بیعت کنم تا آنکه  
مردم بگویند که عم رسول الله ص با پدر عم رسول الله ص بیعت کرده و دوس با تو مخالفت نکنند  
چنانچه جمیع نقله انار نقل نموده پس یکی از ان مشایخ گفت جواب علی بن ابیطالب بعد از  
تکلیف عباس را چه بود جناب شیخ فرمود جواب امیر المؤمنین این بود که فرمود حضرت رسول الله ص  
از من عهد و پیمان گرفتم که بعد از حضرتش من کسی را بسوی خود دعوت ننمایم تا وقتیکه  
بسوی من مایل شوند و ششین نکتم تا آنکه مردم با من بیعت کنند و مع هذا من رسول الله ص  
مشغولم عباسی گفت بنا برین که گفتی لازم می آید که عباس دین تکلیفی که بعضی بن ابیطالب  
نموده خطا کرده باشد جناب شیخ فرمودند که عباس دین تکلیف خطا نکرده زیرا عمل بظا  
حال کرده و امیر المؤمنین عمل باطن نموده و هر چه و ایشان بر صواب بودند عباسی گفت هر گاه اما  
بعد از رسول الله ص و امیر المؤمنین بوده باشد پس ابو بکر و عمر و هر کس که تابع ایشان بوده  
خطا کرده باشند و این مضرت عظیم است در روز اسلام جناب شیخ طاب ثراه گفت من فتوی  
بتخلیه کسی ندادم بلکه تو چیزی پرسیدی من از اجوبی گفتم اگر جوابی باشد وحشت از  
حق مکن اگر چه متضمن تخلیه کسی باشی و اگر باطل و ناحق است در جواب من چیزی بگو و ان را  
باطل کردن و کاری بر تشیع مدار که نفعی مجال تو ندارد یا آنکه اگر تخلیه انان را که گفتی عظیم  
دانی و تجویز نکنی بر تو لازم می آید که تخلیه علی بن ابیطالب عباس یکی از ایشان مدتی  
تخلف در زبیدند از بیعت ابو بکر و راضی نبودند بقتدم او و هرگز از برای او و عمر علی نکرده

و معتاد و کلامی از ایشان نشدند و ابو بکر و عمر هم ایشان را در کار خود داخل ندادند و ایشان را  
مناسب نمیدانستند که در کارشان شریک و دخیل باشند و خصوصاً عمر بن الخطاب در وقتی  
که میخواست که امامت را بشوری قرار دهد جمعی را از ندکان و مردکان ذکر کرد که ایشان  
قابل خلافت هستند و بودند و عباس و زام بن و علی بن ابیطالب را که مذکور ساخت  
عربی از برای او ذکر کرد و امر کرد که اگر او مخالف عبد الرحمن بن عوف کند او را بکشند و گفت  
حق با آن طرف است که عبد الرحمن در آن باشد و عبد الرحمن را بر آن سرور بگردان و بر خدا  
و رسول تفضیل داد از حضرت و از عباس و جمیع بنی هاشم خسی را که حضرت الله تعالی  
و تقدس مقرر فرموده بود منع کرد پس ای شریف تجویز میکنی تخطبه علی و عباس را و تعظیم  
شیخین را و اقتداء با ایشان را و انحراف از علی و عباس را که بی شبهه ضلالت و سفاهت است  
بکن تو میدانی و تو اختیار داری و اگر تعظیم امیر المؤمنین و عباس با اقتداء با ایشان و  
ولایت را بر خود لازم میدانی و حیث ممکن از تخطیه غیر چون سخن جناب شیخ علی الله  
مقامه یا بخار سپید شیخ عباسی گفت **اللهم انک تحکم بین عبادک فینا هم منة**  
**یختارون** یعنی با خدا با بدتر است که تو حکم میفرمائی در میان بندگانت و چیزی  
که ایشان در آن چیز اختلاف میورزند و بعد از خواندن این آیه دیگر چیزی نگفت و هم  
در فصول سید قدس سره العزیز مسطور است که در وقتی از اوقات جناب شیخ طایر  
بکوفه تشریف آردانی فرمود و در مسجد کوفه جمع کثیری که عده ایشان پانصد میرسد  
بخدمت جنابش از جهت استفاده جمعیت نمودند و در میان آن جمع بعضی زیدی مذ  
بودند پس یکی از ایشان بجهت فتنه انگیزی و تشیع جناب شیخ خطاب نموده گفت تو  
دلیل انکار امامت زید میکنی جناب شیخ در جواب فرمود **توظن باطل بمن نسبت کرده و**  
میگویی که من انکار امامت زید بن علی بن الحسین علیهم السلام میفایم بلکه من در امامت

چیزی اثبات و چیزی نفی میفایم که همه زیدی مذهبیان در این اثبات و نفی با من شریکند  
سره زیدی گفت کدام است آنچه اثبات و آنچه نفی میفایم جنابش فرمود که من امامت زید را  
از جهت علم و زهد و امر معروف و نهی از منکر اثبات و از جهت عصمت و نظرها و مجزه نفی  
میفایم پس آنروز در سایر زیدی مذهبها در مجال انکار قول حضرتش نمایند و هر سرور پیش  
انگندند و حایله آنروز باطل کردند و جنابش از فتنه و تشیع ایشان سالم بماند  
در ذکر اجوبه جناب سید ابی جعفر است که بن سید زین العابدین سید را جو کرد  
بلا دهند نشو و نما یافته بوده سقالات یکی از مخالفین را سقالات اول آنکه بجهت دلیل ثابت میکرد  
که مذهب شیعه اثنا عشریه مذهب امام جعفر است جناب سید در جواب فرمودند **ایمان در لیل**  
که بنقل علمای شافعیست و حنفیه و مالکیه و حنبلیه ثابت میکرد در کتب چهار مذهب مذ  
ان چهار است پس نقل علمای شیعه هم دلیل است که مذهب ایشان مذهب حضرت امام جعفر است  
و اینکه اهل سنت انکار آن کنند یا گویند که ما مذهب امام جعفر را نمیدانیم یا گویند که ما میدانیم  
که مذهب شیعه اثنا عشریه مذهب حضرتش ضروری مذهب شیعه نمیرساند چنانچه نالیان  
صاحبان مذاهب بعه مذهب یکدیگر را حاضر میباشند مذهب نمیرسانند و ایضا اهل سنت  
تقتزانی که از اکتابر علمای اهل سنت است در عاصیه شرح مختصر عضدی مناسب مقام  
و اعتراف نموده که مذهب شیعه اثنا عشریه مذهب حضرت امیر المؤمنین است سقالات دوم آنکه  
اهل سنت و جماعت هم مدعی اینند که مذهب ایشان مذهب امام جعفر است زیرا ابو جعفر  
حضرت بود و از استفاده علوم کرده پس از اختلاف آنچه ناشی گردیده جناب سید در جواب  
فرمودند که ما اهل سنت این را نگویند و این دعوی نکنند لهذا در بعضی کتب ایشان مسطور است  
که ابو الحسن اشعری در فلان سال مرتجع مذهب اهل سنت و جماعت شد و حضرت علی بن موسی الرضا  
در فلان سنه مرتجع مذهب شیعه اثنا عشریه نمود و ازین ظاهر و مبسوس میکرد که مذ



شیعه اثنا عشری غیر مذهب اهل سنت است پس چون مذهب اهل سنت مذهب علی بن موسی الرضا  
و جد او امام جعفر ۱۲ تواند بود و این ظاهر است که اگر چنین بودی بایستی که بگوید علی بن  
موسی علیهم السلام در فلان سنه مروج مذهب اهل سنت و جماعت بود لکن اینک مذهب اهل سنت  
مذهب امام جعفر صادق ۱۲ باشد سخن است که از زری جیل بر زبان جهال اهل سنت جاری <sup>کرده</sup>  
اما ان جماعت از اهل سنت که در بعضی مذهب دارند هرگز این را نگویند و از اینکه کسی شاکر  
کسی باشد لازم نمی آید که مذهب آن کس را داشته باشد چنانچه ابوحنیفه شاکر مالک است  
بوده و مذهبش غیر مذهب مالک است و هم چنین جنبل شاکر شافعی بوده و مذهب جداگانگی  
دارد و ابوالحسن اشعری شاکر و ابوعلی جبال معتزلی بوده مذهب او مخالفت نموده و قس علی <sup>هذا</sup>  
و دیگرانکه شاکری ابوحنیفه در خدمت حضرتش این قدر بوده که از آنحضرت قدری حد  
شنیده و آنحضرت چون او را از مردودان میدانسته از تقیه میفرموده و اظهار حق با او <sup>نمیفرمود</sup>  
و مع هذا او را مکرر در باب عمل قیاس تسبیح میفرموده و او ممنوع نمیکشده <sup>سؤال است</sup> بلکه  
در مذهب شیعه مجتهد هست یا نیست اگر هست احتمال دارد که خطا در مذهب بکند و هرگاه  
احتمال هست که در مذهب خطا بکند پس محتمل است که مذهب شیعه خطا باشد و صواب نباشد  
جناب سید در جواب فرموده که مجتهد در میان شیعه بسیار است لکن لازم نیست که هرگاه  
مجتهد خطا بکند مذهب صواب نباشد زیرا این ظاهر است که مذهب مذکور مجتهد نیست  
بلکه مذهب مذهب امام است و مجتهدین بقدر وسع و استعداد در مذهب اجتهاد میکنند  
چنانچه اهل سنت مذهب خود را یکی از ائمه اربعه منسوب میسازند و ایشان را امام <sup>مهر</sup>  
مجتهد بالمذهب میدانند و مجتهدین دیگر در مذهب ایشان اجتهاد میکنند و ایشان را مجتهد <sup>مخالف</sup>  
مینامند و نسبت مذهب را بالایشان نمیدهند و اگر چنین بودی بایستی که مذهب اهل سنت <sup>بهر</sup>  
شکی زیاده تر از جهاد باشد پس از اینکه گفتیم مبین و ظاهر هر چند بطلان این قول که هرگاه

مجتهدین شیعه فهمیدن کلام امام خود را اگر که خطا کنند مذهب امام ایشان احتمال خطا  
داشته باشد و حال آنکه در علم کلام عصمت امام خود را بپس این قاطع ثابت کرده اند  
این ظاهر است که در مذهب و افعال و اقوال معصوم و خطا این نیست بخلاف امامان اهل <sup>سنت</sup>  
که هر یک تخلیف دیگری کرده و با بطلان مذهب آن و دیگر کمال اهتمام دارد و همچنین اصحاب ائمه <sup>اربعه</sup>  
ایشان که در آن مذهب اجتهاد داشت کرده اند و با امام خود مخالفتها نموده اند و فتاوی ائمه  
خود را باطل کرده اند حتی مجتهدین در حال بقا و ای ائمه خود عمل نمینمایند بلکه بقا و ای مجتهد  
بعد عاملند یا آنکه خطای مجتهدین شیعه گویو سسته علم را از دستگوش نبوت و ولا <sup>یت</sup>  
اخذ نموده اند و اجاعات ایشان در نزد امام ۴، انتظام یافته و بنای کار خود را و افعال  
اقوال خود را بر مخرج اجتماع و اجماع جمعی از جهال عالمین و بقیاس و استحسان و ظن و تخمین  
نهاد داده اند و استنباط اخبار و موضوعه زمان بخیر است و امثال ایشان مینمایند و لهذا  
در جائیکه مجتهدین شیعه در کلام حضرت الله تعالی و حضرت رسول الله ۳ و امام ۴، با هم  
مخالفت نمایند چنانچه مثلا هر یکی گوید که سلام در نماز مستحب و دیگری گوید واجب است  
مابقیین میدانیم که مذهب امام ۴، بحسب نظر هر ازین دو بیرون نیست بخلاف آنکه دیگری <sup>گوید</sup>  
سلام در نماز مستحب واجب است زیرا این قول را از کلام امام ۴، اصلا فراموش نمیشود بلکه <sup>کلام</sup>  
امام ۴، صریح برخلاف آن باشد پس ببقیین میدانیم که این قول خطا است و اکثر مخالفتها که  
ابوحنیفه و شافعی و امثال ایشان با علای شیعه کرده اند ازین قبیل است که مینمایند آن برقیان <sup>سین</sup>  
و استحسان و مانند آنست و کلام ائمه علیهم السلام و احادیث ایشان برخلاف آن دلالت <sup>دارد</sup>  
صریحاً بر آن سخنان ایشان آنچه ایشان مذهب ساختند اصلا مفهوم نمیشود پس ببقیین <sup>خطا</sup>  
باشد سؤال چهارم آنکه جماعت شیعه بجهت دلیل مدعی اینست که مذهب ایشان حق مذهب <sup>دیگر</sup>  
باطل است جناب سید در جواب فرموده اند بدلیل آنکه مذهب ایشان مذهب اهل بیت علیهم <sup>السلام</sup>

ودر لای عقلیه و نقلیه که در کتب معتبره مذکور است بر عصمت ایشان قایم است پس هرگاه ایشان  
 معصوم باشند و مذهب شیعه اثناعشریه مذهب ایشان باشد بی شبهه حق باشد و در یکریه  
 آنکه در کتب معتبره فریقین مذکور است که پیغمبر فرموده ای تارک فیکم ما ان تمکم بهن تضاوا  
 بقدری کتاب الله و عترتی و اهل بیتی یعنی بدرستی که من و اکتاشتم در میان شما چیزی که اگر  
 چنان در زمین بماند هرگز گناه نشود یکی بکتاب الله تعالی و دیگری عترت و اهل بیت  
 مستند پس حضرت رسول الله ص امت خود را بمتابعت قرآن و عترت خود که عارف بمعانی اند و  
 فرموده و هیچ دلیلی نه عقلی و نه نقلی بمتابعت ابوحنیفه کوفی و مالک و احمد حنبل دلاله ندارد  
 پس مذهب شیعه که در مذهب متابعت عترت نموده اند حق باشد و فرقیه ناجیه ایشان باشد  
 و مذهب دیگران باطل و فرقیه ها که ایشان باشند راقم و اوراق گوید که ظاهرا جناب سیدنا علی  
 مقامه در مقام احتضار بوده که در حقیقت مذهب شیعه بهمین دلیل اکتفا نموده و الوداع  
 حقیقت مذهب شیعه اثناعشریه و رضی الله تعالی درجه تمام از ایشان و احادیث که دارند در چون  
 تبعیث ائمه اثناعشر صلوات الله علیهم و در کتب مخالف و موافق مذکور کرده و ما قدر سنی  
 از آن بسیار در کتاب فوائد الدین الاصولیه السیلمیه مذکور ساخته ایم زیاده از آنست که تعداد  
 توان نمود و دیگر اینکه میگوئیم این ظاهر و مبین است که ائمه اثناعشر صلوات الله علیهم که  
 و فعل ایشان مقبول فرموده است و هیچ فرقیه در قوی یا نقلی تخطیه ایشان متصور  
 بمذهب ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد حنبل و اهل بیت خود اند و هیچکس از اهل اسلام ایشان را  
 حقیقی یا شافعی یا مالکی یا حنبلی ننگفته پس ایشان صلوات الله علیهم و اهل مذهب دیگر غیر مذکور  
 ابعبار بوده اند و مذهبیکه ایشان را بآن مذهب توان گفت و مناسبت ایشان باشد نیست  
 مذهب حضرت رسول الله ص پس هر سید که مذهب چهار کانه ائمه اربعه نواصب غیر مذهب  
 رسول الله ص است و مذهب شیعه که مأخوذ از ائمه اثناعشر صلوات الله علیهم است مذهب

مرا

رسول الله ص باشد و فرقیه ناجیه ایشان باشند چنانکه فرقیه ها که غیر ایشانند آنکه عقیده آن  
 همدانان لهذا و اما کثرت اینها که اولاً همدانان الله سؤال پنجم اینکه هر یک از ائمه اثناعشر علیهم  
 مذهب جدا بوده یا همه ایشان در یک مذهب بوده اند اگر همه یک مذهب باشند پس از جهت جمعیت  
 حضرت امام جعفر ع است میدهند جناب سیدنا طاب ثراه و در جواب فرمودند که همه ایشان علیهم  
 السلام یک مذهب است نه اند لکن چون بعضی از ایشان ص که در زمان بنی امیه بودند بواسطه  
 قتال اهل بنی و ضلال بعضی از جهت تعقیه و خوف اعدا مجال نیافتند و نتوانستند که تفصیل  
 مذهب خود را اسکارا مردم تعلیم کنند و معظم وقایع و حوادث مکلفان از ایشان فرمایند بلکه  
 کلیات مسایل قلیلی از جناب ایشان و بیان توانستند فرمود پس از جهت این مذهب بنام  
 استهار نیافت حضرت امام جعفر ع چون در زمان منصور عباسی بود در زمان ایشان  
 خوف که در زمان بنی امیه بود نبود بلکه قدمای مجتبیان در باطن شیعه بودند پس  
 از جهت حضرت امام جعفر ع را تعلیم و ارشاد مکلفان اسکارا میسر بود و احادیث بر  
 مردم میخواند و تفاسیل احکام را اصحاب حضرت ضبط می نمودند لاجرم مذهب بنام مبارک  
 آنحضرت مشهور گردید حتی در قیام مذکور است که در کوفه و بغداد زیاده بر هفتاد هزار کس  
 را و بیان حدیث آنحضرت بوده اند در ذکر مجلس اول مناظره قطب الدین و المحققین  
 و در آن مسکینین الشیخ محمد بن علی بن ابرهیم بن جمهر و الحصادی طاب ثراه در مشهد مقدس  
 علی ساکنه با یکی از فضلاء اهل تن که از بلخ هرات بقصد این آمدن بود که با جناب  
 شیخ در تحقیق حقیقت مذهب مناظره نماید و چون در سینه مجلس بنام شیخ را با فاضل هر دو منا  
 واقع شد جناب شیخ رحم الله بالتماس یکی از خواص خود صورت مناظره ثلاثه در سال رخ  
 بر زمان عرب بیان فرموده آمد و مادرین کتاب در سه فصل مناظرات ثلاثه بر زبان فارسی  
 میسازیم انشاء الله تعالی و تقدس و بیان انواقیه چند است که در سال هشتصد هجری

در ذکر مجلس اول  
 مناظره قطب الدین

جناب شیخ بهریم زیارت حضرت امام الجن والانس علی بن موسی الرضا صلوات الله وسلامه  
عنه بمشهد مقدس شریف آورده در خانه یکی از سادات عظام رضوی که حضرتش را سید محسن <sup>رضی</sup>  
تقی میگویند نزول میفرماید و جناب شیخ رشید چون در مراتب علم و عمل از اکثر اقران ممتاز <sup>بوده</sup>  
تشریف جناب شیخ را معتمد دانسته ابواب تطفات از همه جهت بر روی جنابش نشاوده میداد <sup>وند</sup>  
و چون حدیث علم جنابش را استماع نموده اند و در انسال خبر قدوم جناب شیخ بمشهد <sup>مقدس</sup>  
بایشان میرسد یکی از فضلاء نامی ایشان که در مراتب علمی از اکثر ایشان ممتاز بوده اراده مینماید  
که بمشهد مقدس آمدن با جناب شیخ در تحقیق مذهب مناظره نماید و در یکی از روزها که جناب  
شیخ راست محسن نشسته صحبت میباشند اندک حال سید محسن که بجهت تحصیل علم بهرات  
رفته بود و از روز آمدن بعد از تکلفات رسمی گفت که خیر بهرات رسید که یکی از فضلاء عرب  
که در مراتب علم از اقران ممتاز است بمشهد مقدس تشریف آورده اراده دارد که بجای او رود و چون  
من این خبر را شنیدم امدم که شاید قدری از کمال جنابش با تحصیل نمایم و یکی از فضلاء  
که اصلش از کعب و مکرانست و قریب بیست سال است که در هرات مجاورت دارد و در اکثر علوم مثل  
صرف و نحو و منطق و کلام و معانی بیان و اصول فقه و غیره الت سواد و سینه مذهب است و پیوسته  
با اصل مذهب مجاهده مینماید و در مجاهده دست تمام دارد او نیز چون شنید که شیخ عرب بمشهد  
آمده بقصد زیارت حضرت امام و مجاهده شیخ عرب متوجه جانب شهید مقدس گردید و اینست  
در عقب من فرمایا پس فرمایید جناب سید محسن فرمودند که چون انفاضل با تو رفیق بود  
مناسب است که او نیز بخانه ما فرود آید و میهمان ما باشد و اختیار مجاهده با جناب شیخ است  
اگر خواهد یا او مجاهده فرماید و الا فلا جناب شیخ رحمه الله فرمود که بتوفیق الله تعالی با او مجاده  
مینمایم و امید میدارم که حق غالب چون ملائی مذکور بعد از دو سه روز از راه رسید جناب  
سید محسن او را با عزت تمام بخانه خود فرود آورده ابواب محبت و مودت بر روی او گشاد و روز

بایضا  
بایضا

دو مرتبه ضیافت نمایانند که اکثر علماء و سادات و اشرف مشهده مقدس در آن مجلس بودند و در آن  
مجلس ملاقات جناب شیخ طایب شاه با فاضل هروی واقع شد و در سه مجلس جنابش با این نام  
مناظره و در او مجلس اول درین روز بوده که در حضور علماء و سادات و اشرف واقع گردیده  
صورت این مناظره اینست که چون فاضل هروی در آن مجلس بخند جناب شیخ رسید  
بعد از تکلفات رسمی جناب شیخ پرسید که نام تو چیست جنابش فرمود نام من محمد است <sup>فاضل</sup>  
هروی گفت از کدام بلاد عربی جناب شیخ فرمود بلاد بحرین که مشهور است بلحاظ هروی گفت  
تو چیست جناب شیخ فرمود در اصول پنج عقل مرابان بگشاند و در فرغ مذهب <sup>مذهب</sup> گفت  
باصل بدین علم التلام فاضل هروی گفت ظاهر میشود که امامی مذهب باشی جنابش فرمود بل  
امامی مذهبیم فاضل هروی گفت نه مذهب امامی است که علی بن ابیطالب بعد از حضرت <sup>رسول الله</sup>  
بلا فصل امام است جناب شیخ فرمود بل مذهب امامی است و منهم این را میگویم فاضل هروی  
گفت برین دعوی دلیل بگو جناب شیخ فرمود مرا برین دعوی دلیل در کار نیست هروی گفت  
چون دلیل در کار نداری جناب شیخ فرمود بجهت آنکه تو منکر امامت علی بن ابیطالب <sup>بعد از</sup>  
رسول الله ص با کلمه نیستی بلکه من تو متفقیم باینکه آنحضرت بعد از حضرت رسول <sup>صلی الله علیه و آله</sup>  
امام بود لکن تو مدعی واسطه پس درین دعوی تو مثبت و من منکر و بر است اقامت  
دلیل مگر اینکه تو امامت علی بن ابیطالب را در اصل انکار کنی و بیگونی که اصلا امام نبود و برین  
انکار حرق اجماع مخالف پس درین صورت اقامت دلیل بر امامت آنحضرت مرا لازم است هروی  
گفت حضرت الله تعالی پناه میگیرم از اینکه امامت آنحضرت را اصلا انکار نمایم لکن میگویم  
که او چهار میست بعد از سر امام که پیش از او بوده و اند جناب شیخ فرمود بنا برین که گفتی  
ترا لازم است که در دین دعوی دلیل بگویی زیرا من با تو درین قول موافق نیستم و واسطه  
منکرم چون سخن با اینها رسید هم حضار تبسم نمودند و گفتند که حق با شیخ عرب است

زیرا تو مدعی و او منکر است و مدعی در اثبات مدعی خود محتاج است به بینه قابل  
هردی گفت چون خرس بتکلف متاده گفت مرا برین دعوی دلیل بسیار است جناب شیخ فرمود  
که مویکی از آن بسیار کافست هردی گفت باجماع منعقد است بر امامت ابوبکر بعد از رسول الله  
بلا فصل تو منکر حجج اجماع نیستی جناب شیخ فرمودند بلی من منکر حجج اجماع نیستم اما میگویم که تو ازین  
اجماع که مویکی چه معنی داده نموده اجماعی که از کثرت قایلین حاصل میشود در آن وقت خواسته  
یا اجماعی را خواسته که حاصل شدن ایشان از اهل حل و عقد در روزیکه رسول الله رحلت فرمود  
بود اگر اول را خواسته این قسم اجماعی نیست بوسیله اینکه جمعی مخالف هم در آن وقت بودند  
و کثرت حجج نمیشد بنص قرآن چنانچه حضرت الله تعالی میفرماید و قتل من عبادی  
الشکور یعنی که از بندگان من شکر کننده اند و پیوسته کثرت مذموم است حتی در  
جنگها چنانچه حضرت الله تعالی فرموده و کفر فی نفسه قلیله غلبت ذمه کثیره یا ذن الله  
و الله مع الصابین و اقامه اوراق کو بدیع بسیار از لشکرها می که غالب شده اند مرا لشکرها  
بسیار باذن الله تعالی دیدر بسته که الله تعالی با صبر کنند کار است جناب شیخ چون  
معنی اول را باطل کرد فرمود که اگر از اجماع با اهل حل و عقد را خواسته باشند مراد باطل  
ان دو طریق است یکی موافق مذهب من که تواتر آن لازم نیست و آن اوست که اجماع در  
وقتی است میباشد که معصوم در آن داخل باشد اما اجماعی که خالی از معصوم باشد در نزد ما  
حجت نیست زیرا چنانچه جابر است خطا بر هر یک همچنین جایز است بر کل ایشان زیرا آن کل  
مرکب است از آن اجزاء که بر هر یک خطا جایز است و تو درین اجماع که میگوئی معصوم را داخل  
نیسازی و چندین اجماعی در نزد ما حجج نیست و در موافق مذهب تو آن ابراست که اجماع  
اهل حل و عقد از برای امامت ابوبکر حاصل نشود و در سقیفه دوران روز فضل و زهد  
و علما و صاحبان اقتدار از صحابه که اهل حل و عقد بودند غایب بودند و در سقیفه

با آن جماعت نبودند با تعاقب کل امت مثل علی و عباس و عبد الله بن عباس و زبیر و مقداد  
و عمار و ابوذر و سلمان و بنی هاشم و غیر ایشان از صحابه زیرا ایشان مشغول بمصیبت بنی امیه  
و علی و عباس و بجهیز و تکفین آنحضرت اشتغال داشتند و انصار پسند اشتغال بنی هاشم  
فرصت غنیمت داشتند و در سقیفه جمعیت نمودند چون خبر جمعیت ایشان با ابوبکر و عمر  
و ابوعبید بن الجراح و جماعت طلفار رسید ایشان نیز بسقیفه حاضر شدند و میان ایشان  
و انصار مجادلات واقع گردید و در باب خلافت با همخاصه نمودند تا جدی که انصار گفته اند  
از امامت و از شما امیری باشد و ابوبکر بسبب جدی شدی که از حضرت رسول الله روایت کرد  
که الا منه من قریب یعنی امامان از قریب میباشد بر انصار غالب گردیده عمر و ابوعبید  
سبقت بر مردم گرفتند و دست بردست ابوبکر زده بیعت کردند و گفتند السلام علیک یا  
خلیفه رسول الله پس برین که گفتیم از جهة ابوبکر در آن روز خنده و حيله و مجادله  
غلبه و قهر بیعت حاصل گردید و از پنجمه عمر بعد از آن گفت کانت بیعت ابوبکر فلیت  
و فی الله شرها فن عاد الامثالها فاقبلوه و اقامه اوراق کو بدیع واقع گردید بیعت ابوبکر  
بج رویه و بی تأمل نگاه داشت حضرت الله تعالی شرفا بر اسرار بعد از آن کسی با کسی با این  
تخوی بیعت کند او را یکصد جناب شیخ طاب ثراه بعد از آن قول عمر فرمود بنا برین که گفتیم  
بر امامت ابوبکر اجماعی که از اهل حل و عقد بوده باشد واقع نشود چنانچه کتبیم بر امامت  
که فضلا و علما و زهاد و صاحبان اقتدار از انصار با ایشان نبودند و در بیعت ابوبکر  
با ایشان موافقت ننمودند بلکه رای ایشان را موافق ندانستند یا اجماع این قسم جماعت که  
ادا نیز صحابه و طلقات و منافقین و مؤلفان را هم بودند صحیح میتواند بود بر عقد خلافتی که قضا  
مقام نبوت است بحضور آن جماعت مشهور در علم و زهد و شرف و فضل با آنکه کل امت بیعت  
باینکه اجماع منعقد نمیشود مگر از اهل حل و عقد ظاهر است که این قسم اجماع بر امامت

ابوبکر حاصل نشده فاضل هر وی گفت ای شیخ آنچه گفتی مسلم است اما این جماعت که مذکور  
ساختی اگر چه در آن روز حاضر نبودند لکن بعد از آن بیعت کردند و با امامت او راضی شدند و  
بعد از آن اجماع بر امامت او حاصل شد هر چند این اجماع در دیگر مرتبه واقع نشده باشد و این شرط  
نیست که اجماع در یک مرتبه و یک دفعه باید که واقع شود چنانچه شیخ اعلی الله مقامه فرمود اتفاق  
ایشان بعد از آن صحیح نیست زیرا که احتمال می رود که اتفاق از ایشان با کراه واجب واقع  
باشد و در آن اتفاق تعقیب کرده باشند چنانچه دیدند که عوام و رعایا که بهر حال اجماع  
می نمایند و بنوعی روشن نیستند و باین مردم فریفته می شدند و از روی حیله و بعد  
تابع گردیدند و ایشان و رؤسای ایشان مقلد امور این مردم شدند ایشان از جان خود  
ترسیده با کراه با جماعت بتبعیت نمودند و بحسب ظاهر منقول گردیدند و این قسم اتفاق  
که از ایشان از روی کراه واقع شده باشد صحیح اجماع نیست بلکه دلیل عدم صحیح است  
که فاضل هر وی گفت از کجا دانسته میشود که ایشان با کراه بیعت کردند چنانچه شیخ قد  
سره العین فرمودند که در علم منطوق معتبر گردیده که هر گاه احتمال قائم شد اسناد  
باطل میگردد و احتمال کراه از این جماعت قائم است پس استدلال بیعت امامت ابوبکر  
اجماع باطل باشد با آنکه علامات و امارات و اله بر کراه این جماعت در روایات بسیار  
حاصل است و من در مقام بعضی از آنها با بر تو ای برادرم ایضا ایم از آن جمله آنکه ابن ابی عمیر  
معتبری در شرح نهج البلاغه با آنکه معتزلی مذهب است و در فضایل عمر گفته که عمر است  
که اختلاف را بر ابوبکر راست گردانید و در آن عیدتی است ادک نمود که بر سینه مقدار افتاد  
و شمشیر زبیر را شکست و شمشیر برایشان کشید و این قول ابن ابی عمیر است که در کلام  
دارد بر کمال کراه از ایشان و دیگر آنکه ابن ابی عمیر در آن عازب روایت نموده که او  
گفت من بهوسته دوست میداشتم اهل بیت را و چون پیغمبر وفات یافت مرا اندوه بسیار

حاصل شد و از کمال اندوهی که داشتم از خانه بیرون رفتم که خبری معلوم کنم دیدم که ابوبکر  
و عمر و ابوعبیده میرند و جماعتی از طغفای ایشانند و عمر شمشیر کشیده بهر کس که بر میخورد  
میگوید که ابوبکر بیعت کن چنانچه مردم با بیعت کرده اند و خواه و نخواه از بیعت میگریز  
از بدین این کراه بسیار حاصل شد پس مردم به پیش علی علیه السلام و این خبر را با او گفتم در حالی که  
قبیر حضرت رسول الله ص را از نبیل ریست میکردند پس میل را بر زمین گذاشت گفت ای محمد  
الرحمن الرحیم **المرحسبنا لمن اسان یترکوا ان یقولوا الامت اولهم الا یعنونی و انهم اولی ان یرکبوا**  
که ترجمه لبها الله الرحمن الرحیم است بنام الله تعالی که در آفاق است در دنیا بشرط جان و امر زنده  
در آخرت بشرط ایمان و ترجمه المراد حضرت الله تعالی میداند لکن در بعضی تقاسیم مذکور است  
که الفنا اشاره است بالله تعالی و لام اشاره است بلطف و موم عبارت از تجدید است و حا  
معنی این است که الله موم روی بطاعت من او و لطیف موم اخلاص در عبادت من فرموده  
و تجدید موم بزرگی دیگران را مسلم مدار و ترجمه باقی این است که میفرماید ای پند  
مردمان که و گذاشته خواهند شد همین طریق که گویند ایمان آوردیم و ایشان از موده  
شد با او مروافقی یعنی از موده میشوند چنانچه شیخ طایب شاه چون این نقل را از امیر المومنین  
بر روی برادر فرمود گفت که عباس همچون این خبر را شنید که ابوبکر خلیفه گردیده گفت ای بنویس  
زیر دست می دهد تا روز قیامت پس قول امیر المومنین **ع و عباس و لالت** دارد بر کراه ایشان  
در خلافت ابوبکر چون خلافت را از خود میدانستند چون سخن جناب شیخ با بخار رسید  
بفاضل هر وی خطاب نموده فرمود بنا بر اینها که گفتیم خلق تو چیست در امری که از برای آن  
کنند سینه های مهاجرین را و شمشیرهای ایشان را بشکنند و از برای آن شمشیری بکشند بر  
مسلمانان و چون آن امر از روی اجبار و کراه نباشد اگر نگوئی دل مانع تصدیق تو نباشد  
و دیگر این روایت هم مشهور است که سعد بن عباده در روز سقیفه بیمار بود و از بیعت

ابوبکر امتناع نمود پس عمر گفت بکشید سعد را خدا بکشد سعد را و این نیست مگر عین  
و دیگر روایت نموده اند اهل حدیث خصوص اصحاب با که کمال و وثوق بنقل عدالت ایشان حاصل  
کرد و جمعا اول ابوبکر چون بمنبر برآمد درازده مرد که شتران ایشان مهاجر و شش از ایشان  
انصار بودند برخواستند بی پای منبر رفتند و ابوبکر با سر زینتها کردند تا بخدی که ابوبکر  
از منبر برآمد و چون جوابی ندانست که با ایشان بگوید پس عمر باو گفت ای کعب هرگاه ترا  
حجت نبود از جهت چه خود را با این مقام باز میداشتی و دست او اگر فدا از مسجد بزدن  
و چون جمعه دیگر در آمد با جمع کثیر که خالد بن ولید نیز با صد کس از فبیدارش با ایشان بود  
همه ایشان شمشیرها کشیده بمسجد آمدند در حالی که امیر المؤمنین ۱۴ و مسلمان و جمعی از اصحاب  
در مسجد بودند پس عمر گفت ای اصحاب! بخدا اگر کسی از شما تکلم نماید مثل آنکه در روزگرم  
سرترا باندن جدا میگنم پس مسلمان فارسی برخواست که گفت صدق رسول الله ۱۴ که فرمود  
روزی باشد که بر او در پیشم در مسجد نشستن باشند پس رو باو کنند طائفة از سکا  
جهنم و خواهند که او را بکشند و شات نیست که آن سکان جهنم شما باشید عمر شمشیر  
حواله او کرد که باو بر نما امیر المؤمنین ۱۵ و امن او را چنانرا کشید که او بر زمین افتاد و خطاب  
باو نموده فرمود ای پسر خجاک حبشه ما را از شمشیرهای خود میترسایند و بکثرت و جمعیت  
خود بر ما غلبه میسازند والله که اگر نه آن بودی که از جانب حضرت الله تعالی حکمی کن  
و از رسول الله عهدی بسته شده بود در توقیف من از جنک شما هر آینه ظاهر خواهد  
شد که کدام یک از ما بجای عدل و قلیل و عسبیا بعد کما وضعیف و ذلیل تر است و بعد ازین قول  
باصحاب خود خطاب نموده فرمود که متفرق شوید هرگاه حال بدین منوال بود باشد چون  
اکراه و اجبای نباشد فاضل هر وی گفت این روایت در طریق شما واقع شده و بر ما حجت  
نیست جناب شیخ فرمود که روایت ابن الحدید در طریق شما واقع است زیرا او معتزلی

مذهب و از شما است یا آنکه احتمال اکراه بحال خود است و چیزی از اوضاع نمیکند پس بر تقدیر  
احتمال اکراه دلیل و تمام نیست بر اجماعی که گفته بر خلافت ابوبکر شده و اگر دلیل دیگر روایت  
بگوید و الا اعتراف کن بر بطلان خلافت ابوبکر فاضل هر وی گفت مراد دلیل دیگر هست جناب  
شیخ فرمود کدام است آن دلیل دیگر بگو تا بشنویم هر وی گفت امر که حضرت رسول الله ۱۳  
اودا که با مردم نماز کند و این دلیل است بر اینکه رسول الله ۱۳ اوله مقدم داشته بر همه  
زیرا مقدم و نماز مقدم میباشد در غیر نماز نیز کسی بفرق قابل شده جناب شیخ علیه  
مقام فرمود که این دلیل بسیار ضعیف است اما اوله بواسطه آنکه اگر این وقت به صحیح میدو  
چنانچه تو حکم کرده و صحبت آن دلیل بود و امامت ابوبکر پس بی شبهه ان نص خواهد بود  
بر امامت او و بر تقدیر نص بودن ان بایستی که ایشان محتاج بغیر این نباشند پس از جهت  
چهارم ابوبکر و عمر و سایر اصحاب سقیفه این امامت نماز اجماع خود نداشتند و انصاف از  
چنین دلیل ساکت نکرده اند و چون خلافت را با این ابرام و مبالغه بر ابوبکر قرار  
میدادند که باید شمشیر کشیده شود و مردم را جبراً بر بیعت و در او نهاد و حال آنکه امامت نماز  
چنانچه تو میگوئی اوله لایزال بود بر امامت او و چون ازین عدول نمودند دلیل ضعیفی کرد  
اصل ناچیز است و عاقل هرگز از قوی بسوی ضعیف عدول نمیکند مگر آنکه از قوی عاجز باشد  
و دستش بان نرسد پس این است که گفتیم ظاهر شد که امامت نماز دلیل نیست و چون دلیل  
تواند بود از برای تو و حال آنکه از برای ابوبکر و عمر و سایر اصحاب سقیفه دلیل نبود و این  
نیست مگر مخالفه و اما تا نبیا میگوئیم امامت نماز دلالت بر امامت عام نمیکند از جهت اینست که  
دلالت بر عام ندارد و خصوص بنا بر مذهب شما که میگوئید چنان است امامت فاسق در نماز  
و عادل بودن او شرط نیست و حال آنکه عدالت در امامت شرط است با تقاضای مذهب شما هرگاه  
امام عام فسخی بکنند بر امامت واجبیست که او را عدل کنند و هرگاه چنین باشد چون چیزی را

که عدالت در آن شرط نیست با اعتقاد شما دلیل بسیار بر چیزی که مشروط است بعد از آن  
این قسم دلیل نتواند بود مگر با وجود بی هوده و غیره سموع و نوزد عقلا و کسی که اوق معرفی داشته  
باشد و اما ثالثا بواسطه اینکه میگوئیم این تقدیم صحیح نیست با اتفاق ما و شما اما در پیش  
انجمنه این صحیح نیست که بلال در وقت نماز آمد و بوقت اعلام نمود و در آن وقت حضرت رسول  
بیهوشی مروی داده بود از شدت کوفت و امیر المؤمنین در آنجا حاضر بود بلال گفت بعض  
مردم با بعضی نماز کنند عایشه در آن وقت بلال گفت ابو بکر را بگو که با مردم نماز کند پس  
بلال چون سخن کرد که این قول عایشه بفرموده رسول الله است ابو بکر را با این خبر داد پس ابو بکر  
پیش ایستاد چون تکبیر گفت حضرت رسول الله در آن وقت بهوش آمد صدای تکبیر  
ابو بکر را شنید پس رسید که با مردم که نماز میکنند گفتند ابو بکر است که با مردم نماز میکند  
پس حضرتش فرمود مرا بمسجد برید که در ایسلام فتنه حادث کرد بد که کواذینت پس پیوسته  
بدوش امیر المؤمنین و دست دیگر بدوش فضل بن عتیاس زده پاگشان بمسجد آمد و بگو  
از محراب دود کرد و خود با مردم نماز کرد اما در نوزد شما که میگوئید این گفتن عایشه با بر پیغمبر  
این قول شما چندان وجه باطل است اول آنکه اتفاق واقع است با اینکه پیغمبر بلال با شما  
نفرمود که با ابو بکر که با مردم نماز کند یا فرموده باشد که ای بلال مردم را بگو که در عقاب ابو بکر  
نماز کنند بلکه امر بواسطه بود بجهت آنکه در آن وقت بلال مازون نبود که بخانه پیغمبر داخل  
شود با پیغمبر تکلم نماید زیرا در آن وقت کوفت حضرتش شدت داشت و حضرتش بکوفت  
بود پس هرگاه این امر بواسطه بلال رسیده باشد و احتمال میرود که آن واسطه درین قول  
کاذب باشد چون معصوم نیست و هرگاه کذب واسطه محتمل باشد استدلال با این صحیح  
زیرا آنکه است که جفا امر پیغمبر باشد و بیرون آمدن حضرتش و عزل نمودن او و خود با مردم  
نماز کردن مقید این احتمال است و بگوئیم آنکه اگر این امر از حضرتش میبود که ابو بکر ما است

کند بنا برین که شما گمان کرده اید و بعد از آن خود با آن ضعف بمسجد آمدن او و اعزل نمودن  
و خود با مردم نماز کردن نهی صریح خواهد بود و این لایق بکسی است که ما بلیق عن الهوی باشد  
دینت زیرا اتفاق واقع است که ابو بکر نماز را تمام نکرد و اهل سنت هم در مصتغاف خود عترت  
با این نموده اند سیم آنکه اگر این سیم جمله را که مذکور شد مسلم بداریم هر آینه بیرون آمدن  
حضرت رسول الله و او اعزل نمودن مبطلا این امر است زیرا که حضرتش او را نسخ فرمود  
بعزل نمودن او را ازین امامت و چیز را که حضرتش نسخ فرمایند چون حجت تواند بود  
بر بشوئش و این نیست مگر از عجایب است بلکه میگوئیم عزل پیغمبر بعد از مقدم داشتن او  
چنانچه شما گمان کرده اید از برای اظهار نقص و بر امت بود که ایشان او را چنین بشناسند  
که او صلاحیت تقدم در هیچ امری ندارد زیرا کسی که صلاحیت پیش نمازی نداشته باشد  
که با اعتقاد شما کمتر بر مراتب است چون میگوید که پیش نمازی فاسق صحیح است چون  
صلاحیت امامت عام که ریاست مطلوب است تواند داشت پس بنا برین که پیغمبر او را مقرب  
فرموده بعد از آن عزل نموده باشد چنانچه اهل سنت میگویند البته با لغزوه از برای ا  
نقص و ناقابل او بر امت خواهد بود تا حجت باشد بر ایشان چنانچه قصه سوره بر است  
و صاحب او اساختن او و روز جنبه که کل اینها بواسطه این بود که اظهار مرتبه او با امت  
بشود و ایشان بدانند که او قابلیت و صلاحیت تقدم در هیچ امری ندارد چنانچه با او  
از برای کسی که اندک تمیزی داشته باشد ظاهر است و دیگر از هر عیب ترا نکه شما از  
پیش نمازی ابو بکر پیغمبر را عزل نمودن با اتفاق کل امت استدلال با امامت او  
از خلافت امیر المؤمنین و در مدینه که پیغمبر او را در غزوه بتولت و مدینه خلیفه  
او را عزل با اتفاق کل امت استدلال نمی نمایند بر امامت و خلافت او و حال آنکه استدلال  
در مدینه خلیفه نمود که در بصره است و اعتماد نمودن پیغمبر بغیر او برهان قاطع است

بر اینکه او بعد از پیغمبر<sup>ص</sup> قائم مقام اوست در جمیع مهمات پس هر گاه ثابت باشد استخلا  
 امیر المؤمنین ۴ بر مدینه و عز نشدن ثابت میشود استخلاف او در غیر مدینه زیرا کسی  
 فروت کرده است میان مدینه و غیر مدینه جناب شیخ فرموده که چون سخن با اینها رسید  
 سفره سبب محسن حاضر شد و گفت گو منقطع کردید هم حضار مجلس مشغول بخوردن  
 طعام گردیدند و من و ملائی هندی نیز مشغول بطعام خوردن شدیم در اثنای خوردن  
 طعام حدیثی که مرویست از پیغمبر<sup>ص</sup> و متفق علیه کلمات است بخاطر رسیدن پس  
 ملائی هندی اجازت طلبیده گفتیم در حدیث من مات ولم يعرف امام زمانه مات  
 میتة جاهلیة چه میگوید ای صاحب است یا نه ملا گفت این حدیث بظاهرش محمول  
 بلکه دانست بقران و تقدیر حدیث چنین است که هر کس بمیرد امام زمان خود را که فرما  
 نشناسد مردن او مردن جاهلیت است جناب شیخ طاب ثراه فرمودند بنا برین تاویل  
 لازم می آید که یاد گرفتن قران بر هر کس واجب عینی باشد و هیچ یکت از علما باین  
 نشده ملا گفت مراد کل قران نیست بلکه مراد فاتحه الکتاب و سوره ایشان است  
 قرانی که در حجت نماز شرط است و یاد گرفتن فاتحه الکتاب واجب عین است با تقاضا  
 کل امت پس کسی که جاهل باشد با فاتحه الکتاب و سوره مردن او مردن جاهلیت است جناب  
 شیخ فرمودند که حضرت رسول الله<sup>ص</sup> در بر خطیبت امام با زمان اضافه کرده فرموده  
 میرد و نشناسد امام زمانش را و تخصیص امام با هلاک زمان دلیل است با اختصاص اهل  
 با ما می که واجب است با هلاک زمان که او را بشناسند و اینکه امام فاتحه الکتاب و سوره با  
 تخصیص بیفایده و لغو میشود پس این تاویل مطابق نباشد پس جمیع اشرف و سایر  
 گفتند حق با شیخ است و این تاویل مطابق نیست بلکه این اضافه افتنا میکند که اهل  
 زمان امامی داشته باشند بر ایشان واجب باشد که او را بشناسند و اگر کسی از اهل

بلی هم اهل حدیث اتفاق  
 دارند و صحبت این حدیث  
 پس من گفتیم امام تو درین  
 زمان کیست ملا گفت؟

ان زمان پذیر از شناختن ان امام بمردن او مردن جاهلیت است چون سخن بانجا  
 رسید ملائی هندی ملازم شده منقطع کردید اما چیزی که گفت این بود که جناب شیخ  
 گفت من و تو درین زمان و امام داشتی یکسانیم جناب شیخ فرمود حاشا که من و تو یکسان  
 باشیم بلکه مرا امامی هست درین زمان که حضرتش را شناختیم بدلیل و اعتقاد بر امامت  
 او دارم از راه برهان پس من و تو یکسان نباشیم ملا گفت من و تو چون یکسان نباشیم در  
 آنکه امامی را که تو اعتقاد با امامت او را می هرگز او را ندیده و مکان او را نمیدانی و درین خود  
 از او مستغنی نمیکوی و فتاویح از او نمی نماند چنانچه جناب شیخ در جواب او فرمود که حدیث  
 این نیست که هر کس مکان او را نداند یا اخذ فتاوی او نکند یا او را ندیدند بلکه مقتضی  
 معرفت اوست و من بحمد الله تعالی معرفت حضرت را حاصل کرده ام و ادله قاطعه بر من قایم گردید  
 که او موجود است و امامت با او منتهی گشته و واجب است بیعت او و پیوسته امید میداد  
 که حضرتش ظاهر گردد و من و جمیع امت بیدارش مسرور گردیم و این حدیث شامل نیست  
 همبر نیست که من حاصل کرده ام زیرا پیغمبر<sup>ص</sup> فرموده و من لم يعرف امام زمانه فاضل هندی  
 شنیده ام که درین کسی دعوی امامت میکنند و من میگویم که بروم بانجا و بجهت امامت  
 او در دعوی او باخبر شوم و با و بگردم جناب شیخ اعلی الله مقاصد فرمود پس تو درین ایام اما  
 نداری از امام جاهل و دیگرانکه او زهدی و زهد است و از اهل سنت نیست پس هر گاه  
 او را بشناسی باید که ترک مذهب خود بگویی زیرا اهل سنت قایل نیستند باینکه در هر زمان  
 امامی باید وجود امام دارد هر زمان واجب نمیدانند پس هندی ساکت گردید جوابی نگفت  
 و بعد ازین کتک و حضار مجلس از خوردن طعام فارغ شدند و متفرق شده هر یک بمنزل  
 خود رفت و مجلس برهم خورد در ذکر مجلس و قرآن مجلس سه کا مذمتاظره جناب  
 شیخ اجل فضل شیخ محمد بن علی بن ابراهیم بن المجهور قدس سره العزیز با فاضل هندی چنانچه



خود در ویسالی بن بران عربی نقل فرموده ما ان را در فضل بن بان فارسی میسان بسم  
انشاء الله تعالی و تقدیر بن این مجلس چنانچه خود فرموده است که جنابش با اتفاق سید  
رضوی در روز عید قربان بقصد زیارت حضرت امام ۳ و زیارت برادران مؤمن چنانچه  
اعیان و تعارف دارد از منزل بیرون رفت اول بنیارت حضرت امام ۳ مشرف گردیدند و  
بمدرسه شاه رخ که در جنب مرتقه مطهر حضرت امام است بیدین طلبه عام که در آنجا مسکن  
داشتند رفتند چون بمدرسه داخل شدند دیدند که ملا غانم نامی که مدرس آن مدرسه  
بهمین هروی و جمعی دیگر از اعیان مشهوره مقدس در آنجا جمعیت دارند جناب شیخ و سید  
محسن رحمهما الله تعالی بقصد دیدن ایشان با تجار داخل شدند و چون ملا غانم و طلبه  
دیگر از صحبت علی که در میان داشتند فارغ شدند فاضل هروی بجناب شیخ طاب ثراه  
متوجه گردید گفت شما اطفا مایه چه میگویند در ولدان نامی سوب پسر و مادر خود  
میباشد یا نه جناب شیخ فرمودند آنچه علی اهل بیت علیهم السلام برانند است  
ولدان نامی سوب پسر و مادر خود میباشد و نسبت او با ایشان صحیح نیست زیرا ولدان  
در نزد ایشان ولد شرعی نیست فرموده اند که بسکاح صحیح یا ولعی شبهه ثابت میگردانند  
بن تا ثابت نمیشود ملای هروی گفت پس بر شما لازم می آید که ولدان نامی سوب پسر  
خود نباشد یا ایشان ولعی تواند کرد و بر پدر هم جایز باشد که با دختر خود که از آن  
شده باشد ولعی کند و این را هیچ یک از اهل اسلام خوب منتهی فرموده و جناب شیخ فرمایند  
مقصود فرموده اند که اگر چه ولدان نامی ولد شرعی نیست لکن ولد لغوی است و معانی  
که ولد لغوی است حکم جرحیت آنچه گفتی مینمایم و در سایر احکام و ولدان نامی سوب حکم  
میکنیم ملای هروی گفت این که گفتی خبط است در بحث زیرا بگفته میگوئی که ولدان نامی  
فرزند است و احکام فرزند بر او جاری میسازند و بگفته میگوئی که فرزند نیست و نسب

از وی نقلی و احکام اجنبی بر او جاری میگردانند و این نسبت مکرر مناقضه و خبط در فتوی  
جناب شیخ فرمود این مناقضه نیست بلکه اثبات حکم است از جهت شیخ و فتحی حکم است از  
حقیقت دیگر و احکام اختلاف محال نیست هرگاه حدیثات مختلف باشد ملای هروی  
شمارا چه برین و ایشان که شرع و لغت را از هم جدا سازند درین ماده و از جهت ولدان نامی همیشه  
تابع لغت نباشد که فرزند حقیقی باشد زیرا ولدان نامی در لغت حقیقی فرزند است و شرع تابع  
لغت است همیشه جناب شیخ و رحمه الله فرمود که شرع همیشه تابع است زیرا الفاظ لغوی اگر چه  
اصطلاح شرعی پیوسته بخوبی که در لغت مذکور است مستعمل میباشد لکن در معانی است  
شرع بالغت مثلا صاوت و لغت بمعنی دعا است و زکوة و لغت بمعنی نوا است و در شرع  
همین الفاظ را چنان استعمال نمایند که در لغت است اما بمعنی دیگر میباشد چنانچه  
یا آنکه مذهب مادر این مقام مبنی بر احتیاط میباشد زیرا بحکم و طی نظر هر چه تابع  
باشد از احکام نظر بمعنی لغوی در ولدان نامی است که چون مواضع است که در شرع  
حکم جرحیت آن شدن در اینجا نیز احتیاطا حکم جرحیت آن مینمایم اما نسب بنا بر حکم  
شرعیست زیرا این نسب مراد شرع نیست اگر چه در لغت فرزند است جناب شیخ طاب ثراه  
رساله فرموده که چون سخن باینجا رسید هروی از بنی سوب در گذشت و کتابی که در دست  
من بود گرفت گفت این چه کتاب است من گفتم این کتاب تصنیف شیخ جمال الدین مطهر است  
که از مشایخ شیعه اثنا عشریه است و نام کتاب پنج کلمه و کشف الصدق است جناب شیخ  
نام مصنف کتاب مذکور ساخت فرمود که درین کتاب تصنیف حدیثی از صحیح مسلم  
مذکور ساختن میخوانم که انرا بر تو بخوانم هروی گفت کدام است ان حدیث جناب شیخ  
فرمود اولاً بگویند که احادیث مذکور در صحیح مسلم چونسنت در صحیح و عدم صحیح  
هروی گفت بلکه حدیثی که در صحیح مسلم میباشد من حاکم بمعنی ان وان صحیح

میدانیم جناب شیخ فرمود که مسلم در صحیحش و جمعی در صحیح بن العقیلی بن و در سنن  
عباس روایت نموده اند که چون پیغمبر را وفات رسید پس در حالتی که جمعی از اصحاب نزد  
بودند و عمر هم بود حضرت فرمود که کاغذ و قلم حاضر سازید تا آنچه شما چیزی بنویسید  
که بعد از من هر کس که میگوید عمر گفت بنویسید و او را گفتند و او را گفتند بنویسید  
و حاضران اختلاف کردند و بعضی گفتند قول قول عمر است و بعضی گفتند آنچه بنویسید بعد  
آورد چون نزاع و اختلاف بسیار شد بنویسید فرمود که برخیزید و بدین من فرغ سزایان  
هر یک گفت این حدیث صحیح است اما ازین چه طعن بر عمر لازم می آید جناب شیخ فرمودند این حدیث  
بدو وجه بر طعن لازم می آید اول آنکه این بی ادبیت از عمر و اصحاب که درین قول بیعت  
او کردند در حق پیغمبر که او را از امر او منع کردند و امر او را قبول ننمودند و او را از خوی خود  
ببخوشی بلند کردند که رسول الله متازی گفته ایشان را امر بخرج کرد و از ایشان دوری اختیار  
فرمود و حال آنکه حضرت الله تعالی فرموده ما اتکم الرسول محمد و ما اتکم عنده فانتهوا  
و دیگر فرموده لا تقدروا بین یدی الله و رسوله و دیگر فرموده و لا تفرقوا اصواتکم  
فوق صوت النبی فی الاصحاح بالقول ما تم اوردان که بد ترجمه آیه اول است که میفرماید آنچه را  
بیاورد بشمار رسول پس فرمایند آن را آنچه را که نمی فرماید پس باز ایستید از آن و ترجمه آیه  
اول است که میفرماید بیعتی بکنید در برابر الله تعالی و فرستاده او و ترجمه آیه سیم است  
که میفرماید بلند نکنید صداهای خود را بالای صدای پیغمبر اسکارا میکنند و نیز او گفته  
یعنی بی ادبانه با او تکلم نمائید جناب شیخ بعد از این ابیات فرموده مع هذا عمر یاری  
اکتفا ننموده و بلفظ دشنام تکلم با حضرت نمود و گفت هذیان میگوید و حال آنکه حضرت  
تعالی فرموده و ما ینظرون عن الموی ان هو الا وخی بوخی یعنی تکلم میکند پیغمبر از حق  
و نیست گفت او مکر و حی که وحی کرده شده است با وجه و قیام از آن دو وجه که بر عمر  
طعن

ازین قول لازم می آید این است که حضرت فرموده که ایشان را از شاد نماید و لفت میناید  
ایشان حاصل کند تا آنکه اختلاف میان ایشان نباشد و عداوت با هم نوزند و بعضی یکدیگر  
نداشته باشند پس آنچه این اراده نمود که چیزی بنویسد که پیوسته نافرمانی ایشان باشد  
بنص حضرت و عمر حضرت را آنچه من مراد می مانع شد و میان آنحضرت و این قسم مراد می  
شد و حال آنکه عمر همه مسلمانان مامور بودند بقیه و بتبعیت او امر حضرت چنانچه حضرت  
الله تعالی فرموده و لما کان یؤمنون و لا مؤمنین لا ذاق الله و رسوله امر ان یکون لهم الیوم  
واقم اوقاف که بد یعنی نیست و نرسد در مؤمن و زن مؤمنه را اینست که هرگاه حکمی صادر کرد از  
الله تعالی و رسولا و در امری ایشان را در آن امر اختیار باشد که خواهند بکنند جناب شیخ  
طایفه فرمود پس بنا بر مضمون این آیه عمر با کجا جز است که اختیار منع رسول الله را کند  
از امر او در حضور حضرت و در برابر اصحابش و از آن جهت بود که عبدالله بن عباس هر گاه که  
این حدیث را مذکور میساخت خندان میکردند که سنگها از او چشمش بر میداشتند و میگفتند  
روزی پنجشنبه چه روز پنجشنبه بود و در دیدم چه روی بود که عمر پیغمبر را مانع شد که کتفا  
بنویسد ملای هر وی گفت اما اینکه میگوید عمر آن گفتنش که پیغمبر هذیان میگوید بلفظ  
دشنام تکلم ننموده ممنوع است اما اولاً بواسطه اینکه عمر ازین لفظ ظاهرش را از آن وقت  
که دشنام بایشید زیر جلاله قد و عمر و عظیم بودن شان او مانع بود که ازین لفظ ظاهر  
اراده نماید لکن از روی خشنونت باین قسم لفظی تکلم نمودی تا که ظاهراً اراده کند  
همیشه خشنونت و تند خوئی موصوف بود اما ثانیاً بواسطه آنکه بعضی عمر گفت مشق  
از بعضی مهاجرت پس بنا برین معنی قول عمر است که یعنی هجرت میکند و اینکه میگوید  
عمر منع کرد منی بان وصیئت نام نوشتن و از آن جهت این اجتهاد است که عمر کرده بود  
مثل عمر جاز است که عمل باجتهاد خود کند زیرا می دانست که وصیئت نام نوشتن بد

اولی و اصل است و از پنجمه جایز است که بنی مانع کند از نوشتن آن هر چند در بعضی  
خطا کرده باشد زیرا حظای دلجهت و موجب عتاب نیست پس بنا برین ها که گفتیم مذ  
عمر از پنجمه صحیح نیست جناب شیخ نور الله تعالی معجمه فرمود که این جواب صومع نیست  
بچند وجه اول اینکه کفنی این قول عمر در ششام نیست دلیل است بر قلت معرفت  
تو بلغت عرب و اصطلاحات ایشان در مخاطبات نیز لفظی کرده و در این قبض کم  
ازین باشد و ششام است و سبب شمی میشود در میان ایشان چه جای این لفظ و تو  
ملا می ازین جهت لازم می آید که از لغت عرب و اصطلاحات ایشان با خبر نباشی زیرا  
عرب بنسبتی بعد و یتیم آنکه کفنی عمر ظاهر این لفظ را داده نکرده این قول قاعداست  
باینکه ظاهرا این لفظ منکر و بد است و از تجا و السنی که عمر ظاهرا این لفظ را داده نگوید  
با آنکه از روی عمر باین لفظ تلفظ کرده و لفظی که از روی عمل گفته شود بظاهرا شد و لا  
میکند بر مراد منکلم و ظاهرا باین لفظ بر منکر و لالت دارد و دعوی تو که عمر ظاهرا این  
لفظ را داده نمنوده محتاج است بدلیل بعد ستم آنکه کفنی عمر این لفظ را از لاشعور  
طبیعت کفنی این عذر نیست و ازین تکلیف ساقط نمیکرد زیرا هر مکلفی طبیعتش  
اقتضای شهوات و فزونی از نیکوی میکند تا آنکه مکلف است باینکه شهوت خود را  
بشکند و نیکوی بکند پس بر عمر واجب بود که این خشونت طبیعت را بشکند و  
عادت کند و بشنود و بعد او را و بنی با و تابع او باشد در هر حال زیرا او مکلف  
بود باین پس بچند دلیل جایز است بر عمر که قرآن نماید مامور به او و مسارعت کند بر  
قول بنویس و بلفظ منکر تکلم نماید و این نیست مگر بسبب آنکه او را علم بتکلیف نبود  
و چه چهارم آنکه کفنی لیس مستول است از عمر یعنی مهاجرت و معنی آن این است که بنی  
مهاجرت مینماید قولیست مردود از حیثیت معنی اما از حیثیت لفظ بواسطه آنکه

لفظ و از حیثیت

اشفاق که کفنی کسی از اهل عربیت باین قابل نیست جناب شیخ فرموده که چون من  
این اشفاق را بر هر وی رد کردم ملا غامی که مدتی رس آمد رسه بود بملاک هر وی گفت  
جناب شیخ راست میفرماید این اشفاق موافق قانون عربیت نیست بلکه از باب <sup>بهر</sup>  
بهر است نه مهاجرت زیرا مهاجرت مخالف قیاس است پس هر گاه معنی این لفظ این باشد  
بر قول جناب شیخ میفرماید و اوردی آید ملا چون دانست که خطا کرده اعتراض بخطای  
خود کرد پس در یک بار جناب شیخ طاب شره بملا توجه کردید فرمود که اما مردود بودن  
قول تو از حیثیت معنی بواسطه آنکه بنی مهاجرت میکند در هر مقام معنی ندارد و بی پایه است  
زیرا مهاجرت بنی ۴۳ در اوقات متصور نبود زیرا حضرتش در حالت احتضار بود و در  
حالت مهاجرت معنی متواتر است و مع هذا این قول مطابق مقتضای حال نیست و چه  
پنجم آنکه کفنی منع نمودن عمر بنی از نوشتن کتاب بار زوی اجتهاد بود قولیست بسیار  
ضعیف اما اولاً بیجهت آنکه درین قسم مسئله اجتهاد جایز نیست اما ثانیاً بواسطه آنکه  
اجتهاد با وجود صاحب شریعت نامعقول است زیرا بر جمیع خائف واجب است که در حضور او  
تقلید قول او کنند چنانچه حضرت الله تعالی فرموده و ما اتیکم الرسول فخذوه و  
ما نهیکم عنه فاشتهوا و اخذوا که بسیار بشمار رسول بگیرید ان را و اخذوا که نهی فرماید  
از ان باز ایستید اما ثالثاً بواسطه آنکه اجتهاد بانصرح ازین تواند شد چنانچه در  
اصول مقصود است و این کلام از بنی ۴۲ انصرح صریح است و اجابت بتبع ان پس چون  
تواند بود که مخالفت کنند اس او را باجتهاد زیرا انصراف ازین یقین مینماید و اجتهاد مفید  
و ظن بایقین معارض نتواند بود بر عمر چون جایز تواند بود که عدول کند از یقین که متعلق  
شده باشد از بنی ۴۳ که ما یتطوعن الصوابی بود و رد کند قول او را باجتهاد و نیست  
این مگر بسبب عدم احترام عمر شیخ را و بنی با و سهل و آسودن او تکلیف با و مع هذا باین هم

اكتفا نمانند و بلفظ و شش نام مگام نماید و حضرتش را با قبح و جبهی منع نماید و لفظی که ظاهر  
با طعنش متنگر است بگوید و مع هذا مریدانش بگویند که این قول با جهنمها گفت کدام اجتهاد  
درین موضع نمیتواند که قول بنی را که صلاح است در آن باشد و سبب عدم اختلاف است مشق  
و نه نمانند و جیششم آنکه گفته اند آنست که نوشتن بنی کتاب را بدین اصل است قویست  
مخالفت معقول و منقول زیرا امر بنی <sup>۴۴</sup> خالی از دو شوی نیست یا فساد بود یا صلاح اول <sup>چون</sup>  
گفته است پس مانند که صلاح باشد و بنی از جانب حضرت الله تعالی گفته باشد بصلاح و بنی  
اگر این قول را اختیار میکنند اختیار را با اختیار گن و اگر چه مخالفت معقول و منقول است  
جناب شیخ فرموده که چون با بنی رسید هر وی گفت آنچه بر اهل عقل سزاوار است این است  
که این قسم اقول را که این قسم جماعت که در مقام تعظیم و شرفند بر ظاهر و بر آنچه تو میگو  
محل نمانند بلکه مناسب است که بر وجه جمیل و معنی حسن حمل کنند چنانچه مذکور است  
که بعضی مردم از مراد اعرابی شنیدند در سالی که خیشاک سال بود حضرت تعالی با مخاطبش  
میگفت <sup>۴۵</sup> قد كنت لسفح الغيب ما بدا لك ان تترك الغيب عليك لا اياك انما اراهم و ان كويده  
ترجمه الفاظ این است که میخواهندی با ان هر گاه بر تو ظاهر میکردند و با احوال تری میفانی با ان  
بر مای آنکه نیست پدر مر قورا هر وی چون این شعر را بر جناب شیخ خواند گفت اگر چه ظاهر  
این شعر کهن است لکن آنها که این شعر را شنیدند گفتند چون حضرت الله تعالی بدند  
لهذا این اعرابی لا اياك گفت و قول را در اصل کرده اند بر معنی صحیح پس در اینجا هم بر هر گاه لازم است  
که قول مثل عمر روی را محمول سازند بر امر صحیح و اینکه گفته که اجتهاد معارض نفس نمیشود و  
جایز نبود که در بر مقام اجتهاد کند قویست که مخصوص بغير احوال است که بنی در انوقت و ان  
زیر بنی در انوقت در حالت احتضار و کاهی بیهوش و کاهی بهوش بود و مرض بر او غالب  
گشته بود پس احتمال دارد که در انوقت که امر بنی نوشتن کتاب نمود حالت غیر حالت صحیح بود

باشد و درین وقت اجتهاد و نظر کردن جا بر است و لهذا عمر در ان وقت نظر واجتهاد کرد و  
اجتهاد او را با این کتابند که این قول از بنی در حالت مغایب بودن او است برض پس تری است  
اصح خواهد بود جناب شیخ طاب ثراه فرموده که من در جواب قول اول و گفته سزاوار با اهل بن  
و صلاح بر است که الفاظ را از مواضع بد ببردند و این کلمه که درین وقت از عمر سرود محمول بر غیر  
ظاهر از ان فهمیدن میشود ندارد و از این معنی ظاهرش حمل نتوان کرد و قول اعرابی را بر آنچه  
سامعین حمل کردند احتمال داشت اما قول عمر محمول بر آنکه در وقت و غیره محمول نیست که محمول  
دیگر غیر معنی ظاهر آن از جمله آن پیدا کنید که دشنام و مسول الله از ان بیرون نیاید  
و اگر ترا محمول است که چنین محمولی از برای آن بهم رساننی بگو تا بشنویم مگر آنکه بگوئی معنی  
دیگر که از لفظ فهمیدن نمیشود محمول باید کرد و حال آنکه این متصور نیست و دیگر از هر عیب  
اینکه شما ایاتی که محصل هر لالت دارد بر عتاب انبیا علیهم السلام بواسطه تری اول <sup>۴۶</sup>  
البشان ان ظاهر بد رخی برید و حکم میکنند بر عصیان و خطای انبیا تا آنکه در آن عقیده تمام  
بر موجب تنبیہ ایشان علیهم السلام ان خطایا آنکه محمول صحیح ان آیات را هست و شما  
ان محمول تری نموده محمول بر ظاهر میکنند و کلام عمر را که در تنبیہ از تنبیہ انبیا علیهم السلام  
بهر تنبیہ حق نا زلال است بر ظاهرش حمل نمینماید و منع میکنند که ان را بر ظاهرش محمول  
سازند و توقع دارند که بیدلیل ان را از ظاهرش بد ببردند لا اقل او را با انبیا مساوی <sup>مندانند</sup>  
با آنکه ایشان علیهم السلام محمول تعظیم اند و نیست این مگر از جنابضا فی شما تری نمودن شما  
رعایت حق را مردم را بشهبانداختن اما گفتن تو که عمر معارض این بنی شد بواسطه آنکه  
بنی در انوقت که در حال صحیح نبود کلامیست بسیار دردی زیر انبیا او را انوقت که امر بنی  
کنار کرد خالی ازین نیست که عقل داشت و امرش را رازد جانم نبود با آنکه عقل داشت و آنچه  
میگفت از روی اراده نمیگفت تا بی باطل است بجهت قول حضرت الله تعالی که ما یظنون عن المحی

این هو الاوتی یوحی اما گفته صاحب امام فخر که گفت بخیزد یا میگوید دلالت دارد بر  
بیعقل نبی، و ما از جهة این میگوئیم که این قول نکرده است و بصد اعتدالیم با او بواسطه  
این قولش بر هر گاه شوق تالی که ذوال عقل است از نبی، باطل باشد شوق اول حق خواهد  
بود از جهت واجب بود امتثال امرش و اقتضا داده او و قبول نمودن قول حضرتش  
زیرا واجب اطاعت بود و در جمیع احوال واجبها در مقابل امرش جای نیست از جهت اجاب  
امرش که نص صریح است و واجب لازم است بعمل آوردن این و کسی که رد کند امر حضرتش را  
چنان است که جمیع او امر شعیبه او را رد کند و این حدیث است نفوذ بالله و دیگر از هم عجیب  
است که از قول نبی ص که میگویند در حالت مرض گفت که ابوبکر را مردم نماز کند استدلالت  
می نمایند بر امامت ابوبکر و میگویند ابوبکر امام واجب اطاعت است زیرا نبی او را در حالت  
مرض امر بفرمان کرد و امر بکتاب نوشتن حضرتش را که سید هدایت است و عدم اختلاف  
بود بهدی بان و پیغمبر و حمل میکنند و میگویند که جایز است که عمر در مقابل امر حضرتش  
اجنها کند تا آنکه این دو امر در حالت مرض از حضرتش سرزد با اعتقاد شما نیست این می  
از قلت مضای شما و خطب شما درین و دیگر ازین هم عجیب است این که شما استدلال میکنند  
امامت عمر بن الخطاب باینکه ابوبکر در حالت مرض نص بر امامت او کرد و کتاب از برای او  
نوشت با آنکه ابوبکر را بنیظیر عن الهوی نبود و قول را هدی بان و هزل میگویند و قول  
بنی یا نعوذ بالله بهدی بان و هزل حمل می نماید و این نتواند بود مگر از برای اینکه ابوبکر را  
از آن حضرت اکل دانید چ خوب گفته شاعر اوصی النبی فقال قایلیم قد ضل بهدی و سید  
البشر و ای ابابکر صابلم بهجر و قد اوصی ابی عمر و فام اولان گوید ترجمه بیت اول است  
و صیبت که بنی گفت کوینده ایشان یعنی عمر که بنی که آمده یعنی میگوید سید بشر و بنی  
بیت دوم است که میبینم ابوبکر را که نیکو کرده است و لا یعنی گفته است که وصیت

کرده است بعمر حاصل این دو بیت کنایه است بنویس که ایشان پیغمبر در نوشتن  
که او پیغمبر و میگویند و از روی یقین حکم می نمایند که ابوبکر در نوشتن وصیت از جهت  
عمر نیکو کار است و پیغمبر نکتهد است حدیثهم الله تعالی بل لعنهم شیخ فرمود  
سخن من با بنیان سپید هر دو از روی غضب گفت پدیش ازین نیست که این لفظ از عمر  
جایزانه صادر شده باشد زیرا شما طایفه عرب جاوید و موصوف میباشند بر آنکه ابوبکر ازین  
خطب پیغمبر لازم می آید زیرا آنکه ابی که مندر است نموده و بر آنکه مندر و بفساد ندارد و جناب  
شیخ اعلی الله مقامه فرمودند الحمد لله که اعتراف نمودی باینکه این لفظ از عمر بی اراده صادر  
گشته و دعوی نمودی که طایفه عرب موصوفند بقتل اب امامان میگویم که بی ادب و  
عمر بود و غیر او کسی بقتل اب موصوف نبود پس عیب بی ادبی مخصوص باوست زیرا  
احباب پیغمبر البینه و بالضرر باید که باخلاق کیمه و خاصیت رضینه و ادب شعیبه و عقلیه  
موصوف باشند و از حضرتش این حمد با کتاب نمایند بواسطه آنکه حضرتش موصوف  
بود باخلاق عظیم چنانچه حضرت الله تعالی آن حضرت را توصیف نموده بخلق عظیم چنان  
فرموده و انک لعلا خانی عظیم یعنی بدرستی که تو بر خلق عظیمی موصوفی بآن و انحضرت  
نیز فرموده بر آنست و چون این نیست که من مبعوث گردیدم از جهت ظاهر که با یندن مکان  
اخلاق و این اخلاق را حضرت الله تعالی در من جمع فرموده و فرموده خذ العفو و امر بالعرف  
و چون چنین باشد از جهت چه عمر از صاحب چنین پیغمبری در مدت مدیدی ادب یا  
نکرته و مؤدب با ادب حضرتش نکر دیدن و چون بر تویم جایز باشد که او با بقتل اب تو  
غافل با آنکه میگوئی او عظیم الشان بود پس سپید که صدور این لفظ از عمر بجهت تلک  
رعایت دین و تبیین پیغمبر بود و تبیین حضرتش را بسبب رعایت دین بنموده بلکه  
انجهت رسیدن با زنده های دنیوی بوده زیرا اگر متابعت او حضرت پیغمبر را بجهت

بودی بایستی که او نیز مثل سایر اصحاب مؤدب با ادبیا حضرت باشد و عمل نسبت حضرت  
گند و تابع طریقه و سالت آثار او باشد پس چون لطف نمودی بقلبت ادب صاحب امام خود  
او را این وصف توصیف نمودی دانسته میشود که از جمله اتباع پیغمبر نبوده و اسلام او را  
مبتنی نبوده و این اعتقاد او قولی نداشته جناب شیخ طابشره فرموده که چون سخن  
با بخار سپید مریدری در آن مجلس بود چون از من این قول را شنید گفت والله کس  
عرب راست میگوید مریدی که بیست سال در خدمت چنین پیغمبری بوده ادب نداشته باشد  
او خراست و چون مریدری این را گفت هم حضار مجلس بخنده افتادند و ملائی هرزی نجل  
کشته سر و پیشانی کند جناب شیخ بعد از نقل قول جدیدی فرموده که دیگر بار من بملائی هرزی  
گزینه گفتم اینکه گفتی شما طائفه عربیه و صوفی بقلبت ادب میباشد مراد تو از ادب چیست  
ادب شرعی را داده نموده یا ادبی را که از برای خود اصطلاح و اختراع نموده اند اگر تا می رازد که  
ما طائفه عرب بان ادب مؤدب نمیباشیم و چیزی را که شرع بان حاکم نباشد ما بان عا  
نیستیم و اگر اول را خواسته قبول نداریم که طائفه عرب بان ادب نباشند بلکه ان عربی  
رسیده نیز شریعت بلغه عرب آمده و ایشان بان اعرفند نیز با صاحب ان اقبند با انکه  
عرب ~~صاحب~~ شریعت حجت داشته و شریعت را بجم از عرب بخند نموده و چون چنین است که بر  
تو جایز است که عرب را بقلبت ادب وصف نمایی با انکه ایشان در ادب صلند و قولا و ایشان را ندند  
و با ایشان حجت نداشته ملائی هرزی از گفته خود پیشماز کشته نجل کردید و حضار نیز از این  
قولا و داسر نقل کردند و جناب شیخ بار دیگر با وضوح گفته گفت قلنت ادب مخصوص بعرب  
بلکه بسیاری از بجم نیزه و صوفی میباشد بقلنت ادب چنانچه بسیار از عرب هم چنین میباشد  
تکلیف عرب موصوفند بقلنت ادب چنانچه نجل بجم همچنین اند زیرا افراد بنی آدم متفاوتهند در  
اخلاق و در طایع و از جمله بی ادب ان عرب صاحب امام است که خواستار آن نمودی هر وی بار

سخن را از سر گفته گفت از کجا و صفی ادب بر صاحب من انبیاست مینمائی جناب شیخ فرمود  
از شهادت تو پس ملا گفت او اجتهاد کرد و این لفظ از وی اجتهاد گفت جناب شیخ فرمود که این اجتهاد  
نیست بلکه گفت است ملا گفت دلیل بگو بر اینست که این کلام است جناب شیخ فرمود زیرا این دشنام است  
و دشنام پیغمبر کفر است بدلیل قول حضرت رسول الله ص که فرمود کسی که علی را سب کند چنانکه  
مراسب کرده است و کسیکه مراسب کند چنانکه حضرت الله تعالی را سب کرده باشد و کسیکه  
حضرت الله تعالی را سب کند حضرت الله تعالی او را برود در آتش و در آتش اندازد و چون  
چنین است کدام کفر باز مینماید و سب ملائی هرزی دیگر بار همان سخن را اعاده نموده گفت  
ان کجا که عمر پیغمبر را دشنام داده جناب شیخ فرمود تو کلام عرب را نمیدانی تا اینکه بدانی شنا  
بودن این لفظ را در کتب عربیه مذکور است که این لفظ دشنام است ملائی هرزی گفت مثل  
کسی که در علم این مرتبه باشد سزاوار نیست که حکم بکند چنین شخصی بکنی و او را کافر بگو  
بلکه سزاوار است که چون این لفظ را شنیدی بگناه دو ماه دوران تأمل نمایی بلکه یکسال  
دو سال یا بد که فکر کنی تا محمل نیک از برای آن پیدا کنی و اگر بعد از آن نیت محمل نیک از برای  
ان بهم نرسد و بعد از آن باید که بگوئی این دشنام است جناب شیخ اعلی الله مقامه فرمود  
کجا این است که من این لفظ را ندانم و دوران تأمل ننمومم بلکه الحال این لفظ را دیده ام  
اگر تو کجا خود را در این من برانست در باره من کجا باطلی کرده و بر این من بجهت سال رسیده  
بیست سال است که این لفظ را شنیدم که از این مرد نسبت پیغمبر سر زده دوران نقل  
و بر مردم مناظره نمودم و محمل نیک از برای ان بهم نتوانستم رسانید و بر هر ان بر من ثابت  
گردیده شده که این دشنام است و چون بر هر ان من ثابت گردیده و دشنام این لفظ گویند  
کردم و الحمد لله که با تو هم در این لفظ مناظره کردم و تو هم جهل نمودی که از برای ان محمل نیک بهم  
رسافت و عقده ورت نشد و هر محملی که از برای ان ذکر کردی من انرا بر هم زدم بدلیل ظاهر

که شیخیات را در آن شبهر نیست لکن تو تابع حق نمیشوی و چون سخن با پنجار بسید هر وی بار  
دیگر ساکت گردیده سر بر پلنگ اندوسند محسن دست جناب شیخ را گرفته برخواستند و  
از آن مکان بیرون رفتند که مبادا هفت روز دهد <sup>ظرف</sup> در ذکر مجلس بیستم منا  
جناب شیخ این اجماع را علی الله تعالی در جنت با ملای هر وی چنانچه جناب شیخ در رساله بیان  
فرموده و آن ابراست که روز جمعه جناب شیخ طاب ثراه با سید محسن رحمة الله لشده حضرت  
میدان شدند در آن روز هم کام ملای هر وی از دروازه آمد دید که مجلس خلوت است جناب شیخ خطا  
نموده گفت امر در خوب مجلس خلوت است و سخن غیر بیست معنی هم که با تو گفتی که کم در بعضی  
مطلب جناب شیخ علی الله در جنت فرمودند به هر چه خواطر خواهی گفت تکلم نما ملای هر وی  
گفت میخواهم گمان برای من باشد خلفا را مبین سازد که ایشان بچه صنعت و بچه رویه و تو  
با ایشان چه اعتقاد داری تا با تو مناظره کنم جناب شیخ لب لباب یک احوال باقی خلفا در ظلم و  
جود با اهل بیت حضرت رسول الله ص و در باقی افعال شیعه مبتنی بر احوال تبع احادیث  
ثلاثه است اول آن خلفا اول گرفته فرمود اما خلیفه اول حال او بر تو ظاهر هر که دید از طریق و  
او چنانچه در مجلس اول از جهت تو مذکور ساختم که خود را خلیفه رسول الله گفته خلافت  
حضرت یاس از اول بچه حیل و مکر گرفت با آنکه حضرت الله تعالی تقدس و بر حضرت رسول  
او داد و نحل و مقام قرار دادند و از برای تو کاینست در دست احوال و اگر انصاف داشته  
باشی که چنان رسول الله ص و اگذاشته بجهت حضرت حاضر شدند و معصیت موت چنان  
پیغمبری بر او عظیم نموده و آن را سهل انگارست و فرست غنیمت داشت که جناب امیرالمؤمنین  
وسایر بزرگواران هم در حضرت ص مشغولند و آن معصیت عظیم را بپشت سینه انداخته مسامحت  
کرد و خود را بسقیفه رسانید از جهت تحسین ریاست و نزاع در آن کرد و ترکه نمود حضور بیست  
و غسل و نماز و در پی پیغمبر خود را و تقریبه اهل بیت پیغمبر خود نمودند و او مصاحبتش کرد

عمر باشد و این عمل از ایشان دلیل است بر عدم اجتنام ایشان پیغمبر خود را و او اسلا  
و دلیل است بر اینکه ایشان تابع پیغمبر نشدند از جهت دین داری بلکه بواسطه رسیدن بر آ  
وارز و های دنیوی و هم چنین انانیت که با ایشان در سقیفه بودند از انصاف و غیر انصاف  
هر مسلمانی که در پیش او معصیت موت پیغمبر عظیم نماید و از موت پیغمبر جینیستی الم زده  
نشود که دنیا و آخرت در نظرش ناچیز باشد البته و بالضرورت انمسلمان در دین ناقص و  
بی اعتقاد خواهد بود بلکه او در شمار مسلمانان نخواهد بود و خصوص کسی که خود را در مرتبه  
خلافت پیغمبر دانند چون با ولایتی تواند بود که پیغمبر خود را در وقتی که فوت شده باشد  
ترکه نماید و بر جنازه او حاضر نشود و بیحرمی از امور متعلقه بحضرتش مثل نماز و دفن او  
مرتب کند نشود و حال آنکه حرمت پیغمبر در حال ممات مثل حرمت اوست در حال حیات و  
حضرتش در رعایت مساویست بعضی شرع پس واجب بود بر او بیکر و جمیع مسلمانان که  
موت نبی یاس سهل انگارند و آن را عظیم دانند و عمل خود را ترکه نموده  
حضرتش مشغول گردند و از جنازه او یکدم غایب نشوند و یکدیگر را تقریب کنند تا وقتیکه  
منقضی گردد و مهمات متعلقه بحضرت او بعد از آن مهمات خود بپروانند و چون چنین  
پیغمبر مهمات او را هم ملکه داشتند و اصلا متعلق بحضرتش نشدند خود را بر وی بسقیفه  
رسانیده بنزاع خلافت او مشغول شدند بدین غرض و در حضرتش بیسقیف میدانند  
که ایشان حرمت حضرت رسول الله را نداشتند و دین در پیش ایشان اعتباری نداشته  
بلکه بیسقیف میدانیم که ایشان از موت حضرتش شاد و مسرور گردیدند و شگفتان نمودند  
و کسیکه اندک انصافی در دین داشته باشد میدانند که این گفتهها مطابق واقع است و از  
همه عجیب تر اینست که با این هم اکتفا ننمودند بلکه اول مرتبه شروع نمودند بظلم و جور ببول فاطمه  
علیها السلام که از او طایعترین بود و حضرت الله تعالی امر بموت ایشان نموده و در کتاب

عن بن خوذ و ابن ابر رسالت گردانید و چنانچه فرموده قُلْ لَا اسْتَكْبَرُ عَلَيَّ وَاَجْرًا لَّا نُؤْتُوهُ  
فِي الْقُرْبَىٰ راقم اوراق گوید یعنی بگو ای محمد که من نمیجوهم از شما رسالت را مگر آنکه دوست  
داشته باشید اقربای ما چنانچه شیخ رحمة الله بعد از ابرو این آیه فرمود که کلام قرابت بفرزند  
میرسد و حال آنکه در حق او حضرت رسول الله ص فرموده فاطمه عضو نیست از من کسیکه از او  
کند او را به تحقیق که مر از او کرده و این حدیث متفق علیه مخالف و مخالفست و کسی را در  
نکرده و نکار صحیح آن منموده و صاحب قوایم هم اکتفا نموده حضرت را از میراث پدر  
منع کرد بخدی شی که خود از رسول الله ص نقل نموده گفت من از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم  
که فرموده ما کرم پسغبان میراث میداریم و آنچه از ما میماند صدقه است و حال آنکه این حدیث  
کذبست بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله زیرا حضرت الله تعالی میفرماید وَقَدْ سَلَّمْنَا  
وَدَّرَحَايَاتٍ و کتبها فرموده بر شیخی قریش مِنَ الْإِلَاقِ قُتُوبٍ و در اینجا وراثت مال را در  
بواسطه آنکه بعد از آن فرموده وَأَجْعَلُهُ رَيْتَ رَحْمَتًا بگوید زیرا او وراثت نبوت است  
بود مگر وحی و دیگر فرموده يُؤْتِيكُمُ اللَّهُ فِي آتِ الْوَاكِرِ الَّذِي كَرِهْتُمْ  
و ظاهراست که حکم این آیه عام است بر بنی غیر بنی راقم اوراق گوید آیه اول چنین است  
که حضرت ذکر یاد عا کرده و در عا کتف ریت هبلی من و کذبتک و لیا یریشی و ریت من ال  
يَعْقُوبُ و أَجْعَلُهُ رَيْتَ رَحْمَتًا یعنی ای پروردگار من بخشای بمن فرزندی که او را  
من باشد و میراث بگیرد از ال یعقوب و بگردان او را ای پروردگار من پسندید و بشکرت  
و آیه دوم هم در حدیث این است که میفرماید وصیت میکند شما را الله تعالی و فرزند آن  
که مذکور را بر بر رضیبه و مؤمن است باشد چنانچه شیخ بعد از این آیه بر کذب ابو بکر  
که ابو بکر با من هم اکتفا نکرد و حضرت فاطمه علیها السلام را از دعوی ندانند منع نموده و حال  
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود باو بخشید بود در وقتی که

ایه و ایت وَيَحْيَى الْقُرْبَىٰ حقه نازل گردید و حضرت فاطمه علیها السلام از او رخصت فر  
داشت و ابو بکر دست حضرت خنجر زاکوتاه نمود و کید حضرت را از اینجا اخراج نمود و بعد از  
حضرت فاطمه علیها السلام با او نکاح نموده و در باب میراث باو خطا بنموده فرمود آنچه چه  
تو میراث از پدر خود مبروی و من میراث پدر خود را ببرم و در باب فدک ابو بکر باسر زنت فرمود  
گفت این نخلستان را پدرم بمن داده تو چون او را من گرفته مرا از آن منع میکنی و بعد از آن  
بمخلاف شرع عمل نموده از آن حضرت شاهد طلبید و حال آنکه بدت بر او عیست نبی صاحب بد  
و مع هذا التخصر حضرت امیر المؤمنین و حسین علیهما السلام و امین رضی الله عنهما را  
شاهد کند تا نیند و او را زری عناد شهادت ایشان را در نموده و حکم حضرت الله تعالی ما  
باطل ساخت و شرع را اعتبار نکرد بسبب بعضی کباب ال محمد داشت و این جمله که میگویم  
برایاتی ثابت گردیده که کسی با مجال نکار آنها نیست و فریقین در نقل این روایات متفقند  
و از جهت حضرت علیها السلام در وقت وفات وصیت فرمود که او را بشوین کنند تا ایشان  
بر حضرت نماز نکنند و حضرت علیها السلام اظهار غضب فرمود و بر صاحبش عرض کرد حال آنکه  
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ای فاطمه حضرت الله تعالی بغضب تو غضب میکند  
رضای تو را حسی میباشد پس کسیکه با اهل بیت رسالت بنا صلی الله علیه و آله عملش  
باشد نسبت بد بکران از و چون این توان بود و چون صحیح باشد تبعیت و تقلید او  
و کسی چگونه او را واسطه سازد میان او و حضرت الله تعالی و دیگر چیزهاست که از او سزا  
معلوم هکذا نسبت و معتقد است شرمون هم از آنها ترا هم حکم نیست جواب گفتن از آنها  
و اما خلیفه و ویتما آنچه در حالت حیات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از او واقع شد  
در مجلس پیش ازین دانسته و بعد از آن که خلیفه شد بدعتها در بین ظاهر گردانید و عمل  
بسنه ثواب و از متعده که در شرع محمد صلی الله علیه و آله عملش ثابت بود منع کرد و حال



آنکه حضرت الله تعالی و رسول او از احلال ساختن و بیعتش امر فرمودند که بودند و در زمان  
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و در زمان ابوبکر و فدیری از زمان او معمول بود  
در منع او مخالفت صریح با قرآن و سنت حضرت رسول الله ص و اجماع کرد و از برای خلافت  
ابوبکر با مردم اظهار خشونت نمود و میگفت هر کس که از بیعت ابوبکر مخالفت نماید او را  
باید زد یا باید کشت و ازین همده مردم را ترسانند بیعت ابوبکر را برایشان لازم ساختند  
و داده سوختن خانه حضرت فاطمه علیها السلام و در الحاق که امیر المؤمنین علیه السلام و  
بعضی از بنی هاشم متناع از بیعت ابوبکر نمودند و حضرت فاطمه علیها السلام را بدر خوا  
فشرع بحیثیتی که هیچ در دم داشت ساقط کردید و قنفذ غلامش فرموده حضرت قرآن  
تا زانرا چنان زد که اثر او در جسد مبارکش در وقتیکه وفات کرد ظاهر بود و غیر اینها  
افعال شنیعه منکره از و صادر کردید که در کتب فیه یقین مسطور است و مذکور است  
ملای هر وی گفت این جمله که ذکر کردی در روایات و طریق شما واقع گردیده و غیر  
شما حجت نیست جناب شیخ اعلی الله مقامه فرمود که حدیث ارتداد و عوالم را و اقد  
و موقوفین احمد مکی و غیرهما از علمای شما نقل نموده اند و حدیث منع متعدد در کتب  
و السننه علمای شما مشهور و معروف است اما حدیث احراق خانه فاطمه علیها السلام و در  
اوزون و سقوط حصین و زون تا زانرا بعضی مانند اراده سوختن را و اقدی روایت نمودند  
جناب شیخ طاب ثراه بعد از بتیین افعال شنیعه جلف و م شروع بدکر افعال قبیحه جلف  
سپتم نموده فرمود که اما خلیفه سپتم با آنکه افعال شنیعه او منقو علیه فریقین است  
و احتیاج بدکر ندارد بعضی از آنها را از برای تو مذکور میسازم بیکر آنکه عبداللہ بن مسعود  
زد و مصحف او را سوخت و ابوذر غفاری را که جدید رسول الله صلی الله علیه و آله بود  
از مدینه اخراج نموده بر نبره فرستاد و حکم بن عاص را که حضرت رسول الله صلی الله علیه

الله از مدینه بر آورده بود و مقرب خود کرد پسید و تمامت خود را با او و آگاش و این هم  
آگاشان نمود و طعن حضرت رسول الله ص زانرا برای اخراج حکم بن عاص و قومهای خود را از مدینه  
کردانید با وجودی که فسو ایشان بر ظاهر بود و هیچیکه مسلمانان اتفاق نمودند بکشتن او اعلت  
بدعتهای او در دین و در میان خواننده اطفال و عیال او را بکشتن کشتند و کشتن ایشان  
منقولند در بیان بدی افعال شنیعه او از برای تو بس است و مع هذا امیر المؤمنین در مدینه  
حاضر بود و کشتن او را مشاهده میفرمود پس بکشتن او جان نگی بود بایسته که حضرت قرآن  
یاری و رفع این واقع از و بکند و یک کشتن او جان باشد و رفع کشتن از و صحیح نباشد  
البتة که او مسلمان نیست زانرا و سوختن بهرون نیست با دفع این واقع از و نمودن و لاجرم  
و امیر المؤمنین ترکه واجب کرده او را یاری ننموده و رفع این واقع نکرد البتة که این قول غیر  
صحیح و غیر مسموع است اما از لای بواسطه آنکه در وقت حضرت امیر المؤمنین ۴ تابع بسپا  
داشت و اعدای حضرت قرآن که بودند و هم مسلمانان برای حضرت عمل میفرمودند و سخن او را  
مبشیدند پس با وجود اینها ترکه واجب نمودن حضرت صوری ندارد و لقا تا بسا بواسطه آنکه  
بعد از کشتن مدت بس روز ترکه دفن او کردند پس امیر المؤمنین ۴ بایسته که امر بدفن او  
بکند اگر کشتن او جان نبیند و بایسته که نکند که او مدت سه روز در میان خالت و خو  
اختاره باشد اما تا نا اجماع آنکه بعد از کشتن او حضرت خلیفه شد پس کشتن او موافق  
شیع نمیبود بایسته که حضرت قرآن را قتل او را قضا حرکت بدین بکنش بود ملای هر وی گفت  
الما سر دم کز این سه چیز نکوی و از غیر این سه تکلم نمانی جناب شیخ قدس سره فرمود این سه  
اصل خلفای دیگرند و از ایشان عدول صحیح نیست تا آنکه طریقه و حال ایشان بر تو واضح کرد و الحال بر تو  
واضح کرد و از ایشان چون بوده اند و چون حال ایشان واضح کرد بدین تو میسازم که ایان آنست که جناب  
امیر المؤمنین ۴ در صفات محمد و در عدالت مطلقه و در مرتبه اعلی بود و طاعتی در هیچ باب بطعن

حضرت جمال نداده ملا هر چه گفت مرا اعتقاد بعضی چیز است که میگویند و بسبب این اعتقاد  
امید بخار میدارم و جناب شیخ طابشره فرمود چه میگویند در باب شکایتهای آنحضرت  
از ایشان کرده و بسبب شکایت حضرت چه تواند بود الا اینکه او ظلم کرده اند و حق او را غضب نمودند  
و شکایت حضرت از ایشان از بنحیة منافات داده با عدالت ایشان و امامت ایشان را باطل  
میکردند زیرا مناسبت نیست با امیر المؤمنین که ظلم نماید و شکایت کند از کسی که حضرت  
ظلم نکرده باشد ملائی هر وی گفت در کجا مذکور است که آنحضرت از ایشان شکایت نموده جناب  
شیخ فرمود که شکایت از ایشان در کتب فریقین مسطور و در السنة علمای مذکور است و  
بعد تو استرسید و همین خطبه شمشیریه که در نهج البلاغه مذکور است از برای دانستن تو  
کافیست که آنحضرت بچرخ از ایشان شکایت فرموده ملا گفت من از شنیدن نام جناب شیخ فرمود  
میخواهم که او را بتولش تو نام ملا گفت بل جناب شیخ فرمود که سید محمد بن علی الله عنه با سناد خود از  
ابن عباس روایت کرده که او گفت روزی در جامع کوفه با امیر المؤمنین بودم که ذکر خلافت  
و تقدم انانکه حضرتش تقدم نموند میان آمد پس حضرت فرمود و الله لقد تعصتها  
اینرا حق تعالی را قسم اورا یعنی با الله تعالی قسم که پوشید پیراهن خلافت را پس ای حق تعالی و جناب  
شیخ طابشره فرموده که تمام خطبه را برو خواندم پس ملائی هر وی گفت کسی از اصحاب ما  
شده و اعتراض نموده که این خطبه از آنحضرت است گفت بل از آنجا این ابوالخدیجه که نوشته است  
البلاغه تصحیح این خطبه نموده و گفته که میگویند این خطبه از امیر المؤمنین است و کلام سید  
مرحوم است و این غلط است زیرا که کلام سید صحیح دین مرتبه نتواند بود و با این حدیث نتواند  
رسید و دیگر گفته که مشایخ ما از طایفه معتزله که این خطبه را از امیر المؤمنین روایت نموده  
در کتب خود مسطور ساخته اند بدین آنکه سید محمد بن علی وجود اید و این ابوالخدیجه چون تصحیح  
این خطبه نموده و معترف شدن که این خطبه کلام آنحضرت است و مجال انکار آن نداشته محال

شکایتهای حضرت را با اینست که چون ایشان خلافت و اهل کردند لهذا آنحضرت از ایشان شکایت  
نموده بواسطه اینست که حضرت بخلاف و جانشین حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
از همه ایشان الحق و اولی بود پس فضیلت حضرتش از کل ایشان و چون ایشان از افضل و از  
حق عدول نموده خلافت را کسی برکتش که در فضل مساوی او شود و در شرف با او طرف نسبت  
نمیتوانست شد صحیح است که آنحضرت از ایشان گداز بنحیثت ندانیدند ایشان جور و ظلم شکایت  
بر حضرتش کرده باشند و شکایت آنحضرت از ایشان از حیثیت جور و ظلم ایشان باشد و چون  
ابن ابوالخدیجه شکایت آنحضرت را با این نحو توجیه نموده علمای شیعه با اعتراض نموده گفته اند  
که آنحضرت ایشان را نسبت داده با خود حق و اولی و فعل ایشان را عقبه غارت نامیده و از بنحیث  
که خلافت از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با و میراث مانده بود ایشان را با خود پیرا  
خود سرزنش فرموده و دیگر معتزله گفته با بن ابوالخدیجه که عدول ایشان از اولی با آن  
مصلحت بود یا نه از جهت مصلحت اگر از جهت مصلحت بود لازم می آید که شکایت و ظلم  
بیجا باشد و اگر عدول ایشان از اولی نه از جهت مصلحت بود لازم می آید ایشان از  
اولی بجز اشتباهی نفسانی عدول نموده باشند پس این توجیه صحیح نباشد و یکی از  
دو امر که کفایت لازم می آید تا طاعت با ایشان که حق حضرتش را غضب نموده بر او جور و ظلم کرده  
باشند یا طعن حضرتش لازم می آید که شکایت و ظلم نموده آنست که با جور و ظلم ننمود  
را قسم اورا که او بد که این ابوالخدیجه بان توجیه تحقیق و تدقیق کرده است و یا در مسئله  
امامت جاهل بود یا جاهل نموده زیرا امامت و نبوت در یک مرتبه میباشد در شرف  
پس چنانچه نبوت مشروط است بعصمت و تعیین حضرت الله تعالی و هر کسی که حضرت الله  
تعالی از جهت قابلیت و عصمت او را از جهت نبوت تعیین فرموده باشد او نبوت را  
بر خود پس خود را در این مقام بدارد کار و مستحق عقاب سرمدی و با بی میباشد

کسی که از جمله قابلیت ذات و عصمت حضرت الله تعالی و از انجمله امامت تعیین فرموده باشد  
و از آن برخوردار باشد دعوی امامت کند و کافر از شمار مؤمنان بلکه مسلمانیان بدو میباشد  
مستحق عذاب الیم باقی سمرقانیست پس خلافت او اولی گنهن است این ابی الحدید خلافت جلافت ثلاثه را  
بجایز دانستن امامت ایشان را بمنزله این است که بگوید نبوت مسیله کذا بر شیخ و هر کس  
که دعوی نبوت نموده از آن برخوردار باشد جایز است و خلافت او واقع شده پس حجت  
این قول نامعقول مخالف واقع و اصول در اینست همچنین قول او در باب امامت اهلان ثلاثه و  
نمودن او شکایت نمودن حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوٰت و السلام را و عا در کتاب فوائد  
الاصولیه السیلمانیه در مقام ابطال قول تفضیل شناعی این قول را بوجوب بسط و اوضح  
ساخته ایم اگر خواهی با آنجا رجوع کن تا مستفید شوی و بطالت این قول مخفی با بوجوه اکل  
بدایف حاصل کلام اینست چون جناب شیخ ابن الجهم و علیه الرحمه قول این ابی الحدید را در توضیح  
خطبه شمشق بر هر یک از فرمود هر وی گفت ما بقول من داریم که ابن ابی الحدید از اصحاب  
ما باشد بلکه او شیعه و اصحاب شماست جناب شیخ طاب شراه فرمود که این قول تو دلالت دارد  
باینکه ترا اطلاع بر احوال رجال نبوده باشد زیرا ابن ابی الحدید در اعتراف مشهور و معروف  
و از مشایخ معتزله و از مشاهیر ایشان است و کسی با در معتزلی بودن او شک نیست  
او انصاف هست که در آنها مذهب خود اظهار کرده و تصریح نموده ملای هر وی گفت کتاب  
نهی البلاغه را بمن بمانا جناب شیخ نهج البلاغه تحصیل نموده همین خطبه را با خود و همین خطبه را  
با خطب دیگر قدری مطالعه نموده گفت که من از مذهب خود و از اعتقاد مشایخ ثلاثه  
میشوم بجز اینها که مذکور شد جناب شیخ فرمود پس ترا با حق عناد است و در مقام  
مکاره ملای هر وی گفت جناب شیخ که ترا چه اعتقاد است بقره الدین رازی و اشیر الدین  
ابهری و جلال الله علامه زنجشیری و سعد الدین قفزانلی و سمرقندی و اصفهانی و غیر

ایشان از علماء و مدو رسین که مصنفان ایشان عالم گیر شده و کجا این است که ایشان  
و عدالت باشند پس دلیل واضح و برهان قاطع نداشته باشند بر حقیقت مذهب  
خود چگونه در آن مذهب ثابت میباشد و باین سه خلیفه و حقیقت خلافت ایشان  
که معتقد میکنند و من انصاف ایشان اخذ علم نمودم پس این طریق و اعتقاد  
بر نیگرم زیرا اعتقاد بصدق و عدالت ایشان دارم و چون من استفاده علم از ایشان  
کرده باشم کی تواند بود که از طریق و مذهب ایشان انحراف و زوم و طریق و مذهب  
کسی را اختیار نمایم که او را نمیشناسم و اعتقاد بصدق و عدالت او ندارم و علم او نمیدانم  
جناب شیخ طاب شراه در جواب او فرمود بنا بر اینکه گفتی تو بتقلید ایشان و از طریق  
استدلال ایشان بیرون بحال آنکه حضرت الله تعالی خلق خود را مکلف با استدلال  
ساخته فرموده که طریق و مذهب خود را برهان بدانند چنانچه فرموده فاقوا بکتا  
من قبل هذا و انا ذر من العلم ان کنتم صادقیین و دیگر فرموده قل انظروا ما نازلنا  
التموا و الا تمزقوا فم اوراق کوبد ترجمه آیه اول این است که فرموده بگو ای محمد که بیاید  
کتابی که پیش ازین کتاب آمده باشد یا بیاید و دید علامتی از نا با این پیش اگر هستید  
گویان و ترجمه آیه دوم این است که فرموده بگو ای محمد که نظر کنید در این کتاب که چه  
مجاوب و غیر اینست در آسمان و زمین جناب شیخ رحمه الله چون این دو ابی را از انجمله  
نظر و استدلال بر هر وی خواند فرمود که تو از استدلال که حضرت الله تعالی امر با  
فرموده عدول نموده و بتقلیدی عامی که فاعلش را حضرت الله تعالی مذمت فرموده  
چنانچه در کتات حکایت فرموده که گفتند انا وجدنا اباءنا علی امه و انا علی انا  
مقتدون و دیگر فرموده ان ذر من العلم الذین اتبعوا من الذین اتبعوا او را و العنا  
و تمکت بهم الاسباب را قسم اوراق کوبد ترجمه آیه اول این است که فرموده گفتند

هیک

و جواب

گفتار بدست که ما یا فایم بدان خود را عامل بطریق حق و ما با نادر ایشان امتداد نموده  
و ترجمانیه دویم این است که فرموده در هنگامیکه بزرگوار میجویند انانی که متبوع بودند  
به بدینند معاینه عذاب را برین شود بالشان سبب هاجنا بشیخ چون این دوا ایه را در عهد  
تقلید بر هر وی ایراد فرموده او را مخاطب داشته گفته که بر تو جایز است که استدلالی را  
که ما مورد به است ترا کنی و رجوع نمائی بتقلید بکنه عنایت بنص قرآن خصوصا  
مسئله امامت که ما مخیر فیما است ملاکت در بر مسئله تقلید جایز است از جهت اینکه ان  
اصول دین نیست بلکه در نزد ما این مسئله از فروع است و تقلید در آن مجوز است و من ترا  
استدلال در آن نموده بتقلید قانع شده ام پس جانشیخ اعلی الله مقامه فرمود که این بر تو  
جایز نیست بدو وجه اما اولاً بواسطه آنکه مسئله امامت از فروع نیست بلکه اعظم اصول  
دین و اقوالی ارکان ایمان است زیرا قائم مقام نبوت است و در حفظ شریعت و انتظام نظام  
عالم و بقای نوع انسان در معاش و معاد و مسئله نبوت از اصول دین است با اتفاق کلی  
امت هم چنین مسئله امامت که قائم مقام الشیخ بیفرت و اما ثانیاً بواسطه آنکه اگر  
مسئله دایم که مسئله امامت از فروع نیست صحیح نیست بر تو که در آن مقلد باشی زیرا در  
فروع وقتی تقلید جایز است که کسی با قدرت بر اجتهاد نباشد و اقامت دلیل نتواند کرد  
زیرا تکلیف بغیر مقدم و نیت باشد اما در وقتیکه استدلال ممکن باشد جایز نیست تقلید  
در هیچ یک از اصول و فروع بلکه واجب است نظر باینکه استدلال و قوعا جزی نیست از استدلال  
و معیولی که درین مسئله اجتهاد کنی و دیگرانکه بر تو برهان قائم شد و حجت تمام کردید  
برای آنکه خلافت آن سته باطل است پر درین صورت تقلید بر تو جایز است بلکه واجب است  
که از مذهب خود منحرف کردی و مذهب دیگر لغتیار نمائی زیرا آنچه من بر تو ایراد نمودم از برای  
ترا قدرت بر نقض و ابطال مقدمه امامت آن نیست و برهان بر تو تمام گشت پس با وجود

این حال از تقلید مقبول نیست و کسی برین قسم تقلیدی را تجویز ننموده و هیچ عالمی  
برین نرفت و دیگرانکه هرگاه مذهب بتقلید است ترجیح تقلید برین را از جهت  
کرده و تقلید دیگرانرا از جهت سبب ترک نموده و حال آنکه در مذهب ما این علماء و مدرسیان  
مصنفین که مثل آنها که مذکور ساخته میتواند بود بلکه زیاده از آنها اند مثل امام  
نصرت الدین طوسی که محقق است و محض الدین تو مشنگ و هم چنین سید رضی موسوی  
ایحسانی که در جمیع فنون علی از هر فسیم تر است و شیخ مفید محمد بن النعمان ایحسانی که  
کثرت استفاده علماء از او ملاحظه نمید گشته و شیخ ابوالفضایل طبرسی که در علم تفسیر  
و علوم دیگران هر دو پیشتر است و شیخ ابوجعفر طوسی که در نزد عامه و خاصه از افتا  
وقت چاشت مشهور تر است و شیخ جمال الدین بن مطهر حلّی ایحسانی که مصنفان او  
در جمیع شهرها منتشر گشته و میر سید شریف حسینی که در بلاد عجم و انجم و لشکر  
و رکن الدین جرجانی و نصر الدین قاسمی و غیره از علمای عرب و عجم که مصنفان ایشان  
در هر بلاد منتشر و ذکر ایشان در هر المسمه مذکور است و این علمای محققین باطل  
نموده اند جمیع ادله که علمای شما در حقیقت مذهب خلافت خلفای خود گفته اند که همه  
اولاد جواهرهای مسکت گفته اند و در مسئله امامت تصنیفها کرده اند و اولاد قطعیه ایراد  
نموده اند بر حقیقت امامت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بعد از رسول  
صلی الله علیه و آله بلافاصله و امامت دیگران را بیرون همین قاطع باطل کرده اند و شیخ جمال  
الدین مطهر حلّی کتاب تصنیف نموده و آنرا المؤمنین مستحی کرده اند و نیز در آن کتاب دو هزار  
دلیل ایراد نموده هزار دلیل بر حقیقت امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و هزار دلیل  
بر بطلان امامت دیگران هرگاه چنین باشد تقلید موا آنها که گفته اند باینها که مذکور  
ساخته چه وجه تواند داشت ملائیه روی ملزم گشته و رجوع بجمیع نکات و بعد از آن بجای

شیخ رحمه الله التماس نموده که از برای او احوال خلفای بعد از امیر المؤمنین را بعد از خود  
سازد و از متقدمین ساکت باشد پس جناب شیخ طاب ثراه ملتزم او را مبدول داشته  
فرمود که اولاً احوال معاویه را از جهت توایر او مینمایم لکن تو بگویم که معاویه چه  
اعتقاد داری هر وی گفت من اعتقاد بمعاویه را بر آنست که او خال مؤمنین و یکی از خلفای  
مسلمانانست و جازین نیست که او را کسی طعن کند به هیچ حال جناب شیخ رحمه الله فرمود  
چون تو این اعتقاد بمعاویه راست و حال آنکه او با امیر المؤمنین علیه السلام محاربه کرد  
و مخالفت نمود جمیع مسلمانان را و طاعت امیر المؤمنین را با آنکه از نظریین خلوت بسیار  
گشت شدند و رسول الله ص جناب امیر المؤمنین را مخاطب داشته فرمود ای علی حرب  
توحید من ایست و سلام تو سلام مراست و این حدیث را فریقین روایت نموده اند  
ایا انکار این حدیث میتوانی کرد هر وی گفت انکار این حدیث من مقدم در نیست  
شیخ قدس سره العزیز فرمود هر گاه انکار این حدیث نمیکنی پس باید که معاویه  
بنابر مضمون حدیث با رسول الله ص علیه و السلام حرب کرده باشد و حرب کند  
با رسول الله ص کافر است با اتفاق کل امت هر وی گفت حرب معاویه با امیر المؤمنین  
با قضا حاجت بود و عمل با جتهاد جازین بلکه واجب و اجتهاد او او را کشانید باینکه  
با امیر المؤمنین علیه السلام حرب کند هر چند درین اجتهاد ملامت ندارد و کتابی  
نیست جناب شیخ اعلی الله مقامه فرمود طرفین نیست که یکدیگر تبه تر است بلکه استکلا  
در اثبات خلیفه بعد از رسول الله ص و بتقلید رجوع مینماید و میگوید که مسئله ما  
از مزج است و در آن تقلید کافی است و دیگر میگوید که بر معاویه جازین است که  
اجتهاد کند در حرب کسیکه رسول ص علیه و اله در حق او فرموده حرب تو حرب  
منست و مع هذا در اوقات او امام مقرر من الطاعه بود باجماع کل و دیگر جناب شیخ رحمه

از و پرسیدند نه اینست که امیر المؤمنین ۱۴ بعد از عثمان با اعتقاد شما ثابت الخرافه  
بود با اتفاق اهل حد و عقد هر وی گفت بل چنین است جناب شیخ و دیگر با فرمود ایا نه  
این است که معاویه در مخالفت امیر المؤمنین ۱۴ خلاف اجماع کرد و مخالفت اجماع کافر است  
و بنا بر این دو مقدمه چون جازین است که مسئله که اجماع بر آن منعقد شده باشد کسی  
بر خلاف جمیع علیه اجتهاد کند و حال آنکه در اصول مقرر گشته که اجتهاد معارض اجماع  
نمؤید نشود و هر گاه چنین باشد چون جازین است بر معاویه که اجتهاد می کند که موقد  
بفساد شود و مخالفت و شورش در میان امت محمد ص علیه و اله رویدهد و  
قتل می غارت کنند و مثل عمار می کرد رسول ص علیه و اله در حق او گفته باشد که  
عمار جلدی میان دو چشم مراست و او را میکشند لشکر پی در آن میان شود و حال آنکه  
این حدیث در حق عمار متفق علیه کل امت است حتی چون او کشته شد مشهور شد  
میان اهل شام ۴۰ سپیده گفتند بیقر حضرت رسول الله ص اهل بی ما نیم زین را  
که عمار را ما کشیم و معاویه ازین قول اهل شام مضطرب گردیده در جواب ایشان گفت  
کسی را که کشند که او را بجنات آورد و باین حیله معاویه حق را پوشانیده اهل شام تا  
داد و اعتقاد ایشان این شد که اهل بی لشکر عراقند و چون این خبر باین عباس  
فرمود حضرت رسول الله ص معاویه را ازین قول بکشند زین این قول او مستلزم این است  
که رسول الله ص علیه و اله حمزه و ابوجبیده و سایر شهدای بدر واحد را کشته است  
زیرا حضرت ائمه ایشان را بجنات کفار برد و مع هذا بر معاویه چون جازین باشد که امیر  
المؤمنین علیه السلام با بالای منبر سب کند و این مستقیمانند تا زمان عمر بن عبد  
العزیز و حال آنکه حضرت رسول ص علیه و اله فرموده کسیکه علی سب کند مرا  
مرا سب نموده و کسیکه مرا سب کند مرا این سب کرده است حضرت الله تعالی را ایا جازین

معاویه را که اجتهاد کند در سب کسی که حضرت الله تعالی و رسول ۴۲ ماح او باشد  
او را تفریبه فرموده باشند از خطا و تقصیر داده باشند او را بر همه اهل ایران هم راستا  
و بنای اسلام بشمشیر او باشد و نظام امت بتدبیر او و احکام شریعت بعلم او باشد  
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق او فرموده باشد که علی با حق و حق با علی است  
و حق با علی و در میزبند میزند بفرح خود که علی در زندان بحديث نیز منقوله علی کل  
امتن است و کسی نیز انکار نموده و ظن من این بنود که مثل تو عالی که اطلاع باین  
احوال داشته باشد و در باب معاویه و کفر او شک داشته باشد و سعد الدین  
تفتنازلی چون برین احوال مطلع گردید تبری جست از معاویه و او را سب کرد و سب  
او معاویه را مشهور شد و در بلاد خراسان چون چنین است توقف نمود و در سب او  
چه صورت تواند داشت و در یک جناب شیخ نور الله تعالی معجزه به هر وی خطاب نمود  
فرمود که ترا در باب زید بن معاویه چه اعتقاد است هر وی گفت مرا شک نیست در وجوب لعن او  
و میگویم که بر کل مسلمانان واجب است که از زید بنی بچوینند بواسطه اینکه امام حسین علیه  
السلام را کشت جناب شیخ طاب ثراه فرمود بهمیرا گفته اند فرموده بلکه انصاری قتل عام کرد و بر  
کعبه معظه مخنیف و سب و کعبه را خراب کرد هر وی گفت از بر وجه نیز مراد وجوب لعن او  
شک نیست جناب شیخ طاب ثراه فرمود ای انا بر است که سب خلافت او بدش معاویه  
ملای هر وی گفت بل چنین است جناب شیخ و حمد الله فرمود پس در معاویه و نسوق او بدش  
و خیل باشد بلکه بد و پس نظیر همند زیرا بدش حسن بن علی علیها السلام را مسبو  
گردانید و پس حسین بن علی علیها السلام را کشت ملای هر وی در باب حسن بن علی علیها  
تعبیر نمود و استبعاد کرد جناب شیخ اعلی الله مقامه فرمود این واقع را جمیع اهل بیت و محمد  
نقل کرده و ثابت است و کسی را در پیش که بدش ملای هر وی چون دانست که قصه مسلم

علیه السلام محق است از معاویه هم بر کشت جناب شیخ فرمود که سب خلافت معاویه عثمان  
شد زیرا عثمان او را ولی شام گردانید و او را در آنجا مستقر کرد بخدی که طغیان نمود  
و آنچه شنیدند از سر زید را آنچه او کرد از فساد و هتک اسلام وقت مسلمانان عثمان  
در آنها شریک خواهد بود زیرا کسی که فسق بلکه کفرش بر وظایف بود و لا شام نمکیش  
داو تا آنکه از سر زید آنچه سرزد بلکه به یکوشیم سبقتل حسین بن علی علیها السلام بر خطا  
شد هر وی گفت بحد دلیل سبقتل حسین عمر شد جناب شیخ فرمود دلیل این قول واضح  
نیز که اگر او خلافت بشوری نمیشد اخذ و عبدالرحمن بن عوف را در آن صاحب راجی  
نمیشد و این بدعت و الحداث نمیشد خلافت عثمان نمیشد و امت عثمان را عدل  
امیر المؤمنین نمیدانستند و حال آنکه عثمان در فضل و شرف و علم و زهد و جهاد و سبقت  
در ایمان و سایر مراتب با حضرت طرف نسبت نمیتوانست بود اما چون عمر شورا را بدعت کرد  
و گفت هر که او را مخالفت کند آن طرف را که عبدالرحمن است او را بکشید خلافت عثمان  
رسید و آنچه نمی بایست که بشود رو داد پس شورای عمر سب خلافت عثمان و عثمان  
باعث خلافت معاویه و معاویه علت خلافت زید شد و زید را امام حسین علیه السلام  
کشت و انصاری قتل عام کرد و کعبه معظه را منهدم ساخت پس ثابت گردید که سبقت  
امام حسین علیه السلام عمر شد جناب شیخ بعد از این در این مراتب بملائی هر وی خطاب نمود  
فرمود که من بر صدق این قول گم عمر سبقتن امام حسین علیه السلام شد حکایتی هست  
هر وی گفت کدام است آن حکایت جناب شیخ فرمود چون بزید حضرت امام حسین علیه السلام  
شبهت شهادت چشاید عبداللہ بن عمر بن کثیر این فعل او شده با نوشت که عظیم کار  
کردی و در اسلام طرفه امر و الحداث نمودی و معصیت را بر اهل اسلام پس از کردی چون  
نوشته او بریزد و رسید در جواب او نوشت که ای احمق ما خود را در خانه از او راسته و

فرش پیراسته یافتیم و بواسطه ان با اعدا قتال نمودیم و عدو را کشتیم پس اگر از خلق  
اراسته و فرش پیراسته حق ماست و عدو را در احق نبود و با جمعه حق خود را بشمن  
قتال کردیم و او را کشتیم پس ما را در بزرگ گناه نیست و اگر ان حق عدوی ما بود و ما را  
در ان حق نبود اول کسی که ان حق را از صاحبش گرفت و ان سنت را گذاشت بد  
توبه پس ترا کسی رسد که ما را در پی ملامت کنی پس عبدالله بن عمر ساکت کردیدن چیز عجز  
جواب نکفت و مردم هم عذر نبرد و قول او را تصدیق نمودند هر وی گفت این ظلمی بود که  
از تو میدهند لعنت الله سر زد و عمر امیر با بر ظلم نکرد و ان را هم میدانست که الخ کار با ان خوا  
انجام مید که بر بن خلیفه شود و اگر هم میدانست که الخ کار او خلیفه میشود چه میدانست که  
چنین خواهد کرد پس عمر یاد را پنهان کنده تواند بود جناب شیخ طاب شرافه فرمود که معلوم  
تو نیست که سبب سبب سببست هر وی گفت بل چنین است لکن عمر سبب تمام ان نبود  
بلکه جزو سبب بود جناب شیخ فرمود الحمد لله که اعتراف نمودی بجزء سبب چون عمر ان  
وقایع را و جزء سبب بین سبب است زیرا که تا اثر سبب بجا ان مبدئیست هر وی ان را  
قبول نموده ساکت راقم اوراق گوید که جناب شیخ علی الله مقامه از سبب بودن ابو بکر  
درین وقایع ساکت شد و سببیت او را مبین تسلیح انجهت اینکه اگر چه خلافت عمر  
بوصیت او شد و عمر به تعیین او غاصب خلافت کرد بد لکن چون در اول مرتبه عمر خلافت را  
بر ابو بکر راست کرد و ابو بکر بسعی و کوشش او را فاش آنچه را یافت پس در دهه ان مراتب  
سبب تمام باشد پس جناب شیخ ازین جمعه عمر را از دست نگذاشت و وبال ان این هم ترا  
ثابت گردانید که بکرم او است حاصل کلام آنکه هر وی بعد از ان که جناب شیخ رحمه الله  
خون تمام شهدا را بکرم عمر بخاکت گفت التماس دارم که احوال خلفای بنی عباس را از  
برای من مبین سازی جناب شیخ فرمود که احوال خلفای بنی عباس فرج احوال خلفا

نادر است زیرا که خلافت ایشان اصل است و خلافت بنی عباس است و غیر هم فرع است و  
بحث از فرج فایده ندارد و جمله فواید در بحث ان اصل است و با وجود ان چون خواطر حق  
میخواهد قدر بخا را احوال شیعه ایشان را هم از برای تو بیان میکنم لکن اول بگوین که تو  
در باب این امام که درین شهر مدتی است و اسم مبارک او علی بن موسی الرضا است چه  
اعتقاد داری هر وی گفت مراد در باب و اعتقاد ابراست که او ذریه رسول الله صلی الله علیه  
و اله است و اجابت بر همه اسلام مودت او و او را از اهل الله است و حضرت الله تعالی او را بر  
گزیده است و در علم و عمل ان همه خلق ممتاز است و در زهد و فضل و شرف کسی با او فرسند  
جناب شیخ فرمود که در باب پدر او موسی بن جعفر بن ابراهیم اعتقاد است هر وی گفت به  
پدر هم ان اعتقاد دارم که پدر پسر دارم جناب شیخ طاب شرافه فرمود بنابر ان اعتقادی که  
تو بایشان داری چه میگوئی در باب خلیفه که پدر را جعفر کرد و در جسد او را زهر داد و کشت  
و خلیفه که پسر او را بن زهر داد و کشت بعد از ان که اعتراف بفضل و استحقاق خلافت  
او کرده او را ولی عهد نمود هر وی گفت کیست ان خلیفه که میگوئی که پدر پسر را کشت جناب  
شیخ رحمه الله فرمود پدر را هارون الرشید جسد نمود و در خانه سندی بن هاشم مدینه  
مدینه در جسد او را سم داد و کشت و اینکه میگویم با اخبار صحیح ثابت گردیده و مأمون  
که پسر هارون بود پسر را که علی بن موسی باشد و سموم گردانیده کشت و ان قول مشهور است  
نزد علماء بنی عباس و پیوسته و مبین گردیده و کسی یاد ان شک نیست هر وی گفت شاهدی  
از کتب علماء بنی عباسی جناب شیخ فرمود شاهدان کتب علمای ما میخواهی یا از علمای شما  
گفت از هر دو میخواهم جناب شیخ فرمود از علمای ما بسیار است از آنجمله شیخ مفید در کتاب انشا  
و ان با بویه در کتاب عیون اخبار الرضا و در سلی در کتاب کشف الغمّه و غیر اینها بیان فرموده اند اتفاق  
در خانه سید محسن کتاب عیون اخبار الرضا بود پس در احوال ساختن جناب شیخ رحمه الله قصه

هرین الرشید امام موسی یا یاده نموده کارهای دیگر کرده بود از قتل بنی هاشم  
و ایشان را متفرق ساختند در کل بلاد و بعضی را جسد نمودن و غیر اینها آنچه از وصایای  
بود بهره می نمود هر روز بعد از آن که بران جمله مطلع گردید بر هارون الرشید لعن کرد  
و از وزیر ارسی نمود و سپید محسن کتابی که در آن داشت که تصنیف علمای شافعیه بود و مصنف  
ان کتاب کتاب العافیه نامیدن از این تراویح ساخت و جناب شیخ طابیراه از آن کتاب  
هم احوال خلفای عباسیه را از فسق و فجور و حال مستی مردن و غیره الت با و نمود  
هر روز چون از آن کتاب هم بر احوال فیمه عباسیه مطلع گردید حضرت الله تعالی  
شاهد گردانیده و گفت ای تو شاهد باش که من بری گشتم از خلفای بنی عباسیه  
و بنی امیه و بتو امید نزدیک شدن دارم بسبب دوری از ایشان و چون هر روزی از  
خلفای بنی امیه و عباسیه تبت نمود جناب شیخ اعلی الله مقامه ان کتاب العافیه که  
یکی از علمای شافعیه بود حدیثی را جسد و با و نمود این بود که مصنف کتاب بسند  
خود از حضرت امیر المؤمنین ۴ روایت نموده که آنحضرت روای در میان جمعی از اصحاب  
خود نشستند و فرمود آن اول من بجالس بین ید الله الخوض مع التلاوة راقم اوراق  
گردید یعنی من اول کسی که خواهم نشست و برابر حضرت الله تعالی از جهه خصمی نمودن  
ان سه کس چون هر روزی بر حدیث را دید جناب شیخ رحمه الله با و گفت که این حدیث بر  
حجت است زیرا این مرد که این حدیث را روایت نموده از علمای شماست هر روزی که است این  
سه کس یا صاحب کتاب بغیر ان سه که شما حمل نموده اید زیرا گفته مراد امیر المؤمنین از  
سه کس عتبه و شیبیه و ولید بن عتبیه است که در روز بدر بر آنحضرت و حمزه و عقیله بود  
نموده با ایشان قتال کردند جناب شیخ طابیراه فرمود که این حمل بسیار دور است بدو  
وجه یکی آنکه شکوه از عتبه و شیبیه و ولید مخصوص آنحضرت نیست بلکه حمزه و عقیله

در آن شکوه شریکند و آنحضرت شکوه و خصومت را مخصوص خود گردانیده و فرمود  
آن اول من بجالس بین ید الله یا آنکه شکایت آنحضرت از عتبه و شیبیه و ولید در روز  
قیامت بی صورت و بی جاست زیرا حضرت او حمزه ایشان را گشتند پس از کسی که او را  
ایشان گشته باشند شکایت چه صورت تواند داشت پس باید شکایت و خصومت با  
باشد که با آنحضرت ظلمی کرده باشد و ان نتواند بود مگر آن سه کس که حق او را غصب کردند  
و او را جفا نمودند و او را از مرتبه که حضرت الله تعالی در سوره از جهه او مقرر فرموده بود  
جناب شیخ قدس سره چون توجه کتاب اند نموده ثابت کرد که مراد حضرت  
امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام ابو بکر و عمر و عثمان است مرتبه دیگر بملائی هر روزی  
خطاب نموده فرمود که چه میگوید و حدیثی که حضرت رسول صلی الله علیه و اله حضرت  
امیر المؤمنین فرمود که ای ابو الحسن زود باشد که امت من منفرق شوند هفتاد و سه  
یکصد و نهمی و باقی در الترس خواهند بود ملائی هر روزی که کتاب حدیث صحیح است و در  
شک نیست جناب شیخ فرمود ناجی میتواند بود که غیر اهل بیت رسالت پناه صلی الله  
علیه و آله باشند که حضرت الله تعالی در کتاب حکم خود شهادت داده به تطهیر ایشان از  
رجس چنان فرموده که انما یرید الله لیدفع عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا  
راقم اوراق کو بد یعنی این است و جز این نیست که بخواند الله تعالی که زابل سازد از شما  
چرا که گناه را اهل بیت و پاک گرداند شما را پاک کرد ایندین جناب شیخ رحمه الله تعالی  
بعد از آن روایت فرمود که ای امیر المؤمنین که این ایه و روحی علی وفاطمه و حسن و حسین علیهم  
السلام شرف نزل یافته با تقوا و کمال امت در آنوقت که حضرت رسول صلی الله علیه  
و آله ایشان را پوشانید به عبا خود و فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس  
و طهرهم تطهیرا راقم اوراق کو بد یعنی این جماعت اهل بیت هستند پس زابل گردان



از ایشان چنانکه گناه را و پاک کردن ایشان را پاک کرد و ایندین جناب شیخ طایفه دیگر  
فرمود که ایامنا از انس که حضرت الله تعالی امر کرد بنی خود را که ایشان را در دعا اختیار کند  
در قصه مباحه چنانچه فرمود قل تعالوا نذبح ابناءنا و ابناءکم انما اخراجه و حص  
رسول صلی الله علیه و اله بیرون نبرد از جهه مباهله مگر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم  
السلام را با اتفاق کل امت و بعد از آن دانسته شد که مراد حضرت الله و ذوالی ایشان بود  
و فرمود مثل اهل بیت کمثل سفینه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق و هکذا  
و هکذا و اقم او را قوی و مال او حاصل ترجمه حدیث اوست که میفرماید اهل بیت  
مانند کشتی نوح اند کسی که اقتدا نمود با ایشان نجات یافت و کسی که از ایشان تخلف  
کرد هلاک کرد بدین جناب شیخ علی الله مقامه بعد از این حدیث عماد الهی خطاب  
نموده فرمود بگویند که کدام طایفه اولی و لاحقند با اقتدا نمودن و تبعیت ایشان کرد  
که در مذهب ابا و خود پیروی نموده اند یا ابا و ایشان که با اهل بیت بنی الله اقتدا  
تبعیت نموده اند و از پی افعال ایشان رفتند یا انا نکه از ایشان صرف کرد  
از طریقه ایشان گناه کرده اند و اقتدا نموده اند کسی که حضرت الله تعالی بضر طهار  
او نکرده مردم را به تبعیت ایشان امر فرموده و بنی خود را امر باستعانت از ایشان دعا  
نموده بلکه من بطریق جزم میگویم که اولی و لاحق به تبعیت مذهب امام است نه مذ  
غیر ایشان بچند وجه اول آنکه ایشان اخذ مذهب خود را از ائمه نموده اند که اعتقاد  
دارند بصفت و فضل و علم و زهد ایشان و کتابها و روضا بل و مناقب ایشان نوشته اند  
حتی علمای ثمانی نیز در فضل و مناقب ایشان تصانیف دارند مثل کتاب مناقب و کتاب  
غایت السؤل فی مناقب الال الرسول که این مفاذل نوشته که کتاب ابو بکر بن محمد بن  
مؤمن م که استخراج نموده اند از دوازده تفسیر و کتاب موفق بن احمد و کتاب

کشف الغم و غیر اینها و خصم نیز در مدح ائمه ایشان شریک باشند و کین مخالفین  
در ایشان نکرده پس البیت و بالقرون ایشان بدین روی کردن اولی و لاحق خواهند بود  
از ائمه که خصم در مدح او شریک نیست بلکه خصم و اطعنهما در ایشان هست و مطالب  
شنیعه را ایشان نسبت میدهند و اعمال قبیحه که جمیع امت در نقل آنها متفقند و  
ایشان را امام خود میدانند نیز نقل کرده اند و با ایشان ثابت میکنند پس هر عاقل میداند  
که کسی که کل امت در مدح و تعظیم او متفق باشند احواس است با اقتدا از کسی که چنین  
نباشد حتی درین زمان نیز مخالف و موافقان بلا در عید مسافرتها طی می نمایند  
تا بشرف زیارت ایشان برسند پس این تعظیمی که ایشان در دلهای میباشند حجت  
قاطع است بر اینکه ایشان را در نزد حضرت الله تعالی شان عظیم هست و هم حجت است  
بر اینکه ایشانند اما مانی که حضرت الله تعالی واجب دانیده حق ایشان را بر خلق و ایشانند  
حجتهای حضرت الله تعالی بر عاقلان بعد از آنکه آنحضرت رسول صلی الله علیه و اله ثابت  
کرده اند که واجب کرده بر امت خود تبعیت اهل بیت و از پی آنان ایشان رفتن و اقتدا  
با ایشان نمودن را در احادیث بسیار که طرفین در نقل آنها اتفاق دارند همان درین مقام نقل  
احادیث منقول از طریق امام است احتیاج نیست از جهه شهرت آنها در نزد عام و خاص آنها آنچه  
جمهور نقل نموده بسیار است و بعضی از آنها را مذکور سازیم بیکر از آنجا که در جمیع بین  
صحاح مستند مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود رَحِمَ اللَّهُ عَلَيَّ الْأَئِمَّةَ  
اور الحوق مع حیث ما دار یعنی الله تعالی رحمت کند علی و آل علی بگردن حق را با علی بنحو  
که برود و دیگر روایت نموده احمد بن مؤثر بن مردویه از چند طریق که حضرت رسول  
صلی الله علیه و اله فرمود الحق مع علی و علی مع الحق لن یفترا حقه بر علی الخ و  
اوراق گوید یعنی حق با علی و علی با حق است و هر کجا نشوند تا آنکه وارد شوند برین در

حوض و دیگر در مسند احمد بن حنبل از جابر روایت که حضرت رسول صلی الله علیه و اله  
بعلی بن ابیطالب خطاب نموده فرمود ای علی من و تو خلق کرده شد ایمن از یکدخت من صل  
ان در ختم و توفیق ان و حسن و حسین شاخهای انداختند پس کسی که بشاخی ان  
شاخها در او نیز حضرت الله تعالی او را بر عوشت داخل میکرد و اندوهم در مسند احمد بن حنبل  
از سعد مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود من در میان شما گذاشتم  
چیزی که اگر باز چنک در زمیند گمراه نشوید هرگز یکی کتاب الله تعالی که در یسما اینست  
کشیده شده از آسمان تا زمین و یکی عترت و اهل بیت منند و البته این همه و از هم  
جدا نشوند تا وقتی که در نوز حوض کوفت من رسند و دیگر در صحیح مسلم در دو موضع از  
نید بن ارقم روایت که او گفت در میان مکه و مدینه حضرت رسول صلی الله علیه و اله  
خطبه خواند و در آن خطبه فرمود ای مردم نزیادت است که بنیادین رسول رب من و من  
او را اجابت نمائیم پس من میگذارم در میان شما دو نقل اول کتاب الله تعالی است و نقل  
اهل بیت من اند و سفارش می نمایم شما را در اهل بیت خود و دیگر جا را الله علامه و مختار  
با سناد خود روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود که فاطمه سر رسول من است  
و در پس او بیوه دل منند و شوهر او نور چشم مراست و امامان اولاد او امای بر منند و  
ریشهای اند که کشیده شدن میان الله تعالی و خلق او پس هر کس که چنک زند با ایشان نجای  
می یابد و کسی که از ایشان دور کند باطل میگرد و دیگر تعابیر و تفسیر خود با سناد معتد  
روایت نموده که رسول صلی الله علیه و اله فرمود ای مردم بتحقیق که میان شما گذاشتم  
دو نقل را که دو خلیفه اند اگر دست بر زمیند باین دو هرگز گمراه نشوید یکی کتاب حضرت  
تعالی که ان ریشما اینست کشیده شده میان آسمان و زمین و دیگری عترت و اهل بیت  
من اند و این دو هرگز از هم جدا نشوند تا وقتی که من رسند در نوز حوض و حمیدی در

جمع بین الصحیحین از حضرت رسول صلی الله علیه و اله روایت نموده فرمود که من در میان  
شما میگذارم دو نقل را یکی کتاب حضرت الله تعالی که در ان هدایت و توفیق است و دیگری  
اهل بیت من اند و در مسند احمد بن حنبل روایت است از رسول صلی الله علیه و اله که فرمود  
نجوم امان اهل آسمانند هر گاه نجوم بر طرف شوند آسمان بر طرف شود و اهل بیت من  
امان اهل زمینند پس هر گاه اهل بیت من بر طرف شوند اهل زمین بر طرف شوند و دیگر  
موقوف از احمد این حدیث را روایت نموده در صحیح بخاری در دو موضع و بدو طریق  
از جابر بن عین مرویست که رسول صلی الله علیه و اله فرمود که مردم در کذب است ما  
که دوازده خلیفه بر ایشان و ای آنروند و کلاً اینها قریش باشند و در روایت دیگر و آن  
گفته که فرمود همیشه اسلام عز بن است از دوازده خلیفه و کل ایشان از قریش باشند  
و در صحیح مسلم از رسول صلی الله علیه و اله مرویست که فرمود پیوسته دین اسلام  
بر پاس است تا وقتی که قیامت قایم شود و بر مسلمانان واجب است که دوازده خلیفه اند که هم  
ایشان قریش باشند و دیگر در صحیح ابی داود و در جمع بین الصحیحین و در تفسیر سید  
مسطود است که چون ساره از مهاجر گمراهت نمود حضرت الله تعالی وحی کرد با بر اهل بیت  
که اسماعیل را با ما درش باین بجای که از ابی قحافه میدنماند یعنی مکه و من زینت او  
مستخر خواهم گردانید و ایشان را مسأط میگردانم بر کسی که بمن کافر شود از ایشان  
بنی عظیمی ظاهر میگردانم و دیگر از مسروق مرویست که او گفت جوانی پرسید از عبد الله  
مسعود که حضرت رسول صلی الله علیه و اله چند خلیفه فرمود که بعد از حضرتش خواهند  
بود پس از مسعود بان جوان گفت تو کم ستره این سؤال را تا حال کسی از من نکرده و چون تو  
پرسیدی میگویم بتو که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود که بعد از حضرتش دوازده  
خلیفه خواهند بود مساوی عدد نقبای بنی اسرائیل و این باب است و ابای از تفسیر لیسار

و اگر بد کردی ایشان تمام کلام بطول می انجامد و وقت را وسعت آن نیست و این احادیث  
که مذکور ساختیم دلالت دارند بر این که اقتدا نمودن امت با اهل بیت مأمور است و واجباً  
به تبعیت ایشان و قتل جستن بطریق ایشان و ایشانند دوازده خلیفه از ذریه حضرت  
رسول الله صلی الله علیه و آله در امت هیچ فرقه خلافت را بعد از او در حضرت نموده مگر جماعت  
امامت که ایشان قایلند با امامت دوازده امام که مشهورند در فضل و علم و زهد در نزد  
کلی امت این واجب است اقتدا نمودن با ایشان و مسألت کردیدن بطریق ایشان پس از اینها  
که گفتیم ظاهر می شود که مذهب امامیه واجب الاتباع است و چه ستم آنکه بهترین مقالات  
و نیکوترین اعتقادات در اصول و فروع الشریکه مذهب امامیه بر آن مشتمل است و این  
بر کسی که اطلاع بر اصول و فروع مذاهب داشته باشد و تقلید و شبهه مانع او نباشد ظاهراً  
و حکم می نماید که مذهب امامیه نیکوترین مذهب است که امت اختیار نموده اند و ایشان لایق  
ترند با اقتدا و ایشانند مصادق قول حضرت الله تعالی که فرموده الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْقَوْلَ  
وَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ يَعْزِزْنا جماعتی که می شنوند هر قولی را و تبعیت می نمایند نیکوترین آن  
قولها را زیرا امامیه در اصول و فروع و تعظیم بنیاد و امامان بخوبی می نماید که در اصول  
و دیگر نیست زیرا ایشان منزله میدارند حضرت الله تعالی را از نسبت رؤیت اتحاد  
و حلول و معافی قدمه احوال و خلوص افعال عباد و رضا بکفر و فسوق و نسبت قیام و دروغ  
و بودن افعال و بیغرض و میگویند حضرت الله تعالی بندگان را تکلیف با الاطاعت نمیکند  
و اعتقاد دارند که انبیا از صغیر و کبیر و از خطا و ذلل لشیان از اول عمر تا آخر  
عصمت را داشته اند و هم چنین امامان را معصوم میدانند از خطا و عصیان و میگویند  
که امام باید که اعلم و افضل باشد از رعیت و نسبت شرف از جمیع باشد در مذهب اهل سنه  
همه اینها را برخلاف اینها اثبات می نمایند چنانچه تشبیه اتحاد و در حلول بوجهت

جمعیست و رؤیت بصری و معانی زاید را بر حضرت الله تعالی ترجیح مینمایند و میگویند که  
در وجود فاعل نیست مگر حضرت الله تعالی و جمیع معاصی و قیام و شرف او خلق مینمایند و  
اراده او است و بندگان محب و بند در فعل و او را نیست بکفر و عصیان و بندگان تکلیف  
زیاده از طاقت میگذرد و بر انبیا کفر و عصیان و لشکان تجویز مینمایند و از برای پیغمبر خدای  
چند نسبت میدهند که دلالت بر ویست و خست او میکند بکلی از انجمله اینست که روایت  
که حضرت زین العابدین ظاهر را در کتک گذارد و بعضی صحابه حضرت زین را بر آن اخبار کردند و اینها دیگر  
روایت کرده اند که حضرت زین جنبه اخل محراب شده با مردم نماز گذارد و استماع لعنت نمود  
غنا شنید و استاده پول کنه در بازی با استینه های خود در قصر کرد و غیر اینها هم خبرند  
با حضرت نسبت میدهند که از او اینهم صد و شصت صحیح وارد و میگویند برخلافی که  
واجب است اطاعت اند خطا و عصیان و کبیر بر جایز است و دیگر میگویند که امام لازم که بما احتیاج  
امت عالم باشد و جایز است که در فتوی رجوع بر عیت نماید و از ایشان استفاده کنند و لازم  
نیست که بما احتیاج امت عالم باشد و جایز است که در فتوی امام افضل و شرف از  
رعیت باشد و در اسلام لازم نیست که امام مرتبه اعلی داشته باشد و اینها که گفتیم اصول  
بود اما در فروع جماعت شیعه امامیه قیاس و استحسان و عمل برای جایز میدانند و در  
فتاوی مضطرب مینماید و در مسایل اختلاف ندارد و تکفیر بکفر نمی کنند و اقتدا  
بهم احرام نمیدانند بواسطه آنکه اخذ فتاوی و احکام خود را از ائمه و ذریه حضرت رسول صلی الله  
علیه و آله که اعتقاد عصمت با ایشان دارند نموده اند و ایشان صلوات الله علیهم اخذ علوم از  
نموده اند تا بعد از آن منتهی شده پس فروع ایشان محکم تر است از فروع دیگران و شرع ایشان  
در بعضی مباحث شرعی است و در ایشان از هر دو بان تمام تر است و غیر ایشان عمل بقیاس  
و استحسان و برای مینمایند و متفرق بینها و فرقه گردید هر فرقه روایان و احادیث از جماعتی

روایت میکنند که فسق و تعدد بگذراند ایشان ظاهر کرده اند و هر فرقه از ایشان طعن میکنند یکی  
و از یکدیگر بگریز می نمایند که هر فرقه فرقه دیگر را تکفیر میکند و با امامانی تبعیت مینمایند که  
جائز الخطا و معاصیانند و مواخذان پیغمبر را مضمحل ایشان نموده اند و از اهل بیت پیغمبر خود  
مخوف گشته اند و وضع شرع برای خود نموده در شرع پیغمبر خود تصریفها کرده اند و حرام  
الله تعالی را حلال و حلال حضرتش را حرام کرده اند و در فتاوی مخالف منقول و معقول عملند  
و سبب اینها که کفایت بر اینست که اخذ علم بحلال و حرام را از کسی نکرده اند که گذر خطا از وجوب  
نیاشد و کون شیعه امامیه چون حلال و حرام و احوط و اجتناب از معصوم و بواسطه معصوم  
از حضرت الله تعالی و رسول صلی الله علیه و آله اخذ نموده اند پس خطا و زلل عفو و غلطی بخلاف  
غیر ایشان و کسیکه اطلاع داشته باشد در اصول مفرغ شیعه امامیه و غیر ایشان میداند که آنچه  
گفته شد همه مطابق واقع است پس کون شیعه امامیه و غیر ایشان فرقه ناجیه باشند  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنانچه ابو بکر بن محمد بن مؤمن شیرازی که اعظم علمای  
شماست در کتاب که انرا از تفاسیر و فائده کانه الخراج نموده روایت کرده که چون حضرت رسول  
صلی الله علیه و آله فرمود که بعد از من امت من منقره و بهفتادوسه فرقه خواهند شد بکفر فرقه  
از ایشان رستگار و باقی در آتش و ذوق خواهند بود بکفر فرقه از ایشان علی بن ابیطالب علیه  
السلام گفت یا رسول الله فرقه که رستگار باشند کیان حضرت رسول صلی الله علیه و  
فرمود انانند که همتست بتو و اصحاب تو اند پس از حدیث هم دلالت دارد باینکه تا بعد  
اهل بیت و هر کس که اقتدا بایشان داشته باشد فرقه ناجیه اند که رستگارند و از جهت  
اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله تجویز نموده امت خود را باقتدا و پیروی ایشان  
بر کمال است که پیروی ایشان نمایند ما جز می دانیم که فرقه رستگار ایشان و پیروی ایشان  
فرقه ها لکن انانند که از ایشان مخوف گردیده اقتدا بغیر ایشان کرده اند چنانچه حدیث مشهور

صفت علی

متفق علیه که رسول صلی الله علیه و آله فرمود اهل بیت من مانند کشته فوجند هر که در آن  
در آمد نجات یافت و کسی که از آن تخلف نمود جز نشد هم مؤید بر اینست و مثل اینها در آیات  
و احادیث بسیار است که دلالت دارد که پیروی رسول الله صلی الله علیه و آله و آل اجداد و اطراف  
نجات و هدایت است چون سخن جناب شیخ اعلی الله مقامه بانجام رسید ملای هر وی بنا بر  
قول مشهور که زود میخ اهلی بر سنک و قول مشهور دیگر که تربیت نا اهل بچون کرده اند  
در کتب است در جواب گفت اینها فی را که ذکر کردی که دلالت دارد بوجوب اتباع اهل بیت  
و ایشان فرقه ناجیه اند تلبیس بر سماع است بجزهای واحد اهل سنت هم از جهت مذ  
و امامان خود مدحها دارند مثل آنچه تو گفتی بلکه زیاده از آن و مذمت مذاهب غیر خود میکنند  
باقی و جمعی حضرت الله تعالی فرموده کل حزب بما لدهم فرج و انصاف بر اینست که  
مشغول مدح و ذم نشوند زیرا با مدح و ذم با بدست و اسع و کلام بسبب ان از نظرین بطول  
مجا نجامد جناب شیخ چون از این سخن را شنید از جهت مصلحت یا از تنگ وقت گفت  
گفتی و با نصاف تکلم نمودی با قسم او باقی گوید که در این مقام جناب شیخ مسأله در  
سیسی نموده و این از جنابش سزاوار نبود که هر وی در این قول بهمورد منصوب با نصاب  
کرماند زیرا آنچه را که جنابش در این مقام از جهت وجوب اقتدا با اهل بیت علم السلام و فرقه  
ناجیه ایشان و پیروی ایشانند مذکور ساخت متفق علیه است و آنچه را که هر وی رعوی  
نموده که احسان در مدح امامان و مذهب خود گفت ماند مختلف فرقه و مخصوص ایشان است  
و خصم را در هر یک از آنها حرقها هست و مختلف فرقه در افاده علم که انانند متفق علیه است  
پس بنا بر این هر وی کمال بی انصافی و کمال شقاوت درین قولش بکار برده و جناب شیخ در  
از او چشم پوشیده گفت یا دست گفتی و با نصاف تکلم نمودی حاصل کلام آنکه جناب شیخ  
بعد ازین مسأله بهر دو خطاب نموده فرمود لکن چه میگوئی در ان احادیث که دلالت دارد

برحمت خلتا بد و از دود و در کتب معتبره شما مطور است و من از برای خود اینجا اراد نمودم <sup>ا</sup> با  
نرا بنیست که دلالت بر حجت امامیه دارد که ایشان تخصیص دادند امامان خود را بدو از  
از ذریعت رسول صلی الله علیه و آله و هیچ یات از فرق اسلامیه چنین نیستند هر چه گفت  
این احادیث معارض اند بمثل و کناه از و التست جناب شیخ فرمود که این احادیث با اعتبار  
که طرفین در نقل اینها اتفاق دارند در رجال هر دو منسوق در نقل آنها در جهت و غیر کذب  
مجدد تو امر رسیدند در نزد امامیه پس واجب است که باینها عمل نموده احادیث معارض آنها  
که یکطرف نقل نموده ماند ترک نمایند زیرا حدیث متفق علیه معارض میشود بعدی که متفق  
علیه نباشد و خصم در نقل آن منفرد باشد و عاقل باید که مختلف فیه نماید و اقم او را  
گوید که سزاوار این بود که این جواب پیش ازین در مقابل قول اول هر دو واقع شود و اول باضا  
منسوبت کرد اند چنانچه ما کردیم حاصل آنکه جناب شیخ بعد ازین جواب فرمود مع هذا روای  
دیگر هم داریم بر حقیقت مذهب شیعه امامیه و بطالان مذهب غیر ایشان و این را اکثر بید و اند  
در شهرت مجدد است که انکار نشایسته هر دو گفت کدام است آن جناب شیخ فرمود که  
شاهد حسین علیه السلام در هر مقامی جمع کثیری از بلاد دور و نزدیک از جهت <sup>آنحضرت</sup> زیارت  
صلوات الله علیه حاضر میشوند خصوصاً در شب اقبال رجب که امامیه و اهل سنت در مشهد  
میشوند و جمع دیگر که بعثت کوری و برص و حرام گرفتارند و انا که زمین گیر شده اند  
حاضر میگردند پس هر یک ازین جماعت که بعقل مذکور که متاثرند اگر از مذهب اهل سنت <sup>تبعی</sup>  
نمایند از روی خلاص از آن علت شغلی باشند و کسیکه از آن مذهب پیروی نماید در آن  
یا حق میماند و شفاعتی باید در هر سال از پنجصد خلاق بسیار از اهل سنت مذهب امامیه  
دری آیند چون چنین معجزه را مشاهده می نمایند ایات او را بدو این واقعه عجیب مگر است که  
مذهب امامیه بر صواب و مذهب اهل سنت باطل باشد و بر هر کس واجب باشد که از مذهب خود

تبری نماید و مذهب امامیه در آید ملائی هر دو گفت کسی در اینجا هست که این معجزه را  
دیده باشد سبب محسن رحمة گفت که این متواتر و ثابت است و انهایی که باین مشهد  
رسیده اند همه در نقل این متفقند و کسی انکار نمیکند خصوصاً اعرابی که در اینجا بوده اند  
خود مشاهده نموده اند و اهل صلاح و دین بودند این معجزه را بمن نقل کردند ملائی هر دو گفت  
این حجت واضح است جناب شیخ رحمة در رساله خود فرموده که چون سخن باینجا رسیدند  
اذان جمعه گفت پس همه از برای نماز برخواستیم و دیگر میان من و ملائی هر دو اجتماع <sup>نمود</sup>  
لکن سبب محسن بعد از چند روز بان برخورد فرمود که او را مذهب پیروی یافتیم و گفت  
اراده من اینست بمشهد حسین علیه السلام بروم و آنچه شما نقل کردید اگر بر من ظاهر شود از  
مذهب اهل سنت بیزار خواهم گردید و شیعه خواهم شد و بعد از آن از حال او چیزی معلوم  
نماند و در عقاید رساله جناب شیخ طایفه فرموده است آنچه میان من و ناضل <sup>هر دو</sup>  
رواد و الحیدر بن ابی العالیین و صلوات الله علیه استند تا محمد و اله الطاهرین و سلم تسلیه اکبر  
گشایی و گفته که در صبح جمعه بیست و یکم ماه شوال سنه هفتصد و سی و نه از هجرت <sup>شعبه</sup>  
صلوات الله علیه و آله فراع از نوشتن این رساله حاصل شد در دو کجاست کمال علما  
ماوراء النهر علیهم ما علیهم بر کفر شیعه و باحث فتد و غارت و استیصال ایشان را اقم او را گوید  
که در اوایل جلوس شاه کیکی استان جت مکان شاه عباس مایض اسکند الله تعالی فرمود  
جانان را باعتبار ضعفی که از تا ثیرات فلکی عارض طایفه احمده شیعه است اعتراف دادیم الله تعالی  
شرقا شد بود طایفه ضالاه او بکینه بنابر کم فرستی و بیچانی که لازم ذات خیر مال ایشان است  
فرض قیمت و التست بلای مشهد مقدس علی ساکنها التلام را محاصره نمود و قتل و غارت اهل  
بلد شریفه را و خاطر نامبارک خود قرار داده بودند پس فقها نماز مشهد مبارک کنایه بفرمان  
فرمایان لشکر یعنی وطنیان که مستی بعد از الله خان بود نوشتند معنوی این بود که بچه دل جانا

خان و لشکر بان ایشان محاصره مشهد مقدس و استیصال مردم آنجا را که اکثر ایشان <sup>زرتشت</sup>  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله اند بر خود جایز دانسته اند و دست نهی غایت و قتل  
جان و مال و مزایع اهل این شهر و اوقاف سرکار فیض انار حضرت امام علیه السلام کشاده  
و چون بواسطه آن نویسنده بان سرکرده اهل بخی و طغیان رسید بعلما که ملازم <sup>ب</sup>  
بعضی انتساب ان شقاوت مآب بودند و فتوی جوان امور مذکوره داده بودند و بود  
جواب انرا در سلسله تحریره را درند و ادله که دلالت بر جوان این عمل ناشایست دارد بنویسند  
و ایشان جوابی که مشتمل بر ادله کاسده و وجوه فاسده بوده در اباحت ان اعمال <sup>نویسنده</sup> شیعه  
فرستادند و چون نویسنده بعلما مشهد مقدس رسید <sup>نویسنده</sup> و لا تا محمد بن فخرالدین ستمدار  
که یکی از فضلاى آن بلده مبارکه و از جمله خدمه ایشان ملائک با سببان و مدتی بر یکی  
مدارس آنجا بود جوابی شافی وافی که مشتمل بر دفع ان ادله کاسده بود و نویسنده فرستاد  
و چون ان نویسنده بنظر شقاوت اثر عبد الله خان رسید همان علما را مامور کرد <sup>نویسنده</sup> و ایندین  
جواب بان و ایشان هر چند فکر کردند در هیچ فقره ازان رخنه نتوانستند که لا علاج بان  
سرکرده اهل ضلالت گفتند که گفت و شنید بان <sup>نویسنده</sup> و این سبب ضعف اعتقاد مردم میشود پس باید  
که آیات قرآنی و ازین نوشته بمقام بیرون آورد و در دفتر حاضر ان ان نوشته را در التشریح  
انداخته باید سوخت و گفت که حرف ایشان قابل جواب نیست و از چنان کردند این ضعیف را  
بخطا رسید که درین فصل از جمله عربی تا غیرین ادله فاسده کاسده ان اشقیاء مذکور است  
و در فصل بعد ازین انشاء الله تعالی جوابی <sup>نویسنده</sup> و لا تا محمد مذکور هر حمد الله را ایراد نماید از جمله  
زیادتی انتفاع طالبان حق و اگر چه استدلال علماى ضلال شعاع و ابداء التهریب جواب مویلسا  
محمد طاب ثراه بطریق سایر مناظران که درین کتاب مذکور است در بلیت مجلس واقع نشده <sup>نویسنده</sup> لکن  
باعتبار قریب مسافت و در حکم مناظره در مجلس احد است نوشتن او را اولی و بدو ادله فاسده

کاسده و نامه باطله انضالات شعاران این است که گفتند اندر پوشیده نیست هیچ  
مؤمنی عالم که تعرض باموال کسی است که کوبیده لاله الا الله اند مادام که ان ایشان افعال و  
اقوالیکه موجب کفر نیست صادر نشود و عمل بطریقه مرضیه سلف و ائمه اثن عشره صلی الله  
عنه مینمونه باشد بجایز نیست اما وقتیکه با تکلم باین کلمه مذموم است و عیانت  
و طریقه عمل و اقتیازا با کلیه <sup>نویسنده</sup> و مجور کرده مؤمنان را با مان اول نکذایشان اظهار طریقه  
شیعه شیعه نموده سبب لعن حضرت شیخین و ذی التورین و بعضی از اوج طاهرات  
رضوان الله علیهم جمعین که کفر است تجویز کنند بر پادشاه اسلام بلکه بر سایر نام بنا  
بر اهل مملکت عالم قتل و قلع آنها اعلاء اللقب الحق واجب لازم است و تحریب بنیاده و بسند  
اقوال ایشان جایز و اگر پادشاه و خلیفه دوران خلد الله تعالی ظلال جلاله علی رؤس المسلمین  
لله یوم الذین در جهاد که با تقاف علما و اجماع واجب بطریق حضرت رسالت و اصحاب کرام  
و اولاد عظام است با وجود استطاعت و قدرت تساهل نماید چگونه از جمله جواب  
سؤال ملک متعال یوما لا یجزی نفس عن نفس شریکاً و لا یقبل منها شفاعة ولا یؤخذ  
منها عدل ولا یلم ینصرفن که باید کرمیه و لستمن الذین آرسک الیهم و غیرها ثابت شد  
تواند بیرون آمد و بر هر عالمی که بمقتضای عقل رفعت و روایات و احادیث و اخبار تأمل نماید  
ظاهر میکرد که جماعتی که مشرف بشرف صحبت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شده <sup>نویسنده</sup>  
بصیحت و خدمت مرتبه داشته ساهل و ادعای کلمه <sup>نویسنده</sup> و در کتاب انحضرت مقابل نموده  
باشند خالی از شوائب نقصان و مستحق جنان خواهند بود خصوصاً آنها که بمقتضای ایه  
کرمیه <sup>نویسنده</sup> لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرِ لَشَرِيفِ رَضْوَانِ  
مجان مشرف گشته اند اولئک الذین تصدقوا لله فیهم اقلین و منک نیست که حضرت  
شیخین و ذی التورین رضوان الله علیهم اجمعین ازین جمله اند و بمصاهرت و بحالت انحضرت

معزز و مکرم اند و صدق عظیم را حضرت عظیم در کلام قدیم صاحب نامید کما قال اذ يقول  
لصاحبه لا تخزن و ما ينطق عن الهوى ان هو الا نطقى <sup>عقبت</sup> بوجع اجمع اقول و انما  
بموجب و محاسن و اغضرت کمال عظیم و توقیر ایشان میداشند و در توصیف هر يك اتحاد  
کثیره دارد کشته پس منکر کمال ایشان در کمال کمالی و خذلان و با حقیقه منکر قرآن و  
کنند نقض ایزد انزوی جان بوده باشد و معتقد ایشان مضمون متابع ان سرود بود  
باشد بنا بر فرموده قرآن کنتم محبوسون لله فأتبعوني محبوسون لله و تعقروا لکم امید  
هست که شرف محبوبیت سبحان و غفران برسد و ایضا شجاعت و الهتمام <sup>میرالمؤمنین</sup>  
علی رضی الله عنه در اعلا حق از ان مشهور تر است که بر کسی پوشید مانده و اینجانب  
متابع و متابعت خلق با ایشان بوده و خودین متابعت و متابعت نموده پس اینجانب  
که ایشان نقض یا تحضرت میکنند غافلند از این که بنوق نقض آن جناب کلام عظیم  
و ایضا حکونه نیست کردن صدیق رضی الله عنها با آنکه متفق علی است که شرفش  
انحضرت یافته و محبوبان سرود بوده بعضی امور شنیعه یا شنیدنی ان جایز باشد و در  
مجید واقع است الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات و الطیبات للطیبین <sup>و الطیبین</sup>  
الطیبات پس ملاحظه باید کرد که نسبت به جنس با و نسبت به کمال مضمونش و ایضا وجه کینه  
با زاری که نسبت با شنیعی کنند آن بازی در کمال رحمت میکرد پس چون صاحب  
فراش خیر البشر با مثال ان چیزها که بعضی از طایفه شیعه نسبت میدهند نسبت توان  
داو بغض با الله من ذلک فاعتبروا یا اهل الالباب و اگر بعضی گویند که زنا مثل ان امور  
واقع شده و نخواهند شد شک نیست که این قسم املاط را میشنود و وضع نمیکند پس  
ایشان نیز حکم انها را داشته باشند و آنچه نوشته اند که بحکم لا تا کوا اول الکفر  
بتینکم بالباطل و حیث لا یحل مال امره الا مرطیب نفس چکنه اطلاق محصولات

وزراعت مشهد مقدس حلال باشد جالب نسبت که در رایه و حدیث اموال تخصیص  
بمؤمن و مسلمان یافته و آنچه بتواتر ثابت شده که جماعت شیعه شنیعه میکنند و معصومند  
که از زمره اهل اسلام و ایمان برآمده اند و این ایله بنا بر مفهوم مخالف که بعضی علما  
اعتبار کرده اند آیات و احادیث دیگر که احتیاج بنوشتن نیست دلالت دارد بر آنکه  
قتل و غارت اموال و سوختن و ویران کردن باغات و غارت و غارت اهل کفر جایز است  
و هیچکس با در بخلاف نیست و ایضا حرب با جماعتی که تبعیت پادشاه اسلام خلیفه  
نمایند و بعد از تبعیت عصیان و زندقه جایز است با اتفاق علی هر چند این جماعت  
کفر فوجید و مسلمان باشند و برین و است حریم که اسد الله الغالب علی ترابط  
در زمان خلافت خویش کردند و ازین قبیل است حریمی که علی حضرت خاقان با  
ان مسلمانان نموده و آنچه نوشته اند که زنا عات و باغات اطراف مشهد مقدس وقف  
سربکار هزار فاضل انفا است که ابا و اجدا و خاقان وقف کرده اند چون این دیاران جمله  
دارا نیست و نزد لشکر اسلام موقوفات ممتاز و معین نیست حکم سایر باغات و زندقه  
دارد و معتدیری که تعیین و امتیاز یا بد مصرف انها از مسلمانان خواهد بود و قتی که  
بصرف غیر سپیده باشند خلیفه را جایز است که از ان باغبانان و اهل لشکر اسلام حلال  
کراند و آنچه نوشته اند که اکثر ساکنان این دیار ذریه پیغمبرند بر تقدیر تسلیم کویا الله  
لهن من اهلک ان علی غیر صالح دانسته اند و آنچه نوشته اند که علیا تخصیص ایشان  
نموده اند ممنوع است و در مکه و مدینه و شام با علما صحبت داشته اند هر که در یکی  
به بهبوی نداشت دیدن روی نبی سوری نداشت و آنچه نوشته اند که علیا حسین  
ایشان نمودند ممنوع است و بر تقدیر تسلیم بنا بر عدم اطلاع بر عقیده فاسد ایشان  
خواهد بود و آنچه نوشته اند که رجبان جمله اشهر حرام است و قتل و حرب و ان باجها

که در تنگنای ظلمت کن احوال و ایهیه اهل بدعتی و طغیان جولان نماید و در ذکر  
 جواب مولانا محمد بن فخر الدین رستم داری رحمه الله استدلال علمای ما و الله بهر کس  
 و کفر با برایشان ثابت و محقق گردانیدن و آن ابراست که میفرماید نیاچ انکار و شطک  
 در و بران فاضل ما و الله هدا ۴۰۸م الله و با ناسبیل النشاد و حفظهم و آبا ناعن التعسف  
 بوقوف پیوسته و در انبیا با آنچه صواب و موجب اجر و ثواب است مذکور میشود بر روی حکمت  
 ارای حضرت عالیان مخفی نیست که حضرت سید المرسلین بر وجهی که در کتب اهل سنت و  
 شیعه و مسلمانان است با منابعت کتاب الله و عشرت طاهره مامور ساختند و چون  
 حضرت امام الحرم و الاثنی عشر ساطان ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثناء در بلاد  
 بحرم غریب واقع شده اند اقامت اوراق کوپید این حرور و محمد خادم برای احترام خدمت آنحضرت  
 و بواسطه فحوص و برکاتی که از روح مطهر آنحضرت یافته و ذکر آن در حقیقت مناسب  
 از سایر عشرتیهام ملان است ایشان را اختیار کرده مذکور لباس الفتن دارد بدان اوزن بات  
 کلفت و جعبه میل و عناد نسبت بطایفه بعد از تقیست و تحقیق در امور و در تحصیل  
 کرده آنچه بمقتضای حدیث و قرآن موافق با مملکت متار است اختیار نموده از روی انصاف  
 کلمه چند بعرض میرساند اگر قبول انظار افادت اثار حضرت عالم بقدر شود و نه اولاد و الا  
 شعر من آنچه شرط بلاغ است یا تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر خواه مالال و ممیق  
 این محبت کیسه صاحب دالت کامل با نصاب شامل باشد میتواند بود و آنچه از طلبه  
 ما و الله واقع شده بنا بر مثل طعن اهل خراسان که چون آنها بقاضی روی ریاضی <sup>معتبر</sup>انی  
 نیست چه فضلاء و مذهب حضرت ائمه اثنی عشر مجلس سالی ایشان مشرف نشاندند و  
 علمای اهل سنت چنان خاطر نشان کرده اند که مذهب شیعه مبتدع و مخترع است و اصلند  
 و اگر بعد از تحقیق حال و تفهیم اصول و احوال غیر بقین در اختیار اخذ مذهبین امری <sup>سند</sup> نماید

که در مقام حرب نیستند جایز نیست جواب ایشان است که حرم است مفسوخ است بنا  
 بر احادیث صحاح مشهور بعضی از غزوات امیرالمؤمنین ۳ و رفیق انجمن است بر سر عادی  
 درین شهر نیست برین و آنچه نوشته اند که ایله و ما خلقت الجن و الا انزل الای بعد از آن  
 حکما است در ان شکی نیست لیکت نیز شک نیست که جهاد با کفار انا عظم عبدا لست و  
 بر انجاعت که تزلزل عبادت نموده سبب لعن کابرینما باشد و انرا مکفر و نوب و باعث <sup>سند</sup> فحاشا  
 با آنکه متعین و متیق است که در لعن شیطان که نصوص بر ملعونیت او ناطق است  
 قرآنیست و عجب است با آنکه در میان ایشان جمعی هستند که معانی ظاهره آیات و احادیث  
 میتوانند دریافت نمایند و در ترجمه آیات و احادیث مکتوبه اظهار این معنی نموده اند  
 مذهب ظاهر بطلان بر نمیگردند و تبعیت ائمه اثنی عشر و سلف نمی نمایند و قد بدتیا  
 الا ایات یقومون یعقلون و اگر بعضی از مضامین ائمه ای نموده از بعضی ائمه و سلف در <sup>تفسیر</sup>  
 معتقدات فاسد چیزی برایشان رسانیده اند یا در آنچه ذکر کرده شده کسی را  
 باشد باید که در نفس خود عبودیت را بیرون فرستند تا امان داده با بعضی از ملازمان  
 کاب همایون مناظره نماید باشد که مذهب حق بر هر کس ظاهر شود و السلام علی من اتبع الهدی  
 و اقم اوراق کوپید آنچه درین فصل ازین طایفه ضالده مضاه مسطور و کرمید نهایت مدلت  
 ایشان و خلاصه برهوده و لایعنی این طایفه است که در با حقیقت مذهب فاسد خود بطلان  
 طریقه حقه شیعه میگویند و چون در فصل بعد ازین بطلان اقوال الا طایل و فقرات بیهود  
 ایشان از جواب مولانا محمد رستم داری رحمه الله با سهل و جمعی معلوم میگردند این صغیر  
 متعرض بطلان نشد و مراد از تحریر این اقوال و ایهیه درین کتاب ظهور بطلان و نشان  
 طریقه و فلسفی فطرت این جماعت است بران کیا و طالبان مذهب حق نیز حقیقت بطلان  
 مذهبیان احوال اهل مذهب پیشتر ظاهر میگرد و الا قلم مشکین رقم را کی یاری ان بود



بحکم کلام الماولک ماولک الکلام مطاع ومنتقا وخواهد بود بجلا ووطر نوشتیحه وستی کتب  
کثیره در حدیث مضبوط شده اما احادیثی که متفق علیه هر دو فرقت است معتد است  
احتیاطا لامعنی است که آنچه متفق علیه باشد برای منافات مختلفه تر از نشود زیرا  
اهل اسلام منحصر درین دو فرقه اند چه اگر خلیفه جوی بعد از حضرت پیغمبر بلا فصل حضرت  
ابوبکر رضی الله عنده لم یؤد رسول الله را میدانند اهل سنت اند و اگر حضرت امیر <sup>المؤمنین</sup>  
علی <sup>رضی الله عنه</sup> مطالب علیه السلام را میدانند شیعه اند و قول ثالث نیست بر آنچه متفق علیه  
فریقین باشد جمع علیه اهل اسلام است و ترکه جمع علیه برای مختلف علیه نبیه باطل بعد  
تمهید از مقدمه ماث کوئیم آنچه مرقوم قدام افادت و رقم حضرت عالیات شده بعد از تصحیح  
و تلخیص حکم بکفر شیعه ال پیغمبر است بدلیل معدوده و دلیل اول آنکه حضرت پیغمبر <sup>صلی الله</sup>  
علیه وآله مدح خلفای ثلاثه فرموده اند و بعضی از حضرت بمقتضای آیه کریمه <sup>سَطَّقَ</sup>  
عَنْ مُحَمَّدٍ أَنْ هُوَ الْأَوْحَى الْيَوْمَى وَحَاسَتْ وَشِيعَةٌ كَذَمْتِ الْإِثْنَانِ كُنْتُمْ عَافِيَةً وَحَى  
میکنند و مخالفان و حاکمان جوامع است که ازین دلیل قبح خلفای ثلاثه و بطلان  
خلافت ایشان لازم می آید زیرا در شرح مواضع از آمدی که از اکابر علمای سنت است <sup>منقول است</sup>  
که قریب بوقت رحلت حضرت پیغمبر در میان اهل اسلام مخالفت واقع شده و مخالفان  
این بوده که حضرت پیغمبر <sup>صلی الله علیه وآله</sup> در روز الموت فرمود ابوبکر بقراس کتب لکم  
شیئا لا تصدقوا بعدن یعنی بسیار دیدن از برای من کاغذی تا بنویسم آن برای شما چیزی که  
بعد از آن گمراه نشوید و عمر یارین را ضولش گفت که در آن الرجل غلبه الرجوع و عندنا کتاب <sup>الله</sup>  
حسبنا یعنی بدرستی که این مرد را مرض غالب شده و در پیش ماست کتاب الله و آن  
ما را بس است پس صحابه اختلاف کردند تا او از بس ارشاد و حضرت پیغمبر ازین معنی انزوره  
فرمود که بر خیزید که در پیش من نزاع سزاوار نیست و این حدیث در اول صحیح بخاری

و در اکثر کتب اهل سنت عبارات مختلفه مذکور است و مخالفت و بیتم آن بود که بعضی  
قضیه من بود حضرت پیغمبر <sup>صلی الله علیه وآله</sup> را لجمی با مقرر ساخته که همراه اسامه بسفر  
رفتند و بعضی از آن جمع تخلف نمودند و بعضی از حضرت رسیدند حضرت مکرر بمخالفت نمودند  
که حضرت جلیس اسامه <sup>رضی الله عنه</sup> من تخلف عنده یعنی برید و ملحق شوید باشک اسامه  
مع هذا آن بعضی متابعان نکردند پس کوئیم امری که حضرت پیغمبر <sup>صلی الله علیه وآله</sup> را در باب  
نوشتن وصیت فرمودند بمقتضای آیه کریمه مذکوره و محاسن و منعی که عمر کرد و در  
و محاسن و منعی که عمر کرد و در و حقی گفته باشد و علی <sup>رضی الله عنه</sup> را در مدینه و علی <sup>رضی الله عنه</sup> را در کوفه  
و <sup>عَنْ كَمِ تَحْكُمُ</sup> نَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ یعنی کسی که حکم نماید چیزی که در کتاب  
الله تعالی پس آن کفرانند و کافر قابل خلافت حضرت پیغمبر <sup>صلی الله علیه وآله</sup> نیست  
هر گاه که در رساله جلیس آن نوشته شود بنا بر دلیل شما لازم است که ابوبکر و عثمان نیز  
خلیفه نباشند تا خلافت اجماع مرکب نشود چه بمذهب جمهور اهل سنت هر سه ایشان <sup>خلیفه</sup>  
و بمذهب شیعه هیچکدام خلیفه نیستند این که عمر خلیفه نباشد و ابوبکر و عثمان باشند  
موافق رای هیچکس از اهل اسلام نیست و نیز تخلف از جیش اسامه بمقتضای دلیل مذکور  
بکفر و مختلفان خلفای ثلاثه اند و اتفاق از هر یک از دوایتین مذکورین بوجه متکثر  
اثبات مذهب شیعه و فخر خلافت آن لازم است علی <sup>رضی الله عنه</sup> را و تفصیل آن درین صحیفه <sup>تکمیل</sup>  
و الله بحق الحق و هو یهدی السبیل و چون حضرت در صحیفه شریفه اعتراف نمودند که فعل  
حضرت نیز و محاسن و الواقع اینست که ال پس کوئیم خراج حضرت پیغمبر <sup>صلی الله علیه وآله</sup> را از مدینه  
بالظاهر و محاسن و آوردن عثمان او را بمدینه و تقویض نمود با و و تعظیم او کفر است بد  
وجه اول دلیلی که حضرت فرمودند وجه دوم قول تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله  
و الیوم الا حیح یوادون من حاد الله ولو كانوا اباؤهم او اخوانهم او عشیرتهم یا قوم اوراق

گویند که ترجمه ایده ابراست که نیاید گویی را که میگردند حضرت الله تعالی و برزقیها  
که دوست دارند کسی را که مخالفت ورزد با حضرت الله تعالی و رسول و آنچه بوده باشد  
مخالفتان بدان یا پس از ایشان یا بر او را ایشان یا خویش و ندان ایشان و هم را قیام  
گویند که فواصب کور دل را ازین طعن جواب نیست که هرگاه با هم باشند بهم میگویند و از راه  
گودینت و کوروی خود را مخرج میکنند و آن ابراست که مخالفت ثلاثه از حدیث ساهه و مخالفت  
عمربنعبید بن جراح علیه و اله داد و وصیت نوشتن و آوردن عثمان مرغان را بمدینه با  
ایشان بود و بجهت هر چند که خاطی باشد در اجتهاد مطعون نیست جواب این قول  
راهی به خود است که در مقابل حضرت رسول صلی الله علیه و اله که بجهت حضرت الله  
تعالی که فرموده و ما یبسط عن الهوی الخ لایدر و اعتراف خصم و محاسن اجتهاد جایز نیست  
بلکه اجتهاد در مسئله میداشد که در آن دفعی نباشد پس اگر در مقابل بعضی از اجتهاد  
جایز باشد هر آینه جایز خواهد بود قرآن نماز پنجگانه و روزه ماه رمضان و سایر امور  
و بجبهه که بنص روحی واجب گشته با اجتهاد و چنانچه این نام عقول و اهلست هم چنانکه در  
در جواب مطاعن مذکور میگویند حاصل کلام آنکه جناب خودی چه اقله بعد ازین انام فرمود  
که دلایل مستین برای تحقیق حق و ترخیص باطل در مسئله امامت برهاننا و جملها بسیار است  
ولیکن در خواسان مثلا است که بوسه به پیغام نینداید اگر ملازمیت میرسد معروض  
خواهد شد **بهر جمعیتی وصل و جویم** **الحل الله جمعی و آیات** اما بشری که  
مناظره بمقدمت علی باشد نه بشیر و بولکه در قلم تراش و نیزه خلفای ثلاثه از حضرت  
پیغمبر متفق علیها فریقین نیست چه در کتب شیعه اکثری از ان نیست و آنچه دلالت  
بر فریم کند مثل روایتین مذکورین و غیرهما در کتب فریقین مسطوح است و نیز بعضی از  
اهل سنت تجویز وضع حدیث برای صلح کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیها

دلالت بر خلاف است نکند و مخالفت جز واحد سیما با خصوصیات مذکور است که  
کفر باشد و الا مرع پس در هر وهیات مسلمان نبود چه مخالفت اخبار احادیث آنچه  
واقع شده و تعظیم و توقیر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله نسبت بخلفای ثلاثه قبل  
صدور مخالفت از ایشان دلالت بر حسن و سلامت عاقبت نمیکند چه عقوبت قبل از  
صدور عصیان با آنکه معلوم الصدور باشد که توفیقست لهذا حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی  
خبر کرده و عقوبت فرموده و روایتی که دلالت بر حسن خصوص فعلی کند معین و مطلوب  
نیست چنانچه در آیه **لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ خَلْفًا**  
**ثَلَاثَ بَرَجَاتٍ حُرُوثَ مَلَائِكَةٍ مُرْتَفِعِينَ** مشرف شده اند پس سبب ایشان کفر باشد جواب آنکه  
مدلول این عند التذقیق رضای حضرت الله تعالی است از آن فعل خاص که بیعت است  
و کسی تنگوار نیست که بعضی از افعال حسن مرتبه از ایشان واقع است سخن در این است  
که بعضی افعال قبیح بوجود آمده که مخالفان عهد و بیعت است چنانچه در امر خلافت  
مخالفت بنص حضرت پیغمبر که در کتب فریقین مسطوح است نمودند و غضب مخالفت  
کردند و حضرت فاطمه علیه السلام را از زده ساختند چنانچه در صحیح بخاری مسطوح است  
و با بر عیار است در صحیح مذکور است که این روایت است **فَعَصَبَتْ فَاطِمَةَ فَخَرَجَتْ عَنْهُ**  
**وَأَلَمَ تَتَكَلَّمُ مَعَهُ حَتَّى مَاتَ وَأَقَامَ أَوْلَادُهَا بَعْضُهُمْ بَعْضًا كَرِهًا وَبُورًا وَرَفًا** از  
پیش ابویسکر و تکلم ننمود با او تا وقتی که در جناب خودی بعد از این او این فصره  
حدیث گفته و فقیر خود در صحیح مذکور مشاهده کردم و نیز در صحیح بخاری در مناقب  
حضرت فاطمه مذکور است که من ابعضها ابغضت یعنی کسیکه فاضله را بغض آورد مرا  
بغض آورد است و در مشکو و در مناقب آنحضرت منقولست که من اذاها فقد اذانی  
**فَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ وَكَلَامُ صَادِقٍ مَخْمُونٍ إِنَّ اللَّهَ يَنْزِلُ فِي رُؤُوسِ الْأَنْبِيَاءِ وَرَسُولُهُ**

لَقَدْ تَمَّ اللَّهُ فِي النَّبَا وَالْآخِرَةِ نَاطِقًا رَاقِمًا وَرَاقِمًا كَوَيْدٍ تَرْجَمَ حَدِيثَ إِبْرَاهِيمَ  
فَرَمَوْهُ كَسَيْكَةِ الزَّارِبِ سَالِدًا بِقَاطِرٍ بِحَقِّقٍ كَمَا نَزَرَ كَرَمًا مَرَاوِكِيكَةً أَرَاكَ كَرَمًا  
بِحَقِّقٍ كَمَا نَزَرَ كَرَمًا اللَّهُ تَعَالَى مَا تَرْجَمَ إِبْرَاهِيمَ كَرَمًا مَرَاوِكِيكَةً أَرَاكَ كَرَمًا  
مِيكَتَنَدَ اللَّهُ تَعَالَى وَرَسُولًا وَأَن تَرْجَمَ خُودَ دُورِ مِيسَاوَرِ الْإِنْسَانِ بِاللَّهِ تَعَالَى وَرَسُولِهِ  
الْخَيْرِ جَنَابِ الْخُونَدِيِّ عَبْدِ الرَّبِّ بِرَادِ حَدِيثٍ وَابِدِ فَرَمَوْهُ حَاصِلًا كَبُرَ سَاطِعًا فِي أَعْمَالِ  
ذَمِيمَةٍ وَصِيَّتِ حَضْرَتِ بَعْغِي تَخْلَفَ رَجِيئِشِ اسْمَهُ وَغَيْرَهُمَا مَوْرِدِ مَذْهَبِ شَدِيدِ  
جَمِ سَلَامَتِ عَاقِبَتِ بَحْسِنِ خَاتَمَتِ أَعْمَالِ وَفَاكَرُونَ بِعَهْدِ وَبِيعَتِ حَضْرَتِ رَسُولِ تَعَالَى  
وَهَرَكِ عِبَادَتِ سَلَامَتِ عَاقِبَتِ سَمْتِ لَشُورِ بِنَظَرِ نَفْضِ مَخَالَفَتِ حَكْمِ حَضْرَتِ  
بَعْغِي سَتُوجِبُ عَقُوبَتِ مِثْوَ حِجَابِ نَكَاةِ آيَةِ قُرْآنِكَ فَاتِمَّا نَبِيَّتُكَ عَلَى نَفْسِيهِ  
وَمَعْنِ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَبُؤِيَةً لَجْرًا عَظِيمًا بِرَأْسِ شَاهِدَاتِ رَاقِمِ  
أَوْدَاقِ كَوَيْدِ تَرْجَمَةَ إِبْرَاهِيمَ كَرَمًا مَرَاوِكِيكَةً كَبُرَ كَرَمًا مَرَاوِكِيكَةً أَرَاكَ كَرَمًا  
بِحَقِّقٍ كَمَا نَزَرَ كَرَمًا اللَّهُ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ يَرْجَمُ إِبْرَاهِيمَ كَرَمًا مَرَاوِكِيكَةً أَرَاكَ كَرَمًا  
وَدَيْكِرِ جَنَابِ الْخُونَدِيِّ فَرَمَوْهُ دَلِيلِ سَمْتِ لَشُورِ بِنَظَرِ نَفْضِ مَخَالَفَتِ حَكْمِ حَضْرَتِ  
خَوَانَمَةَ وَصَاحِبِ بَعْغِي قَابِلِ فَمَوْلَانِ نَبِيَّتِ جَوَابِ نَكَاةِ آيَةِ كَرِيمَةِ قَالِ الصَّاحِبِ وَهُوَ خَاطِرُهُ  
أَكْفَرَتِ دَالِسَتِ بِرَأْسِكَ مَصْلَحَتِ مِيَانِ مَسْلَمِ وَكَافَرَتِ رَاقِمِ اسْتِ مَصْلَحَتِ نَزْهَتِ مَعَاوِنِ  
الطَّرْفِ بِرَأْسِ هَمِ جَوَابِ خَيْرَتِ بِرَأْسِ هَمِ جَوَابِ نَكَاةِ آيَةِ كَرِيمَةِ قَالِ الصَّاحِبِ وَهُوَ خَاطِرُهُ  
مَسْلَمِ وَغَوَاهُ كَافِرُهُ كَانِ الْهَمَّ لِهَانَ نَبِيَّتِ بَدَا يَكْرِي مَصْلَحَتِ مِيَانِ مَسْلَمِ وَكَافَرَتِ رَاقِمِ  
وَأَيَّةُ كَرِيمَةٍ يَا صَاحِبِ التَّجْوِيهِ أَرَا بِصَفْرِ قَوْحِ خَيْرَامِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهْمَانِ نِيْزِ مَوْدِيَاتِ جَهَنَّمَ  
صَاحِبِ كَشَافِ بِيضَانِي تَقْسِيْرِ جَاحِي فِي التَّجْوِيهِ كَرَمًا مَرَاوِكِيكَةً أَرَاكَ كَرَمًا

پس حضرت یوسف علیہ السلام کہ پیغمبر است و کس با صاحب خود خوانند که بش پرسش بودند  
چنانچه تمام آیه مذکور در دلالت صریح بر آن دارد پس ظاهر شد که حجره صاحب پیغمبر بودن دلیل  
خوب نیست و نیات جاری شده بقلم نخست رقم حضرت در صحیفه شریفه شعر لیس که  
اندوی بهم بهر بودند است دیدن روی نبی بودند است اما حضرتی که با بلخ و جوه  
دعوی ادوات و قاتل قرآن مجید نمودند بغایت مستعد نمودند که در بیت مذکور بجای هر  
او نوشتند و در رابطه مصرعها را برداشته اند و هر مصرع را فی نفسه ناقص گذاشته  
با بر معنی منقطع کرده روح حضرت مؤلفان جای باز کرده ساختند ولیکن چون و الا  
بر کافه واقع شده خانهها خراب شد و حضرت مولوی نیز ازین جماعت است اگر یک بیت  
او خراب شده باشد با کونست البلیه اذ لم یکن طاب و از اشعار عرب نیز است تها  
هست لیکن صلاح در ذکر آن نیست اما التماس از حضرت الیست که بجز اینها لفظ بلا  
تأمل در معنی استدلال فرمایند دلیل چهارم آنست که حضرت امیر با وجود کمال شجاعت در  
وقت بیعت مردم با خلفای ثلاثه بودند و منع نفرمودند بر این دلیل حقیقت بیعت است  
و اگر نه قدح لخصرت لازم می آید جوابی که قبل از آنکه حضرت امیر از بیعت نکرده باشند  
پیغمبر صلوات الله علیه و آله فاع شتو خلفای ثلاثه در سقیفه بنی ساعد اکثر صحابه  
جمع کرده برای او بیکر بیعت گرفتند بوجوهی که ذکر آن در اینجا نمیکنند و لخصرت بعد  
اطلاع برای تکت اتباع و بیعت لهدالهد حی یا باعت و بیکر مباشرت نشده اند و  
این دلالت بر حقیقت بیعت ایشان نمیکند چه حضرت امیر با کمال شجاعت در زمان  
حضرت پیغمبر بوده و حضرت پیغمبر در شجاعت و قوت از لخصرت کمتر نبوده چنانکه آنها  
و اتان بر بر دالت و حضرت پیغمبر با حضرت امیر و سایر صحابه با کفار قریش جنگ کردند  
از مکه معظمه مهاجرت نمودند و بعد از مدتی که متوجه مکه شدند در حدیث

صلح فرموده مراجعت نمودند پس هر دو جمعی که برای جنات نکردن حضرت پیغمبر و حضرت امیر  
و سایر صحابه کتبخد برای جنات نکردن حضرت امیر آنها میکنند مع شیخی زاید چه ظاهر  
که حقیقت کفار قریش مطلقا متصور نیست و نزد اهل تحقیق این نقص در این جایز است  
چند فرعون در دعوی خدایت چهار صد سال بر سنده سلطنت بوده و هر یک از شداد  
و نمرود و غیره با این سالها درین دعوی باطل بودند حضرت الله تعالی با کمال قدرت ایشان را  
اهلا لہ نکرد تا خلق بسیاری با اعتقاد فاسدی که از ایشان حاصل کردند باخترت رفتند  
هر گاه در ماده حق تعالی تاخیر در دفع خصم کتبخد در ماده بنده بطریق اولی میکند آنچه  
فرمودند که حضرت امیر با ایشان بیعت کرده و وقوع از بلا اگره و قتیته ممنوع است و تحقیق  
ان در پی حقیقت نمیکند غیر آنکه شایع عقاید نسبی درین که سب شیخیان کفر باشد است  
کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از فرق اسلامی شمرده و صاحب عارف نیز برین فتنه  
و وجودی که برای تکفیر شیعه توهم کرده اند رو کرده و فرموده امام محمد غزالی سب شیخیان کفر  
نیست و شیخ اشعری شیعه بلکه جمیع اهل قبله را کافر نمیداند پس آنکه حضرت در تکفیر  
شیعه فرموده اند موافق سبیل و معیار است و نه مطابق حدیث و قرآن آنکه مفهوم تشیع  
السنه که در صدر صحیفه معلوم شد و سب لعن در آن معتبر نیست میگوید که نام خلفا  
ثلاث مطلقا بر زبان اهل تشیع جاری نشود و لعن ایشان واجب نیست اگر جاهلان شیعه  
بوجوب لعن کنند معنی ایشان معتبر نیست چنانکه جاهلان اهد است حکم بوجوب  
قتل شیعه میکنند و این حکم اصلا مقتضای افکار سلف و انظار خلف نیست را قیام و  
کوبد که شاید ما در جناب خودی در این که فرموده سب لعن و در تشیع معتبر نیست سب  
لعن علایمه را خواسته باشد و لا است و بترقی آن اعدای اهل بیت که در حقیقت  
اعدا الله و اعداء رسول الله اند واجب و جز عمده تشیع و در مفهوم تشیع داخل است

انکه جناب خودی بعد از افادات مذکور علمای ما و اهل بیت با مخاطب است فرموده  
و اما آنکه فرموده اند که هر کس استماع بعضی حکایات کند و منع نکند کافر است عقلا  
شرعاً دلیل بر بر نیست و قال ابن سینا من تعوذ ان تصدق من غیر دلیل فقد انسح عن  
الغطره الانسانیه را قیام اوراق کوبد یعنی کسیکه عادت کند باین که تصدیق کند یا  
تصدیق کند او را در دعوی بی دلیل هر اینه آنکه بیرون رفتن از فطرت انسانیه  
جناب خودی بعد از استشهاده قول شیخ ابو علی بن سینا گفته و آنچه از خبث و فحش  
در ماده عالیه نیست بشیعه کردند حاشا و شمش حاشا که هرگز واقع باشد چه نسبت  
فحش بکافره او میان حرام است چه جای حرم حضرت پیغمبر با چون عالیه مخالفت امر  
فرمان و قرآن بی شکرت نموده بصر آمدن حضرت امیر اقدام نموده و بحکم حدیث حرمان  
حرفی که فریقین در مباحث حضرت روایت نموده اند در حضرت امیر حرم حضرت پیغمبر است  
و محاربت پیغمبر بقیست مقبول نیست بنا برین مورد طعن شده و این ضعیف در کتاب حدیثی  
ان که شیعه دیده که عالیه در حدیث حضرت امیر از حرم پیغمبر کرده هر چند قضیه حرم  
متواتر است و حکایت توبه خبر واحد است بر تقدیری وقوع بعد از خرابی بصره و قتل جمل  
هزار نفر چنانکه گفته اند از صحابه و غیر هم اگر ان توبه مقبول باشد لعن او از بر  
حرم نباید کردن اشارت است باینکه عالیه از حیث مخالفت امر و فرمان و قرآن بی شکرت  
که از خانه بیرون رفت و بشتن سوار شد و از برای جنات کردن باخلفه بر حق منازل طاعت  
از شهری بشهر رفت و لاجل لعن است و الله عالم بحقیقت حال جناب خودی بعد از ابراد قصه  
توبه فرموده که ایة کریمه الخبیثات للخبیثین بنا برین معنی دارد که در وجوب در محمد و  
من مومنین من جمیع الوجوه شریکند چنانچه اگر یکی از ایشان مسخو نیست باشد با دروغ اند  
هم چنین باید بوده و الا مستحق شورش حضرت نوح و حضرت لوط و زوجه و با سیه و فرعون بلکه

میواند بود که آیه کریمه منزل باشد یا آنچه در ایده دیگر صریح شد که از این لایحه  
الایه ایست او مشرک همان آیه لایحهها الا ان او مشرک و فیہ نظر ما به جواب و آنچه در کتب  
سادات عظام که فرزندان حضرت سیدالانام اند مذکور ساختند محل تجلیست چه هر  
حرم پیغمبر برخلاف امر حضرت سفر کند و با کسی که با نفاق کافره مسلمانان خلیفه باشد  
و او خود منافق حضرت را از حضرت پیغمبر شنید و در وایت کرده باشد جنات کند و بواسطه  
این بحکم حدیث محاربت پیغمبر شود و باعث قتل چهل هزار کس از صحابه و تابعین گردد و در  
پیغمبر نسبت بکسی که پیش بعضی از مسلمانان خلیفه باشد سخن بسبب گوید و حال آنکه  
پیش از آن فرزند پیغمبر خلافت آنکس ثابت نباشد و بمقتضای دلایل بر چنین ظاهر  
که آنکس که مخالف حضرت پیغمبر و نفی عهد حضرت کرده و نیز ازین سخن فرزند پیغمبر  
صلی الله علیه و آله ضرر مالد و بدی بکسی نرسد و اگر آن سخن خطا باشد برای آنکس که در  
او گوید ثواب حاصل شود ایا کلام ازین دو عمل اقم و اشنع است و سب اول اصلا باعث قتل  
نشود و دوم موجب کفر باشد چه تواند بود اگر بمضمون مصنوع سب شیخین کفر مستقیم  
شوند جواب با نظر هر شد و اگر چیزی دیگر فرماید مستفید شویم بهر حال انصاف مطلوب است  
و منقول در کتب شیعه چنین است که در وقت حضور این ام مکتوم را می در خدمت حضرت پیغمبر  
کسی اهل حرم حضرت عبور نموده حضرت پیغمبر ازین معصرا فرمودند آنکس گفته که یا  
رسول الله این شخص کور است پیغمبر فرمودند تو خود کور نیستی و علمای اهل سنت نقل کرده اند  
که حضرت عائشه را بکف مبارک خود برداشته اند تا قماشای جمعی کند که در کعبه ساقین و  
و بعد از مدتی فرمود یا حمیرا اهل شیعته این علمای باران اس نسبت میخوانند و قباح این  
نه تمیز نیست که صریح بان معذور باشد و آنچه لازم از تقصیر است اگر کلی عقدا کند هیچ  
شک نیست که مرتد کرده بهر حال اما بعضی حضرت الله هیچ موجودی را احل و افضل از فرزندان

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عنیدانیم اما فریاد از جناتهای حضرت که بواسطه حبس  
و تعصب با حاربت و موضوعه شرع و دین را ضایع کردند **شهر** اندک پیش تو گفته عم دل تو سید  
کدول از زره شوی و دروغ سخن بسیار است و آنچه در معاد نسخ حرمت لشم حرم فرمودند اصل  
عدم نسبت تا نسخ معصومه که وضع حکم فرای تو اند کرد ظاهر شود و محاربت حضرت را بر تقدیر  
تسلیم کرد و بعضی ازین شهر با شدند بعد از تعدد خصم بوده اند ابتدا بلکه حروب حضرت  
هرچنین بوده و هرگاه کفر شیعه ثابت نباشد چنانکه ازین حوالب معلوم شد و چیزی که  
برای جلالت قتل و غارت ساکنان مکه مفسد فرمودند تا تمام است و بر تقدیر  
تسلیم کرد و بعضی ازین شهر با شدند بعد حضرت را اطلاع بر ضراب و سزای رحیمی گذهر کن  
سدیده اند چون حاصل شد و الله اعلم بذات الصدور علی حال مزاج پادشاهان هم چون انزل است  
و لایق علمای کلام است که در لال و اعطه چیست که این الهام ان الت فرمایند تا خلق الله  
نشوند بذات که بر او گفته ان الت را شتم سازند و اصل و فرج نهال اما بنیکان خدا  
سوخسته بخاله سذنت اندازند **شهر** چون الت مشورت و سرکش بیاد که در دوازده مبتلای با  
و ظاهرات که ازین فتوای در ملاحظه برای سپاهی بهمانده است تمام در استیصال بندگان  
ملک علام بهم میرسد و اتصال ایشان اگر چه کافر باشند ملائم حضرت است الله تعالی که در صکار  
حلم است نیست چنانکه روایت شده است که حضرت فرج در دو تسمات برای هلال که از خلا  
و اخبار و انان نیز برین حالت و تقصیر آنها در پی حقیقت نیکنجد و هرگاه سپاهی بفرج  
علمای از کاه کنند معظم جوابان روز قیامت بر علماء خواهد بود **شهر** هر از روزی نقل  
بر سندن و قول او العزم و اول بلوزون هول بجای کرده است بر بند انبیا تو بعد که در  
چه داری بیا محفی نباشد که برین طایر از اکابر علمای شیعه در اصول و فرج بجهت بود و مع  
صداد و قفصه تصنیف فرموده بنا بر آنکه حضرت الله تعالی در معاد حضرت پیغمبر که دوست

انقضیست

و دنیا را بطلند او خلق کرده گفته و کفر قَوْل عَلَيْنَا بَعْضُ الْاِثْمِ وَالْاِثْمُ بِالْمَعِيَةِ  
شَم لَقَطْعَانَا مَنَهُ الْوَسْمُ فَأَمَّا كُمْ مَوْجِدٌ عِنْدَ حَاجِرِينَ رَافِعٌ اَوْ رَاقٌ كَوَيْدٌ تَرْجَمَةُ اِيْرَانِيْش  
که میفرماید و اکثر او ترا کند عهد چنانچه کسان شماست و دروغ بر بندد بر ما بعضی سخنان  
هر آینه برداریم از و قوت و توانائی را بعضی هلاکت کنیم پس نیستان شما کسی که دفع  
کننده باشد از و آن هلاکت را جانشان بخندی بعد از ایراد این آیه و فرود که هرگز  
در ماده حضرت پیغمبر این همه تقدیر و مبالغه واقع شده باشد اگر بگری با غلطی در  
فتوی واقع شود چون از عهده بیرون آید پس کس حضرت عالیهات طریق اقتیاب  
سلف را مسلولت داشته شیوخ لحنیات را مرعیه دارند ظاهرا صلیح خواهد بود  
در عرض عرصت جواب ظلومان خصوصا اطفال که بمضمون رفع القلم عن الصبغی  
حتی یبلغ ممتسک شوند بغایت محبت بحرم عشق مرا که کئی چه خواهد گفت  
جواب خون رقیبان که بیکنان هانند بهر حال مرا ملوانین جمله نیکو الهیست  
و کفر نین هر گناخیم چه مقصود است چون اکثر مفسد عالم بلکه تمام ان بواسطه  
اغراض فاسده دینوی است و مناسب است که ارباب فضل ازین اغراض منزّه باشند لا  
ان بود که بعد از عمری که افاضل او را لقمه حلالی شهید مقدس شریف آوردند فقیرانرا  
بشر حضور مشرف سازند و اگر بواسطه قهاری نواب خاقان فریود و ن  
فقیران از شهر بیرون نتوانند آمد ایشان لوازم احترام حضرت امام بجا  
آورده بعبادت زیارت حضرت مسعود شوند و فقیران ببرکت صحبت ایشان فریود  
یابند و این معنی بوجود نیامد فتوی بقتل فقیران دادند باره الله اعظم الله جور کرده  
اصح امور که مکن مکن که دره جور و کتاره نباشد مکن مکن که پیشان سوی پاره  
نباشد دوز که مناظره مأمون عباسی با جهل فخر از فضلا اهل سنت

وان چند است که مأمون امر با حضار جماعتی از علمای اهل سنتی که عدای ایشان بجهل میر  
نمود چون ایشان حاضر شدند مأمون اولای ایشان مهربانی و لطف نمود تا آنکه مطهرین شد  
و در هفتاد ایشان زایل گرد و چون ایشان را اطینان حاصل شد مأمون گفت میخواهم  
که شما را میان خود و حضرت الله تعالی حجت نمایم از حضرت الله تعالی بترسید و جلالت  
قدر و پادشاهی مرا منظور میدارید و حق را حق و باطل را باطل بدانید و خود را از ان حق و دفع  
نگاه دارید و مستحق قر حضرت الله تعالی گردانید بسبب متابعت من و بدانید که بان  
مناظره باید کرد و آنچه معتقد شماست از من مترسید اول من شما را انبیا میگویم که  
اعتقاد بر اینست که علی ترا بیطایب است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بلا فضل  
برخواست اگر من درین عقیده بر صوابم مرا مقصد بگویند و اگر بر خطا باشم مرا آگاه  
گردانید و از بن عقیده من ببدلیل و حجت بر گردانید و بطریق توبه دلالت کنید حال انبیا  
باشماست میخواهید اول شما شکم نمایم و اگر خواسته باشید ان اول شکم نمایم انجا  
گفتند بلکه ما اول شکم نمایم و از حضرت تومانیس میخائیم ما مور گفت بسیار خوب است  
لکن بگری که همه قبول داشته باشید و همرازان در فضل او نموده باشید انجا بگفتند  
که با من مناظره کند و اگر بر آنچه بگوید در پیش یکی از شما حرفی زاید بران باشد بگوید و اگر  
حرفی که خلیج دران باشد بگوید یکی از شما ان خلیج را تدارک نماید پس یکی از انجا گفت که  
با عترت همرازان هم پیش بود بر سر حجاج آمده گفت مرا اعتقاد بر اینست که خلیف بجای بعد از  
رسول صلی الله علیه و آله ابوبکر است زیرا روایتی که حجت این تواند بود از رسول صلی الله  
علیه و آله وارد شده و ان بر اینست که آنحضرت فرمود ایتد و بالذین من بعدی و همما  
ابوبکر و عمر یعنی اقتدا کنید بان دو کس بعد از من و ان دو کس ابوبکر است و عمر پس هر کاه  
پیغمبر صلی الله علیه و آله بایشان اقتدا کردن امر کرده باشد میدانیم بیقین که حضرت ان

باقتدانی نماید مگر به پیشین خانی و هرگاه ایشان بهترین جمیع خلق باشند باید که  
ایشان خلیفه باشند و خلافت ایشان موافق حق باشد و غیر حق نتواند که خلیفه باشد  
با وجود ایشان مامون گفت روایاتی که از رسول الله صلی الله علیه و آله مرسل است بسیار  
پس از سه حال خالی نیست یا آنکه که هم آن روایات حواله است یا هم باطل را بعضی حق و بعضی  
باطل است نتواند بود که هم حق باشد زیرا ان حق بودن بطلان هم لازم می آید بجهت اینکه  
بعضی آن روایات نقیض بعضی دیگر است و هرگاه نقیضین حق نتواند بود باطل نیز  
میتوانند بود و از جوان باطل بود نه همه روایات باطل بودن درین و اندر اس شریعت  
غیر لازم می آید و این بالمبدیه باطل است پس ماند که بعضی حق و بعضی باطل باشد  
اوراق کوید چون شق و دیشم که باطل بودن هم روایات است و ضمن شق اول و تردیدی که  
کرد همیشه میشود لهذا از مذکور ساخت و گفت پسرمانند که بعضی از آن روایات  
حق و بعضی باطل باشد بخلاف هرگاه چنین باشد پس روایتی را که مدعی دلیل <sup>می</sup>  
خورد کراند اگر آن روایت نقیض داشته باشد باید که آن متدل دلیل دیگر بر حجت  
ان روایت مذکور نماید تا از روایتی را که نقیض آنست طرح نتوان نمود و این روایت <sup>مستند</sup>  
شد و چون این مقدمه معلوم شد میگوئیم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حکم  
از جمیع حکما و اولی از جمیع خلوق است بصدق و راستی گفتار و در حق است از جمیع مردم در  
بحال نمودن با اتفاق کل باقم اوراق کوید تا اینجا کلام مامون موجب در تفهیم متانت است  
لکن آنچه را که بعد از این گفته و برین متفرج ساخته فرغ این نیست بلکه کلامی که برین متفرج  
میشود و مناسب باشد بر آنست که هرگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق از  
جمیع خلوق باشد از امر بحال کردن پس روایت که از حضرت نقل منقول باشد و مفاد هر یک  
نقیض مفاد دیگری باشد باید که از این روایت ان اعتبار کنند که موافق کلام الله

یا موافق اجماع یا متواتر باشد چون این مقدمه معلوم شد میگوئیم که حدیث اقتدا  
بالذین الی الخرن که در اینجا مذکور شد بر حقیقت خلافت ابوبکر مخالف است با کلام الله تعالی  
از جهت که حضرت الله تعالی امر با تابع صادقین نموده چنانچه فرموده که نواع الصادقین  
و اولاد صادقین درین ایام معصوم شوند و ابوبکر و عمر با اتفاق کل امت معصوم نیستند  
و دیگر مخالف است با حدیث منقول علیه که حضرت رسول الله فرمود مثل افضل <sup>بنی</sup>  
کمال سفینه نوح الی الخرن الحدیث و هم چنین مخالفی است با روایات و احادیث دیگر است که اینجا <sup>آید</sup>  
هم مذکور کرد کلام بطول می آید پس مفاد این حدیث باطل باشد و هرگاه مفاد این حدیث  
باطل شده معلوم میشود که این حدیث وضع نموده نواصب است حاصل کلام آنکه مامون دست  
ازین برداشت بطلان این حدیث را بطریق دیگری ثابت کرده و آن این است که بعد از آن  
کلام گفته و چون چنین است میگوئیم که این دو مورد خالی از آن نیست که در جمیع جهات  
متفق اند یا در جمیع محتضند یا در بعضی متفق و در بعضی مختلفند اگر در جمیع جهات متفق  
باشند لازم می آید که ایشان در عدد و صوف و جسم مساوی باشند و این محال است  
نیز در و کسریک نتواند بود از جمیع جهات پس ماند که در جمیع جهات متفق باشند و اختلا  
ف در میان ایشان باشد و هرگاه مختلف باشند چون نتواند بود اقتدا با ایشان و این تکلیف  
بما لا یطاق است بواسطه آنکه هرگاه اقتدا بیک ازین دو کردی از آن دیگری مخالف <sup>کرده</sup>  
خواهی بود و مع هذا دلیل قایل است بر اختلاف ابوبکر و عمر چنانچه ابوبکر اهل رده با  
اسیر کردی عمر ایشان را با و طان خود برگردانید و دیگر ابوبکر خالد بن ولید را سر <sup>شکر</sup>  
ساخت و عمر را داند عمل کرد چون مالک بن نویره را کشته بود و دیگر عمر متعتین را حرام  
کرد و ابوبکر نکرد پس مشخص شد که اگر این حدیث صحیح باشد در این ایشان نخوا  
بود مراد کتاب الله و عبرت رسول الله صلی الله علیه و آله خواهد بود چون سخن مامون

با بنجار سپید دیگری از آن فضلا بتکلمه را مد گفت حدیث دیگر هست که در باب <sup>حقیقت</sup>  
خلافت ابوبکر میتوان گفت و دلیل ساختن ما مور کفایت اخذ است کلام است انفا <sup>صن</sup>  
گفت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر من غیر خدای خود خلیل میکردم هر <sup>ایده</sup>  
ابوبکر یا خلیل میکردم گفت ابوحدیث هم باطل است زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله  
عقد اخوت انداخت میان اصحاب علی بن ابیطالب علیه السلام را با کسی نبرد کرد <sup>بند</sup>  
و آنحضرت ازین معنی خاطر بخنجه کرده و چون رنجش خواهر حضرتش حضرت زینب <sup>الرضی</sup>  
رسید او را خاطر جوئی نموده فرمود مرا از برای خود جدا کردم که عقدا خوت میان  
خود و تو بنخوانم و بعد از آن رسول صلی الله علیه و آله با آنحضرت عقدا خوت بست  
ایا این حدیث صحیح است یا آنکه قومی کوفی پس آنحضرت دوستی خاوی باشد و در <sup>نزد</sup>  
حضرت رسول الله ص چون آن مرد جوابی از برای این قول نداشت ساکت گردید <sup>پس</sup>  
دیگری از آن فضلا گفت دلیل دیگر هست مامون گفت کلام است اندلیل آن مرد گفت  
حضرت رسول الله ص در حق ابوبکر و محمد ص فرمود بهترین امت بعد از بنی ابراهیم <sup>است</sup>  
ابوبکر و عمر است مامون گفت ابوحدیث هم باطل است زیرا که حضرت رسول صلی <sup>الله</sup>  
علیه و آله میدانشند که ایشان بهترین امت اند اسامه این زید را بر ایشان <sup>امیر</sup>  
نمیساخت و چون اسامه را بر ایشان والی گردانید و فرمود لعن الله من تخلف عن <sup>جیش</sup>  
اسامه چون ایشان بهترین امت توانند بود و دیگر علی بن ابیطالب علیه السلام  
عبادت کرد حضرت الله تعالی را پیش از ایشان و بعد از ایشان پیغمبر صلی الله علیه  
و آله در حق او فرمود من کنش مولا و فعلی مولا را این روایات صحیح تر است یا آنکه تو <sup>بود</sup>  
روایات مؤدی و آن مرد هم چون جوابی نداشت کرد و مقابل معارضه مامون تواند <sup>بود</sup>  
او سینه سر در پیشش افکنده سکوت اختیار نمود پس دیگری از انجمناعت گفت دلیل دیگر

بر حقیقت امامت ابوبکر بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله هست <sup>الکلیف</sup>  
استماع فرمایند مامون گفت کلام است اندلیل بگو تا بشنویم پس آن مرد گفت روایت کرده  
شده است که چون ابوبکر آفتاب و قیامت <sup>فلسف</sup> بخیر که و علی بن ابی طالب <sup>بعضی</sup> دست از من بردارید  
و مرا واگذارید که من بهترین شما اینستم و حال آنکه در میان شماست علی پس علی <sup>ع</sup> گفت  
ای ابوبکر ترا حضرت رسول ص در نماز بر همه مقدم داشت کل قدرت آن تواند بود  
که بر تو سبقت بگیرد مامون گفت این دلیل هم بیصورت نیست زیرا که این روایت صحیح <sup>مردود</sup>  
علی علیه السلام با ابوبکر بر اعتقاد میداشت از جهت چنان بیعت و تخلف میوزید  
تا وقتیکه حضرت فاطمه علیه السلام وفات کرد و دیگر آنکه بنا بر این روایت که حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله او را بر همه مقدم داشتند و چون چنان بود که او استقاله <sup>کنند</sup>  
واقم او را نگوید که برین قول اعتراض دیگر هم وارد است و آن نیست که این روایت  
صحیح میبود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را بر همه مقدم داشت و تفصیل او در  
سقیفه از جهت چنان را حجت خود نمیساخت که انصار و غیر انصار را ملزم گرداند و <sup>قول</sup>  
الایمة من قریش را حجت خود ساخت و دعالتی که انصار گفتند متا امیر و متکلم <sup>امیر</sup>  
یعنی ما امیری و از شما امیری باشد و ازین حجت اگر چه انصار ساکت گردانید لکن <sup>عش</sup>  
قریش با میر رسید که حجت بر او گرفته بگویند که در میان قریش از نواقب حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله هستند پس توقع تو خلاف رسول الله صلی الله علیه و آله <sup>والله</sup>  
چه جهنت است بلکه این را گفتند و بر حجت گرفتند چنانچه در کتب معتبره مخالف <sup>لفظ</sup>  
مذکور و مستور است که چون کا دخالت بر ابوبکر داشت کرد مردم بعضی طوعا و بعضی <sup>بعضی</sup>  
کرها با بیعت کردند چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام باطل داشت تکلیف بیعت <sup>بعضی</sup>  
کردند پس آنحضرت صلوات الله علیه بطریق الزام با ایشان خطاب نموده فرمود که این <sup>بعضی</sup>



که شما حجت خود ساخته انصاف و امانت قاعد ساختید حجت خود میسازم بگوئید  
 و انصاف بدهدید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله میان من و شما که نزدک تر است  
 پس اگر اینکه آنمزد از حضرت امیرالمؤمنین ۴ حکایت کرد راست میبود و ساخته  
 پرداخته اولیای ابوبکر میبود بالیسری که جناب امیرالمؤمنین صلوات الله الملائکات  
 فی القود با ابوبکر بیعت کند و این حجت را بر او نکند حاصل کلام آنکه چون آنمزد هم  
 ساکت کردید و دیگر عازان علمای مأمون گفت مراد لیلی بر افضلیت ابوبکر و حقیقت  
 امامت و همت بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله اگر جناب خلیفه بحسن قبول اصحی  
 نماید مأمون گفت بگو دلیل خود را آنمزد گفت بجهت رسیده که امیرالمؤمنین علی ابن  
 ابیطالب علیه السلام فرمود من فضلی علی ابوبکر و عمر جاهله حد المفتری یعنی کسیکه  
 برابر ابوبکر و عمر تقضیل دهد من او را حد افتری کننده میزنم پس اگر ابوبکر افضل  
 و حق بخلاف نمیدود بالیسری که امیرالمؤمنین که حد بن نذر کسی که واجب الحد نبوده باشد  
 و تعدی از حدود الله تعالی کرده باشد مأمون گفت این هم خلاف است و دیگر آنکه  
 خود روایت می نمایند که ابوبکر گفت ولیتکم و لیس بخیرکم و علی فیکم پس بنا برین یا  
 ابوبکر باید که کاذب باشد یا علی بزابطالب شما خود انصاف بدهدید که قول علی بن  
 ابیطالب که شما ان روایت نمودید صد و سیست یا شهادت ابوبکر بر نفس خود پس معلوم  
 شد که این روایت اصل ندارد و راق کوپد که جمعی از علمای شیعه اشاعیه  
 علی الله در حجتهم مثل شیخ اعلم افضل شیخ مفید و حماد و غیره همین حدیث را بر تو  
 رد نموده اولانی حجت ان نموده اند و بعد از ان فرموده اند که بر مقتدر صحتش معنی  
 این خواهد بود که چون تقضیل حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بر ابوبکر و عمر  
 فضله میشود از جهة ایشان زیرا که گفتن فلان افضل از فلانست معنیش اینست

که هر دو فاضلند لکن فضل یکی پشت تر است و چون چنین است و تقضیل جنابش بر  
 ابوبکر و عمر مثبت فضل است از برای ایشان و اثبات فضل از جهت ایشان افتراست پس  
 از جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بر اجرای حد مفتری می نمایم زیرا که  
 چیزی که در ایشان نیست با ایشان نسبت داده و درین کتاب در فضول ما ضیاع احوال  
 جناب شیخ مفید طاب ثراه همین قول لطیف ظریف گذشت حاصل آنکه چون آنمزد بن  
 سکوت اختیار نموده در مقابل قول مأمون چیزی نکفت فاضل دیگر از ان فضلا گفت  
 در باب فضل و حقیقت امامت ابوبکر و عمر حدیثی در خاطر هست اگر بفرمائید بخوانم  
 مأمون گفت کدام است آن حدیث انفاضل گفت در کتب معتبره مسطور است که رسول  
 صلی الله علیه و آله فرموده ابوبکر و عمر و سید کھول اهل بهشت اند مأمون گفت  
 نتواند بود که این حدیث صحیح باشد زیرا در بهشت کھول نمیشاند زیرا حدیث  
 در کتب معتبره شما نیز این حدیث مذکور است که حضرت رسول الله ص فرموده که  
 او اشجعید بود بطریق مزاح نه فرموده بر بهشت داخل نمیکرد و پیره زن اشجعیه  
 شنیدن این بگریه و آمدن حضرت فرمود که عملمین مشو که حضرت الله تعالی  
 پیره زنان را جوان میسازد و بر بهشت داخل میکند و اند چنانچه میفرماید انا انشاء  
 انشاء تجعلنا ههنا ابکارا عرا با انرا با لا اصحاب الیمین راقم اوراق کوپد یصیر  
 بدهرستی که ما خلق می نمایم زنان را و بر بهشت حلقه کردی یعنی پیره زنان را  
 جوان میکنیم و میگردانیم ایشان را بکوش و خوش نفس خندان از برای شوهران ایشان  
 که اصحاب است راستند مأمون چون این ایه را بر ان مرد بخواند گفت این صحیح قرآن  
 اگر شما را عقیده بر است که ابوبکر و عمر جوان میشوند و بر بهشت میروند پس داخل  
 در جوانان بهشت خواهند بود و شما خود روایت میکنید که رسول الله فرمود

الحسن والحسين سببى شباب اهل الجنة من الاولين والاخرين و ابوها خير منها  
واقم اوراق كويد عين حسن وحسين ووسيد جوانان اهل بهشت اندان اولين واخرين  
ويدايشان ان ايشان بهتر است مأمون بعد از اين قول بان مرده گفت كه شما خود انصاف  
بدهيد كه اين دو روايت کدام اصح است و كلام بان را اعتبار بيشتر است پس ديگر بيان  
علاقت روايتي هست كه حضرت رسول الله در روز عرفه نظر بر روى عمر کرده فرمود كه حضرت  
الله تعالى بهم رساندگان عاقتا مباهايات فرمود و بعمر خواسته مأمون گفت اين حديث هم  
ظاهر لبطلان و اثر وضع نيز در ان ظاهر است زيرا كه خواند بود چون جايز باشد كه حضرت  
تعالى رسول خود را در مباهايات داخل عام خالق نموده بعمر خاصه مباهايات نمايد و بعد از  
قول مأمون از روى استهزاء بان مرده خطاب نموده گفت اين روايت شما عجيب تر است  
روايت كه ميگويد كه رسول صلى الله عليه واله فرمود كه من داخل بهشت كويد و صد خايطي  
بگويم رسيد و چون نظر كردم بلال غلام ابو بكر را ديدم كه پيش از من بد بهشت داخل شده  
بود و اگر شيعه بگويد كه علي بن ابي طالب افضل است از ابو بكر كمال اضطراب بهم ميرسد  
و در اينجا ميگويند غلام ابو بكر ان حضرت رسول الله افضل است از چون آنكه سابق در  
افضل مي باشد از مسبق و ديگر روايت ميكنند كه شيطان از عمر ميگريزد مع هذا ميگو  
كه شيطان الحق ميگردد بزبان پيغمبر صلى الله عليه واله خطا و نشيان بر حضرت ميگردد  
واقم اوراق كويد كه عجيبان مأمون كه از اين روايت فواصي كويد بجهت تفقه و حال آنكه اين  
ضاله مضله در هر مراتب امامان جعلي خود را بر حضرت رسول الله صلى الله عليه واله بلکه  
حضرت الله تعالى تفصيل ترجيح ميدهند با آنكه بحسب قول اين عقيدۀ امتناع ميكنند  
يكه آنكه ميگويند در عرض مونت حضرت رسول صلى الله عليه واله قلم و كاغذ طيبه كه  
نامه بنويسد كه هرگز امت او بعد از ان كه راه نشوند و پيوسته بر هدايت باشند و

اجتهاد كرد و دعا خواند و را كشتايند بايست كه نبايد قلم و كاغذ حاضر ساخت كه پيغمبر صلى الله عليه  
وصيت نامه بنويسد زيرا مصلحت امت درين نيست پس از اين قول يهوده ايشان فهميده  
كه عمر مصلحت امت را بهتر داندا انحضرتش و بنا بر ان كه حضرت صلى الله عليه واله ما  
عن الهواست و هر چه كويد و حجت لازم كويد كه عمر مصلحت امت را از حضرت الله  
پيغمبر صلى الله عليه واله و حجت كرده كه از جهت امت خود وصيت نامه بنويسد كه بعد  
كراه نشويد و مصلحت امت درين بنوده و عمر چون دانست كه مصلحت درين نيست ان اصنع  
كرد و هم چنين امر نمودن پيغمبر صلى الله عليه واله اجلاف ثلاثه را بايست كه در جيش سامه  
زيد باشند و اين امر را موقت نمود بلعن فرمود كه لعن الله من تخلف عن جيش سامه  
ايشان اجتهاد كردند و دانستند كه مصلحت نيست با سامه بودن و رفتن از مدينه لهذا  
تخلف نمودند از جيش سامه و بمدينه مراجعت نمودند و چون اين امر حضرت رسول  
صلى الله عليه واله بوجه حضرت الله تعالى بود لازم كويد كه اين اجلاف يا مصلحت در وقت  
با سامه از حضرت الله تعالى هم نيكوتر دانند و هم چنين حرام نمودن عمر متعه زنان را  
كه حضرت الله تعالى و رسول بر امت حلال كرده اينده بودند و مصلحت امت درين بنود  
عمر چون دانست كه مصلحت امت در ان نيست لهذا حرام گردانيد و هم چنين آوردن عثمان  
حكيم بن عاص را با پسرش مدينه و تقويض نمودن بر وان بن حكيم نمود و ان مال بيت المال  
مسلمانان چندين هزار درهم و دينار حكيم بن عاص و پسرش را دن و غير ذلك تمام طول  
الكلام بد كره و امتناع كه ايشان از بن عقيدۀ بحسب ظاهر ميكنند مسرع نيست زيرا توجيهها  
كه اين ظايعه افعال زيمه مذكوره ان براي امامان جعلي خود ميكنند و عقده هاي كه از  
براي شما ميگويند درين افعال بصورت اعلى زياده ميكنند كه ايشان در مواضع مذكوره  
مصلحت را بهتر ميدانستند از حضرت الله تعالى و رسول صلى الله عليه واله حاصل كلال

انکه مواصب این قسم طعنها بالکندارند و بگوئی زان فضلا نماه و خطاب نموده گفت یا امیر  
المؤمنین مرا بجنت بر حقیقت خلافت عمر هست اگر از آن گرامت فرمایند عرض کنم مأمون گفت  
بگو بخت خود را پس آئید گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله با اصحاب در باب این بدو مشورت  
کرد و عمر گفت ایشان را باید کشت و سایر اصحاب گفتند فدای پادشاه گرفت و چون حضرت رسول  
صلی الله علیه و آله عمل بقول سایر اصحاب نموده بقول عمر عمل نمود از حضرت الله تعالی آیه  
تقدید نازل گشت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر عذاب نازل میشد غیر عمر  
الخطاب کسی بجنت نرسید و اگر عمر درین مرتبه باشد خلافت او حق خواهد بود و از  
حقیقت خلافت عمر که ازین روایت ظاهر میگردد و حقیقت خلافت ابو بکر و عثمان هم ثابت  
میشود زیرا خلافت ابو بکر متبوع و خلافت عثمان تابع خلافت عمر است و حقیقت خلافت  
عمر مثبت خلافت متبوع و تابع است مأمون گفت این روایت ظاهر البطلانست زیرا  
حضرت الله تعالی فرموده و ما کان الله معذبهم و انما کان الله تعالی غافلاً  
عذاب کند خانی را و حال آنکه تو در میان ایشان باشی و از بر خدیث شما لازم می آید  
که اگر عذاب نازل میشد پیغمبر هم بهلاکت میرسید و عمر نجات مییافت و این خلاف  
مفاد آیه مذکور است و قوی که برخلاف مضامین آیات بینهات دلالت داشته باشد  
البته باطل است و چون این مرد نیز ساکت شد دیگری گفت مرا هم حدیثی در خاطر هست  
که دلالت بر حقیقت خلافت ایشان میکند اگر میشد عرض کنم مأمون گفت کلام است  
آئید گفت رسول صلی الله علیه و آله فرموده مراد این گفته تر از موضع نمورند و کل  
در گفته دیگر گذاشت و من بر هر راجع شدم و بعد از آن بجای من ابو بکر را وضع نمودند  
او نیز بر کل امت راجع آمد و بعد از آن عمر را وضع نمودند او نیز راجع شد و بعد از آن  
میزان را برداشتند مأمون گفت این قول هم بطلان ظاهر است زیرا علی از آن نیست

که جسمهای ایشان مساوی یا راجع بود یا اعمال ایشان اول ظاهر البطلان است و ثانی  
صورت ندارد زیرا کل امت در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله نبودند و اعمال  
ایشان نیز بالفعل شدن بود و معدوم چون در میزان در قوائد آمد راقم او را می گوید ما  
میرین جواب کو تا می نموده بلکه جواب صحیح است که دیگران گفته اند البت در ترازوی  
بوده و راست گو نبوده حاصل آنکه بعد ازین قول مأمون بایشان خطاب نموده گفت خبر  
دهید مرا که تفصیل افراد انسان می چینی میشود یکی از آن فضلا گفت با عمل صالح مأمون  
گفت هر گاه چنین است انصاف بدهد و مکاره میکند و بگوید که از زمان حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله تا این زمان که ما در اینیم کسی در اعمال صالحی مثل نماز و روزه  
جهاد و صدقه مثل علی بن ابیطالب علیه السلام بوده همه ایشان گفتند هیچکس درین  
اعمال با او نرسیده و نرسد تا آخر زمان مأمون گفت پس نظر کنید و ببینید که نامه  
شما که شما را بر ایشان اعتماد است و ایشان دین خود را اخذ نموده اند چه روایات از  
برای شما ایراد نموده اند و مع هذا در فضایل علی بن ابیطالب علیه السلام چه گفتند پس  
همه ایشان سر در پیش افکندند جوابی نگفتند مأمون گفت انجمنه چه در جواب من سگوش  
و ندیدید و سر در پیش افکندید پس همه ایشان گفتند ما را آنچه در خاطر بود گفتیم و دیگر  
حرفی نداریم و درین هم کام آنچه حق است ظاهر کرد پس مرتبه دیگر مأمون بایشان  
اجماع خبر هبید مرا که افضل اعمال در وقتیکه حضرت رسول الله مبعوث کردید چه  
خبر بعد ایشان گفتند در اوقات افضل سبقت در اسلام بود زیرا حضرت الله تعالی فرموده  
السابقون السابقون اولئک المقرَّبون مأمون گفت ای کسی هست که در اسلام بر  
علی بن ابیطالب سابق باشد همه ایشان گفتند بلی لکن احدث السنه بود و بر اسلام  
حکمی مرتب نبود چون مکلف نبود و ابو بکر اگر چه بعد از او با اسلام درآمد و اما در

انوقت او در سن کهنوت بود و بدایرت تکلیف در آمدن بود و بر اسلام او حکم مرتب میشد و مصیبت  
اسلام او و اسلام ابوبکر فرق هست مأمون گفت خبر ده مرا که اسلام علی بن ابیطالب یا با الهما  
حضرت الله تعالی بود یا بد دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله اگر گویند باطهام حضرت الله تعالی بود  
لازم می آید که علی بن ابیطالب افضل از پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد زیرا حضرت الله تعالی  
آمد و اسلام را بر آنحضرت الهی نمود و اگر بگویند که پیغمبر از پیش خود فرموده حضرت الله تعالی  
علی بن ابیطالب علیه السلام را دعوت باسلام کرد این خلاف توصیف حضرت الله تعالی است پیغمبر  
چنانچه فرموده در کتاب عزین و ما آمنون المسکلفین و ما یطق عن الهوی ان هو الا وحی  
یوحی و اگر میگویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را فرموده حضرت الله تعالی باسلام دعوت  
فرموده او اجابت کرد پس حضرت الله تعالی بنی خود را مأمور ساخت که او را باسلام دعوت کنند  
اطفال و بیکر دعوت نکنند پس پیغمبر او را دعوت باسلام نموده باشد بجهت آنکه باسلام  
اعتماد بود و بر او تکیه بشاید حضرت الله تعالی بود و دیگر آنکه میگویند ایمان او بد بود که حکیم  
تکلیف کند بر چیزی که مخالف بر تقدیرت و طاقت نداشته باشند اگر بگویند این از حکیم  
جایز است کافر شده خواهید بود و اگر بگویند جایز نیست پس چون حضرت الله تعالی امر فرمود  
پیغمبر خود را که تکلیف نماید علی را بر اسلام و حال آنکه از جهه ضعف سن برین طافت نداشته  
باشد و وجه دیگر این است که باید که پیغمبر صلی الله علیه و آله اطفال را دیگر قویان خود و غیر  
از قویان خود را باسلام دعوت نموده باشد اگر میگویند نه پس می رسد که علی بن ابیطالب  
امتیاز می باشد و او را همه شان قیاس نباید کرد و دیگر مأمون انفضال را مخاطب داشته گفت  
بگویند بمن که بعد از سبقت در اسلام کدام عمل افضل اعمال است پس همه ایشان گفتند جهاد  
فی سبیل الله مأمون گفت بگویند بمن که ای کس در جهاد فی سبیل الله با آنحضرت میرسد  
غرض از پیغمبر خصوص در غرض بدد که آنچه از کفار کشته شده بود در نصف آن جمله

کشته بود و نصف دیگر را سایر اصحاب و ملائکه کشته بودند چون سخن مأمون در قصه  
بدر با پیغمبر رسید یکی از فضلا گفت اگر چه علی بن ابیطالب در واقعه بدر کشته شد و پیش از آن بود  
لکن ابوبکر در عیش با پیغمبر در تند بیر میگویند و چون آنروز با این سلام مسکلم شد مأمون بر  
و گفت عجیب حرفی گفتی حال بگو بمن که ابوبکر در تند بیر شریک حضرت بود اگر کوئی که او منفرد  
بود در تند بیر امور پیغمبر صلی الله علیه و آله لازم می آید که پیغمبر را ی و تدبیرند آ  
باشد در امور خود و این قول نیست مگر کفر و زندقه و اگر کوئی که او شریک پیغمبر صلی الله  
علیه و آله بود رای و تدبیر لازم می آید که حضرت در رای و تدبیر محتاج بغیر خود باشد  
و این معلوم و مستقر است که آنحضرت در رای با آنچه از جانب حضرت الله تعالی مجبور شد  
عمل مینمود و دیگر آنکه اگر بودن ابوبکر در عیش و تخلف و انجمنه فضیلت باشد لازم می آید  
که هر متفاد از جهاد افضل باشد و حال آنکه حضرت الله تعالی در کتاب عزین فرموده  
و قَسَمْتُ لَهِ الْجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْفَاعِلِينَ دَرَجَةً وَبِكُلِّ فِرْعَوْنٍ وَنَصَلَ  
الْجَاهِدِينَ عَلَى الْفَاعِلِينَ لَجْرًا عَظِيمًا راقم اوراق گوید که حاصل از جهاد استین مذکور است  
این است که حضرت الله تعالی درجه و اجر جهاد کننده کان را بر آنها که از جهاد متفادند  
بسیار زیاده گردانده است و چون مأمون الرشید بر ایشان محبت تمام کرد جمله ایشان در  
پیش رفتند و چون جوابی نداشتند ساکت گردیدند و دیگر راقم اوراق گوید که نشانند  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر را در عیش صورت دیگر بنویسند داشت مگر آنکه  
شیخ اجل علم شیخ مفید طاب شاه فرموده و پیش ازین درین کتاب گفته شد و آن این است که  
چون واقعه بدر اقل کار بود و هنوز کفار از مسلمانان حسابی برنداشته بودند آن سرور  
بامر حضرت الله تعالی برای صیاب خود ایشان را در عیش نشانید که مبادا بددلی نمودند یا  
بکریزند یا پناه بگفتا ببرند و این سبب بددلی سایر مسلمانان شده فوق هر روز همی

در واقعه احد و حسین و خبیر و مسیرة بنی سلیم کردند و خود را و مسلمانان را خفیف کردند  
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله داشت که خوطر ساختند حاصل کلام آنکه چون آنفلا  
ساکت کردیدند مأمون یکی از ایشان را که نامش اسحق بود مخاطب ساخت گفت ای اسحق  
جماد سون هدا علی الانسان با برخوان اسحق بن جماد چون سوره را شروع بخواندن  
و باید بطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمنا و اسیرنا رسید مأمون گفت این آیه  
و کان سعیرهم مشکورا در شان که نازل گشته ای اسحق بن جماد اسحق گفت در شان  
و فاطر و حسن و حسین علیهم السلام شرف نزول یافته مأمون گفت ای زاده انساید که حضرت  
علی علیه السلام در جنتی که مسکین و یتیم و اسیر با اطعام نموده فرمود که انما اطعمکم لوجه  
چنانچه حضرت الله تعالی از آن خبر داده پس اسحق بن جماد در سایر فضیلتها گفتند  
مأمون گفت نظر کنید و انصاف بدهید ای اینچنانچه حضرت الله تعالی درین ای کمال علی علیه  
السلام و خلوص او را ظاهر گردانیده است ای ایه هست در شان ابوبکر نازل گشته باشد  
و حضرت الله تعالی در آن آیه بیان کمال خلوص او نماید اسحق بن جماد گفت بلی هست ایه  
که در شان او نازل گشته و بیان کمال او میکند مأمون گفت کدام است ان ایه اسحق گفت  
حضرت الله تعالی فرمود ثانی اثبتین اذ هما فی الغار یقول لصاحبه لا تخرن ان الله  
معنا یعنی محمد و یتیم در حالتیکه در غار بودند و می گفت و بر فی نفس عمیق مشوید  
که الله تعالی با ما است پس درین آیه حضرت الله تعالی ابوبکر را بعبادت پیغمبر صلی الله علیه  
و آله توصیف فرموده مأمون گفت ای اسحق مرا این حکایت نبود که از لغت تا این حد جاهل باش  
ای اسحق هر گاه جایز باشد که کافر با توصیف کنند بعبادت مؤمن چنانچه حضرت الله تعالی  
فرموده اذ قال لصاحبه وهو محاوره اکثرت بالذی خلقت من ترابکم اوراق کوبید  
یا دکن انرا که گفت مؤمن بصاحبش که ای کافر شدی با آن خداوندی که خلق نموده ترا از خا

چون مأمون این را با شتهاد ابراد نمود گفت از برای ابوبکر در اینک حضرت الله تعالی  
او را توصیف بمصاحب پیغمبر صلی الله علیه و آله نموده چه کمال حاصل میشود و دیگر آنکه  
هذلول و زدی در شهر حیوان و حیوانی و اسب بمصاحب گفت اند چنانچه هذلول گفت و گفتند  
عده بمصاحب و حیثیه و زدی گفته گفتند دعوت الوحوش و فیه مصاحبی اقم اوراق کوبید  
معنی مصرع اول این است بختی که خواندم و حشر را در حشر و مصاحب نشد مأمون گفت  
و اینک پیغمبر فرمود ان الله معنا هم کمالی از برای ابوبکر حاصل نمیشود زیرا حضرت الله  
تعالی با هر برفا جری میداشت چنانچه خود عترت شانه فرموده ما یكون من بخری ثلاثه  
الا هو دا بقرهم و لا یتمسک الا هو سادسهم و لا اذنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم  
این ماکان ارقام و ان کوید ترجمه ایه این است که میفرماید نمیشاید هیچ را از گفتن  
سدرس مگر اینکه حضرت الله تعالی چهارم ایشان باشد و نیز پنج کس مگر اینکه حضرت الله  
تعالی ششم ایشان باشد و نه در عدد کم از آنچه که مذکور شد و نه تعدد زیاد تر از آن  
مگر آنکه حضرتش با ایشان باشد در هر جا که باشد حاصل آنکه چون مأمون این قول  
اسحق بن جماد را در آیه شریفه مذکوره را از بیعت حضرت قول خود ابراد نموده خواست  
که واقعه غار و مصاحب ابوبکر را با حضرت پیغمبر در غار که اسحق بن جماد از اول فصلت  
او کرده بود ثابت کرد اند که اندلیل فقیر است نه فضیلت و کمال او پس گفت ای اسحق بگو  
بمن که من ابوبکر در غار طاعت بود یا معصیت نتواند بود که طاعت باشد زیرا لازم  
جایز نیست پس ماند که معصیت باشد و عاصی یا در مصاحب پیغمبر صلی الله علیه و آله  
کمال حاصل تواند شد اسحق بن جماد چون جوابی نداشت ساکت گردید مأمون و دیگر با  
فضیلتی دیگر را مخاطب گشته گفت بگویند من که ایه فائز الله سکت علیه در شان

که نازل کرد پس اسحق بن حماد گفت در شأن ابوبکر زیرا او ترسان بود پیغمبر صلی الله  
علیه و آله از جهت که ترس نداشت مستغنی بود از سکنه مأمون گفت ای اسحق این  
قول تو با واقع مخالف دارد زیرا در حدیث سکنه بر بنی صلی الله علیه و آله نازل گشت چنانچه  
حضرت الله تعالی در کتاب خود فرموده شَمُّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَةً عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ  
درین موضع هم باید که سکنه بر بنی نازل گردید باشد واقع او را نگوید که کلام مأمون  
درین جواب ناقص است و از جهت که نسخ منظره مأمون که بدست این ضعیف افتاد  
بود بسیار سقیم بود و نسخ دیگر متعدد الحاصل بود بنوشتن آنچه در آن نسخه بود  
مبادرت نمود لکن محکم است که درین موضع جواب مأمون پیش ازین بوده باشد و از  
قلم ناسخ افتاده باشد و جواب در حدیث باشد که هرگاه حضرت رسول الله در غار  
اعتمادی که بحضرت الله تعالی داشت مستغنی از سکنه بود و در حدیث و سایر مواضع هم  
اعتماد بحضرت الله تعالی داشت و ترسان نبود پس از جهت چه در آن موضع سکنه بر  
انحضرت هم نازل میشد پس چنانچه در مواضع سکنه بر بنی نازل میشد درین موضع  
هم باید که سکنه بر بنی نازل گردیده باشد پس آنچه شما میگویند که سکنه بر ابوبکر نازل  
شد زیرا پیغمبر از جهت که ترس نداشت مستغنی از سکنه بود بیهوده و لا معنی باشد  
و دیگر واقع او را نگوید که در فضول پیش ازین از مناظر حضرت شیخ اجل علم شیخ  
مفید اعلی الله مقامه تحقیق این قول گذشت و محمل آن این است که جابر شیخ بعد  
که قول بیهوده نواصب که سکنه بر ابوبکر نازل کردید بوجوه متعدده باطل کرد فرمود  
که در غار چون غیر ابوبکر در ملائمت حضرت نشین بود و از صفت ایمان عاری بود  
مخصوص گشت بحضرت در سایر مواضع چون در کار فلک اندسابان بر گردن اولاد  
لما خلقت الافلاك جمیع از مؤمنان بودند بسبب این انزال سکنه شامل ایشان نیز بود

و اگر تفصیل این قصه را خواهی بدانی رجوع کنای در این بحث که جنابش تحقیقات فرمود  
حاصل کلام آنکه مأمون با اسحق حماد گفت مؤمنان که در واقع چنین با حضرت شریک  
بودند میدانی که مانند اسحق گفت میدانم مأمون گفت ای اسحق و در حدیث هم مسلم است  
که میخندند و کسی با پیغمبر صلی الله علیه و آله نمائند الا هفت نفر از بنی هاشم و علی بن اسحاق  
علیه السلام در میان ایشان شمشیر کشیده از راست و چپ پیش و پس کفار را بدار  
البلور میفرستاده عبا سنجام مرکب پیغمبر صلی الله علیه و آله را داشت و این پنج دیگر  
در بنی داداشندان کفار اشرار اسبیبی با حضرت برسد تا آنکه حضرت الله تعالی  
بوساطت علی بن ابیطالب علیه السلام ظفر مبرتر گردانید و او منصور و مظفر شد  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله باز آمد پس مراد از مؤمنین درین موضع علی بن ابیطالب است  
با ان شش و دیگر از بنی هاشم احوال بگویند که از صحابه کدام یک افضل است ای آنکه  
با پیغمبر رسیده شریک بود و حضرت میفرمود یا آنکه که بحث پیغمبر خود را در میان گفت  
اشرار گذاشت و دیگر ای جماعت بگویند من ای آنکه در غار با بنی صلی الله علیه  
و آله بود و قابل سکنه نبود افضل است یا آنکه در فراش پیغمبر صلی الله علیه و آله  
خوابید و جان خود را فدای حضرت کرد و بنی الله صلی الله علیه و آله با حضرت الله تعالی  
بهرت فرمود و مراد است که امیر المؤمنین در وقتیکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را  
گفت که بجای من جواب او گفت یا رسول الله اگر من بجای تو بخوابم ذات با برکات تو بگردد  
خواهد بود پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بلی او گفت سمعاً و طاعة و در جای آنحضرت خوابید  
و شکرین او را قیاس پیغمبر میکردند و چون وقت معهود در آمد شمشیرهای کشیدند  
بانه روی آمدند و با حضرت پیش از آن صدای ایشان را میشنیدند و تندی بر ایشان را میدادند  
پس هفتاد و جای خود حاضر بود و حرکت نمیکرد تا آنکه حضرت الله تعالی ملائکه را فرستاد

تا اودان مشرکین نگاهدار و چون مشرکین حضرت را دیدند گفتند محمد کجاست  
حضرت گفت نمیدانم پس ایشان با ناعراض کردند که قوما از محمد غافل کردی و او از  
چنان مابده رفت و ابوبکر در غار با پیغمبر بود و پای خود را از غار بیرون کرد تا شاید  
مشرکین به بینند یا جماعت بر ایستد مقام و مرتبه علی را بیطلاب و ابوبکر پس تأمل  
نمایید که کدام یک خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله را میباشند راقم اوراق گوید که  
چون نسخه که مناظره نامون در آن بود بسیار سقیم و مغلوب بود آنچه در اینجا از آن  
نسخه نوشته شد بر ضعیف که بظلاکت تمام از اینجا بیرون توانست آورد اگر کسی  
نسخه صحیح داشته باشد و باین کتاب نظر اندازد و باین ضعیف متنبه نماید همین صحیح  
آن مجاور که خطای آن قوی نیست در ذکر مناظره شیخ حسین بن  
عبد الصمد که پدر شیخ محقق مدنی شیخ بهاء الدین محمد عاملی اعلی الله تعالی وجهنا  
بود که باینکه از فاضل اهل خلافت در بلده حلب و آورده و جناب شیخ رحمه الله صومری  
مناظره را در رساله بیان فرموده بزبان عربی و ما در کتب زبان اربعه بزبان فارسی  
بیان میکنم و الحق که در این مناظره در تحقیق مذاهب شیعه اثنا عشریه و ابطال مذاهب  
غیریه و بیضا نموده و بر هر شیعه که در زمین و مذهب که بیان جان او را گرفته باشد  
لازم است که این مناظره را در هر جمیع و شام بنظر خود برساند و از آن در حقیقت مذاهب  
خود و بطلان مذاهب مختلفه نفعها ببرد حاصل آنکه جناب شیخ در رساله فرموده که  
در بلده حلب باینکه از فضلا که در دکان وزیر یک مشهور و در بحث و مجادله انگشت نما  
بود صداقت و دوستی بهم رسیده و صداقت میان من و او بر تبه مستحق بود که از  
تقیته نمیکوم با آنکه پدر آن فاضل از اعیان حلب بود پس روزی با او گفتم که این لایق  
نیست که مثل من و تو کسی که سالها عمر خود را صرف تحصیل علوم دینی کرده باشد و تحقیق

مقدمت اسلامیه نموده باشد در مذاهب که بان مذاهب حضرت الله تعالی املات  
میکند مقلد باشد و حال آنکه تقلید مذموم میباشد بنص قرآن و بحجی نیست  
که بسبب تقلید نجاست از برای کسی حاصل تواند شد زیرا هر کس در هر مذاهب که هیست  
مقلد سلف است پس اگر تقلید سبب نجاست بودی بایستی که هم مقلدین ناجی باشند  
و حال آنکه چنین نیست فاضل جلی گفت نیکو فرمودی بسیار در مذاهب مناظره کنیم  
جناب شیخ طاب ثراه فرموده که چون او را بمناسطه تکلیف نموده من پیش دستم نمود  
با او گفتم ایام انصاف از قرآن مجید یا از حضرت رسول الله ص از جهت شما هست که دلا  
بر و جوب متابعت مذاهب و حنیفه کند فاضل جلی گفت پس من گفتم ای اجماع  
اهد اسلام بر و جوب و منعند گشته فاضل جلی گفت فی پس گفتم من با او که از  
چه تو مقلد او شده و خود را حنیف مذاهب یگویی فاضل جلی گفت بواسطه آنکه  
او مجتهد است و من مقلد و بر مقلد واجب است که تقلید مجتهد کند در مذاهب که  
دارد جناب شیخ فرموده که چون او چنین گفت من با او گفتم که چه میگوئی در باب حج و غیر  
محمد الصادق ای ایا او مجتهد بود یا فی فاضل جلی گفت مرتبه او فوق اجتهاد بود و شان حضرت او  
از آن رفیع بود که کسی را با علم یا بر هدی یا بتقوی توصیف نماید و بعضی علمای ما گفتند که  
حضرت چهار صد سال گزشت که همه ایشان فضلا و مجتهدین بودند ابو حنیفه یکی  
از ایشان بود راقم اوراق گوید که ظاهر آن شخصه که این فاضل را فاضل جلی کرده از و در  
تقیته بوده یا میترسیده که میباید او استبعاد کند و الا آنچه مشهور در کتب تاریخ مستور  
در کوفه و بغداد و ایوان حدیث آنحضرت زیاده بر هفتاد هزار کس بودند حاصل کلام آنکه جلی  
چون حضرت امام را باین نحو توصیف نموده جناب شیخ اعلی الله مقاصد فرمود که الحال امر  
نمودی بر خود علم واجتهد او و هم گفتی که ما را تقلید مجتهد باید نمود و از آنکه ما تقلید

او میکنیم توان کجا حکم بضالات ما میکنی بخود را بر هدایت میدانی با آنکه ما اعتقاد بعصمت  
هم باورده ایم و میگوئیم که او در حکم خطا نمیگردد و حکم او حکم حضرت الله تعالی است و  
تو له لایله و ایم و مثل ابوحنیفه نیست که بقیاس و رأی و استخسان عمل نماید و مع هذا  
چنین الخطا هم باشد و بر تقدیری که از عصمت و منزلت کنیم و چنانچه شما میگویند بگوئیم که  
او عمل با حقه میده و بر وجوب متابعت او دلایل چند هست که در ابوحنیفه یکی از آنها  
نیست یکی از دلایل اتفاق کمال اهل اسلام است بر علیت او بر کل حاضرین خود و  
تقوی و عدالت و عظیم الشان او حیثیتی بود که من تا امر در در کتب اهل علمها و کتب  
تواریخ و سیر و کتب جرح و تعدیل ندیده ام و نشنیده ام که کسی بر او طعن کرده باشد  
حتی مخالفین حضرتش و مخالفین شیعه اما آنکه در عدله کثیر در رابن دینا عظیم الشان  
بودند بلکه پادشاهی روی زمین نیز با ایشان بود و هر کس میخواهد که بواسطه سر  
یا دروغ بر پادشاهان تصرف بگوید هیچکس با قدرتان نبود که بجهت خوش آمدگی  
پادشاهان بودند و روئی از برای او وضع نماید تا بان پادشاه مقرب کرد و این نتواند  
بود مگر بسبب اینکه هر کس میدانشد که اگر اقرب بر او بندد هر کس که میشنود تکذیب او عیناً  
و این معجزه بسبب قیامت است که او را و ابا و اسامی او را از جمیع جان حاصل است بر هر کجا  
چنین باشند چون جایز باشد که تقلید چنین کرد اگر اهل اسلام متفق باشند بر  
علم و عدالت و جواز تقلید او ترک نماید و تقلید کسی کند که در روش واقع باشد و مع هذا  
مطعون هم باشد با آنکه جرح بر تعدیل مقدم است چنانچه در اصول بین گردید و دیگر  
غزالی که امام شماست کتاب تصنیف نموده و از داخل نامیده و موضوع آن کتاب طعن  
ابوحنیفه با دلله معتدده نموده و دیگر بعضی علمای شافعی نیز کتاب تصنیف کرده  
از اسمعیلی نموده بسکه الشیفة بالرذی علی ابی حنیفه و من ان کتاب را در مصر و بلاد  
مصر

غزالی در باب ابوحنیفه گفت مع شئی زائد در ان کتاب ایراد نموده و چون چنین است  
شک نیست که تقلید کسی واجب است که هر کس متفق باشند در علم و عدالت و از نظر  
نواب در عیب باشد و جایز نیست عمل نمودن بر جرح در صورتی که راجح بوده باشد و  
از اندک لایله ایراست که در پیش ما از اهل بیت مطهر است بنص قرآن و تطهیر  
متنزی هست از کناهان و از هر فعل قبیحی که بوده باشد چنانچه نصیح نموده  
این فارس در کتاب محمد لعن للعن ابی زینب مکر عصمت بعینه که شیعه در باب  
ایشان صلوات الله علیهم دعوی مینمایند و با جماع ابوحنیفه از مطهر نیست و این  
ظاهر است که تقلید مطهر بنص قرآن واجب است تا یقین در نجات مقلد حاصل تواند  
جناب شیخ طابیر شاه فرموده که چون سخن من با بخار سبید فاضل حلب گفت قبول  
نداریم که جعفر بن محمد از اهل بیت باشد زیرا در احادیث صحیح ما ثابت گردیده که  
اهل بیت بیخ نفر بودند شیخ رحمان فرمودند که ما قبول داریم که حضرت داخل بیخ نفر  
نیست اما کسانی که قابل عصمت اند مانند قابلند بعصمت او و از آنکه قابل بعصمت  
ان بیخ نفر نیستند قابل بعصمت او بیخ نفر هم نیستند لکن حکم او حکم آن بیخ کس  
یکست در عصمت و وجوب متابعت بدو دلیل یکی آنکه کل اجتماع که قابل بعصمت  
بیخ نفر شده اند قابلند بعصمت او و از آنکه قابل بعصمت ان بیخ نفر نیستند قابل بعصمت  
ان هم نیستند و کسی نیست که قابل بعصمت ان بیخ باشد و قابل بعصمت او نباشد عصمت  
بیخ نفر بنص قرآن ثابت است پس ان نیز معصوم باشد زیرا جماع معتقد است بر آنکه  
میان او بیخ نفر و نیست در عصمت و اینکه او معصوم نباشد و این بیخ باشند چنانکه  
اجماع است دلیل دومی بر اینکه حکم ان حضرت حکم ان بیخ است ایراست که مشهور و مستفیض  
که آنحضرت ابا و اسامی او هر کس در پیش علمای آن در نهانند که علم بسامونند مخالف و موافق



و زبان که گفته اتفاق دارند و در کتب رجال که شیوخ و تلامذ من مذکور است هم مذکور نیست  
که ایشان را شیخی و معالی باشد بلکه آنچه مذکور و مشهور است این است که آنحضرت علم را  
از پدر خود حضرت باقر ع و از پدرش زین العابدین و از پدرش حسین بن علی علمم  
السلام و حسین بن علی ع از اهل بیت مطهر نیست با اتفاق و این هم در نزد ما ثابت گردید  
که قول ایشان علیهما السلام با اینها دینور و از جهت است که از هیچیک از ایشان  
علیهم السلام خواه کم سن باشد و خواه پوسن چیزی نپرسیدند که در جواب توقف  
نمایند یا بکنایه محتاج باشند و خود نیز صلوات الله علیهم باین تصریح نموده اند که قولیکه  
از ایشان قول پدران ایشان است قول پیغمبر است و این در نزد ما بطریق صحیح ثابت گردید  
پس قول آنحضرت علیه السلام قوله طهر نیست بقصر قرآن و از جمله دلایل وجوب متابعت  
آنحضرت است که در صحاح احادیث شما بشوئ پیوسته از طرق متعدده متحده  
معنی مختلفه در لفظ که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده اخی مختلف فیکم ما  
ان تمسکتم به لکن قضاؤا بعد الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و ایتها لکن  
یضترقا حتی یروا علی الخوض و در بعضی از طرق چنین واقع شده اخی تارک فیکم  
خلیقتین کتاب الله و عترتی را قم اوراق گوید ترجمه حدیث بروایت اولی است که  
فرمود بدرستی که من و اکذاریه چیزی که اگر چنانکه درویند بان هرگز این دو از هم  
جدا نشوند تا وارد شوند بر من و در نزد حوض و بروایت دوم است بدرستی که من تارک  
کنندم در میان شما دو خلیفه که یکی کتاب الله و دیگری عترت مراست جناب شیخ طاب  
نראה چون این حدیث را بدو روایت بران فاضل ایراد نموده و پس بدین احادیث حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله تصریح فرموده باینکه تمسک بکتاب الله و عترت موجب نجات  
و عدم ضلالت است و تمسک بکتاب الله و عترت نیست مگر شیعه چنانچه بر کسی مخفی

در میان شما

نیست زیرا که عترت شیعه عترت رسول الله صلی الله علیه و آله و امثال سایر کفرند  
و تمسک بغیر ایشان نموده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله نفرموده اخی مختلف فیکم  
کتاب الله و ابو حنیفه و نه شافعی و نه غیرین و چون چنین است بر عاقل که جایز است  
که ترک کند تمسک بکسی یا اگر بجای تمسک با او متیقن باشد و تمسک نماید بکسی که  
نجاست از تمسک با او معاموم نباشد و این نتواند بود مگر محض سفاهت و کراهی و اینست که  
گفته تقاضا میکند وجوب متابعت ایشان را با علم یقینی و اگر از علم یقینی تنزل نمایم  
لا اقل فاده ظن و وجوب متابعت ایشان میکند و در این مقام همین کافیست زیرا علی راجح  
واجب است و هرگاه متابعت ایشان ماین مرجحات داشته باشد پس از ایشان و بغیر ایشان  
تمسک نمودن نیست مگر متابعت هوالی فساد و تقلید ابا و اجداد که بقصر قرآن  
مضموم است فاضل جلیبی گفت مرا شک نیست در رجحان خود و قور علم و نجاست مقلدان  
لکن چیزی که هست این است که مذاهب ایشان منقول نیست و شهرت ندارد چنانچه  
مذاهب اربعه منقول و مشهور است جناب شیخ اعلی الله درجاته فرمود که اگر مراد تو بدین  
این است که جماعت حنفی و شافعی نقل مذاهب ایشان نکرده اند و در میان ایشان شهرت  
ندارد این مسلم است اما ضروری بنماید زیرا مابین مذاهب ایشان را نقل نمینمایم  
و حنفی و شافعی و سایر مذاهب هیچ یک نقل مذاهب دیگری نمیکند و این طعن بر هیچ  
نیست و اگر مراد تو این است که هیچیک هیچک نقل مذاهب ایشان نکرده است این نیست  
مگر مکاره صریح زیرا شیعه ایشان بسیار از اهل سنت و باقی طوایف نقل ایشان  
کرده اند و ادوات و عبارات ایشان را همین ساخته اند اما شیعه را پیش از فهم سنی در نقل  
اقوال ایشان نیست حتی در نقل اقوال ایشان بجای از ناقلین جرح و تعدیل ایشان نیست  
میکند و در بر مطلب کتابها نوشته اند و علمای شیعه اگر چه در عدد کمترند از علمای

اهل سنت لکن کثرت از علمای ائمه هدی استند خصوص از علمای حنبلیه  
وما لکنه بلکه علمای شیعه پیش از علمای ایشانند البته پیوسته علمای شیعه  
بجد الله تعالی در هر از منته اعلم واحد قان علمای اهل سنت بوده اند و بنوعی علی  
آقا در زمان ائمه ۴ هم ایشان علیهم السلام بر هر خلیف زمان نایب بوده اند از هر جهتی  
بلکه شاگردان ایشان مثل ایشان هیشام بن حکم و جمیل بن دراج و زبانه بن اعیان و  
محمد بن مسلم و ائمه ایشان در میان خلق از جمیع جهات خصوص از جمیع علمای  
بوده اند حتی مخالفین ایشان نیز ایشان را ستوده اند و نشان ایشان کرده اند اما بعد از  
زمان ائمه علیهم السلام مثل محمد بن یحیی و یحیی بن یحیی و ابن بابویه و شیخ مفید و شیخ  
طوسی و سید مرتضی و برادر او سید مرتضی و ابن طاووس و خواججه نصیر طوسی و میثم  
بحرانی و شیخ ابوالقاسم محقق و علامه حلی و سایر فخر المحققین و ائمه هدی از  
مشایخ مشهوره که مصنفات ایشان خافقین را بر ساخته است و کسیکه مصنفات ایشان  
نظر کند علو شان ایشان را میداند و از اعان اجتهاد ایشان میفاید و اگر کسی نگاه کند  
یا از حیثیت تعصب یا جهل خواهد بود پس بنا برین مقدمات بر قول لازم است که قابل  
شوی بصحت مذهب انا که مقلدان ایشانند بلکه بر هر کس که خود را در جاده انصاف  
این لازم است زیرا که در نزد همه شما مقنن خجالت تقلید مجتهد است و برهه لازم نیست  
که قابل شوی بصحت مذهبشان زیرا که در مذهب با عصمت متوجع شرط است پس بنا  
برین فرقه ناجیه ما ایم جماعتاً و شما اگر چه بصحت مذهب قابل نیستند اما بنا بر قول  
که معتمد شماست بر شما لازم می آید که حکم بصحت مذهب را بکنید بدلیل آنکه مقدّمات  
اینها در پیش شما مسلم است زیرا که شما بیخات با منوط بتقلید مجتهد میدانید و این  
برای ما حاصل است با اعتراف و مع هذا در آنها که متابعت ایشان نموده ایم مرتجعان

چند هستند که شما را مجال انکار آنها نیست چون کلام جناب شیخ طابراه باین مرتبه  
رسید عالم حلبی ساکت گردید چیزی در جواب نگفت لکن از صورت بحث عدول کرده  
گفت ای شیخ سستی که شما اکابر صحابه را می کنید چه صورت تواند داشت حال آنکه ایشان  
در نزد حضرت رسول الله مقرب بوده اند و با اموال و افسوس خود و نصرت حضرت می نمودند  
تا آنکه دین بشمشیر ایشان استهلاک یافت هم در زمان حیات آنحضرت و هم بعد از آن  
و فتح بلاد کردند و نصرت دادند دین حضرت الله تعالی را بحسب میل امکن و فتح های که  
در زمان خود کرد در زمان هیچ یاک از خلفا نشد بلکه در زمان پیغمبر ص هم نشد مثل  
مصر و شام و بیت المقدس و روم و عراق و خراسان و عراق عجم و غیر اینها که حکم نیست  
انکار قوت و یأس و سقوط و در دین و من چون نظر میکنم بدلیلهای شما در نهایت  
قوت و وضوح است و چون نظر میکنم در مذهب شماست صحابه جایز است از مذهب  
شما نفرت میکنم با آنکه از صحابه که شما سب میفمائید اکابر صحابه و خواص پیغمبر صلی الله  
علیه و آله بودند در نزد آنحضرت نهایت قربت داشتند تا باین مرتبه که دختران خود را ایشان  
میدادند و دختران ایشان را خود می گرفتند و حضرت الله تعالی ایشان را در کتاب  
عزیز خود مدح فرموده محمد رسول الله و آل الدین معه استکراه علی الکفر و رجاء  
بیتهم قریبم رکعاً سجداً الى اخلا لایه و ان بر وجهت من ان مذهب شما مستقرم و جز  
دام بطلان او را رقم اولی که گوید ترجمه آیه ابر است که میفرماید محمد فرستاده الله تعالی  
و انا فیه که با اویند سخن و در نوشتند بر کافران و وحم کنند که باشند در میان خود بی  
ایشان را کوی کنند و سجود کنند حاصل آنکه چون سخن فاضل حلبی باین مقام رسید  
جناب شیخ طابراه دانست چنانچه خود در رساله فرموده که اگر هزار دلیل در انو  
از جهت جواز سب بر او ایراد نماید و را اثر نخواهد کرد و از جهت رسوخ محبت صحابه

و بطلان سب ایشان پس بنا برین در آنوقت از جهت ضرورت گفت که در مذهب ما سب واجب  
نیست بلکه عوام شیعه از روی تعصب کاهی صبیح کنند اما علمای شیعه هیچ یک بوجوب  
سب قابل نشده اند و کتایبهای ایشان شاهد است بر آنچه من میگویم و جناب شیخ چنانچه  
خود فرموده قسم مغاظر یا ذکر کرد که اگر کسی هزار سال زندان باشد و در مذهب اهل بیت بود  
از اعدای ایشان تبری نماید صحابه را سب نماید اصلا او محظوظ نیست و مقصود در ایمان  
او نباشد فاضل حلبی چون این سخن را از جناب شیخ رحمانه شنید مسرور گشته و فرمود  
و جنابش را تصدیق نمود پس دیگر بار جنابش را طایفه را و گفت هرگاه بر تو ثابت شد  
تو در علم اهل بیت و عدالت و جهاد و ترجیح ایشان از غیر پس ایشان اولی اند بمنا  
پس تو باج ایشان شو فاضل حلبی گفت تو شاهد باش که من تابع ایشان و مقلد ایشان  
گشتم لکن صحابه را سب نمیکنم جناب شیخ رحمانه فرمودند چنین کن و صحابه را سب  
اما چون عظم شأن اهل بیت و قرب منزلت ایشان در نزد حضرت الله تعالی و رسول  
بر تو ثابت گردید چه میگوئی در باب کسیکه با ایشان عداوت و زندقه ایشان را ریخته  
باشد حلبی گفت من از بری و بیزارم جناب شیخ فرمودند که همین کافیست حلبی توبه  
دیگر گفت شاهد میکنم حضرت الله تعالی و رسول او و ملائکه او را که من محبت تابع اهل بیت  
و از اعدای ایشان بری و بیزارم و از جناب شیخ کتابی در فقه شیعه طلب نموده و جناب  
شیخ چنانچه خود فرموده مختصراً فرغ را با او داده و او را وواع نموده بخانه خود رفت و بعد از  
چند روز دیگر که با هم ملاقات نمودند جناب شیخ فرموده که او را در غده عظیم یافتیم  
در تشیع بجهت آنکه صحابه را بسیار عظیم الشأن میدانست و در دعا و سوخ یافته عظیم الشان  
ایشان و اینرا جزم میدانست که شیعه ایشان را سب میکنند جناب شیخ فرموده که چون این  
حالت را در او دیدم و او را درین غده یافتیم شبی که با او در یکجا مجلس ساختیم بهم باو گفتیم

که اگر با حضرت الله تعالی عهد و پیمان بفائی که از انصاف کندهی و این را زنا هم  
افشا نامتاقی من سب صحابه را که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت و خیات  
و جفا کردند بر تو ظاهر و مبین میباشد فاضل حلبی عهد و پیمان نمود که از انصاف بگذرد  
و زاننده باشد این را زنا بکسی نگوید و این عهد و پیمان را موکد ساخت بقسم مغاظر چنانچه  
شیخ طایفه را فرمود که چون حلبی عهد نمود و قسم یاد کرد که این را زنا بکسی ننماید من باو  
گفتم چه میگوئی در بار صحابه که عثمان را کشتند حلبی گفت این از ایشان باجهت اوست  
و درین کتابی از برای ایشان ثابت نمیکرد در دعای ابا باین تصریح نمود و اند جناب شیخ فرمود  
که من گفتم در بار بغایشه و طلی و زبیر چه میگوئی که با امیر المؤمنین علیه السلام حرب  
کردند و در آن حرب از طرفین قریب بشان زنده هزار کس کشته شدند و چه میگوئی در باب معاد  
و احبابش که در صفین با حضرت حریب نمودند و از طرفین قریب بشان هزار کس که اکثر  
ایشان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بودند و یکی از انجمن عمار با سربود کشته  
شدند حلبی گفت این هم باجهت اوست و در جناب شیخ رحمانه فرموده که من باو گفتم ای امیر  
بود که جواز اجتهاد مخصوص بیک فرقه از مسلمانان باشد و بر فرقه دیگر اجتهاد جایز  
نباشد حلبی گفت نه بلکه هر فرقه صلاحیت اجتهاد دارند جناب شیخ فرموده پس من  
باو که هر یک جایز باشد اجتهاد در قتل اکابر صحابه و قتل خلفای مؤمنین و در عرب سزا  
رسول الله صلی الله علیه و آله و پس عمر و شاهر و خنجر حضرتش که سینه جمیع زمان عالم بود  
و اعلم و از هدایت جمیع خلق و اقریب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و وارث علم و اسلام  
بشمیرش و راست گردید حضرت الله تعالی و رسول او را نشان فرموده باشند بحیثی  
که انکار را نشاید حضرت الله تعالی و اهل بیت و مؤمنان و مؤمنات که آیند باشد چنانچه  
فرموده است **لَمَّا وَلَّيْتُمْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقُولُونَ اَلصَّالٰوةُ وَنُؤْفٰوْنَ**

الزَّكَاةَ وَهُمْ ذَاكِرُونَ يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ بِاتِّفَاقِ كُلِّ مُصَنِّفٍ وَحَضْرَتِ رَسُولِ اللَّهِ  
عَلَيْهِ وَالهِ السَّلَامُ مَوْلَاهُ فَقَالَهُ مَوْلَاهُ وَدِيكَرُ فَرَعُودِ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ  
بَابُهَا وَدِيكَرُ فَرَعُودِ اللَّهُمَّ إِنِّي بِنِي يَا حَبِيبَ خَلْقِكَ الْبَيْتِ وَدِيكَرُ فَرَعُودِ أَنْتَهُ مَعِي تَمَيُّزٌ لَمْ  
هَرُونَ مِنْ مَوْسَى مِثْلَ يَنْهَاهَا قَتْمِ أَوْدَاقِ كَوَيْدِ تَرْجَمَةِ آيَةِ الْإِسْلَامِ كَرَفَعُودِ الْإِسْلَامِ وَبِ  
إِسْنِ يَنْسَبُ كَرَفَعُودِ بَصْرَةَ وَرَفْعُودِ رَفْعُودِ شَمَا اللَّهُ تَعَالَى رَسُولِ اللَّهِ وَوَعْدُ مَا أَجْنَأُ  
كَبْرِي بِأَسْدَارِ مَدَانِزَا وَمِيْدَهِنْدُ زَكَاةُ وَدِرْحَامِي كَرَفَعُودِ كَنْدُ كَانْدُ وَإِسْنِ آيَةِ  
شَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَازِلِ كَرَفَعُودِ وَرَجِيْنِي كَمَا تَكْتَسِرُ بِسَائِلِ وَدِ  
دِرْحَامِي رَفَعُودِ وَتَرْجَمَةِ حَدِيثِ أَوَّلِ الْإِسْلَامِ حَضْرَتِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَالهِ السَّلَامُ  
الْبَيْتِ هَرَكِسُ كَرَفَعُودِ بَصْرَةَ وَرَفْعُودِ رَفْعُودِ بَصْرَةَ وَرَفْعُودِ وَرَجَمَةِ حَدِيثِ  
دَوَيْمِ الْإِسْلَامِ كَرَفَعُودِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَالهِ السَّلَامُ الْإِسْلَامِ بِرِسَانِ مَنْ كَوَيْدِ كَرَفَعُودِ  
دَوَيْمِ تَرِيْنِ جَمِيْعِ خَلْقِ بَاشَدُ دَرَفَعُودِ تَوْهَرِيْسُ كَرَفَعُودِ بَرِيَانِ أَرْبَاعِ حَضْرَتِ بَهِيْدِ  
أَوْدِ نَدِ وَحَضْرَتِ آيِنْدُ عَاكِرُودِ وَحَضْرَتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ آيِنْدُ بَا حَضْرَتِ أَرْبَاعِ بَرِيَانِ  
تَسَاوُلِ فَرَعُودِ وَتَرْجَمَةِ حَدِيثِ جَمَاهِرِ الْإِسْلَامِ كَرَفَعُودِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَالهِ السَّلَامُ  
خَطَابِ مَوْسَى نَسَبِ تَوْهَرِيْنِ مِثْلِ نَسَبِ هَرُونَ نَسَبِ مَوْسَى بِعَمْرِو خَلْفَةِ هَرُونَ خَلْفَةِ  
مَوْسَى بُوْدُ تَوْخَلْفَةُ مَوْسَى جَنَابِ شَيْخِ أَعْلَى اللَّهُ تَعَالَى مَقَامَهُ بَعْدَ زَانِ كَرَفَعُودِ  
مَدَكُوْدِ رَا دَرِ شَانِ حَضْرَتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِرَجُلِي بَرَادِ مَوْسَى فَرَعُودِ  
كَبْرِي دَرَجُوْدِ يَنْهَاهَا حَضْرَتِ آيِنْدُ بَيْتِ مَطْهَرِيْنِ الْإِسْلَامِ بِأَجْمَاعِ كُلِّ بَرِ هَرُودِ أَجْمَعِ دَرِهَا جَانِ بَا  
أَرْجَمَةِ جَمَاهِرِ اجْتِهَادِ جَانِ بَاشَدُ دَرِ سَبْتِ جَمَاهِرِ كَرَفَعُودِ كَرَفَعُودِ بَعْلَامِ بَعِيْنِ مِيْدَانِيْمِ كَرَفَعُودِ  
أَهْلِ بَيْتِ رَسَالَتِ عِدَاوَتِ كَرَفَعُودِ وَحَاجِبِيْمِ كَرَفَعُودِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَالهِ السَّلَامُ  
وَالهِ دَرِ بَابِ أَهْلِ بَيْتِ رَعَايَتِ مَوْسَى حَبِيْبِ الْإِسْلَامِ رَا دَرِ شَانِ مَحْضَرِ الْإِسْلَامِ بُوْدُودِ

ميداريم وان محبت ایشان بحضرت الله تعالى تقرب بچوئيم مثل سلمان وابوذر  
وعمار ومقداد وان انانکه مجهول الحالند ساکتيم ابراست اعتقاد ما در صحابه و نسبت  
مکر دعای بجناب حضرت الله تعالی اگر خواهد قبول میکنند و اگر نخواهد در میفرماید و  
ان مثل خویش بر صحابه نیست و دیگر آنکه معاویه سنت کرد سب حضرت امیر المؤمنین  
واهل بیت آنحضرت را و این در زمان بنی امیه مستمر بود تا هشتاد سال و در نزد شما  
سنت کردن معاویه سب آنحضرت را نفی بقدره فرمایند و مقبول شماست همین  
شیعه هم اجتهاد نموده اند و جواز سب اعدای اهل بیت حضرت رسول الله صلی الله  
علیه وآله هر چند خطا کرده باشد در اجتهاد کتاهی ندارند و اینکه کتفی حضرت  
الله تعالی صحابه را در قرآن مدح نموده ندارد زیرا مدح مطلق واقع گشته و  
بیکس نیست و در میان صحابه میکان و بدان هم بودند نه همینک چنانچه حدیث حوض  
برین شهادت دارد راقم اوراق گوید حدیث حوض بعد ازین دو همین مناظره باسدک  
فاصله خواهد آمد جناب شیخ بعد ازین گفتگو فرموده و دیگر آنکه در میان صحابه  
منافقین بودند بنظر قرآن و هرگاه چنین مدح حضرت الله تعالی مانع از آن نیست  
که بعضی صحابه فاسق یا کافر باشند و اجتهاد ما در جواز سب ان بعضی است و بدینکه  
حضرت الله تعالی در بعضی مواضع صحابه را مذمت فرموده و این مانع از آن نیست که در میان  
ایشان انقیاب باشد راقم اوراق گوید و اخیر همین آیه که جلوی در مدح صحابه باشهها و مذکور  
ساخت قیدی هست که مصدق کلام جناب شیخ طایبش راه واقع شده و مثبت است که در مدح  
هم صحابه مراد نیستند چنانچه فرموده وَتَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ  
مَعْقُودًا وَآجْرًا عَظِيمًا یعنی وعده فرموده است حضرت الله تعالی ناخانی را که فرموده آمد  
بحضرت الله تعالی و رسول صلی الله علیه وآله و کرده اند عملهای نیکو و پسندیده از جمله

صحابه امرزش واجربا را بر ظاهر میشود که در میان صحابه جماعتی بوده اند که در واقع  
مؤمن و صاحب صلح بنموده اند و الا این قید در آخر آیه الکفایة بالله لغو خواهد بود  
حاصل کلام آنکه چون کلام جناب شیخ نورالله مضجعی باین مقام رسید جلوی زوری نجیب  
ایا اجتهاد درست است یا نه جماعت صحابه که مقرب بودند و دلیل جایز است جناب شیخ رحمه  
فرموده که من کفتم طایفه شیعه را بر جواز سب این بعضی از صحابه دلیل بسیار است  
و دلایله ای ایشان بر جواز سب این جماعت در کمال وضوح و ظهور است فاضل جلی میفرماید  
قول استبعاد نمود و بعد از آن گفت یکی از آن ادله را از جهت من مذکور ساز جناب شیخ  
فرموده که من کفتم دلیل چند از برای تو مذکور سازم که ترا نکار آن مقدور نباشد  
از جمله آنکه در نزد ما و شما بنبوت پیوسته که حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
چون اسامی زید را امیر لشکر گردانید که بطرف شام برود صحابه را عموماً و ابوبکر و عمار  
خصوصاً مقرب فرمود و فرمود که جهنم واجبش اسامه لعن الله من تخلف عن جیش اسامه  
و مع هذا باتفاق کل ابوبکر و عماران جیش تخلف نمودند پس ایشان ملعون باشند بنص  
رسول الله صلی الله علیه و آله بلکه بنص حضرت الله تعالی بدلیل وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ  
جلب کفتم راست میگویند ایشان تخلف نمودند لکن این تخلف از روی اجتهاد و شفقت  
بر حضرت رسول الله و مسلمانان بود زیرا ایشان با هم گفتند که ما چون حضرت رسول الله  
باین حال بگذاریم و برویم پس صلاح مسلمانان را در بر زمینند که از جیش اسامه تخلف نما  
و از این تخلف چون از روی اجتهاد و شفقت بر بنی مسلمانان بوجوبی بر ایشان لازم  
نیاید جناب شیخ رحمه الله فرمودند که این سخن خطاست زیرا اجتهاد در مسئله میباشد  
که در آن نص نباشد و در مقابل نص اجتهاد جایز نیست باتفاق جمیع علمای هر فرقه و حال  
آنکه حضرت الله تعالی وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ الْاَوْحَىٰ لَوْحِي لِرَاجِعِهَا ایشان درین باب

روایت بر حضرت الله تعالی و رسول صلی الله علیه و آله و این نیست مگر کفر و نذره  
زیرا هیچ مسلمان این را نگوید که ایشان صلاح مسلمانان را بهمین از حضرت الله تعالی  
و رسول صلی الله علیه و آله میدانستند و این قسم احوال ناشی نمیشد مگر از کوری  
دل و تلبیس شیطان و جللی گفت هر دوین مسئله مهمانی بدو تا در آن فکری بکنم جناب شیخ  
طاب ثراه فرمودند ترا مهلت باشد تا روز قیامت چون سخن با اینخاصه میگوئی جناب  
شیخ علی الله مقامه احادیث حوض را بر او ایراد نموده فرمود از آن جمله یکی اینست که در  
نموده حمیدی در جمیع بین الصحیحین در حدیث صدوسی و یکم از احادیث متفق علیه  
در مسند السنن بن مالک که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود لیردن علی بن  
میرمن صاحبی حتی اذا را یبئهم و رفقوا الی رؤسهم احسبوا فلا یقولن ای بیت اصحاب  
فلیقالن انک لا تدیری ما احد تو ابدلک راقم اوراق گوید ترجمه حدیث اینست  
که البت بر من وارد خواهند شد در کنار حوض جمیع از اصحاب من و من چون ایشان را  
ببینم و ایشان هم سر بر آورند و مرا ببینند پس ایشان را از پیش من ریزوه بپزند  
من خواهم گفت ای روزگار من این جماعت اصحاب هستند پس بپزند خواهند شد  
تو نمیدانی که بعد از تو چه الحداث کردند جناب شیخ طاب ثراه بعد از ایراد این حدیث  
فرمود که همین حدیث را حمیدی در جمیع بین الصحیحین در مسند ابن عباس بلفظ  
روایت نموده لیکن در معین متفقند بر این حدیث در مسند ابن عباس ابن عباس  
هم هست و یقال لهم لم یزلوا امرتکم علی انفقوا بهم منذ فارقتهم راقم اوراق گوید  
گفته خواهد شد من بدرستی که ایشان پیوسته در راه نهاد بودند از روزی که تو از ایشان  
مفارقت نمودی جناب شیخ رحمه الله بعد از ایراد تمثیل حدیث از مسند ابن عباس فرمود که  
و یک حمیدی در جمیع بین الصحیحین در مسئله سهل بر سعد در حدیث بیست و هشتم

از جمله احادیث متفق علیه همین حدیث روایت نموده لکن در لغت حدیث این عبارت مذکور است  
فَأَقُولُ سَخَفًا سَخَفًا لَمَنْ بَدَّلَ بَعْدَ بَعْدٍ رَاقِمًا وَكَوَيْدًا بَعْدَ بَعْدٍ دُونَ كَيْدَانٍ مِنْ كَيْدِ كَرِزٍ  
من تغییر یافته است یعنی از اسلام بکفر یا از طاعت بمعصیت و دیگر جناب شیخ رحمه الله  
همین حدیث را نیز حمیدی در جمع بین الصحیحین در مسند ابوی هریره در حدیث دولت  
شصت و هفت از چند طریق روایت نموده دوران زیادتی هم هست و آن این است قُلَا  
اراه تخلص منهم الا مثل هل الغنم راقم اوراق كويد يعني نفي بيعة ان لسان كوفي عن ابي  
شور جناب شیخ کوسفندی شبان از هلاکت خلاصی ندارد جناب شیخ طابراه فرموده  
این حدیث حمیدی در مسند عالی به بطریق معتدله در مسند اسماء بنت ابی بکر  
بطریق معتدله روایت نموده در مسند ام سلمه بطریق معتدله در مسند سعید بن جبیر  
بطریق معتدله روایت نموده پس این احادیث هم در مذمت صحابه است که از زبان حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله صادر گشته و هم در صحاح شامه واقع شده بلکه میتوان گفت  
که بعد از اقر سید و مضمون این احادیث غیر این چیز نیست که شیعه در باب صحابه  
می نمایند که ایشان میل حکومت و ریاست داشتند و از بر وجه اظهار عداوت با اهل  
رسول الله صلی الله علیه و آله نمودند و در بخانیدن ایشان کمال جد و جهد می نمودند  
و عاشقند ایام که ملوک فرزندانشان خود را میکشند از برای ریاست دنیا و فرزندانشان  
پدرانشان از بر وجهت بقتل می آورند و در قرآن مجید نیز آیه ای که بیان این است نسبت  
شده که کویختن از جهاد باشد چنانچه میفرماید و یوم حنین اذ اجبتکم کثر تکم نا  
انجا که فرموده شتم و لیستکم مدبرین و حال آنکه اکثر از ده هزار بودند و با پیغمبر صلی الله علیه  
و آله نمائند مگر اهل مؤمنین ۴۰ و عباس و قلیله دیگر و باقی صحابه پیغمبر خود را بکفارت تسلیم نمودند  
و عارض داشتند و از اقر و فخر پروا نکردند و از خداوند عالمیان و رسول او شرم نکردند

و از اقر و فخر پروا نکردند و از خداوند عالمیان و رسول او شرم نکردند و دیگر روایت  
دیگر از جهت سر زدن ایشان فرموده و لاذ ارا و اجاره ارا و طهوا انفضوا اليها و  
ترکوا فاما اجناخه نماز داد و عقب پیغمبر ترک می نمودند از جهت تفریح قائله را  
اوراق کوید یعنی هرگاه می بینند تجارت یا الهوی را بسوی آن بشتاب می روند  
میکنند و تر استاده در نماز جناب شیخ بعد از این آیه فرمود که هرگاه ایشان  
درین مرتبه بودند مانند میل ایشان بدانها بعد از فوت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
چراست بعد از آنکه داشت و پیروی هوا و نفسان از جهت ریاست چه تفریح دارد  
چنانچه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در احادیثی که مذکور شد خبر از حال  
ایشان داده و از خرافات ایشان را بیان کرد و حال آنکه ابوبکر خود هم با این اعتقاد  
نموده در آنجا که گفت ان لی شیطان یعنی بدیستی که در من شیطان  
که مرا وسوسه میکند و عن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله او را از سزا  
ایات شروع بر آنست بشکرین مکه و از وایمن بنویسند در رسانیدن چند ایام بر  
قول شهادت آورد و کویختن او و عمر و جنات خیب و چند جای دیگر و منع او حضرت  
فاطمه علیها السلام را از میراث جدی که خود بندهای از پیغمبر صلی الله علیه و آله نمود  
که مضمون این حدیث مخالف حکم قرآن بود و حضرت فاطمه آنرا قول او نموده فرموده تو  
پدرت میراث میبری و من از پدرم میراث نبرم! یا کذا بحضرت الله تعالی برین  
دلالت دارد و دیگر آنکه لایم می آید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در تبلیغ  
نموده باشند زیرا این حکم را بر مسلمانان مکتوبی بجز با اهل بیت خود رسانیده و حال  
آنکه اهل بیت با نذاری اولی میباشند چنانچه حضرت الله تعالی فرموده و انذرت عشیرتک  
الاقرین و دیگر منع نمودن او حضرت فاطمه از فدک که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

با وادوبه بودند و امیرالمؤمنین و حسن بن علی بر آن شهادت دادند و او شهید  
ایشان دارد که از بعضی عنادی که با اهل بیت داشت وجهی که او را در احکام بود  
حالا آنکه مطهرین بودند بنصر قرآن حتی آنحضرت وفات کرد و حال وفات ایشان  
از مرده بود و وصیت فرمود که او را بیست فرزند تا ایشان بر او نماز نکنند و حال  
آنکه پدرش در باب او فرموده *فَاطِمَةُ بَيْعَةٌ مَعِي مَنْ أَذَاهَا فَقَدْ أَذَى بَنِي وَمَنْ*  
*أَذَى فَقَدْ أَذَى اللَّهِ وَحَضْرَتِ اللَّهِ تَعَالَى فَرَمُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ*  
*لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا* را هم او را فرمود ترجمه  
این است که فرموده فاطمه عیون است از من کسی که از او کند او را تحقیق که مرا از او کند  
و کسی که مرا از او کند تحقیق که از او کرده است الله تعالی را و ترجمه ای دیگر این است  
که فرموده بدرستی که انان که از او کند الله تعالی و رسول او را از رحمت خود دور  
میکنند ایشان را الله تعالی در دنیا و آخرت و مهیما میکند از برای ایشان عذاب  
هولناک جناب شیخ طاب ثراه بعد از این روایت و آیه فرمود که عمر منع کرد که حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله از وصیت نامه نوشتن که بعد از او که او که نوشتند و با لفظ  
دشنام و استخفاف حضرت را از این منع کرد چنانچه گفت بنی شما همدان میگویند  
و این قول عمر البیت و راست بر رسول الله صلی الله علیه و آله بلکه حضرت الله تعالی  
و این کفر محض است و دیگر مقالات و روایات مانع کرد تا آنکه زنی او را بر غلظت  
اکاه کرد ایند و گفت کل افقه من عمر حقی المحدثین یعنی هم دانستند ترید از عمر  
حتی زنان و دیگر گفت دو متع در زمان رسول الله حلال بود و من هر دو را منع میکنم  
و این عمل عمر بی شبهه منافق ایمانیت و دیگر بدعت در نافله رمضان المبارک است  
و گفت انرا جماعت بگذارند و خود هم اعتراف کرد بدعت بودن آن با آنکه مقرر است

که هر بدعت ضلالت است جناب شیخ اعلی الله مقامه بعد از این روایت بعضی قلیله  
از قبایح عمر قدوسهلی از قبایح عثمان را هم بر حلی و بارو ساخت چنانچه حکومت  
بلاد را بفساد میداد از جهه اینکه با اقرابت داشتند تا آنکه صحابه او را ازین عمل  
منع نمودند و او متقاعد نشد با آنکه اعمال قبایح جماعت مثل قتل نفس و شرب خمر  
و غیره اللت را و اللت و عبد الله بن مسعود را زده چند آنکه بعضی از صلاح او شکست  
و عثمان یا سر راهم چنان زد که با رفتی بهم رسانید و بود از از مدینه اخراج نمود  
با آنکه ایشان عظیم الشان بودند و در اسلام تقدم داشتند و کتاف ایشان را  
نبود سوا اینکه او را از ان افعال شنیعه منع مینمودند و دیگر در آنده حضرت  
رسول الله صلی الله علیه و آله را حکم بن عاص بود بالبرن مرغان پناه داد پس درین  
صنکام مردم بر او هجوم آورده او را کشتند و انا فی ان صحابه که در قتل او ساعی بودند  
هم بقتل او راضی بودند و هیچیک از صحابه بر او ترحم و تاسف نداشت تا آنکه  
کشتند او را سه روز میان خالد خون گذاشتند و عثمان یا سر وزید بن ارقم  
حدیقه و جماعت دیگر غیر اینها بر کفر او شهادت دادند و دلیل ایشان این بود که  
بود که فرموده *وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ مَا نَزَّلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ* و فاسق و  
علاسه می گفتند او را کشتیم الحرقه در حالی که او کافر بود جناب شیخ طاب ثراه چون  
بعضی قلیله از قبایح ان اجلاف بر فاضل جللی تعداد فرمود ان شبهه منقذ کرده  
که او داشت و گفته بود پیش ازین که چون جان باشد سب ایشان و حال آنکه اسلا  
بشمیر ایشان قوت گرفت خصوص عمر که اکثر بلاد مثل شام و مصر و عراق و خراسان  
و عراق بجمع در زمان او مفتوح گردید و چون این شبهه بسیار کلو که او بود جناب  
شیخ فرمود که عمر فتح بلاد را بشمیر صحابه و امداد اهل بیت کرد و این در کتب سیر و

تواریخ مسطور است با آنکه این هم دلالت بر مدعی نشان دارد که اثبات فضیلت است  
از برای عمر زبر که ان سعی با در فتح بلاد انجهت زیادتی ملکت میکرد چنانچه مال و اموال او  
میکنند و سبب خون ریختن بسیار میشود بواسطه فتح بلاد هر چند که این عمل موجب  
عقاب اخروی بوده باشد پس عمر هم آنچه کرد ان برای زیادتی ملکت و شهرت و اواز  
خود کرد اگر چه از برای او نیست مگر پشت مانی زیرا اولی نیست که دلالت داشته باشد  
خلوص و صلاح باطن او که انجهت قوت و شوکت اسلام میکرد باشد جناب شیخ  
طاب ثراه ان بر باب تواریخ از برای فاضل حلبی مذکور میساخت و قیام اجلاف ثلاثة  
بغوی که فریقین نقل نموده اند و کسی با مجال افکار آنها نیست بر او تعداد سفر بود  
و او بعضی با بتکلفات بارده که اولیای ان اجلاف جواب گفته اند جواب یک گفت  
جناب شیخ رحمة الله جوامی او را با سهل و جوی رد می نمود تا با این مقام رسید  
جناب شیخ اعلى الله درجه بطریق بیضت با او گفت که اگر کسی خواهد که تابع حق  
و حق بر او ظاهر گردد و باید که انصاف پیش گیرد و ترک مکابره و تبعیت هوا  
خود نماید و تقلید سلف را ان خود سلب نماید تا حق بر او ظاهر گردد و این بر کسی  
میشود که حضرت الله تعالی خواهد که او را هدایت کند نه یعنی که معجزات حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله مثل قرآن و شوقه و غیره الکت بجهت بی بود که کسی با شک  
در نبوت و صدق گفتار حضرتش نمی ماند اما چون گفتار قریش بقصبت و در بندند  
تقلید ما لوف را ان خود سلب نمودند و با حق مکابره و عناد کردند لذت ایما  
بذایقه دل ایشان نرسید و هر چه ان حضرت میگفت و میکرد همه را بشبهات و افسه روی  
کردند تا ان بجهت در ضلالت و کاهی ماندند پس کسی که انصاف بدهد و در کتب تواریخ  
ان روی انصاف نظر کند بیقین میداند که ان سکن و معاویه و اتباع ایشان اقل

استخفاف کردند و اظهار عداوت نسبت با ایشان نمودند بعد از انکه حضرت  
الله تعالی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله ان جهت اتباع ایشان و رعایت ایشان  
وصیت فرمودند و در وصیت نهایت تأکید بجا آورد پس بنا برین استخفاف ایشان بعد  
انکه تعظیم ایشان ضروری دین باشد بدینست که راست انجهت انکه مثل این هم مثل  
نماناست که در ان رسالت بر حضرت الله تعالی و رسول این مراتب انکار نمی نمایند مگر  
عاشق هیچ مدانی چون کلام جناب شیخ نور الله مضجع به با بخار سید فاضل حلبی از  
انصاف جنابش را تصدیق نمود و در ان مجلس سخن را این منتهی گشت و ان هم جدا شدند  
و چون چند روز بگذشت جناب شیخ طاب ثراه بدیدن او تشریف برد و دید که کتا  
در پیش او هست و در میان کتب صحیح بخاری بود جناب شیخ او را برداشت و احادیث  
که دلالت دارد بر اینکه خلفا بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله دوازده خواهند  
مثل انکه جابر بن سمره گفت شنیدم ان رسول صلی الله علیه و آله که فرمود بعد از من  
دوازده امیر خواهند بود بعد از ان کلمه گفت که من انرا نشنیدم و از پدرم پرسیدم گفت  
فرمود که همه ایشان قریشند و دیگر ان معتبر روایت نموده که گفت رسول الله صلی  
علیه و آله حکم مردم با نظام خواهد بود تا انکه دوازده مرد بر ایشان ولایت شوند و بعد از ان  
کلمه خفیه گفت که من انرا نشنیدم و چون از پدرم پرسیدم گفت که فرموده همه ایشان  
قریش خواهند بود و دیگر ان ابن عمر روایت نموده که او گفت شنیدم ان رسول صلی الله  
علیه و آله که فرمود همیشه ان امر در قریش خواهد بود اگر چه در خلوت و کس نمائند جناب  
شیخ نور الله مضجع فرموده که چون ان احادیث را ان صحیح بخاری با نمودم گفتم که حد  
ابن عمر را مسلم هم در صحیح خود بلغظه روایت نموده و حدیث اول را نیز بطریق متعدده روایت  
نموده پس او خواست و صحیح مسلم را آورد و من این حدیث در صحیح مسلم هم با نمودم



و بعد از آن با و گفتیم که مدلول این احادیث بعینه نیست که طایفه امامیه از عامین است  
و این احادیث شهادت دارند بر صحت اعتقاد ایشان از جهة اینکه غیر ایشان از فرقه  
اسلامیه مدعی وازده امیر و خلیفه نیست پس فرقه ناجیه ایشان باشند و موید  
این است که هم ایشان متمسکند بدو خلیفه که از هم جدا نشوند تا آنکه بر حوض وارد شوند  
یکی کتاب الله و دیگری اهل بیت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که در آنده  
خلیفه اند که حضرت الله تعالی دو سستی ایشان را مژده رسالت گردانیده چنانچه فرموده  
قُلْ لَا اسْتِغْنَاكُمْ اَنْجِلْ اِلَّا الْمُؤَدَّبَةَ فِي الْفَرْجِ یعنی بگوی محمد که من نیغی اهل بصره را  
مگر اینکه دوست دارید نزد یگان مرا و غیر شیعیان را از غیر ایشان امتیاز میدهند  
و هم ایشان را مثل سایر مردم میدانند بلکه غیر ایشان را بر ایشان تقدم میدهند چنان  
شیخ طاب شرافه فرموده که بعد از این مرتبه قدر بخان مسائل کلامیه مثل مستدرقین حضرت  
باری تعالی و قضا و قدر و قدری هم از مسائل فعیه مثل مسند صحیح و معتقدان از برای  
او مذکور ساختیم و شناساعت قول اهل خلاف را درین مسائل بر او ظاهر کردم و بجمع گفته ها  
مرا از عیان و تصدیق نموده و بنویسمان در دل او جاوه کر کردیم اعدای اهل بیت حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله را عموها ابوبکر و عمر و عثمان را خصوصاً لعن کرد و از خواص  
شیعه که عید ائمه علیهم السلام و باطنی و صلی الله علیه و آله است پدید آمدند و اهل الطاهرین  
مناظره قاضی زاده کرهرودی با قاضی زاده اوزبک در مجلس شاه مؤید  
من عند الله شاه کیتی ستان جنت مکان شاه عباس ماضی نور الله مصلحه واسکنه  
فیه فرادیس چنانند واقف اوراق گوید که قاضی زاده کرهرودی بعد از این مناظره قامور  
گروید که صورت همین مناظره را در رسالت تحریر کرده و درج کرده و بکرامت از او منفع شوند  
لکن بسا فایده کار او منقول بوده صورت این مناظره را مخلوط ساخته با فاده چند

کرهرودی

که در مجلس مناظره گفته نشده بوده اما متعاقباً است بان و باین اعتبار کلام او کتاً  
شده و بسط اعظمی بهم رسانیده که ابراهیم ان درین کتاب و بیضا بسبب زین که منقول  
این است که لفظ از علی بطریق مناظره سر زده باشد و درین کتاب مذکور کرد پس بنا  
علی هذا و در مسائلی که در میان آن دو قاضی زاده مذکور کردید با قلیلی از دلایل آنها  
درین کتاب مذکور میگرد و انشاء الله تعالی و تقدس تا قاعد که در این کتاب مقصود است  
بر هم بخورد و آنچه مسموع گردید بر او است که در وقتی از اوقات ان جانب پادشاهان اطراف  
بدرگاه جهان پناه شاه کیتی ستان جنت مکان رسیدن بود با علما مشاوریه در باب  
میفرماید ایشان بعضی شرف می رسانند که این قاضی زاده که بافتت اعلی قندهاری است  
درین عرصه نیست که با علما و علما با او مناظره نمایند مگر قاضی زاده که هر روی که از جمله  
شاکران جناب شیخ بهاء الدین است مناسبت که با او مناظره نماید اگر چه او هم زیاد  
بنا علی هذا فرمایند و واجب الاذعان عن صدور یافته بوده که قاضی زاده که هر روی در  
مجلس بهشت آیین بان قاضی زاده مکالمه کشته مناظره نماید و چون اعلی قندهاری با قاضی زاده  
اوزبک بتقیل استان عالم پناه مفوض شدند از جانب نواب کیتی ستان جنت مکان  
نوزی مقتر زکشت که هم اهل چیمان با مجلس طلبیده قاضی زاده مذکور را طلب نمایند و چون  
در آمدند هم اهل بیت مجلس بهشت آیین حاضر شدند و قاضی زاده اوزبک هم بسای نوس شاه کیتی  
ستان مشرف پیش از آنکه قاضی زاده شیعه حاضر کرد و قدر حجرهای ناشایست در  
مذهبت شیعه و علما شیعه در حضور نواب شرف بقالینده بود از انجمله اینکه علما  
شیعه هم که آنچه خلاف مفاد صریح آیات یتناست قرآنی است بر مردم علوم و بجهت نوا  
اشرف الیق می نمایند خصوص ایه وضو که صریح است بر شستن پا و ایشان خیانت بودند  
می نمایند و مسح پا را تعلیم میکنند و چون سخن از ان فضول بجهت سر زدن نواب شرف  
گروید

گروید

براشسته گشته لکن بواسطه حلی که جلی حضرتش بوده بهر وجه اولادکالم عدم و کائنات  
کم بینکلم انکاشته باو هیچ نکفت چون قاضی زاده شیعه حاضر شد تواریک شرف باو بصر  
عتاب خطاب نموده فرمود که علمای شیعه از جهت چه خلان مفاد صریح با ما و سایر مردم  
تعلیم مینمایند قاضی زاده عرض کرد که حاشا و کلاما بلکه آنچه علمای شیعه بر مردم تعلیم میفرمایند  
عین مفاد صریح آیات قرآنی است تواریک شرف فرمودند بر چو آیه وضو که صریح است در  
شستن با علمای مسیح بر مردم تعلیم میگویند و کرده اند قاضی زاده شیعه عرض نمود که آنچه مفاد  
صریح آیه وضو است مسیح است و شستن اصلا مفهومی نمیشود قاضی زاده مستتر چون  
دعوی را از قاضی زاده شیعه شنیدید بشاید بعد از تحصیل شخص بقاضی زاده  
شیعه متوجه گردید گفت که جمیع قرآنی که در کتب اربعه باقیست در کتب خود بواسطه  
عطف آباد است در کلام ان معطوف علیه که آنهم منصوب باشد و در آیه کلمه که منصوب  
و صلاحیت معطوف علیه بودن دارد کلمه و جوهکم بر آید یکم است پس چنانچه زود دستها  
باید شست با راهم باید شست تا تکلیف برآمده باشد و الا لازم می آید  
که تکلیف مخالف حضرت الله تعالی و مفاد صریح آیه <sup>سوره</sup> نموده باشد قاضی زاده شیعه فرمود  
که غلط گفتی زیرا هر فعل و فاعلی با هر گاه انفعال متعدی باشد ناچار است از مفعول پس  
چنانچه فاعلسوا فعل فاعل است و مفعولش و جوهکم است و آید یکم عطف است بران و هر  
عضوی باید شست هم چنین فاعلسوا که فعل فاعل است و مفعولش و جوهکم است و لکن  
چون حرف جر مانع است از حقوق نصب پس رؤسکم محلا منصوب است تا مفعول فاعلسوا  
و ارجلکم با اگر نصب میخیزیم عطف خواهد بود بر محل رؤسکم میخیزیم عطف خواهد بود  
بر لفظ او و بنا بر هر دو تقدیر ارجلکم چون عطف است بر رؤسکم باید که باها را مسیح کند چنان  
سرها مسیح میکنند تا آن عهده تکلیف برآمده باشند و الا مخالف حکم الهی و مفاد صریح آیه قرآنی

کرده خواهند بود و قاضی زاده مستتر گفت چرا نشاید که چون ارجلکم مجرور واقع شود  
بر لفظ رؤسکم بلکه بواسطه جر جوان باشد و هر گاه منصوب باشد عطف باشد باید  
و این تاویل مثل تاویل شماست در صورت ارتکاب عطف بر محل قاضی زاده شیعه گفت  
عطف بر محل با آنکه مشروط بشرطی و منتزاع بر اصل و قاعده باشد از امور متفرقه علمای  
مخواس است و بر قسم قاعده تاویل نامیدن مخالف قاضی زاده است بلکه جر جوان تاویل است  
و اطلاق لفظ تاویل بران صحیح است و بنا برین که گفتیم نزاع میان ما و شما از مقوله تقاض  
میان ما و مؤلف ظاهر است و رجحان ظاهر بر مؤلف محول اصولی است و بر تقدیر  
که عطف بر محل تاویل باشد هم تاویل بر تاویل شما از شش وجه رجحان دارد یکی آنکه  
تا عطف بر قیاس ممکن باشد بر عطف و چون جایز نیست مگر در صورتی که ضروری  
داعی باشد و در ماخر فیض ضروری داعی نیست و دوم آنکه هر گاه ارجلکم در صورت  
عطف بر آید یکم باشد در صورتی که عطف بران ممتنع خواهد بود سیه آنکه جر جوان  
از امور متر و کد شاد است و اهل عربیت تصریح فرموده اند که جر جوان نه امریت که قیاس  
بر روی معتبر باشد مادام که ضروری داعی نباشد و بی ضرورت ارتکاب بان محل قیاس  
چه جای فصاحت چهارم آنکه هر گاه عدم اختلاف در احکام الهی ممکن بوده باشد و قرآنی  
موافق یکدیگر بتوانند بود این اول خواهد بود زیرا در صورتی که عطف بی عطف و جر  
جوان حکم مختلف و قرآنی متنافی میشوند بیخبر آنکه از اخفش نقل است که او گفته  
جر جوان در کلام الهی واقع نشده و قول او نزد علمای عربیت و لغت محبت است ششم آنکه  
جر جوان مشروط بشرطیست که در ماخر فیض الشرط مفعول است و اتم و راوی که یکدیگر  
از ان شرط که عمدتاً تراز هاست است که التباس در معنی نشود و در مقام ظاهر است  
جر جوان سبب التباس است و این بانکه تا می ظاهر است حاصل کلام آنکه قاضی زاده شیعه گفت

بنابر وجه مذکور ظاهر شد که ظاهر آیه و التمس بر مسیحی و تصویبی و ارتکاب تکلیفی پس  
با وجود مسیح قریباً بجلالم ببعید عطف نمودن و بحر جوان قابل شدن مصداق بحر توفیق  
الکلم عن مؤایضه شدن و از قوایین عربیت بدر رفتن است چون با بخار سیدنا  
زاده سستی چون جولی نداشت ازین شاخ و شاخ دیگر جست و گفت مدار شستن با درد  
بیا نیست چنانچه در صحیح بخاری از انس بن مالک مرویست که او گفت حضرت رسول صلی  
علیه وآله از جهة بیان کیفیت وضو بطبیعه و وضو ساختن و پاداشست و فرمود که این  
وضو نیست که حضرت الله تعالی نماز را قبول نمیکند مگر با این وضو واقف اوراق گوید که تا  
زاده ما و داء المهر چون پیش ازین مدعی این بود که ظاهر آیه دلالت شستن با دارد و قول مسیح  
خلاف مدلول آیه است و علمای شیعه مردم را دعوی کرده اند و بخلاف مدلول آیه دلالت  
نموده اند و از این که قضیه منعکس گردید بر او و بر دیگران ظاهر شد که لغوی مردم که عمل  
شیطان است بایشان منسوبت و این سید طاعتت و برخلاف امر حضرت الله تعالی عمل نمود  
کار ایشان است بنا بر قول الکفرین یقتبثت بكل حشیش و در مجلس پادشاه شیعه و عالم شیعه  
از صحیح بخاری که در نزد ایشان اعتبار ندارد پامی و ضوی بیانی را از قول انس بن مالک که بخاری  
او با حضرت الله تعالی و رسول صلی الله علیه وآله و ائمه کرام ثابت و معتقد است بمیان  
آورد پس در این هنگام مناسب این بود که او را بانقطاع و بحر منسوب ساختند و جواب و بگو  
که از شاخ و شاخ جستن دلیل بحر و انقطاع است لکن قاضی زاده شیعه چشم زین پوشید  
در جواب او گفت که این قول تو چندان وجه باطل است یکی آنکه حدیث در طریق امامیه وارد  
در ایشان حجّت نتواند شد و دومیست آنکه فاضل نیشابوری که از اعظم علمای شافعیان است  
در تفسیر خود در باب جزیه بودن بسمه که در میان حنفی و شافعی از جمله متنازع فیهاست و این  
برای ایشان مستند گردیده که در صحیح بخاریست که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله جزیه

نبودن بسمه را روایت نموده گفته که چون بنی صیبه در اخفای انار علی بن ابي طالب  
ساعی بنو مند و حضرت تر بسمه را جزیه سوره میدادند شاید که انار از جهة رعایت خوا  
ایشان این روایت کرده باشد و اختلافی که در روایت انس واقع است که هم در صحیح بخاری  
جز بیست سون از مرویست دلیل این قولیست پس بنا بر قول نیشابوری مرویست این  
حجّت نباشد سیم آنکه این حدیث خبر واحد است و غیر الذین و غیر الذین را از غرض خبر واحد است  
نمیدانند و دخول علمای امامیه را نیز اعتقاد از اینست چه امامانکه بر تقدیر حجّت خبر واحد  
ناسخ آیه قرآنی نتواند بود زیرا ناسخ آیه قرآنی باید که در تواتر مثل آیه قرآنی باشد  
چون قاضی زاده شیعه این قول او را با این وجه باطل گردانید ازین شاخ هم بشاخ دیگر  
گفت مدار شستن با در وضو اجماع علمای اسلام است و اجماع ایشان حجّت است و تخصیص  
و نسخ آیه قرآنی نیز باجماع نتواند شد قاضی زاده شیعه درین مرتبه هم از انقطاع و غیر  
او را زنجیری او چشم پوشیدن گفت که این قول تو مرتبه بطلان ظاهر دارد که بر اهل  
هم ظاهر است قاضی زاده سستی گفت چون بواسطه اینکه ازین اجماع یا از اجماع متبادر که  
عبارت از اجماع اهل حدیث و عقدا زامت محمد صلی الله علیه و آله است خولسته با اجماع اهل  
سنت را که در قبیل اطلاق لفظ کل بر جزیه باشد او که ظاهر بطلان است زیرا شیعه امامیه  
و غیر ایشان از صحابه و تابعین جمع کثیری مخالفت دارند با مذمت غسل و اما ثانی بوجه  
متعدد باطل است و آن وجه را قاضی زاده در تفسیرش بسط عظیمی داده که معلوم است  
که همه آن وجه و در مجلس مذکور نشده بود و این روش در بعضی کتاب نیز بیفایده است  
انتقاعی از آن متصور نیست زیرا بطلان این سق در ظهور کم از بطلان شق اول  
نیست بواسطه آنکه چون نتواند بود اتفاق جمعی که بطلان مذهب ایشان بر خصم محال  
ظهور دارد بر خصم حجّت باشند یا کسی آن اتفاق را بطریق استدلال بر خصم بر او

نماید مگر سلفهائی گویم در سفاکت ثانی قاضی زاده ماوراء النهر باشد حاصل کلام آنکه  
چون قاضی زاده رحمة الله وجود بطلان شق ثانی را مفضلاً در تصنیفش مذکور ساخته  
گفت که چون حکایت غسل و مسح یا بخار سپید و بر اهل مجلس ظاهر کردید که درین مسئله  
حق بطرف شیعه امامیه است هر لیثان خصوصاً یلمیان بتخصیص احمدی قاضی مشهور  
بجراح اقلی که ایلچی روم و مستعد بود و از مراتب علمی هم بی بهره نبود بلکه کمال تتبع و  
تصدیق نمودند قول مسح را و از اعتقاد شستن یاد رکذ شستن و بعد ازین مراتب گفتگو  
بجلافت مخر کردید قاضی زاده ماوراء النهر در اثبات خلافت ابوبکر مستند شد باجماع  
راقم و راق کوید که قاضی زاده رحمة الله در تصنیفش ابطال اجماع را بسط عظیمی داده و بنا بر  
فایده که او را منظور بوده اکثر مقدماتی که معلوم و متیقن است که در مجلس مناظره مذکور  
نشده بوده در آن تصنیف ایراد نموده و چون این ضعیف را منظور است که درین کتاب  
کلای که با اعتقاد این شگفت بی فایده است مذکور نشود و آنچه در مجلس مناظره از طرف  
ایراد نموده باشند حکایت کند لهذا مختصری از آنچه قاضی زاده در کتاب خود ایراد نموده  
در اینجا مذکور میسازد و اطلاع بر باقی آنرا و آنچه ابطال قول باجماع بود در کار نیست رجوع  
با تکتاب می نماید که اگر کسی خواهد بدینجا رجوع کند بر کفها مطلع گردد حاصل آنکه چون  
قاضی زاده سستی از جهت اثبات حقیقت خلافت ابوبکر مستند باجماع شده و حضور تو  
اشرف قاضی زاده رحمة الله در جواب و گفت آنچه حاصلش اینست اجماعیکه محبت را شاید و ضم  
ساکت گوید ظاهر است که برخلاف ابوبکر واقع نشده و مخالفین که اعتقاد بحقیقت خلافت  
ابوبکر دارند نیز باین معنی و لهذا بعضی از ایشان که فی الجمله در بعضی بسیر توابع دانند  
و دانسته اند که حکایت اجماع صورت معقولی ندارد و دعوی آن دعوی بی دلیل است در اثبات  
خلافت ابوبکر دست از اجماع برداشته خلافت را با بیعت ثابت میکردند چنانچه

مراحتی و عضدی و غیره برآیند و طرفه اشنت که ابوبکر با بیعت عمر و دوستی  
دیگر خلیفه الله و خلیفه رسول الله میباشند و اطاعت او را بر کل امت واجب میدانند و این  
ظاهر است که هر کس ازین حکایات و ایهیه اعتقاد بخلاف ابوبکر بهم رسانده و اختلاف  
او را ازین اقوال فاسده حق و اندالیه او فاسد العطل است و باید که این چنین کسی علاج  
فاسد عقل بکند و یا معترف شود بعبودیت و بغض احمد صلی الله علیه و آله و استعد  
کرد جهت او و عذاب بدی را قاضی زاده رحمة الله بعد ازین مراتب مقدمه مات یکرم  
که او را ابطال قول باجماع بر سستی او زبات ایراد نموده ساکت کردید چون جواب ندا  
قاضی زاده او زبات ساکت اختیار نمود احمدی قاضی که ایلچی روم بود گفت چون  
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر را در مرض موت از برای پیش نمازی مرده  
اختیار نمود پس این دلیل است بر این که حضرت رسول صلی الله علیه و آله درین عمل  
اشاره بخلافت او نمود است زیرا در میان اصحاب چون او را از جهت این امر مخصوص  
گردانید معلوم میشود که او در نزد حضرت امتیاز ای زدی و گران داشت پس موخلاً  
از بر خبیثت با و سزاوار باشد قاضی زاده رحمة الله فرمود که جواب این قول برود و جواب  
وجه اول آنکه میگوئیم تقدیم ابوبکر و پیش نمازی بان فرموده حضرت الله تعالی بود  
یا نه اگر با حضرت الله تعالی بوده عرضش بر حضرتش باشد زیرا لازم می آید که  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله مخالفت امرالحی کرده باشد و این قول مخالف عقل  
و شرع است پس مانند که اگر نصیبت با حضرت الله تعالی باشد عرضش همچنین باشد  
پس امرتان ناسخ امر اول باشد چون چنین باشد تقدیم او در نماز استدلال نا  
گشاید و اگر نصیبت برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و عرضش با حضرت  
تعالی ازین حال شبیه تقویین خواندن سوره برائت با خواهد بود درین ظاهر است که

درین صورت هم تقدیم او صلاحت است دلالت بر حقیقت خلاف آن و ندارد و اگر نصب  
عزیزش هر دو برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود پس این شوق هم مثل شوق اول  
خواهد بود که تا بی ناسخ اول باشد وجه و بیستم از جواب این که قیاس در مذاهب امامیه  
معمول نیست و اعتبار ندارد پس برای ایشان در اثبات این مدعا باین نحو استدلال توان  
کرد و با آنکه اینها اصل است و درین قیاس که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ابو بکر را  
امر بیاورد کرد باید که ثابت باشد در نزد خصم که امامیة اند و جامع هم میان اصل و مقیس  
ظاهر باشد و اصل این قیاس که امر حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایست اول بنما  
در نزد امامیة ثابت نیست بلکه آنچه در اکثر کتب اهل سنت مذکور است درین باب  
معیند مطلوب ایشان نیست بلکه نقیض مطلوب ایشان را افاده مینماید مثلاً آنچه  
در جمع بین الصحیحین حمیدی مذکور است ایست که بعد از آنکه ابو بکر با امامت عثمان  
مشغول گردید حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در منزل خفوق حاصل شد بنحوی  
قدیمت بر بیرون آمدن در خود ندید پس مکیه برودش فضل بن عباس و علی بن ابیطالب  
کرده و پای مبارک بر زمین کشیده بیرون رفت و ابو بکر با ان پیش نمازی معزول  
گردانید و چون ضعف بر آن حضرت غالب بود نشسته نماز را تمام کرد پس بنا برین ظاهر  
که مرتبه اول تقدیم ابو بکر با شانه حضرتش نبوده و از بنحیة چون تحقیق در  
مشاهده فرمود با وجود استیلائی ضعف و نا توانی تکیه برودش علی بن ابیطالب و  
فضل بن عباس زنده پاکشان مسجد آمد و او را از محراب دور کرد پس آنچه علماء اهل سنت  
میفرمایند که امر بیمان ابو بکر را حضرت رسول صلی الله علیه و آله نکرده بود بلکه نما  
بخیز حضرت آنحضرت آنجه امتیاز پذیر خود بسلاخ خود گفته که بگو ابو بکر با مردم نماز  
کند را اتم اوقات گوید که تا خود زاده و حمد الله بعد از آن که صحبت را هم در کتابش نقل

داده بر تقدیر تسلیم این مراتب بیکوئیم که جامع میان مقیس و مقیس علیه نیست زیرا که  
در مذاهب اهل سنت در پیش نمازی عدالت شرط نیست بلکه در عقب هر بنیکوکاری و  
بدکار نماز میتوان کرد و جایز است در امامت اصل عدالت شرط است و این فایده است میان  
مقیس و مقیس علیه و بعد ازین هم کلام را بسط عظیمی داده که معلوم است که هر آنچه در مجلس  
مناظر مذکور نشده بود و از آن جهت تقویت قولش در کتابش مذکور و ساختن بعد  
گفته که چون در روزان گذشت مرا با اسدای جراح اقل صحبت اتفاق افتاد و چون  
او از آن دلایل که در مجلس ابو بکر را در بطلان خلاف ابو بکر مذکور گشته بود متأسر شده و  
از همه ادله بر داشته باینه لَقَدْ رَجَعِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَايَعُواكَ فَجَعَلَكَ  
تَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى الْآخِرَةِ لَمَسَّكَ كَرِيهَةً كَفَّ حَضْرَتُ اللَّهِ تَعَالَى دَرِين آیه اظها  
رضاض وجوده از جماعتی که در روز در جنت با آنحضرت بیعت نمودند و از جمله اینهاست  
ثلاث اند پس اگر خلاف ایشان مرضی جناب مقدس حضرت الله تعالی نبود چون اظها  
رضان ایشان میکرد و از اینجا ظاهر میشود که آنچه طایفه شیعه امامیة میگویند  
که صحابه مخالف تصور داده و در باب خلافت امیر المؤمنین عموماً مذکورند و از بنحیة مشق  
سخط و تباغی و غضب الهی شده اند مجرد دعوی بلاد ایست را اتم اوقات گوید که تا  
زاده جواب این قول را در کتاب خود نهایت طول داده لکن ما در اینجا از اینجمله آنچه مفید  
مدعاست بیان مینمایم یکی آنکه در جواب گفته اظها رضای حضرت الله تعالی در این  
خاصه از آن فعل خاص بیعت باشد دلالت ندارد که رضای حضرت الله تعالی عمو  
داشته باشد بجمیع از من و حتی زمان وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله را هم  
شامل باشد و دیگر آنکه تعلیق رضای عمو درین آیه شاید که از بنحیة جراح غیر  
باشد باین اعتبار که در بن مقام مؤمن و غیر مؤمن بودند و غیر رضای الهی درین تعلیق

این باشد که حضرت رسول الله را ازین آگاه کردند که حضرت الله تعالی نذر است که از  
همه حاضرین تحت شجره رضی بلکه رضای حضرت او منحصر در آنهاست که متصف بصف  
ایمان باشند و اگر چنین باشد لازم می آید که قید مؤمنین در اینجا بیفایده باشد زیرا  
عبادت افضل از آن ممکن بود مثل الذین و امثالان و مؤتداین احتمالست که حضرت الله تعالی  
که فرموده فَمَنْ مَلَئَتْ قُلُوبُهُمْ نَزَلَ مِنْ رَبِّهِمْ مَقَامٌ فَايِدُهُمْ وَبَكَرُوا مِنْ فِقره ظاهر بنموده الا  
اشاره بمنافقین پس ازین آیه فهمیده میشود که رضای حضرت الله تعالی در مقام مؤمن  
بجمله ایمان و بیعت و استکساج جمع حاضرین تحت شجره متصف باین دو صفت باشند  
ممنوع و ازین جهت حضرت الله تعالی و تقدس بیعت را بعضی اصوات توصیف نموده  
تا فهمیده شود که رضای حضرتش بعضی از آن طایفه محقق است که جامع جمیع اوصاف  
مذکوره باشند و دیگر فرموده که فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَنَا لَهُمُ فَوْقَ قُرْبَانٍ و کلمه  
نقله آثار متفق اند که فتح قریب فتح خیبر است که ابو بکر و عمر کجاستند و ناموس اسلام با  
بیاد دادند و در روز سیم حضرت شاه ولایت پناه بفتح آن اختصاص یافت و بولایت و عا  
الهیته بر زمینها قبالت و اجلاالش کتوده شده پس معلوم میشود که رضای حضرت الهی از  
حضرت امیرالمؤمنین و تابعین او در محاربه خیبر است زیرا بیعت شجره فتح خیبر تحصیل  
کثیره مجموعاً مخصوص با حضرت است پس ازینها که گفتیم فهمیده شد که رضای حضرت الهی  
بر جمیع حاضرین تحت شجره عموم ندارد و بر تقدیر عموم بر همه لازم ندارد که شامل جمیع ازمنه  
و اوقات و منتهی بایام حکومتان همگن شده باشد و دیگر آنکه چون علم حضرت الله تعالی  
بر نقض عهد بعضی اصحاب تعلق گرفته بود و طغیان را در ایام دیگر فرموده قَدْ نَكَلْتُمْ فَأَمَّا أَنْتَ  
عَلَى نَفْسِيهِ یعنی پس کسی که استکند عهد خود را جز این نیست که میشکند بر نفس خود و او  
جمع میکرد پس معلوم میشود که حضرت حق سبحان و تعالی درین آیه طعن و توبیخ

مینماید طایفه را که عهد خود و موافق حضرت رسول صلی الله علیه و آله را شکستند محابا  
نمودند و قبایح عظیمه از ایشان صادر گشت را قلم اوراق گوید که قاضی زاده رحله افادات  
دیگر هم درین مقام کرده اما چون ذکر همه از افادات درین کتاب بی صورت بود و از لحن  
مذکور شد جوابشافی وافی ازین اشکال حاصل میشد بدین که همین قدر اکتفا نمود و اگر  
کسی خواهد بکتاب و رجوع نماید تا بهمه آن افادات مستفید شود و هم را قلم اوراق گوید  
ازینکه این مره در میان علمای ایشان باین جرئت اقدام نموده که پستی تحت پادشاه  
شیعه آید و در مجلس آن پادشاه با علماء در حقیقت مذهب مناظره نماید معلوم میشود که  
او را در میان این جماعت شهرت و امتیاز تمام بوده و ازین میتوان دانست که بناهی  
مذهب یا بیعت بر اصل نیست زیرا آنچه در اثبات حقیقت قول و مذهب خود گفت  
نهایت مدبره ایشان است فَأَعْتَبْتُمْ أَمِينَهُ يَا أُوَلِي الْأَبْصَارِ در ذکر  
مناظره مجلس اول شاه فتح الله و رحله در مدینه مشرفه علی ساکنین الصلوات والسلام  
باینکه از فضیلت اهل سنت را قلم اوراق گوید که در وقتی از اوقات قضای لا بیعت با  
سید مفوض بوده جنابش چون در مرتبه اعلا تحقق و تدقیق و در کمال جوهره فکر و  
فطن بوده هر کس از مخالف و مؤالف کجوری کمال و ساعی در تکمیل نفس ناطقه بوده بسلطان  
لا وارد میشده صحبت جناب سید و اغنیمت دانسته با کمال خواهش از جهت استغناء  
مکرتت جنابش می رسید اتفاقاً در یکی از سالها فاضل از فضیلت اهل سنت با  
بلاده وارد میشود و چون بخدمت سیادت پناه می رسد کثرت تفتیح وجودت فکر انتخاب  
ملاحظه میکند بچند دران بلده توقف مینماید و از سیادت پناه مسائل می پرسد و  
با اعتبار کثرت مجالست بر سر احوال و علو حضرتش در مذهب اهل بیت علیهم السلام  
مطلع گشته بوده بعد از مفارقت از آن بلده مذکور و ملازم جناب سید بمکه معظمه

رفته بوده و بواسطه کمال و فضل و دانشی که داشته در مکه معظمه کمال اعتبار <sup>در</sup> <sup>آن</sup> <sup>مکان</sup> <sup>است</sup>  
رسا نیده بوده و شهرت و اعتبارش بمرتبه می رسد که بی سعی و کوشش او از جانب قیصر  
تدریس مدینه مشرفه علی ساکنها الصلوات والسلام با و عاده شده بود جناب سید رحمه الله  
فرموده که در وقتی خبر تدریس و اعتبار او در بلده لاریجین رسید که عازم طواف بیت  
الحرام و زیارت سیدانام و ائمه کرام علیهم صلوات الله الملك العلام بودم و بقیة السباب آن  
سفر خیرا اثر هم کرده بودم و چون این خبر بمن رسید کمال خوف و دهشت مرا از آن مرد حاصل  
کردید و در وقتی بان سفر متوجه و متفکر گردیدم و بعد از فکر بسیار چون شوق دریا  
ان سعادت عظمی بمن غلبه تمام داشت رضا بقضا داده با خود کفتم که این کربلا غایت  
مردی ناچار است و اینکه این کس را در این قسم راهی و در هم چنین جانی بواسطه مذ  
و محبت ائمه اثنا عشر علیهم السلام بکشند و از لباس تن عاری سازند چه بهستی  
از آن تواند بود پس خوف و دهشت و از نفس خود زایل کردم و توکل بذات احدیست  
حضرت حفیظ علی الاطلاق نموده متوجه مکه معظمه گردیدم و بعد از طواف بیت الله  
الحرام در مکه معظمه با سادات بنی حسین که در مدینه مشرفه علی ساکنها الصلوات والسلام  
میباشند و در آنسال بواسطه عمر بمکه آمدن بودند مرا صحبت اتفاق افتاد چون  
از حال فاضل استفسار نمودم ایشان گفتند در نهایت اعتبار است اما توانی جهت چنان  
حال پرسیدی پس ما جری خود و او را بخدمت ایشان عرض نمودم پس ایشان بمن گفتند  
چنین است بهتر از اینست که از بنیام جهت تلافی و بدیاری خود روی که مباد از آن ضال مضل  
اسبی بپرسد و چون شوق زیارت حضرت سید ولد آدم و ائمه علیهم الصلوات والسلام  
بر من غالب بود و خود را بذات احدیست حضرت الله تعالی سپرده بودم کوشش بخدمت ایشان نکردم  
و از مکه معظمه در وقتی که حاجیان متوجه مدینه مشرفه شدند بعزم زیارت حضرت

و حضرت ائمه بقیع صلوات الله علیهم اجمعین بانظرف رو کردم و چون بان بلده طیبته رسید  
بعد از زیارت خوانه از جمعه سکنی استیجار نموده قرار گرفتم و چون فاضل مذکور که در بنیام  
دارد گشتم حضرت مقلب القلوب جلّت عظمت دل او را از عداوت بمودت منقلب ساخت  
با کمال شفاق بدیدمت من آمد و مرا نهایت دجوتی نمود و بعد از آن تکلیف بسیار کرد که  
مرا بخانه خود برود تا مادام که در آن بلده طیبته باشم در خانه او باشم اما من قبول نکردم  
بعد از آن هر روز صبح و شام بدیدن من می آمد و میان من و او مناظرات در میسابل  
کلامی مخصوص در مسئله امامت واقع میشد راقم اوراق کوید که جناب سید رحمه الله  
از جمله مناظرات کبریا آن فاضل کرده بود و مناظره را در کتابی که در امامت تصنیف نمود  
در سلسله تخریر در آورده و ما آن دو مناظره را در یک کتاب در دو فصل مبین میسازیم  
و درین فصل مناظره که در مجلس اول واقع شده مقدم میداریم و آن ابراهیم است که  
فاضل سنی در یکی از شبها که در خوانه جناب سید رحمه الله در میسابل گفت و گو میکرد  
بمناسب مقام بطریق کنایه بجنابش گفت که ما اطائفه اهل سنت و جماعت هیچ یک  
از فرقه اسلامیته را بدیدیم و مثل شما کسی را بدیدیم و میگوئیم و هر دو بعینت حضرت الهی  
گذاشته ایم جناب سید رحمه الله چون از او من کردیدم بود جرئت نموده گفت این سخن  
که تو میگوئی صورت ندارد از جهت آنکه صاحب کتاب مشکوت از ابن عمر روایت نموده که  
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که در امت من واقع خواهد شد آنچه در سنی  
اسرائیل واقع کرد بد حد و التعل بالمتعل حتی آنکه اگر در بنی اسرائیل کسی با مادر خود زنا  
کرده باشد بطریق علانیه در امت من هم کسی چنین خواهد کرد و بنی اسرائیل متفرق بهفتاد  
دو فرقه شدند و امت من متفرق بهفتاد و سه فرقه خواهند کرد بد هر در الشریع  
خواهند بود الا ملت واحده پس گفتند یا رسول الله ان امت کلام است فرمود آنچه من

واصحاب من برانیم و در روایت دیگر واقع شده که زود باشد که امت من منفرق شوند  
بعضی تا دو سه فرقه کل ایشان در ایشانند الا بکفری پس بدلائل این حدیث بعضی از  
امت را باید بد و انست و بد گفت زیرا بنا بر دو احتمال متعلق حرف جر یا خلود یا دخول  
دو فرقه در التمس و درخ لازم است سوی فرقه ناجیه مستثنی است و شکت نیست که  
مستحق خلود یا دخول در عذاب الیم کافر و عاصی میباشد و بد و انست کافر و عاصی بلکه  
دشمنی با ایشان واجب و لازم است چنانچه حضرت الله تعالی فرموده لا تجحدوا قوماً  
یؤمنون بالله و بالیوم الآخر یؤادون من عاد الله و رسوله و راقم اوراق کوبد که ترجمه  
ایه این است که در او خرفصل پنجاه و پنجم گذشت بدانجا رجوع باید نمود ترجمه را و انست  
حاصل آنکه جناب سید رحمة الله بعد از ایراد این ایه کریمه فرموده پس تبری از اینجا  
لبسب افعال ذمیمه و ذم و لعن ایشان بحسب شریع جاری است چنانچه حضرت الله  
تعالی فرموده ان الذین یکنون ما اتزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بئنا  
للناس فی الکتاب اولئک بلعنهم الله و یلعنهم اللایعون و دیگر فرموده ان الذین  
یکنون ما اتزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بئنا  
والناس اجمعین و دیگر فرموده و نادى اصحاب الجنة اصحاب النار ان قد وعدنا  
حقاً ما وعد ربنا فقل و جدهم فادعهم حقا قالوا نعم فاذن مؤذن بینهم ان لعن  
على الظالمین راقم اوراق کوبد ترجمه اول این است که میفرماید بدوستیکه انا آنکه بشنود  
انچیز را که فرموده استادیم ما از مشاهد او راه راست بعد از آن که ظاهر ساختیم ما  
انرا از برای مردم انجاعت جماعتی اند که در میسازد ایشان را الله تعالی از رحمت  
دور میسازند از رحمت دور از رحمت سازند کان و ترجمه آیه دوم این است که میفرماید  
بدوستیکه انا که کافر شدند و مردند و رحالتیکه کافر اند و ان کوهی اند که بر

ایشان

ایشان نیست و در حق از رحمت الله تعالی و ملائکه و بنی آدم جمیعاً ترجمه ایه سیم  
این است که میفرماید و نادا کردند مردم بهشت و دروخ را و گفتند ب تحقیق که یافتیم ما  
آنچه را که وعده فرموده بود پروردگار ما ایا نین شما یافتید آنچه را که وعده کرده بود  
پروردگار شما شما گفتند بل ما نین یافتیم پس از آن گفت اذان کوبیده در میان ایشان و در  
اذان گفت و در می باشد میان آن رحمت الله تعالی انا را که ظالمانند حاصل آنکه چو  
جناب سید سخن را با اینجا رسانید فاضل ستمی گفت قسم حدیث که از این عمر روایت نمود  
که حضرت رسول الله فرمود که آنچه من و اصحاب من برانیم دلالت دارد بر اینکه همه اصحاب  
سالت طریق بخاتم باشند و هم کسیکه بر طریقه اصحاب باشد از امت جناب سید رحمة  
فرموده حاشا و کلا که همه اصحاب این معنی جماعتی هستند که ضلال ایشان منفرق علیه  
کل است چون عبد الله بن ابی مسعود و احزاب و چنانچه سون منافقین بران ناطق و شاک  
و مانند بنی امیه و بنی مروان چنانچه آیه و ما جعلنا الرضا بالی ایة الا فینة  
للناس و الشجر الملعون فی القرآن ازین مجلس است راقم اوراق کوبد ترجمه ایه این است  
که حضرت الله تعالی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب نموده میفرماید نکر و اندک  
خواب آنچنانی را که بتو نمودیم کرمه از برای مردم و از برای شجره ملعونه در قران یعنی بنی  
امیه جناب سید رحمة الله بعد از ایراد این آیه فرمود که دیگر نیشا بر می در تفسیر خود از  
این عبارت و عطا و سعید بن مسیب روایت نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در  
خواب بد کوفی بر منبر او میجستند مثل حیثین میمون و گفته که شجره ملعونه ایشانند  
و فریاضی نین جواب آنحضرت و چنانین نقل نموده و گفته که مراد از شجره ملعونه بنی امیه  
و حکم بن عاص و اولاد اویند بعد از آن فریاضی گفته که پیغمبر صلی الله علیه و آله شنید  
حکم بن عاص این خواب آنحضرت را بگو گفت این معنی را آنحضرت کران امده عمر با تمام افشای



کورد و الخوظا هر شد که حکم بن عامر و عقبه را استماع خواب آنحضرت نموده پس رسول صلی الله  
علیه وآله او را از مدینه اخراج فرمود و مؤذنان است قول عایشه که بر زبان بر حکم گفت لعن الله  
ابا له و انت في صلبه فانك بعض من لعن الله تا اینجا است کلام فخر راضی راقم اورا گوید  
که ترجمه قول عایشه ابراست که بر زبان بن حکم گفت لعن کرد الله تعالی پدر ترا و تو در صلب  
او بودی پس تو بعضی آنکس که لعنت کرده او را الله تعالی حاصل نکند جناب سادات پناه بر  
بد بودن بعضی اصحاب این شواهد را ابراد فرمود اصحاب عقبه را نیز با نفاضل بطریق است  
بریدی بعضی اصحاب را کور کرد و ایند و بعد از آن گفت بان فاضل که روایت نمود جمیدی در  
جمع بین الصحیحین در حدیث شیعہ از افراد مسلم از مسند خذیفه الیهانی تا اینجا که گفت  
خبر آمد از رسول الله صلی الله علیه وآله که فرمود در اصحاب من دوازده منافق اند که هشت  
از ایشان داخل نمی شوند بهشت را تا آنکه بگذرد شتر از چشم سوزن و چهار دیگر را حفظ  
نکردم که شبعه چه گفته دیگر روایت کرده بخاری و مسلم هر یک در صحیح خود از ابو هریر  
و غیره که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود وارد خواهند شد بر من جمعی از اصحاب من  
بر سر جوی حوض چون من ایشان را بشناسم ایشان را از پیش من بر بایند پس میگویم که  
ایشان اصحاب منند پس من خواهند گفت تو ندانی که ایشان بعد از تو چه احداث کردند  
و در روایت دیگر واقع شده که ایشان مرند شدند بر کشتند بعقب خود در حالتیکه  
پس پس رونده بودند یعنی بجاهلیت رجوع کردند پس مراد از اصحاب در آن حدیث که ابن  
عمر روایت نموده جمع مخصوص خواهند بود که نفاق و مخالفت نوزید باشند در کل اصحاب  
فاضل سنی گفت مراد از آن اصحاب در آن حدیث علما و فقهها و اهل حل و عقدند از اصحاب  
مانند خلفای ثلاثه و اکابر صحابه چنانچه شارح السنه گفته و عبارت او ابراست المراد  
بقوله صلی الله علیه وآله هو ما اتى عليه و اصحابی الجماعة العلماء الفقهها جناب سید

در حدیث و در جواب گفتند که خلفای ثلاثه در بسیاری از امور مخالفت حضرت سیدنا نام  
علیه الصلوات و السلام کرده مانند مخالفت از حیث اسامه و حال نکند و امور بودند که در  
جیش بوده تابع اسامه باشند و حضرت رسول صلی الله علیه وآله این امر خود را مؤذنان  
کرده بود چنانچه فرمود لعن الله من تخلف عن جیش اسامه و عمر بخلاف مفاد این روایت  
ایتها الذین امنوا استجبوا لله و الرسول اذا دعاهم لعل یؤمنوا و چون حضرت رسول  
کاغذ طلبید که وصیت نامه بنویسند که بعد از آن امت و کراه نشوند و مانع شد و در همان  
مجلس بخلاف مفاد ایه کریمه یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت  
النبی خلفای ثلاثه با جمعی دیگر عمل نموده در حضور آنحضرت صداهای بلند کردند چنانکه  
حضرت صلی الله علیه وآله ایشان را اخراج فرمود چنانچه محمد بن اسمعیل بخاری در صحیح  
خود آورده که لما استند بالنبی قال ان صوتکم لا تضأ و بعد ی قال عمران  
النبی غلبته الوجع و عندنا کتاب الله تحسبنا و تخلفوا و اکثر اللفظ فقال قوموا عنی  
ولا یبغی عندی الشان فخرج ابن عباس یقول الرزیه ما بین رسول الله و کتابه راقم  
اوراق کوید ترجمه ایه اول ابراست که میفرماید ای جماعت که کویدید ای دلجا بابت کنید حضرت  
الله تعالی را و فرستاده او را هر گاه بخوانند شما را بخیر و ترجمه ایه دوم ابراست که میفرماید  
ای جماعت که کویدید ای بلند نکنید و از های خود را بالا ای او از نبی و ترجمه حدیث  
که بخاری روایت نموده ابراست چون شدید گفت بنحی یا و دیدان بلای من کاغذ تابو  
از برای شما چیزی که کراه نشود بعد از من عمر گفت غالب شده بر نبی من و در نزد ما است کتاب  
الله تعالی پس اختلاف کردند اصحاب در او مردن کاغذ و لبها شد گفت پس حضرت رسول  
صلی الله علیه وآله فرمود بر خیزید از پیش من که سزاوار نیست در نزد من نزاع کردن  
پس رفت از آن مجلس عبد الله بن عباس همی گفت صحبت ابراست که جاب شد عمر

رسول الله و نوشتن او یعنی تکلیف است که وصیت نامه بنویسد حاصل کلام آنکه جناب  
سید رحمة بعد از ایراد آنچه گفت دیگر گفت که عمر گفت در وصیته بود در زمان رسول  
و من آن دو وصی را حرام میکنم و بگویند آن دو وصی را عذاب میکنم و عثمان را نه رسول  
صلی الله علیه و آله را جا داد و غیر اینها چنانچه در کتب سیر و تواریخ مسطور است و مع هذا  
هریک از خلفای ثلاثه بایکدیگر مخالفتها کردند تا آنکه عایشه فتوی بقتل عثمان میداد  
و ابن مسعود او را تکفیر میکرد تا آنکه از جمعی از صحابه اتفاق نموده او را کشتند و چون ثابت  
شد مخالفت خلفای ثلاثه با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بایکدیگر در بسیاری از  
امور جرم حاصل نمیشود باینکه طریقه کدام یک از ایشان طریقه حضرت رسول صلی الله  
علیه و آله است زیرا اضداد حق نمیباشد و اینست که ایشان در باقی افعال بر طریقه آنحضرت  
هستند یا نه درین هم جرم حاصل نمیشود لکن امیر المؤمنین علیه الصلوٰة و السلام با اتفاق  
کلی علم صحاب بود بدلیل قول حضرت رسول الله که فرمود اقصای علم علی و اعلمکم علی و دیگر  
فرموده انا مدینه العلم و علی بابها من اراد العلم فلیات الباب یعنی من شهر علم و علی  
ان شهر است و کسیکه آدوده علم داشته باشد باید که از در درآید و دیگر آنکه هر یک از صحابه  
در فتاوی و مسایل محتاج بودند باحضرت و حضرت بایشان محتاج نبود چنانچه مشهور است  
که عمر هفتاد مرتبه گفت کولای علی هلاک عمر یعنی اگر علی نمیبود هر آینه هلاک میشد عمر  
و هیچیک از مخالف و مؤلف نقل نموده که حضرت در امر غزاهامور مخالف حضرت رسول  
کرده باشد و مع هذا علما احادیث بسبب از آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله در وجوب  
اتباع آنحضرت و اینکه حق با اوست نقل نموده ماند و هم نقل کرده اند که در مواقع اختلاف  
تمت با و باید چنانچه روایت نموده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با عمار را  
فرمود سبب کون فی امتی بعدی هتک و اختلاف و حتی یخالف السیف بینهم حتی تقتل

بعض

بعضهم بعضا و سبب بعضهم عن بعض یا عمار تقتلت الفتنه الباغیه و انت اذا ذک مع الحق  
و الحق معك ان علیا ان یدلک فی رقی و لن یخرجک من هدی یا عمار من تقلد سیفا اعان به  
عدو علی قلدا لله و حاشا من نار فاذا رايت ذلک فقلدک بهذا الذی عن میمنی یعنی علی  
علیه السلام و ان سللت الناس کلام و ادیا و سللت علی و ادیا فاستلک و ادیا سلک علی و دی  
الناس طرا یا عمار ان علیا لیرال علی هدی یا عمار ان طاعت علی من طاعتی و طاعتی من طاعة الله  
واقم اوراق کوبه حاصل معنی اینست که میفرماید زود باشد که در امت من بعد از  
رحلت من امر عظیمی و اختلاف دودهد تا آنکه شمشیر بکشند و بیکدیگر بکشند و انهم  
بیزاری جویند ای عمار تو بکشند که و میگوید بر امام محو عصیان و زودند در حال تو با حق با  
و حق با حق باشد ای عمار علی ترا هرگز بعد از منم اندازد و نظیر هدی است تو را بیرون نیش  
ای عمار هر کس که شمشیر چمایل کند بقصد اینکه یاری کند علی یا با ان شمشیر و ضربت کند  
علی یا بر دشمن او هر آینه در گردن او افکند در روز جزا حقتعالی قلاده از دور هر کس که شمشیر  
چمایل کند و بقصد اینکه یاری کند دشمن علی و هر آینه در گردن او کند حضرت جبار جلالت  
عظمت در روز جزا گوید پس بندگی از انس پس هر گاه ببینی ای عمار از روزی بر بوق با دستا بستی  
که در طرف راست من استاد یعنی علی علیه السلام و در وقت حضرت کن بطرف راست حضرت  
استاده بود ای عمار اگر هر مردمان بر او میروند و علی تنها بر او میروند از دامن علی برود  
ای عمار بر ای برو که علی میروند مردم و دیگر را و اگر ای عمار علی میوسته بر هدایت است  
ای عمار فرمان برواری علی فرمان برواری نیست و فرمان برواری من فرمان برواری حضرت  
الله عز و جل است و دیگر که حدیث مرویه از عایشه روایت نموده که فرمود حضرت رسول صلی  
علیه و آله علی با حق و حق با علیست میگردید و بگو که بگردید یعنی علی با حق مثلانما شد و این  
طاهر است که بر خلیفه است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله کمال مبالغه است بر حقیقت المؤمنین

عليه الصلوة والسلام وام سلمه رسول الله تعالى عنها نيز از آنحضرت صلى الله عليه وآله روايت  
نموده كه فرمود على مع القرآن والقرآن مع على ان يفتن قاحتي بر داعي الخوض يعني على باقر ان  
و قرآن با على است هر گمان هم جدا نشوند تا آنكه وارد شوند بر من در روز حوض ديگر بطريق معتدله  
ان ابن عباس و ابان بن عثمان و اكيح مرويست كه حضرت رسول صلى الله عليه وآله فرمود  
اهل بيت من مثل كشته نوح اندكسيكه در ان نشست نجات يافت و كسيكه ازان تخلف ورز  
عز تر شد و غيرت كالت من الروايات پس بنا برين بايد كه طريقه حضرت امير المؤمنين و اولاد  
طاهرين او عليهم الصلوة والسلام طريقه حضرت رسول صلى الله عليه وآله طريقه نجاش  
باشد و مراد باصحاب حضرت عليه السلام و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و خديجه و  
ابو ايوب و جعفر و بكر از اصحاب باشد كه طريقه آنحضرت عليه السلام را داشته اند و دست  
از اين او بر نداشته اند و ديگرى با بر حضرتش نكر بده اند و پير و امير المؤمنين عليه السلام  
يست مكر شيعه شاعشرى پس اهل بجان ايشان بايستند و بس چون كلام جناب سيد  
رحم الله بايضا رسيد فاضل مستحق گفت اختلاف فاني كه توان خلفاي ثلاثه نقل نمودى اختلاف  
كه در مسائل اجتهاد است و در نزشت يست كه طريقه امير المؤمنين و اولاد طاهرين او  
طريقه رسول الله صلى الله عليه وآله سبيل نجاش است لكن طريقه خلفاي ثلاثه و اشياع ايشان  
نيز طريقه امير المؤمنين و اولاد طاهرين است و اينكه طريقه امير المؤمنين و اولاد طاهرين او  
عليه السلام است باشد ثابت يست جناب سيد رحم الله تعالى فرمودند اينكه گفتي لثلاثه  
خلفاي ثلاثه اختلاف اجتهاد است صورت ندارد زيرا اين شخص معارض است كه قول حضرت  
رسول صلى الله عليه وآله است كه فرموده و ما يظنون عين القورى ان هو الا  
و تحي يوتحي يعني تكلم نميكنند از هوى و هر چه ميگويد يست مكرى كه با او آمده است و  
مخالفت قول حضرت صلى الله عليه وآله مخالفان و مخالفت و شك يست كه مخالفان و محي كهن

وزند و است و بر معتد بر تسليم كه قول آنحضرت صلى الله عليه وآله موافق بفتي كه از حضرت  
الله تعالى باشد نباشد و اجتهادى باشد چنانكه مذهب افعي است و سبب اجتهاد هم از  
خلفاي ثلاثه مسلم باشد ميگويم اجتهاد در مقابل اجتهاد آنحضرت جايز يست چنانچه اصول  
تصريح باين نموده اند و از آنجمله عضدى در شرح مختصر گفته لا يجوز مخالفة عليه السلام  
اجتهاد لامة قد اقرن بقوله وهو قاطع بانك اكثر امورى كه خلفاي ثلاثه مرتكب شده اند  
خالف احكام الهى است از آنجمله خلافتى كه بر نعت الله تعالى بر اهل المؤمنين عليه السلام  
مقرر بود غضب نميخورد چنانچه كريمه يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك بر ان  
دلائل دارد كه اكثر مضامين و محدثين ستم و كل مضامين و محدثين شيعه تصحيح نموده  
كه اين آيه در واقعۀ عهد پر مخم نازل كرد بد و در با خلافت و امامت حضرت امير المؤمنين عليه السلام  
و السلام و بعد از ان آيه نازل كرد بد و در با آنحضرت رسول صلى الله عليه وآله آنحضرت را  
بخلافت نصب نمود و فرمود سلوا على على بامر المؤمنين يعني سلام كنيد بر على امير المؤمنين  
و عمر كه نتيجت كالت يا بن ابي طالب اصبحتم مولاى و مولاى كل مؤمن و مؤمنة يعنى كوا را  
باد تو اى پسر ابي طالب بصبح رسانيدى در حالتى كه مولاى من و كل مؤمن و مؤمنة شد  
و حسان بن ثابت در صامى در ان روز از جمعه نهيته خلافت آنحضرت صلوات الله عليه  
قصيدۀ الشاكر و بعضى حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله رسانيد و حضرتش او را تحسين  
نموده و عمر بن عاص نيز قصيده گفته كه اين دو بيت از قصيده اوست بال محمد عرف القوا  
و حى ابياتهم نزل الكتاب هو النبأ العظيم و ذالك نوح و باب الله و انقطع الخطاب راقم  
اولاد كو بد ترجمه بيت اول ابر است كه بال محمد السنه ميعت و صواب و در خانهاى ايشان  
نقل يافته است كتاب يعنى قرآن و ترجمه بيت دويم اوست كه ال محمد شيا عظيمة يعنى  
خبر بزرگند و كشتى نوح اند و باب الله اند يعنى سبب رسيدند حضرت الله تعالى و

در اینجا قطع میشود سخن و جناب سید فرموده که دیگر محمد بن جریر طبری گفته که حدیث  
 غدیر آن هفتاد و پنج طریق بن رسیدن و این عقده در کتاب کلاسیک بصدر و پنجاه طریق از حدیث  
 روایت نموده و غیر این حدیث آیات و احادیث دیگر هم برخلاف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 دلالت دارد جناب بر مستقیم ظاهر است و دیگر عمر حج تمتع و متعذرتان را حرام کرده و مقالات  
 در مهر زمان منع نموده و دیگر میراث جدّه و انهی کرده و غسل بچلین را وضع نموده و انکار حضرت  
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر قول و فعل خلفای ثلاثه و در فتاوی ایشان که مخالف  
 قول حضرت الله تعالی و سنت مصطفی صلی الله علیه و آله بود اشهر از آنست که کئی بخاران  
 توانند نمود و از بر جهت بود که چون عبد الرحمن بن عوف بعد از فوت عمر دست آنحضرت را  
 گرفته گفت بیعت میکنم با تو بکنایه الله و سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و نظر  
 شیخین اگر می حضرتش میدوید و موافقت با کتاب حضرت الله تعالی و سنت رسول ما  
 تصریح بان احتیاج نبود و بر تقدیر تصریح با ایست که امیر المؤمنین ۱۴ مخالف آنحضرت و سایر  
 ائمه اهل بیت صلوات الله علیه با اهل سنت در اصول چون عدل و توحید و نفی صفات  
 زاید بر ذات حضرت باری عز اسمه و عدم جواز ذبیح و عصمت نبی و امام و نبوت و خلافت  
 امامت بنقض نبی و امام و اختیاری بودن افعال عباد و روغ فقهیه و موافقت شیعه با  
 با ایشان علیهم الصلوات و السلام اوله لایزال است بر اینکه مذهب سنی غیر طریق امیر المؤمنین  
 و اولاد طاهیرین او علیهم السلام است و این بر مستقیم پوشیده نیست با آنکه اکثر علمای اهل  
 تصریح نموده اند با اینکه مذهب شیعه امامیه مذهب اهل بیت است چنانچه عضدی در شرح  
 مختصر گفته که شیعه اعرف بذهب ائمه خود اند و قول ایشان مقبول است و دیگر فریاضی  
 بر سبیل تشیع در عاقله کتاب محصل گفته و فضل از سلیمان بن حرب از ندی نموده که او گفته  
 که ائمه در افض و در اصل وضع نموده اند که کسی بر ایشان ظفر نمیتواند یافت یک قول بید او یکی

قول بنقیته و این هر دو نیست مگر مذهب شیعه اثناعشریه و ابن اثیر نیز در جامع الا  
 در بیان حدیث آن الله یبغض لیه الامه علی راس ما من یجد لها و یبغض علی بن موسی  
 علیهما السلام را حجت مذهب شیعه امامیه شمرده و ظاهر اینست که تا امروز از علمای اهل سنت  
 کسی بخار نسبت مذهب امامیه با امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه اهل بیت علیهم السلام  
 و اگر بخواهد بکتاب اهل سنت که مذکور شد و غیر اینها بکنی شاید که ترا هم در پیش باقی بماند  
 چون ثابت شد که مذهب شیعه امیر المؤمنین و ائمه اهل بیت علیهم السلام و طریقه حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله و سبیل جنات است بر قول از آنست که رجوع بحق فانی و اولاد اهل  
 خواهی بود در زمره ختم الله علی قلوبهم و علی اسمعیرهم و علی ابصارهم غشاوه و هم عذاب  
 الیم جناب سید رحمه الله فرموده که چون سخن با بخار سپیدان شیخیه باقی مانده بود تا  
 سینه برخواست و وعده صحبت داشت بیکر داد و برون در در کج مجلس بود  
 مناظره جناب سیادت و نجابت پناه با همین فاضل سینه چنانچه جنابش رحمة ابرار  
 فرموده و ان ابرائیم که شب بیکر درآمد فاضل مذکور بدستور سابق بخانه جناب سید  
 رحمه الله تعالی آمده بعد از آن که در هر باب صحبتها داشتند بر سر مناظره آمده فاضل سینه  
 گفت هر یک از فرق اسلام آیات و احادیث و اموافی مذهب خود تاویل میکنند و هر یک استیجاب  
 بدلیل شده اند و ازین جهت است که معرفت بسبیل جنات مشکل و تمیز میان حق و باطله  
 گردیده و حق پوشیده گشته جناب سید رحمه الله در جواب فرمودند اگر کسی سلب منصب  
 اسلاف از خود بکند و بمضمون حدیث دع ما یریک الا ما یریک عمل نموده چشم از احادیث  
 که محل تمسک باشد بپوشاند و احادیث صحیحی که از ائمه و مرسلات با کتاب حضرت الله  
 تعالی اصل سازد با سهل و جهمی معرفت نام بسبیل جنات او را حاصل میشود فاضل سینه  
 از جناب سید رحمه الله این سخن را شنید جنابش با تحسین نمود پس در صدقین و تحسین او

صدقی در

جرات تمام بهم رسانیده بفاصل مذکور خطاب نموده فرمود که حدیثی است تا امرت فیکم الثقلین  
بطریق معتدله علمای شما نقل کرده اند از آنجمله تعالی <sup>ک</sup> اعظم علمای شماست و در نفس خود  
روایت نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود ایها الناس لیت تارک فیکم الثقلین  
خلیفتم ان لیتکم یحالی فصلوا بعدی احدیما اکبر من الاخر کتاب الله جلد مدوده ما بین  
السماء والارض وقال فی الارض وعزیت اهل بیی الا و انهما من یفتر فاحق بر داعی الخوض  
و بطریق دیگر ابن مغاضی شافعی در مناقب خود از ابو سعید خدری روایت نموده که او گفت  
شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود ای او شلتان بر داعی فاجیب فان ترک  
فیکم الثقلین کتاب الله جلد مدوده من السماء الى الارض وعزیت اهل بیی وان اللقیف  
الخبیث اخبرنی انهما من یفتر فاحق بر داعی الخوض فانظر ما اذا تخلفونی فیها وهم چنین بطریق  
معتدله زید بن ثابت روایت کرده اند و دیگر از آن طریق طریق است که احمد بن حنبل و مسند  
از قاسم بن حنات از زید بن ثابت روایت نموده که او گفت قال رسول الله لیت تارک فیکم  
خلیفتم من کتاب الله جلد مدوده ما بین السماء والارض وعزیت اهل بیی و انهما من یفتر فا  
حتى بر داعی الخوض رافقه اوراق گوید خلاصه مضمون این حدیث این است حضرت رسول صلی  
الله علیه و آله بر مردم خطاب نموده فرمود که نزدیک است که بنفوس قدسیه من خطاب بر یکی از  
حضرت الله تعالی برسد و خوانده شود بحضرت قدس و من اجابت تمام و بدرستی که او گفته است  
در میان شما و امر مستکین یکی کتاب حضرت عز وجل است که درینما نیست کشیده از انما  
بر زمین و دیگری اهل بیت مراست و حضرت لطیف خیر عزرا سه مرتبه خوانده که این دو هم  
پیوسته اند و از هم جدا نشوند تا برسند برین در کنار حوض کوثر پس اگر تمسک باین دو کنند  
و دست در دامن متابعت این دو امر زینند هرگز فضل آن نیست پس چشم بکشاید و نظر  
کنید که بعد از من با این دو امر بچه نحو ساولت خواهید کرد و جناب سید رحمة الله بعد از این

این احادیث بفاصل سینه کتف درین احادیث دلالت است بر هفت امر که هفتام معتقد  
شیعه است اول آنکه ائمه اهل بیت افضل و اعلم و اکمل از کل اصل عالمند و ویتم آنکه ائمه  
اهل بیت معصوم و بیایستند زیرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را باقران قرین <sup>سند</sup> گردانید  
پس چنانچه قرآن افضل و اکمل از همه چیزها و معصوم است بدلیل آیه لا یاتیه الباطل من بین  
یذین و لا یرد علیهم شیء من شیء هم چنین ایشان علیهم الصلوة و السلام که قرین و مساوی قرآنند باید که  
افضل و اکمل و معصوم باشند و دیگر آنکه هرگاه عمرت از قرآن هرگز جدا نشوند پس در جمیع  
ملکتم احکام قرآن خواهند بود پس ایشان جایز نباشد و مرتکب معاصی و کبائر نشوند  
و عصمت نیست مگر این سیم آنکه ائمه اهل بیت عالم اند بعالم قرآن و آنچه محتاج الیه ایشان  
از حلال و حرام و غیره است و الاقرین بودن ایشان بقرآن و تمسک بایشان ببقایه و بمعینه  
خواهد بود چه نام آنکه بر جمیع خدایان واجب لازم است متابعت او امر و نواهی قرآن بچشم آنکه متا  
ایشان سبب مجازات از درکات حجیم چنانچه متابعت قرآن چنین است ششم آنکه اهل  
امام و خلیفه حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد زیرا امام و خلیفه بر حق میباشد مگر  
انکس که با بر صفات موصوف و منصوص از جانب حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد هفتم  
بقای یکی از اهل بیت بسفای تکلیف چون بعضی جناب سید یا بنیارسید فاضل سینه کتف  
اینها چنانست که میگویند نه دوستی میشوی و نه من شیعه جناب سید رحمة الله فرمود که مطهر  
من در اینها که گفته آمد نیست بلکه مطلوب این است که بر تو ظاهر کرد که اگر کسی را درودین و مری  
باشد بنا بر قاعن که محمد کرده اسان میتوان خود را از درکات هلاکت خلاص گردانید  
بدرجات نجات برساند پس یکی با او نزد سینه کتف آنچه حضرت امام جعفر گفته باشد من  
قبول دارم و انما بر سر خود میگذارم لکن آنچه شیعه از و نقل میکنند معاصم نیست که از انحضرت  
باشد و مذهبی هم که دارند قبول ندارم که از حضرت نقل باشد جناب سید رحمة الله بطریق معتدله

بمثل فرمود که من هلم آنچه شافعی گفته قبول دارم لکن آنچه کرده شافعی از او نقل میکنند  
قبول ندارم که از او باشد و بر مذهب که ایشان دارند قبول ندارم که مذاهب او باشد و این  
بر من مشکوک نیست است و معلوم من نیست هر چه بود و در جواب من بگوئی همان بعینه جواب  
منست و هر چه دلیل تو باشد بر اینکه مذهب اوست همان بعینه دلیل من است و این ظاهر است  
که دلیل تو همین نقل متواتر است و پس مذهب همان دلیل است و تا امر در کتب اهل سنت نکند  
این منوره که مذهب شیعه امامیه مذهب اهل بیت نیست بلکه اکثر علماء ایشان نصیح  
باین نموده اند چنانچه گذشت فاضل سنتی گفت من ندیده ام جناب سید رحمانه فرمود  
بکتب مذکور رجوع نمای تا اثر معلوم شود پس فاضل سنتی از بر کلام در گذر گشته گفت  
در باب متعه شما قول چیست جناب سید رحمانه گفت در جوان متعه و شرعی بودن  
شک نیست بدلیل این *فَمَا سَمِعْتُمْ مِنْهُمْ مِنْ تَوْبِهِمْ فَأُولَئِكَ لِيَوْمَئِذٍ فِي صِفَةٍ مُّخْتَلِفَةٍ*  
ثابت است که امیر المؤمنین علیه السلام و ابن عباس و ابو سعید و مجاهد و ابی بن کعب  
سعید بن جبیر *فَمَا سَمِعْتُمْ مِنْهُمْ مِنْ تَوْبِهِمْ فَأُولَئِكَ لِيَوْمَئِذٍ فِي صِفَةٍ مُّخْتَلِفَةٍ*  
خوانده اند و اوراق گوید ترجمه ای که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با جماعه  
مذکوره خوانده اند این است که میفرمایند پس آنچه از ایشان منفع شود و آن بخوید  
تا عددی که نام برده شده پس بدهید بایشان اجزای ایشان را و این فرزند است لکن در  
قرائن دیگر *لِيَوْمَئِذٍ فِي صِفَةٍ مُّخْتَلِفَةٍ* که بمعنی نام برده شده است نیست و ظاهر این است که در  
عمران فقره را از قرآن بیرون کرده اند از جهت تمسک قول عمر بن الخطاب حاصل کلام آنکه چون  
جناب سید رحمانه بحلیت و شرعی بودن متعه حکم فرموده فاضل سنتی گفت ما متعه را حرام  
میدانیم لکن ولدی که از متعه حاصل کردین باشد مهرت میبرد جناب سید رحمانه فرمودند  
بجمله دلیل متعه را شما حرام میدانید فاضل سنتی گفت دلیل ما نسخ است زیرا که متعه شرعی بود

و بعد از آن منسوخ شد جناب سید فرمود حکم شرعی که بدلیل شرعی مثل قرآن یا حدیث  
یا اجماع ثابت باشد منسوخ نمیکرد و مگر بدلیل که مساوی دلیل نبوتش باشد و ثبوت  
متعه و شرعی بودن آن بقرآن و اجماع است و شما دلیل بر حرمتش و ندادید مگر قول عمر و حکم  
ندادم که شما را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله حدیثی که شریفی داشته باشد و  
درین باب باشد چه جای متواترستی گفت درین باب حدیث صحیح بسیار است جناب  
سید فرمود که پیش ازین فرمود که استدلالات در هر مطلبی که شرعی و منشاء فی حدیث  
باید که حدیثی باشد که از آن است خصم دور باشد لهذا من درین دو مجلس مناظره غلبه  
که اهل سنت نیز نصیحان نموده در کتب خود ابرار نموده اند مذکور است سخن پس تراهم باید که  
درین باب حدیثی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در نزد ما و شما متواتر باشد بگو  
و این هم گذشتیم که در پیش ما و شما متواتر باشد بلکه حدیثی که در پیش اهل سنت هم  
مواتر باشد ندادید اما مرا حدیثی که در نزد اهل سنت مقبولست بر شرعی بودن و  
حلیت آن هست بلکه اول دلایل بر شرعی بودن متعه و حلیت آن همان قول عمر است که  
هم علماء اهل سنت نقل کرده اند او گفت ثلاث کون علی عهد رسول الله صلی الله علیه  
والد و انا احرمه و انی عن نهن متعنا حج و متعت النساء و علی غیر العمل و برایت دیگر  
گفته مقیمان کائنات علی عهد رسول الله و انا احرمهنما و اعاب علیهما و قول عمر چنانچه اصول  
نصیح نموده اند حججت نیست چه جای آنکه ناسخ حکم قرآنی باشد فاضل سنتی چون جوابی  
نداشت پس بنا بر قول *القریب یقتضی* بکل حدیثی که جوابی گفت که قول عمر کاشف از منی  
رسول الله جناب سید فرمود این قول بسیار بی صورتست زیرا همان قول عمر که گفت ثلاث کون  
علی عهد رسول الله یا متعتن کائنات علی عهد رسول الله صریح است در اینکه حلال بودن متعه  
تا آخر زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده و اینکه گفت انا احرمهن یا انا احرم

مما صحیح است باینکه نهی یا جزم نسبت داده و او ناهی و محرم است در رسول الله صلی الله علیه  
والآله و اکو بر فرض که ناهی رسول صلی الله علیه و آله میبود باینکه که عمر بعبادت که مقید  
باشد بگوید زیرا قول رسول صلی الله علیه و آله در دو طرف تأثیر و قبولش بیشتر از قول عمر میباشد  
و این هم بر عمر ظاهر بود لهذا ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته که عمر باین توجیه یعنی  
نیست فاضل استی چون در اینجا نیز جوابی نداشته و نحو است که ساکت شود گفت علمای قول  
ابن الحدید را مقبول نمیدانند چنانچه سید رضا الله گفته قطع نظر از قول ابن ابی الحدید شما  
که اهل لسانند اگر اضا فید هید و تأمل نمائید میدانید که از قول خیر این که مذکور شد  
نمیشود و عقاب است روایت محمد بن اسمعیل بخاری از عمران بن حصین که او گفت بعبادت که  
فارسین این است که نازل شد ایه متعه در کتاب الله پس ما رسول الله صلی الله علیه و آله  
بان عمل می نمودیم و در قرآن ایه تحریم آن نازل شد و رسول هم نهی از آن ننمود تا وقتیکه وفات  
کرد و مردی برای خود گفت آنچه خواست و بعد از آن گفته که آن مرد عمر بود از ابن عباس و نقول  
که او گفت ما متعه را حلال میدانیم و از رسول صلی الله علیه و آله شنیدیم که آنرا حلال  
نموده و رخصت داد بکردن آن و ما متعه کردیم باقم اوراق گوید تا اینجا بود مناظره مجلس دوم  
جناب سید با فاضل سینه در مدینه مشرفه اما که جری در حلیت که اینجاست که در دل چون  
با وجود دعوی اسلام و اقرار بتوحید صانع تعالی بنوع حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
خود را باین قول ناهی میبورد راضی میکنند که قول عمر را میگویند که ناسخ حکم حضرت الله است  
و رسول است بلکه چندان در اجلی قول آن جلف بیبهای با آنکه اصل بر اینند که اگر کسی با غلام  
وطی کند باین نامرتکب شود که مخالف قول حضرت الله تعالی و رسول صلی الله علیه و آله است  
در باب و مساله میباید و در لری حد و حدود الله در باب ایشان ساعی نیستند و اگر کسی  
بلای ایشان متعه بکند فی الفور او را میکشند و امان نمیدهند حتی مشهور است که در یک

از شهر ایشان شخصی متعه کرد چون ایشان مطلع شدند خواستند که او را بکشند عمر  
باو گفت بگو متعه نکردم بلکه بان زنا کردم چون او چنین گفت از کشتن او دست برداشتند  
آعاداً نأ الله عن الشقاوت و عی القلوب و دیگران جمله اقوال اهلین ایشان که دلالت بر شقاوت  
و کوری باطن ایشان دارد این است که در بلاد هند عالم شیعه را با یکی از فضلاء اخذ و در باب  
حدیث متفق علیه که حضرت رسول الله ص فرمود من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة  
جاهلیة یعنی کسی که بمیرد و نشناسد امام زمان خود را مرد جاهلیت است و بجز این جاهلیت یعنی  
که منظره واقع شد فاضل سینه بعد از بیهوده چند که گفته بود و جواب شنید بود میگوید  
که حکم است که مردان امام الخصال پادشاه هند یا پادشاه روم باشد عالم شیعه در جواب این  
قول ناهی و میگوید که چون چنین تواند بود و حال آنکه حدیث الامتة من قرئین متفق  
علیه ککل امت است و این پادشاهان که گفتی هیچیک قرئین نیست فاضل سینه چون این  
بیهوده حجاب شد گفت تواند بود که مرد امام من باشد عالم شیعه گفت امام من زید  
مذهب است برتر از من است که مذهب را اختیار کنی تا بموت جاهلیت نگیری و دیگر آنکه این  
قول منافی احادیث است که علما اهل سنت روایت نموده اند که خلیفه مخصص بداننده است  
فاضل سینه چون ازین تاویل هم جواب شنید و مبعوث شد در تعیین دوازده خلیفه  
امام که در احادیث ایشان واقع گشته است مکلم گردید و از او بیکر ابتدا نمود تا آنکه دوازده خلیفه  
و امام را تمام کرد چنانچه معاویه و یزید و اسباط ایشان از خلفای بنی امیه و هم در سلسله  
خلیفه و امام داخل گردانید عالم شیعه گفت اگر چه اینجاست که مذکور ساختن قرئین است اما ذریعت  
رسول صلی الله علیه و آله نیستند و حال آنکه احمد بن حنبله در مسندش در حدیثی در تفسیر  
گفته که این دوازده خلیفه باید که از ذریعت رسول صلی الله علیه و آله باشند و این حجر  
متأخر در صواعق عشق از سعید بن جبیر در یکجا و در جای دیگر از ابن ابی شیبه و ابن هریر

از سعید بن جهمان و از شیعه نقل نموده اند که با ایشان گفتند که بخوابید را اعتقاد این  
که ایشان خلیفه اند ایشان گفتند که بنور قادیان میگویند بلکه ایشان ملوک و شیرترین  
ملوکند و در روایت شیعه وارد شده که اول ملوک معاویه است با آنکه لازم می آید که اکثر  
زمان از امام خالی باشد و حال آنکه حدیث مذکور دلالت داده که در هر زمان امامی بود  
باشد و دیگر آنکه این مجرد وصو عشق از نعمات خود روایت نموده که رسول صلی الله علیه  
والفرز بود در هر زمانی در امت من عادلها از اهل بیت من میباشد که ازین تحریف که آنها  
و حیل و مبطین و تاویل جاهلین را نفعی کنند و بدیهه است که امامان شما از زبانت سازنده اند  
بخضرت الله عزوجل پس باید که تامل نمایند که چه کس را واسطه میسازند میان خود  
و حضرت الله تعالی و دیگر روایت نموده سعید بن جبیر از ابن عباس در حدیث طویل  
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله بعلی بن ابیطالب علیه السلام فرمود مثل تو و مثل  
اولاد تو و امت من بعد از من مثل کشتی نوح است کسیکه در آن در آمد نجات یابد و  
کسیکه از آن تخلف و زود عهد غرض شد و مثل شما مثل ستاره است که هرگاه که غروب  
کند و دیگر طالع میگردد تا روز قیامت و چون سخن با نجار سید فاضل هندی هم پیش  
گشت و دیگر جوابی نگفت در دو کلمات جناب ابو جعفر محمد بن موسی  
الطالق با بن ابی حمزه که از جمله فاضل اهل خلافت و مخالفان باب بوده و آن ابراست  
که صاحب فضول الحق از شیخ طبری نقل نموده که او گفت در کوفه روزی از مردودها جمع  
کثیری از طایفه شیعه و جماعت اهل تشنه در محلی جمعیت داشته اند و ابو جعفر محمد بن  
موسی الطالق نیز در آن مجلس بوده ناگاه ابن ابی حمزه طایفه شیعه را مخاطب داشته گفت ای  
گروه شیعه بدانید که ابو بکر با چهار چیز است که شما را انکاران ممکن نیست و اولیبت این  
چهار چیز از کل صحابه افضل و افضل است یکی آنکه با رسول الله صلی الله علیه و اله در یک محل

مدفون است و ویتیم ثانی اشین رسول صلی الله علیه و اله بوده در غار سیم آنکه رسول الله  
اورا با مامت نماز مامور کرد و این در وقت رحلت چهارم آنکه او صدق است و این امت پس  
جناب ابو جعفر محمد بن موسی الطالق میفرماید که عنایتی از قول به هود و او بر اشفت گفت ای ابن  
حمزه بعون الله تعالی برو تا بشنوی که امیر المؤمنین علیه الصلوٰة و السلام افضل از ابو بکر  
و کل صحابه است و آنچه در باب فضیلت ابو بکر گفتی بر قول لازم خواهد آورد که هرگاه آنها مثالیست  
و دیگر وجوب اطاعت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با بدلایل عقلی و نقلی رسول صلی  
علیه و اله برو مبین و ظاهر میگردانم و این جماعت که در این مجلس حاضر اند همین باشند اما  
آن چهار چیز که تو بدلایل فضیلت ابو بکر ساخته یکی ابراست که او با رسول صلی الله علیه  
و اله در یکجا مدفون است و حال آنکه این مخالفان او است زیرا حضرت الله تعالی فرموده  
از خود بخانه حضرت رسول الله جل و ان حضرتش و این منی خصوصیتی با امام حضرت ندارد  
بلکه شامل است با امام عاصمت پس دخول در خانه حضرتش در امامت با ان حضرت معصی  
و مخالفان است



فقی که قول در بهشت و السنة نامبارکة ایشان مذکور است و دیگر روایت نموده اند  
که پیغمبر فرمود که اگر من مبعوث میشدم هر آینه عمر مبعوث خواهد شد با آنکه اقرار دارند  
باینکه در حال بعثت حضرت رسول الله ص عمر در پرستیدن احسانم بود و از اخلاص خود میدادند  
و دیگر روایت کرده اند که حضرت رسول الله فرمود ان الله یجلی للناس علمته و الاشیء  
خاصه یعنی بدرستی که حضرت الله تعالی جمیع مردم را بتجلی و با بویگرتهای بتجلی میکند  
و دیگر روایت می نماید که حضرت رسول الله ص فرمود ما صبت الله فی صدی شیئا الا  
وصیته فی صدی ابی بکر یعنی نریخت حضرت الله تعالی در سینۀ من علی را که نریخت آن  
علم را در سینۀ ابوبکر و مع هذا خو اعتراف دارند اب و کلاله را از ابوبکر پرسیدند  
و انذا لست و هم اعتراف دارند باینکه ابوبکر در مجمع صحابه گفت بدرستی که در من شیئا  
هست که مرا وسوسه میکند پس اگر براسی حکم کنم از من قبول کنید و اگر در حکم اوج  
بودم مرا براستی بدادید و دیگر روایت میکنند که حضرت رسول الله فرمود من و ابوبکر  
و اسبغی بودیم و ونده اگر او بر من سبقت میکرد پیغمبر بود لیکن من بر او سبقت  
کردم پیغمبر شدم و حال آنکه حدیث کنت یدباً و ادم بین الماء و الطین را در السنة  
نامبارکة مذکور میسازند و اعتراف دارند بکفر ابوبکر و مدت چهل سال و هم  
امثال این قسم احادیث در کتب معتبره خود بسیار روایت نموده اند با آنکه بعض  
از علمای ایشان حکم جرم کرده اند موضوع بودن این احادیث چنانچه جناب شیخ رحمة  
تسویلات فرموده و فرمود که محض کفر است از جهل ان گفته باور داشتن زیرا  
تا کسی احادیث متواتر متفق علیه که در مناقب اهل بیت علیهم الصلوٰة و السلام عمر صدق  
یافته قطع نظر نکند و ایشان را از ان مرتبه که حضرت الله تعالی حضرت رسول الله  
بر ان داشته اند نازل نسازد این تسویلات را باور عنیدارند و این ظاهر است که این عمل

و چون در اکثر روایم که زیننده در علی بن ابیطالب است پس او را بهشت و جلافت بعد  
عثمان خبر داد و دیگر روایت میکنند که جبرئیل نزول کرد بر حضرت رسول الله و گفت  
ای محمد حضرت الله تعالی بتو سلام می رساند و میگوید که از ابوبکر پیش من که چنانچه  
من از و راضی ام او هم از من راضی هست بانه با آنکه بر طایفه معرفت حضرت الله تعالی  
عالم التور و الخفیات است و دیگر روایت میکنند که حضرت رسول الله فرمود ابوبکر و عمر  
در زمین مثل جبرئیل و میکائیل اند در آسمان با آنکه خود اقرار دارند باینکه ابوبکر و  
عمر اکثر عثمان در کفر گذشته و این دو ملک معصوم و ان عصیان بری اند و دیگر روایت  
میکند که حضرت رسول الله ص فرمود که ابوبکر و عمر رسیدند کوه اهل بهشتند با آنکه حد

فقی که قول در بهشت و السنة نامبارکة ایشان مذکور است و دیگر روایت نموده اند  
که پیغمبر فرمود که اگر من مبعوث میشدم هر آینه عمر مبعوث خواهد شد با آنکه اقرار دارند  
باینکه در حال بعثت حضرت رسول الله ص عمر در پرستیدن احسانم بود و از اخلاص خود میدادند  
و دیگر روایت کرده اند که حضرت رسول الله فرمود ان الله یجلی للناس علمته و الاشیء  
خاصه یعنی بدرستی که حضرت الله تعالی جمیع مردم را بتجلی و با بویگرتهای بتجلی میکند  
و دیگر روایت می نماید که حضرت رسول الله ص فرمود ما صبت الله فی صدی شیئا الا  
وصیته فی صدی ابی بکر یعنی نریخت حضرت الله تعالی در سینۀ من علی را که نریخت آن  
علم را در سینۀ ابوبکر و مع هذا خو اعتراف دارند اب و کلاله را از ابوبکر پرسیدند  
و انذا لست و هم اعتراف دارند باینکه ابوبکر در مجمع صحابه گفت بدرستی که در من شیئا  
هست که مرا وسوسه میکند پس اگر براسی حکم کنم از من قبول کنید و اگر در حکم اوج  
بودم مرا براستی بدادید و دیگر روایت میکنند که حضرت رسول الله فرمود من و ابوبکر  
و اسبغی بودیم و ونده اگر او بر من سبقت میکرد پیغمبر بود لیکن من بر او سبقت  
کردم پیغمبر شدم و حال آنکه حدیث کنت یدباً و ادم بین الماء و الطین را در السنة  
نامبارکة مذکور میسازند و اعتراف دارند بکفر ابوبکر و مدت چهل سال و هم  
امثال این قسم احادیث در کتب معتبره خود بسیار روایت نموده اند با آنکه بعض  
از علمای ایشان حکم جرم کرده اند موضوع بودن این احادیث چنانچه جناب شیخ رحمة  
تسویلات فرموده و فرمود که محض کفر است از جهل ان گفته باور داشتن زیرا  
تا کسی احادیث متواتر متفق علیه که در مناقب اهل بیت علیهم الصلوٰة و السلام عمر صدق  
یافته قطع نظر نکند و ایشان را از ان مرتبه که حضرت الله تعالی حضرت رسول الله  
بر ان داشته اند نازل نسازد این تسویلات را باور عنیدارند و این ظاهر است که این عمل

حضرت کفایت و غیر اهل بیت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را که مثل کشتی نوح <sup>الله</sup>  
امام مغرور الطاعه بعد از رسول صلی الله علیه وآله دانستن ضلالت و سستی عدا  
ابدی بودن است خصوص در صورتی که چندین نصوص از حضرت الله تعالی و رسول  
صلی الله علیه وآله که ما قدرحان انجمله را در کتاب فواید الاصولیه السیما <sup>کورد</sup>  
ساخته ایم باشد و اما از آن چندی که هر یک برهان قاطعیت بر اینست که بعد از حضرت  
رسول الله صلی الله علیه وآله حضرتش صلوات الله علیه شایسته خلافت است  
جانشین آنحضرت است و انعامان و امانات در کتب و الف و مخالفه ذی الاذ ناب که  
غیر ابر آنحضرت ترجیح داده اند مذکور است و عادت کتاب فواید الاصولیه السیما  
اکثر آنها را مذکور ساخته ایم و در اینجا آن کتب ذی الاذ ناب کورد را از انجمله چند <sup>علا</sup>  
در سالت تحریر در محاوریم و از طولانی شدن کلام بالذکر و پروا نمیکند زیرا از هر چه  
بگذرد سخن در دست خوشتر است یکی از انجمله آنکه نقلی و این مغازی است که از انا <sup>صل</sup>  
علمای این ذی الاذ نابند هر یک با سند صحیح خود از انس بن مالک روایت نموده اند  
که قبیلۀ از قبایل از جهت حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله کلیم بطریق هدیه آوردند  
و حضرتش بمن خطاب نموده فرمود ای انس بن مالک این کلیم را بمن کن بر زمین و من  
چون آن کلیم را بر زمین پهن کردم حضرتش بمن فرمود که بطلب فلان جماعت را و جماعتی بر ما  
مذکور ساخت که عدو ایشان بده می رسد و ابو بکر و عمر هم از انجمله بودند و چون ایشان <sup>را</sup>  
طلبیدم حضرتش بمن و ایشان فرمود که برین کلیم بنشینید و چون ما بر کلیم بنشستیم  
حضرتش امیر المؤمنین را طلبید و در کوش او چیزی چند گفت پس امیر المؤمنین آمده بر  
کلیم بنشست و با او امر کرد و گفت ای باد ما را بردار پس باد ما را برداشت و نشد مبر  
تا بموضعی چون با موضع رسیدیم امیر المؤمنین بباد خطاب نموده فرمود ای باد بگذار ما

بر زمین و چون بگذشت علی بجا گفت کد این موضع است که گفت ایست بر خیزید و سلام کنید  
بر برادران خود انش کوه که هر یک از ما بر خواستیم و بر اصحاب کعبه سلام کردیم ایشان بما  
رد سلام نکردند پس امیر المؤمنین علیه السلام برخواست و گفت السلام علیکم ای کورد  
صدیقین و شهداء ایشان گفتند علیک السلام و حمد الله و بر کاتۀ انش گوید که ما چون  
این حالت را مشاهده نمودیم کفایتیم با امیر المؤمنین از جهت چو ایشان رد سلام ما نکردند  
و رد سلام نکردند پس امیر المؤمنین با ایشان خطاب نموده گفت از جهت چه رد سلام و فقاً  
من نکردید ایشان گفتند ما طائفه صدیقین و شهدا تکلم نمی نماییم بعد از من مکرراً  
سختی با وصی بنی پس علی بباد خطاب نموده گفت ای باد ما را بردار ما را برداشته  
بسرعت میبرد تا رسید بجای پس امیر المؤمنین گفت ای باد ما را بر زمین بگذار و چون بگذشت  
ما را بر زمین دیدیم که با موضع جده بود پس علی بجا گفت که حضرت رسول الله صلی الله  
علیه وآله با امرالت خواهم کرد در آخر وقت پس ما و منو ساختیم و امیدیم بنزد حضرت  
در حالی که در آخر وقت میخواند آن احباب الکفیف و الرقیم كانوا من الایمان  
عجباً را قم او را ق گوید که نقلی و این معاذل در نقل این واقعه متفق اند لکن نقلی  
در آخر گفته که ایشان چون با علی علیه السلام تکلم نمودند بعد از آن ایشان بر قد  
خود رجوع نمودند و بیدار نخواهند شد مگر روز خروج مهدی صاحب الزمان علیه السلام  
و او بر ایشان سلام خواهد کرد ایشان را حضرت الله تعالی زنده میسازد و رد سلام آنحضرت  
میکنند و بعد از آن رجوع بر قد خود نموده بیدار خواهند شد تا روز قیامت بر امان مصف  
ظاهراست کد این واقعۀ از جمله علامتست که از چند جهت شهادت در حقیقت خلافت و  
رسانست حضرتش حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله را و بطلان خلافت دیگران بجا  
نمایند یکی از جهت جریان حکم حضرتش بر باد و یکی از جهت تکلم نمودن اصحاب کعبه

با انحضرت و یکی از جهت نصیح اصحاب کهنه وصایت او دیگر از ان علامات واقعه <sup>صلوات</sup> صلوات  
و مندی دل است که موافق و مخالف در نقل ان اتفاق دارند و در کتب خود مذکور ساخته اند  
و ان اینست که این معانی شافعی که از اعظم علمای مخالفین است با سنا و صحیح خود <sup>ان</sup>  
مالک روایت نموده که او گفت که روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با ابوبکر و  
گفت بر دیدم بخانه علی تا از جهه شما نقل کند آنچه را که از سر زده است و من هم از عقب شما  
حاشا استم انکه گفت که ابوبکر و عمر رفتند و من هم بر فاقه ایشان رفتم و چون بدر خونه علی  
رسیدیم ابوبکر و عمر از آن دخول طلبیدند و چون علی بر آمدن ایشان مطلع گردید بیرون  
آمد و گفت ای ابوبکر مگر حادثه روداده گشته اید یا اینجا آورده ابوبکر گفت حادثه نشد الا  
خیر لکن حضرت رسول الله بن و عمر گفت بروید بر پیش علی تا حکایت کند از برای شما آنچه را  
که در پیش شب از واقع کرده و منهم از عقب خواهم آمد و در پیش انشا حضرت رسول صلی الله  
علیه و آله رسید و بعد گفت ای علی نقل کن از برای ابوبکر و عمر آنچه را که مشاب از تو  
واقع گشته علی گفت یا رسول الله مرا حیا مانع میشود از نقل ان حضرت رسول صلی الله  
علیه و آله فرمود که ای علی نقل کن از جهت ایشان انرا گمان نوسر زده بدر است که حضرت  
الله تعالی طلب حیا میکند از حق پس علی علیه السلام گفت مرا آب احتیاج شد از جهت <sup>عقل</sup>  
و صبح طالع گشت و ترسیدم که سباده نماز من فوت شود پس حسن و حسین و اهل بیت را همی  
فرستادم از برای آوردن اب و ایشان دیو کردند و من ازین حال بسیار محزون گردیدم  
پس دیدم که سقف خانه بشکافت و سطلی بچسبید و بند پل از طرف سقف خانه برین آمد  
پس ان مندیل با ان سطل کشویدم دیدم که در سطل آبست پس من انرا ان سطل کشویدم و نماز  
کذا و دم دیدم که سطل و مندیل مرتفع گشت و از ان شکاف رفت و شکاف سقف بهم رسید  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که سطل انبسط و مندیل از استیج <sup>بست</sup> بهشت

ای علی مثل تو که تواند بود که چیزی نیل در پیش خدمت کرد ترا قسم او بر آن گوید بر هر چیزی  
شعری که فی الجمله تمیزی داشته باشد و تعصب امان ضلالت و عداوت امان هدا  
دل او را گویند کرده باشد ظاهر است که این قسم واقعه روندهد مگر کسی با که بخلعت عصمت  
مخالع باشد خواه آنکس نبی باشد و خواه وصی نبی و غیر ایشان تواند شد و اگر کسی از طرف  
نواصب ذوقی از ناب گوید که گوید که مریم بنت عمران را که مادر حضرت علی علیه  
السلام بود ازین باب خوار و عادت روداد و وصی نبی نبود و حال آنکه تو گفتی که  
این قسم و قانع روندهد مگر نبی یا وصی نبی و جواب میگوئیم که حضرت مریم علیها السلام  
اگر چه نبی و وصی نبی نبود اما بخلعت عصمت راست بود با آنکه میتوان گفت که آنچه از  
حضرت مریم علیها السلام روداد در حقیقت محضه حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام  
بود حاصل کلام آنکه این واقعه از جهات شش دلائل بر حقیقت خلافت و امامت ان سر  
ظاهره اگر چه قطع نظر از خصوص هم بکنیم و دیگر آنکه فرستادن حضرت رسول صلی الله  
علیه و آله ابوبکر و عمر از جهت اطلاع برین واقعه لطیفه است که بر اهل بصیرت خفاند  
و دیگر آنکه فرمودن حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجناب امیر المؤمنین صلوات الله علیه  
که مثل تو که تواند بود که چیزی نیل ترا در پیش خدمت کرده حجت واضحی است که انحضرت با  
بعد از مرتب حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرتب است که هیچکس را نتواند بود از اینست  
مگر بینه وصایت و امامت و با بر معنی اشاره نموده شیخ سنائی قدس سره العزیز در بی  
ان ابیات قصیده که مذکور شد آنکه او را بر علی داری مقدم بی سخن نیست او را در دوستی  
قدمه بر داشتن یعنی بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله اگر کسی بر انحضرت مقدم  
نمواند بود خصوص آنکس که نواصب ذوقی از ناب بر حضرت مقدم داشتند که در  
ایشان نیست در دنیا و آخرت که قدمه مرتبه قبله که از جمله جاگران حضرت نبی بود داشته

باشند باقی مساوی توانند بود چه جا عا حضرت بر صاحبنا بصیرت ظاهر است که این قول  
جناب شیخ و حمد الله مبالغه نیست بلکه بیان واقع است زیرا که در خصوصه تعالی عنده از جمله مطیعان  
حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام بود و نسبت بحضرتش مخالفتی مخیانتی نداشت  
و امر حضرت امیر الله تعالی رسول صلی الله علیه و آله در بار طاعت و بی رویی حضرت بکوش جان  
اضعا نموده حلقه چاکری آنحضرت را بکوش کشیده بود و این اختلاف بی بالک بجهت مخالفت  
و دل از امری حضرتش که در حقیقت مخالفت حضرت امیر الله تعالی رسول صلی الله علیه و آله  
و خدا و رسول از امر نیست نداشتند و مخالفت بی بالک را ظاهر است که در بعضی از مطیع و  
منقاد نیست و در بکار از علامات ظاهره که دلالت تام داد که بعد از انقضای زمان نبوت  
باید که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه البتة وبالضروة جماعت خلافت و وصایت  
جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله خاتم باشد و اگر چه قطع نظر از نصوص جلیله و اکتفا  
بر کتبی است و در مرتبه بدعا ای آنحضرت یکی در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
حضرتش مخفی نماید که افتاب از زمان آدم تا زمان آنحضرت چهار بار از کتف نمود و بعد از آن  
غروب کرد و بود یک مرتبه در زمان حضرت سلیمان علیه نبی و علیه السلام که بدعا ای حضرتش بعد  
غروب باز کتف نمود و یک مرتبه دیگر در زمان یوشع بن نون که وصی حضرت موسی علی نبی و علیه السلام  
بود که بدعا ای و بر کتف و در مرتبه بدعا ای حضرت اسد الله الغالب علی بن ابیطالب لمات الله علیه  
و آنکه در زمان حضرت رسول بدعا ای حضرت امیر با کتف نمود ابراست که در کتب معتبره  
و سنی مذکور است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از قلاع خبیثان کتف فرمودند  
ذو الحلیف فرمود چون بمنزل صهار رسید روزی سه بار حضرتش در کنار حضرت امیر المؤمنین  
علیه السلام بود که ناگاه اثار وحی بر آنحضرت ظاهر شد و زمان نزول وحی چندان امداد یافت  
که افتاب غروب نمود حضرت امیر المؤمنین چون نماز عصر تکذاده بود بعد از آنجولای محمد رسول

صلوات الله علیه و آله بحضرتش خطاب نموده فرمود ای علی دعا کن تا افتاب برگردد و تو  
نماز عصر را ادا کنی و قدر منزلت تو هم بر مردم ظاهر کرد و چون حضرتش دعا کرد افتاب غروب  
نموده بر کتف و شعاع آن بر کوه و صحرا تافت و چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه  
نماز عصر را بگذارد افتاب غروب نمود و هر مرتبه که افتاب بدعا ای حضرتش صلوات الله  
علیه بعد از غروب و نمود ابراست که صاحب کشف الخفا نقل نموده که در بعضی اسفان  
روزی آن سلطان سر پر ولایت و امامت بموضع بابل رسید در حالت عبور از سطره آن  
چون اکثر لشکر بان بگذر آمدند در و اب و خیل مشغول بودند فضیلت جماعت و نماز  
عصر از ایشان فوت شد و این معجزه بسیار در آن جماعت کران آمد و چون حضرتش  
مرتضوی براننده ایشان مطلع گردید روی مبارک بقبله دعا آورد و آنحضرت این دعا  
درخواست که افتاب برگردد و چون دعا ای آنحضرت تمام شد افتاب بر کتف و آنجا جماعت بان  
سر و افتاد نموده فضیلت جماعت را در یافتند راقم او را گوید که صاحب کشف الخفا بر کتف  
افتاب را در مرتبه دو و هر چند نقل فرموده اما در بعضی نسخ تاریخ چنین مسطور است که  
حضرت مقدس سر تقوی چون بزین بابل رسید وقت نماز عصر نزدیک شد پس لشکر  
گفت که زود باشید و در وقت تعیین کنید که این موضع است که بلا بر جمعی نازل گردیده  
درین موضع نماز نمیتوان کرد و حضرتش با جمعی از خصوصاً انام موضع عبور نموده نماز عصر را  
در خارج آن زمین گذاردند اما اکثر اهل لشکر از انموضع بعد از غروب افتاب بیرون رفتند  
و نماز عصر از ایشان فوت شده ایشان از برجهت بسیار اماندها را کردیدند و چون حضرتش  
بر فوت نماز و اندوه ایشان مخبر گردید بخوبی که مذکور شد افتاب را برگردانید و لشکر بان  
نمان گذاردند و از آنده خلاص شدند و این قول در نظر این ضعیف از چند جهة اقرار است  
بصواب میباشد الله یعلم و مروریست که درین دو مرتبه افتاب بدعا ای ان افتاب اوج هدا

وامامت بر کشت از طرف ان جرم فورا ان ها و اصدا های مهیب هولناک بمسامع حضرات  
میرسید بچینیستی که هیبت عظیم از ان درد لهای ایشان جای کس شده همه ایشان بتسبیح  
و تهلل و استغفار مشغول بودند تا وقتیکه انصدا های مهیب هولناک بر طرف میشد بر  
از باب بیست و نهم مخفی نیست که این قسم تصرف در ملکوت سموات و مقادیر نیست مگر  
کامل التعمیر که یا نبی یا وصی نبی باشد و هر کس هر چند که در مراتب علم و زهد و صلاح  
و تقوی و تقدر سر در مرتبه اعلی باشد این قسم تصرفی که در سماوات نتواند کرد پس ازین  
علامت بر اهل ین ظاهر میگرد که سنن علی علیه الرحمه و الغفران نیکو و مطابق واقع فرمود  
که گفته اند که او را بر علی اری مقدم بی سخن نیست او را دور و کیتی قدر قنبر استن  
دیگر از علامات و امامت دال بر اینست که بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله سوا  
حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین صلوات الله علیه بشا یست که مرتبه جالشی خلائق  
ندارد و اگر کسی سوا ی حضرت مرتکب امر خلاف شود خود را بعد از پی سرمدی گرفتار  
میسازد خرق عادت نیست که در حال توجیه بصفیق از ان سرگردند و این خرق عادت با  
مخالفت و موافقان حضرت نقل کرده اند و ما از کتاب کشف الخفا آنچه موالفین نقل نموده  
اینجا ابرو می نمایم و ان ابرو است که چون جنابش بصفیق متوجه گردید در منزل ان زمان  
شکران بحاج باب شده و هر چند که از طرف همین و بسیار و قدام طلب تقصیر نمودند اب  
بدست نیامد پس حاجت خود را بان سر در عرض نمودند حضرت از راهی که صرف اندک مخفف  
کرد بد و چون قدر سهلی از وادی طی فرمود و پیری تا بان کرد پس حضرت بطرف ان دبر  
متوجه میشد و از ساکن ان دبر سوال فرمود که در حوالی این دبر اب یافت میشود صاحب  
عرض کرد که ازین موضع تا جایی که اب هست دو فرسخ است و ان موضع ما آب انجاء اودیم  
حضرت امیر المؤمنین با صاحب خود خطاب نموده فرمود بشنود که این راه چه میگوید اصحاب

عرض کردند یا امیر المؤمنین هنوز در معانی و قوت هست ما را بان موضع بر سان حضرت  
صلوات الله علیه فرمود شما حاجت بان نخواهد شد از بگفت و عنان مرکب خود را بشنود  
و بسوی قبله میل فرمود و اشاره بمکانی کرد که نزدیک ان دبر بود و فرمود که این موضع را  
بشکافید پس اصحاب با موضع را بشکافید سنک عظیم پیدا شد و اصل ایل و تیسر  
کار کردیست حضرت فرمود این سنک روی البنت سخی نمائید که انرا قطع نمائید و برود  
تا آب ظاهر شود پس اصحاب جمله بدفع ان سنک ساع کشیدند و هر چند کوشیدند که ان  
سنک را از جای خود بجنبانند نتوانستند و هر از تحریک ان عاجز گردیدند پس ان سلاطین  
سیر بر لایمان پشت مرکب بریز آمد و السنک را از موضع خود بر کند و بعد از ان از کوه و  
انداخت و اب سره صافی از زیر ان سنک ظاهر گشت پس اصحاب اب بنوشیدند و حضرت  
ازین اب بردارد و چون برداشتند حضرت ان سنک را بجای خود گذاشت و روی او را پو  
را هب چون احوال مشاهده نمود فرمود بر او در و کشتی مردم مرا ازین دبر بردارید و چون  
او را فرود آورده نزدیک امیر المؤمنین آمده گفت ای مرده بگو بمن که بنی مرسلی یا فرشته معبر  
حضرت فرمود که من نبی و فرشته نیستم و اهب گفت پس توجه کسی حضرت فرمود من و حتی  
خاتم انبیا محمد مصطفی ام را هب گفت دست خود را بمن ده حضرت علی الصلوه و السلام دست  
مبارکت را از ان کرد و اهب دست ان حضرت را گرفت گفت ان لا اله الا الله و اشهد  
ان محمدا رسول الله و اشهد انک انت و حتی رسول الله و احق الناس بالامر بعد و جناب  
امیر المؤمنین صلوات الله علیه ادا با اسلام را با او تعلیم فرمود و بعد از ان از پوسید  
باعث اسلام تو چیز بود تر ساکت یا امیر المؤمنین این دبر و سا اله است که از برای قبال  
ابن سنک بنا کرده اند و پیش ازین ساکنان این دبر انظار کشیده این سنک میکشند  
و هیچیک را این سعادت میسر نشد و عنایت حضرت الهی این سعادت را بمن روزی بده

و عاود کتب خود میدیدیم و میخواندیم و علمای ما که پیش ازین بوده اند روایت مینموده اند که  
 در نزد یک این در چشمه هست که بان راه نبرد مکرینی با وصی بنی و علی از اولیای حضرت<sup>ع</sup>  
 تعالی باین موضع رسد و او را قدری برکنند این سنک باشد و من چون حضرت را دیدم  
 که این سنک را کندی و از جای خود بر کف می کشیدم که آن شخص قوی الحمد لله که بمراد<sup>خود</sup>  
 رسیدم و بدست حضرت شرفا سلطه را یافته اکنون من غلامیم از غلامان نوری و سزایند  
 تو بر ندادم و تا جان دارم در خدمت تو بجان خواهم کوشید حضرت امیرالمؤمنین<sup>ع</sup> صوابا  
 علیه چون سخنان را هب شنید بگریه درآمد چندان بگریست که محاسن ما را کش<sup>شد</sup>  
 و بعد از آن فرمود شکر الله تعالی که مرا باین مشرف گردانید و اشاره با صحاب کرد  
 فرمود که بشنوی بعضی این برادر خود را که نو مسلمان شده است و آن نو مسلمان<sup>در</sup>  
 رکاب آن حضرت بود و با دشمنان آن حضرت قتال مینمود تا در جنگ صفین بدرجه شهادت<sup>دش</sup>  
 رسید و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بکفن و تجهیز و متوجه کردید و از برای او  
 استغفار کرد و بعد از آن هرگاه در خدمت حضرتش او مدتی که میگردید حضرتش بیفرمود  
 که او دوست ما بود پوشیده نیک که این واقعه بجهان متعدده و البته بر حقیقت خلا<sup>فت</sup>  
 و وصایت الشهد و احتیاج بتصریح ندارد مخفی نماید که توابع و آل برینست که حضرت  
 امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بعد از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله قطع نظر از  
 قرآینه و حدیثیه سزاوار بخلافت و امامت است بسیار است و ذکر همه  
 آنها شق اند شد مکرر در مجلد علیحد و در اینجا ذکر اینچنین کرد

شد از جهت تنبیه طالبان  
 کاتب  
 کاتب  
 کاتب





این کتاب در باره خاصه  
محمد رضای پارسا است